



صاحب امتیاز:  
انجمن علوم سیاسی  
ایران  
مدیر مسئول:  
مجتبی مقصدی  
سر دبیر:  
علی کریمی مله

## ● پژوهشنامه علوم سیاسی

فصلنامه علمی انجمن علوم سیاسی ایران

● سال نوزدهم، شماره ۴، پاییز ۱۴۰۳

● پژوهشنامه علوم سیاسی براساس مجوز شماره ۳/۹۰۹۷ مورخه ۸۵/۹/۲۵ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، فصلنامه علمی محسوب می‌شود.

## ● هیئت تحریریه

طاهره ابراهیمی‌فر (دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی)، قاسم افتخاری (دانشیار دانشگاه تهران)، محمدرضا تاجیک (دانشیار دانشگاه شهید بهشتی)، امیرمحمد حاجی یوسفی (دانشیار دانشگاه شهید بهشتی)، محسن خلیلی (استاد دانشگاه آزاد فردوسی مشهد)، سید محمد کاظم سجادیور (استاد دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه)، حسین سلیمی (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)، حسین سیف‌زاده (استاد دانشگاه تهران)، علی کریمی (استاد دانشگاه مازندران)، مجتبی مقصدی (دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی)، ارسلان قربانی شیخ‌نشین (استاد دانشگاه خوارزمی)

## ● مشاوران علمی

حمید احمدی (استاد دانشگاه تهران)، رضا رئیس طوسی (دانشیار دانشگاه تهران)، مسعود غفاری (استادیار دانشگاه لاهیج) (عضو هیئت‌علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، مجوبه البرزی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شیراز)، میرقاسم بنی‌هاشمی (عضو هیئت‌علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی)، محمدرضا تاجیک (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید بهشتی)، محمد توحيق‌فام (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، محمدعلی توانا (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شیراز)، حسین جمالی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه مازندران)، امیر محمد حاجی یوسفی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید بهشتی)، غلامرضا حداد (عضو هیئت‌علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، سیدعلیرضا حسینی بهشتی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تربیت مدرس)، شقایق حیدری (دکتری علوم سیاسی)، ابراهیم خلیلی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تربیت مدرس)، زهرا خشک‌جان (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، عباس خلجی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه جامع امام حسین (ع))، رضا ظلی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه خوارزمی)، محسن خلیلی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، نادر رازقی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه مازندران)، میترا رافعات (عضو هیئت‌علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، مقصد رنجبر (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قزوین)، پناه سازمند (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، حسین سلیمی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، حسین سیف‌زاده (عضو هیئت‌علمی یازنست دانشگاه تهران)، وحید سبایی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، سجاد ستاری (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، عنایت‌الله شریفیور (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، شهرزاد شریعتی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تربیت مدرس)، محسن شفیعی سیفالادبی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه اردکان)، محمد شفیعی‌فر (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، صدیقه شیخ‌زاده جوشانی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، سیدجواد صالحی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شیراز)، محمد عابدی اردکانی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه یزد)، حامد عامری گلستانی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز)، حسین علایی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، حبیب‌الله قاضی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، حسین فروغی‌نیا (عضو هیئت‌علمی دانشگاه فردین قائمشهر)، علی اصغر قاسمی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه خوارزمی)، ابوالفضل قاسمی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه مازندران)، علی قربان‌پور (دانشکی) (عضو هیئت‌علمی دانشگاه حکیم سبزواری)، محمدتقی قزلسلفی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه مازندران)، مراد کاویانی راد (عضو هیئت‌علمی دانشگاه خوارزمی)، علی کریمی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه مازندران)، سینوید کپه‌رودی (دکتری علوم سیاسی)، یحیی کمالی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، الهه کولایی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، محسن مدیر شانه‌چی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد)، علی مرادی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلام‌آباد غرب)، علی مرشدی‌زاد (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شاهد)، مجتبی مقصدی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، عباس ملکی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه صنعتی شریف)، محمد منصورزاد (دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران)، سید عبدالعزیز نبوی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، رضا نجف‌زاده (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید بهشتی)، رضا نصیری حامد (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تبریز)، علی اشرف نظری (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، جواد نظری مقدم (عضو هیئت‌علمی دانشگاه گیلان)، بهرام تزاری (عضو هیئت‌علمی یازنست دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره))، حسین نوروزی (عضو هیئت‌علمی گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تهران)، سید امیر تابکویی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه گیلان)، حمید هوشنگی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه امام صادق (ع))

## ● داوران این شماره

علی اسمعیلی (دکتری (عضو هیئت‌علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، روح‌اله اسلامی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، سید حسین لاطوری (عضو هیئت‌علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، مجوبه البرزی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شیراز)، میرقاسم بنی‌هاشمی (عضو هیئت‌علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی)، محمدرضا تاجیک (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید بهشتی)، محمد توحيق‌فام (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، محمدعلی توانا (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شیراز)، حسین جمالی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه مازندران)، امیر محمد حاجی یوسفی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید بهشتی)، غلامرضا حداد (عضو هیئت‌علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، سیدعلیرضا حسینی بهشتی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تربیت مدرس)، شقایق حیدری (دکتری علوم سیاسی)، ابراهیم خلیلی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تربیت مدرس)، زهرا خشک‌جان (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، عباس خلجی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه جامع امام حسین (ع))، رضا ظلی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه خوارزمی)، محسن خلیلی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، نادر رازقی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه مازندران)، میترا رافعات (عضو هیئت‌علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، مقصد رنجبر (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قزوین)، پناه سازمند (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، حسین سلیمی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، حسین سیف‌زاده (عضو هیئت‌علمی یازنست دانشگاه تهران)، وحید سبایی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، سجاد ستاری (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، عنایت‌الله شریفیور (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، شهرزاد شریعتی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تربیت مدرس)، محسن شفیعی سیفالادبی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه اردکان)، محمد شفیعی‌فر (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، صدیقه شیخ‌زاده جوشانی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، سیدجواد صالحی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شیراز)، محمد عابدی اردکانی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه یزد)، حامد عامری گلستانی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز)، حسین علایی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، حبیب‌الله قاضی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، حسین فروغی‌نیا (عضو هیئت‌علمی دانشگاه فردین قائمشهر)، علی اصغر قاسمی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه خوارزمی)، ابوالفضل قاسمی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه مازندران)، علی قربان‌پور (دانشکی) (عضو هیئت‌علمی دانشگاه حکیم سبزواری)، محمدتقی قزلسلفی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه مازندران)، مراد کاویانی راد (عضو هیئت‌علمی دانشگاه خوارزمی)، علی کریمی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه مازندران)، سینوید کپه‌رودی (دکتری علوم سیاسی)، یحیی کمالی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، الهه کولایی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، محسن مدیر شانه‌چی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد)، علی مرادی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلام‌آباد غرب)، علی مرشدی‌زاد (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شاهد)، مجتبی مقصدی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، عباس ملکی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه صنعتی شریف)، محمد منصورزاد (دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران)، سید عبدالعزیز نبوی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، رضا نجف‌زاده (عضو هیئت‌علمی دانشگاه شهید بهشتی)، رضا نصیری حامد (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تبریز)، علی اشرف نظری (عضو هیئت‌علمی دانشگاه تهران)، جواد نظری مقدم (عضو هیئت‌علمی دانشگاه گیلان)، بهرام تزاری (عضو هیئت‌علمی یازنست دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره))، حسین نوروزی (عضو هیئت‌علمی گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تهران)، سید امیر تابکویی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه گیلان)، حمید هوشنگی (عضو هیئت‌علمی دانشگاه امام صادق (ع))

مدیر داخلی:

شقایق حیدری

ویراستار و صفحه‌آرا:

فریبا خانعلی

کدپستی: ۱۳۱۴۵-۱۹۵، سایت انجمن: <http://www.ipsa.ir>، سایت فصلنامه:

<http://www.ipsajournal.ir>، پست الکترونیک: [ipsajournal@gmail.com](mailto:ipsajournal@gmail.com)

شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه، قیمت: ۳۰۰۰۰ ریال

## فراخوان

انجمن علوم سیاسی ایران به‌عنوان یکی از مراجع مهم علمی در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، با هدف توسعه و ترویج این علوم در ایران از صاحبان قلم و اندیشه برای همکاری علمی و ارسال مقالات علمی - پژوهشی دعوت می‌نماید. از استادان، دانشجویان و پژوهشگرانی که مایل به همکاری با فصلنامه هستند، درخواست می‌شود مقالات خود را از طریق نشانی اینترنتی <http://www.ipsajournal.ir> ارسال نمایند.

### راهنمای ارسال مقاله‌ها

۱. حجم مقاله از ۷۰۰۰ کلمه بیشتر نباشد.
۲. مقاله با نرم‌افزار word حروف‌نگاری شده باشد (ارسال فایل مقاله پس از پذیرش آن ضروری است).
۳. کلمات غیرفارسی در داخل متن با عدد توک شماره‌گذاری و معادل آن‌ها در پایین صفحه درج شود.
۴. ارجاعات در پایان مقاله و به روش زیر ذکر شود:  
**الف:** نحوه ارجاع فقط در متن به‌صورت: نام‌نویسنده، سال: صفحه، مانند (احمدی، ۱۳۸۳: ۲۱۷-۸). در صورت تعدد منابع از یک نویسنده (الف) و (ب) در کنار سال انتشار افزوده می‌شود. مانند (احمدی، ۱۳۸۳ (الف): ۳۳)؛  
**ب:** ارجاع در پایان با روش: نام خانوادگی، نام نویسنده (سال). عنوان کتاب/ ترجمه، جلد، محل نشر: ناشر. تنظیم شود. درمورد مقالات علمی، پس از عنوان مقاله، نام مجله، دوره، شماره و مکان نشر آن ذکر شود؛  
**ج:** معادل لاتین اسامی و اصطلاحات غیرفارسی متن در پانویست درج شود؛  
**د:** جداول، شکل‌ها، نمودارها، منحنی‌ها، تصاویر و نقشه‌ها به‌ترتیبی که در متن آمده‌اند شماره‌گذاری شوند و مأخذ آن‌ها به‌طور دقیق ذکر گردد.

## چگونگی تدوین مقاله‌ها

### صفحه نخست

۱. عنوان کامل مقاله
۲. نام و نام خانوادگی کامل نویسنده یا نویسندگان
۳. نشانی پست الکترونیکی نویسنده یا نویسندگان
۴. چکیده فارسی و انگلیسی
۵. واژه‌های کلیدی (بین ۳ تا ۵ کلمه)
۶. در پایین صفحه، مشخصات علمی نویسنده یا نویسندگان به ترتیب رتبه علمی دانشگاهی، رشته تحصیلی و محل کار یا تحصیل
۷. در صورتی که مقاله برگرفته از پایان‌نامه یا طرح پژوهشی باشد، نام سازمان یا نهادی که هزینه مالی پروژه را پرداخت کرده است، در پانوشت صفحه اول درج شود.

### صفحات دوم به بعد

- انجمن علوم سیاسی ایران مقاله‌هایی را علمی پژوهشی می‌داند که دارای ویژگی‌های زیر باشند:
۱. مقدمه یا بیان مسئله پژوهش
  ۲. بررسی ادبیات و نظرات موجود
  ۳. تعیین و توضیح هدف پژوهش
  ۴. تعیین روش مناسب برای مشاهده واقعیت
  ۵. کاربرست روش تعیین شده در گردآوری و تحلیل داده‌ها
  ۶. استفاده از منابع معتبر
  ۷. روایی نتیجه‌گیری از تحلیل داده‌ها
  ۸. بیان صریح یافته‌های پژوهش و پیامدهای نظری و علمی آن‌ها
  ۹. رعایت ترکیب و تناسب در سازمان‌دهی پژوهش
  ۱۰. رعایت قواعد شکلی در نگارش گزارش پژوهش







- بررسی عوامل ایدئولوژیکی گرایش به پوپولیسم در ایران معاصر (مطالعه موردی دهه ۱۳۲۰ هجری خورشیدی)
- ۷ مهدی اخوان خداشهری، بابک نادرپور، حجت‌الله درویش‌پور و سید عبدالامیر نبوی
- اثر ایدئولوژی بر نظام نظارت و تعادل در نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران
- ۴۱ محمد جلالی، امیرعلی صالحی و مهناز بیات کمیتکی
- همسازی ایدئولوژی و اتویا با امر سیاسی؛ خوانشی بر مناسبات دولت و جامعه در ایران عهد قاجار
- ۸۳ پیمان زنگنه
- توسعه سیاسی در ایران بعد از انقلاب اسلامی در پرتو دو گفتمان «ایرانی - اسلامی» و «مدرن»
- ۱۲۱ معصومه محمدی، مجتبی مقصودی و محمد توحیدفام
- نسبت و تعامل چپ نو در ایران با اندیشه یورگن هابرماس (با تمرکز بر نقش حلقه ارغنون)
- ۱۵۱ فردین نراقی، علیرضا اسمعیل‌زاد، رضا نصیری حامد و احسان شاکری خوبی
- خوانش امر سیاسی در سروده‌های فروغ فرخزاد از منظر رئالیسم انتقادی
- ۱۸۳ مونا نوری ثابت، محمدتقی قزلسفلی و علی کریمی مله
- جایگاه مصلحت عمومی و رضایت مردم در زمامداری ایرانی (مطالعه موردی کتیبه‌ها و متون کهن ایران)
- ۲۰۹ شهرام یوسفی فر و نوذر خلیل طهماسبی



## Research Paper

**Investigating the Ideological Factors Behind the Tendency Towards Populism in Contemporary Iran (Case Study of the 1940s)**

Mehdi Akhavan Khodashahri<sup>1</sup>  \*Babak Naderpour<sup>2</sup>  Hojatollah Darvishpour<sup>3</sup>   
Seyed Abdolamir Nabavi<sup>4</sup> 

1. Ph.D. Student in Political Sociology, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
2. Assistant Professor, Department of Political Science, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
3. Assistant Professor, Department of Political Science, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.
4. Associate Professor, Department of Regional Studies, University of Tehran, Tehran, Iran.

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2025.527>

Receive Date: 25 August 2024

Revise Date: 19 November 2024

Accept Date: 30 November 2024



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

**Extended Abstract****Introduction**

Various opinions and views have been put forward by experts and thinkers in the field of social and political issues regarding the nature and manifestations of populism. For some, populism is a political stigma or label that they consider biased and reprehensible and undesirable within the framework of believed and accepted values. In contrast, others, populism, meaning the tendency and attention to the masses in politics, not only does not consider it reprehensible and undesirable, but they consider it a type of value and the main goal of politics. Another group has considered this phenomenon to be a characteristic of illiberal politics and its presentation in the field of liberal thought irrelevant. Regardless of opposing and agreeing views and opinions, in examining populism as a political and social phenomenon, what is most noteworthy and important is its analysis in the context of political and social developments in each society. In this regard, it can be said that populism is a characteristic of politics in the modern era, an era in which the role of people's power in politics and the way this power is used have gained importance and relevance. In explaining this issue, it should be said that the relationship between political actors and politicians with the people in political systems based on representation has a regularity and framework, the transformation of which can cause functional and political abnormalities in such systems, of which populism is a clear and prominent example. In fact, populism, by its presence in political systems based on representation, creates a context in which the relationship between politicians and the people is transformed. Therefore, the primary needs of the upcoming research are to explain the concept of populism and recognize its dimensions on the one hand, and to examine and analyze the contexts and factors that create this phenomenon in a new historical period on the other, because in this way, it is possible to achieve a proper understanding of the characteristics of the normative political system and also to consider the necessary possibilities for taking care of the positive functions of the political system.

\* Corresponding Author:  
**Babak Naderpour, Ph.D.**  
E-mail: [Nader1642@yahoo.com](mailto:Nader1642@yahoo.com)



The research hypothesis can be formulated as follows: ideological factors were influential in the tendency towards populism in the 1940s due to the class-based depiction of Iranian society at that time, creating a sense of crisis and reaction to the political system based on representation.

Given that populism is one of the concepts and phenomena that are associated with representative systems in modern politics, of course, as long as the population or people are relevant to politics, populism will also exist. Based on such an approach, populism has the possibility of emerging and emerging in a special way at the beginning of the 1940s of the solar year .

The present study seeks to answer the main question of why ideological factors (mass ideology and nationalism) were influential in the tendency towards populism in the 1940s?

### **Methodology**

The methodology of the present study is based on the qualitative analysis method and using Paul Taggart's theories on populism. The method of collecting data and information is documentary and library based. The theoretical framework of the work is based on Taggart's context-based approach and considering some of the main themes of populism such as identification with the ideal center (mass ideology), the challenge of the representation system, and the reaction to the feeling of crisis (Mossadegh's nationalism).

### **Results and Discussion**

The political and social contexts and variables of the factors of the tendency towards populism in the 1940s can be explained at the two levels of mass ideology and Mossadegh's nationalism. The massification of politics means the entry of different social groups into the political arena for the first time in the form of socialist and communist thoughts and ideas, and was especially popularized by the Tudeh Party. Paying attention to all classes of society and ignoring the distinctions and differences of those classes in order to widely attract the masses was the narrative or ideal center of the Tudeh Party. From now on, the people or masses of the people and their support for their demands and demands were taken seriously by this party and became a political and social issue. On the one hand, this mass-oriented view had a great impact on promoting and strengthening mass ideas due to the class-based depiction of the Iranian society of that time. Also, some intellectuals tried to adapt it to their society through analyses and explanations borrowed from the left and Marxists, and due to their social status and status, it caused widespread cultural and social effects that showed themselves in the tendency of society towards mass issues and values. Another intellectual and cultural tool that played a significant role in instilling and presenting a class image of the society of that time was the press. An examination of the state of the press of that period indicates that almost all of them introduced Iranian society as a society with hostile and polarized classes and warned about class conflict and conflict as an immediate danger and conveyed it to the intellectual atmosphere of the society. Overall, the effects of these measures on the culture and political practice of Iranian society were manifested in the form of concepts and ideas such as imperialism, capitalism, exploitation, class conflict, mass, discrimination, justice, etc., and provided the possibility of creating a special and emotional condition for popularization. There were several influential factors in the formation and emergence of Mossadegh's nationalism in the 1940s, which, by stimulating the political atmosphere of the country, provided the necessary grounds for mass and popular movements. In other words, the feeling of a crisis in the political and social fields justified Mossadegh's populist policies and actions, as well as the legitimacy of his personal position. Also, due to the country's numerous social and economic issues and problems, the change in the political and social atmosphere of the country, and Mossadegh's personality traits, xenophobia had a significant impact on the identification of Mossadegh's nationalism. Mossadegh's nationalism, apart from its xenophobic

aspect, also provided the ground for populism, influenced by the specific political and social conditions after Shahrivar 1940. In the absence of effective political institutions and parties, the country's politics suffered from a kind of political fragility. Several parties that had emerged after a relatively open political space were unable to represent political and social forces due to their lack of social base. Socially, at the beginning of the 1940s, on the one hand, due to Reza Shah's economic policies in the past and the great pressure and damage that he had inflicted on the lower classes and strata, and on the other hand, the social and economic disorder and turmoil caused by the entry of Allied forces into the country, the general standard of living of the people declined and created widespread dissatisfaction in society. Mossadegh, with his idealistic concerns and attachments in the two areas of independence and anti-authoritarianism, sought to play a historical role. In the face of the imperfect and inadequate functioning of existing political institutions, as well as the tricks and conspiracies of the opposition, in a specific historical situation under various internal and external pressures, he placed his hope and reliance on the masses of the people.

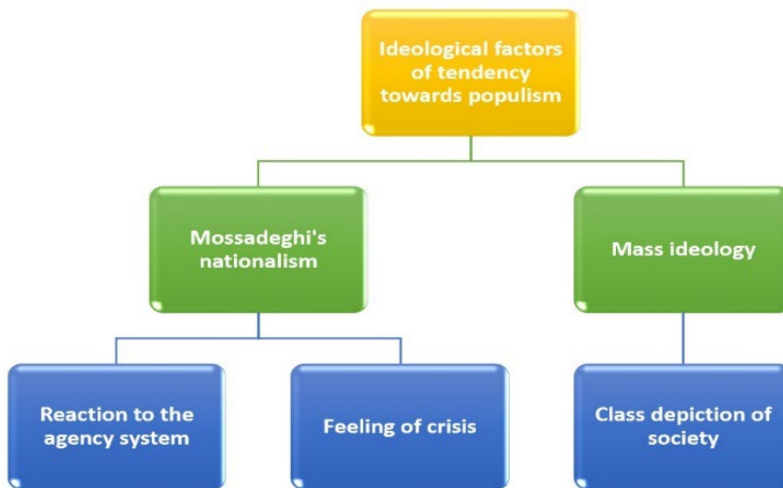


Figure (1). Diagram of ideological factors of the tendency towards populism

## Conclusion

Given that populism is one of the concepts and phenomena that has accompanied and coexisted with representative systems in modern politics, populism will naturally exist as long as the population or people are relevant to politics. Based on such an approach, populism can emerge and emerge in contemporary Iran, especially at the beginning of the 1940s. At this time, due to the relatively open political space resulting from the transfer of power to Mohammad Reza Pahlavi, the role of the people in politics becomes relevant, and in parallel, the foundation of populism is laid by the Tudeh Party in a purposeful and planned manner. Taking advantage of the 1920s, when Iranian society was suffering from numerous social, economic, and political issues and problems, this party attempted to disseminate and promote Marxist thoughts and ideas with mass-oriented themes. Of course, this was mostly done through cultural means, and the Tudeh Party did not play much of a role in the country's official politics. Rather, through numerous publications, attracting intellectuals and elites, and an organizational presence in labor centers, it tried to introduce mass thoughts and ideas into the intellectual and social space of society by emphasizing its own narrative or ideal center. In other words, the party's influence was more cultural than political and economic, and it promoted collectivist tendencies in society. Its tangible and intangible effects were also visible in the mass mobilization of society, a clear



example of which was the various labor strikes that challenged the government and the country's official policy in this way. The background and context of populism that was formed by the Tudeh Party in the early 1940s continued with the emergence of Mossadegh's nationalism in a different form and format. Due to the specific political and social conditions after Shahrvir 1941, Mossadegh became a symbol of nationalism, the most important aspect of which was xenophobia. The history of extensive and numerous interventions by foreign countries in various issues of the country, followed by raising the issue of nationalizing the oil industry to a life and death struggle and disregard for the institutional arrangements of politics in the country caused the national movement to be involved in an emotional and emotional atmosphere, and in an atmosphere of crisis, the background and context for mass and populist movements were provided. Also, the inadequacies and shortcomings that Iranian political society has historically suffered from due to the lack of strong and effective political and civil mechanisms, have led to people's participation in the political arena taking place in an emotional and irregular context and in the form of incomplete mechanisms, an issue that has played a significant role in the emergence and tendency towards populism. The political turmoil of the twelve-year period after Mohammad Reza Pahlavi came to power has been a clear example of the determinism of political inadequacy with the characteristics mentioned.

**Keywords:** Contemporary Iran, Mass Ideology, Representative System, Nationalism, Tendency towards Populism.

## References




- Abrahamian, Yervand (2012). *Iran Between Two Revolutions*. Translated by Ahmad Golmohammadi and Mohammad Ebrahim Fattahi. 19th edition. Tehran: Publishing House. (In Persian).
- Abrahamian, Yervand (2011). *Modern History of Iran*. Translated by Shahriar Khajian. Tehran: Publishing House. (In Persian)
- Ahmadi, Hassanali (2006). "Cultural-Political Populism: Consequences and a Way Out". *Journal of Intercultural Studies*. (In Persian)
- Ahmadi, Hamid and Fazeli, Habibollah (2007). "Nationalism, the Problem of Identity and the National State in Social Theory". *Journal of Politics*. No.4. (In Persian).
- Azimi, Fakhr al-Din (2012). *The Crisis of Democracy in Iran 1953-1958*. Translated by Houshang Mahdavi and Bijan Nozari. Tehran: Asim Publications. (In Persian).
- Bani Jamali, Ahmad (2016). *Chaos; A Study in the Life and Personality of Dr. Mohammad Mossadegh*. Tehran: Ney Publication. (In Persian)
- Bashirieh, Hossein (2016). *Transition to Democracy*. Tehran: Negah Moasar. Publication. (In Persian)
- Bryder, T. (2009), *Populism-a threat or a challenge for the democratic system?*. University of Copenhagen faculty of social science department of political science.
- Dodson, M. and Dorraj, M. (2008). "Populism and foreign policy in Venezuela and Iran". *The white head journal of Diplomacy and international Relations*. No.9. pp. 71-87.
- Dalirpour, Parviz (2019). "The Political and Social Contexts of Populism and Authority Seeking." *Journal of Political and Economic Information*. No.279. 61-46. (In Persian).
- Darvishi, Hadi and Momeni, Somayeh (2019). "A Reflection on Populism and Its Types." *Quarterly Journal of Society, Culture and Media*. No.34, PP.69-85. (In Persian).
- Ghani-Nejad, Musa (2016). "Which Nationalism? The Concept of Nation in Modern Thought and Its Common Interpretation in Iran", *Mehrnameh Monthly*, No. 5, PP.172-176. (In Persian).

- Ghani-Nejad, Musa (2015). *Modernism and Development in Contemporary Iran*. Tehran: Markaz Publishing. (In Persian).
- Ghaderi, Hashem et al. (2013). "Populism and Politics in Iran after the Revolution; Content Analysis of Presidents from 1989 to 2016". *Strategic Policy Research*. Vol. 12, No. 44, 58-9. (In Persian).
- Gharagozlou, Mohammad (2008). *The Thought of Political Democracy*. Tehran: Negah Publication. (In Persian).
- Gholipour, Salameh et al. (2013). "The Crisis of Representation and the Emergence of Social Movements: A Comparative Analysis of New and Populist Social Movements". *Theoretical Politics Research*. No. 34, pp.29-59. (In Persian).
- Giedron, Noam and Panikowski, Barthes (2017). "Varieties of Populism: A Look at the Literature and Research Agenda". Translated by Mohsen Shafi'i. *Journal of Political Economy*. No. 307, pp.30-51. (In Persian).
- Fitzi, Gregor, Mackert, Juergen, Turner, Bryan S. (2018), *Populism and the Crisis of Democracy*, London: Routledge.
- Hatami, Abbas (2019). "Populism and Corporatism in the Second Pahlavi Dynasty, Soft Tools for Hard Authoritarianism". *Quarterly Journal of Contemporary Political Essays*. Vol. 6, No.16, pp.1-24. (In Persian).
- Haji Naseri and Mohammadi, Saeed Ali (2023). "Dialectics of Democracy and State-Building in the Constitutional Era". *Journal of Political Science*. Vol. 18, No.3, pp.44-7. (In Persian).
- Iranian, Naser. (2009). "The Crisis of Democracy in Iran." *Journal of Knowledge*. No.56, 119-112. (In Persian).
- Javidi and Jafarabadi, Tahereh and Kalateh (2006). "An Exploration into the Dimensions and Scope of the Concept of Democracy". *Journal of Sociology of Iran*. Vol. 7, No.2, pp.147-170. (In Persian).
- Khalighi, Yasmin et al. (2015). "The Effects of Left Ideology in the Field of Selecting Literary Works for Translation (Case Study: Literary Works Translated During the Official Activity of the Tudeh Party (1959-1993)". *Journal of Language and Translation Studies*. Vol. 48, No.3, pp.1-28. (In Persian).
- Kowsari, Parvin et al. (2010). "Actions and Reactions of Populism and Democracy". *Journal of Political and International Studies*. No. 44, pp.139-161. (In Persian).
- Ladau, Ernest (2000). *On Populist Reason*. Translated by Ali Rabi. Tehran: Nimage Publication. (In Persian).
- Mozaffaripour, Maryam et al. (2000). "A Discourse Analysis of the Image of the "Other" in the Press of the Tudeh Party (1950-1958)". *Journal of Media*. Vol. 21, No. 81, pp.86-63. (In Persian).
- Mottaqi, Ebrahim et al. (2000). "Imaginary Forms; Myth and the Powerful State in the Early Pahlavi Era". *Journal of Political Science*. No. 1, pp.173-216. (In Persian).
- Mudde C, Kaltwasser CR. (2017). *Populism: A Very Short Introduction*. Oxford, UK: Oxford
- Ozkarimli, Umut and Ranjbar, Maghsoud (2005). "Theories of Nationalism". *National Studies Quarterly*. Vol. 24. No. 4. pp.153-166.
- Panizza, F. (2005). *Populism and the Mirror of Democracy*, London. Newyork: Verso.
- Sahabi, Ezzatollah (2001). *Mossadegh, National Government and Coup*. Tehran: Tarhe No Publication. (In Persian).
- Safri, Mohammad Ali (2001). *Qalam va Siasat*. Tehran: Namek Publications. (In Persian).
- Sharifian, Mostafa (2017). *Political and Social Roots of Populism in Iran*. Master's Thesis. Tehran: University of Tehran. (In Persian).
- Sanei, Sahar (2018). *The Psychological Origins of Populism*. Tehran: Mehregan




- Kherad Publications. (In Persian).
- Taggart, Paul (2012). *Populism*. Translated by Hassan Mortazavi. Tehran: Ashtian Publications. (In Persian).
- Taherzadeh Kozani, Seyed Mostafa et al. (2013). "Post-Colonial Reading of Identity in Mossadegh's Thought; With Emphasis on the Method of Deconstruction". *Journal of Political Sciences*. Vol. 18, No.3, pp.199-234. (In Persian).
- Vahdat, Farzin (2011). *Iran's Intellectual Confrontation with Modernity*. Translated by Mehdi Haghghat-Khah. Tehran: Qognoos Publishing House. (In Persian).
- Wernermüller, Jan (2017). *What is Populism?*. Translated by Babak Ahmadi. Tehran: Bidgol Publishing House. (In Persian).
- Yascha M. (2019). *The people vs. democracy. Why our freedom is in danger and how to save it*. Harvard University Press.
- Zand Vakili and Derakshe, Mohsen and Jalal (2019). "Analysis of the Role of Populist Mobilization in the Islamic Revolution of Iran (A Study of the Historical Period 1978-1962)." *Contemporary Political Essays*. No.2, pp.27-53. (In Persian).
- Zaem, Kourosh (2000). *The Iranian National Front from Its Origin to the Coup of 28*. Tehran: Iran Mehr Publishing. (In Persian).

## بررسی عوامل ایدئولوژیکی گرایش به پوپولیسم در ایران معاصر (مطالعه موردی دهه ۱۳۲۰ هجری خورشیدی)

مهدی اخوان خداشهری<sup>۱</sup> \* بابک نادرپور<sup>۲</sup>  حجت‌الله درویش‌پور<sup>۳</sup>  سید عبدالامیر نبوی<sup>۴</sup> 

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
۲. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
۳. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
۴. دانشیار گروه مطالعات منطقه‌ای، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

لینک گزارش نتیجه شباهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult?ItemID=0579628968/7%>

 <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735790.1403.19.4.1.1>

لینک گزارش نتیجه شباهت‌یابی:

### چکیده

پوپولیسم ویژگی سیاست در دوران مدرن است؛ دورانی که نقش قدرت مردم در عرصه سیاست و نحوه بهره‌گیری از آن اهمیت و موضوعیت پیدا کرد. پوپولیسم به معنای توسل بی‌واسطه و بی‌قاعده به قدرت مردم، یکی از مهم‌ترین آسیب‌ها و چالش‌هایی است که نظام سیاسی مبتنی بر نمایندگی تاکنون با آن دست‌به‌گریبان بوده است. بی‌تردید پوپولیسم مانند هر پدیده سیاسی و اجتماعی، متأثر از عوامل و زمینه‌هایی است که در گرایش به آن تأثیرگذار است. ابزاربودگی و خلأ ارزش‌های بنیادین پوپولیسم باعث شده تا این پدیده از ضعف‌ها و نداشته‌های سیاسی و اجتماعی یک جامعه و همچنین، سایر امکان‌های اندیشگی و ایدئولوژیکی استفاده کند. در این مقاله، تلاش شده است عوامل ایدئولوژیکی گرایش به پوپولیسم در دهه ۱۳۲۰ هجری خورشیدی، از طریق روش تحلیل کیفی و با بهره‌گیری از نظریات پل تاگارت درخصوص پوپولیسم موردبررسی قرار گیرد. نتایج به‌دست‌آمده بیانگر آن است که عوامل ایدئولوژیکی (ایدئولوژی توده‌ای و ناسیونالیسم) در گرایش به پوپولیسم تأثیرگذار بوده است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۸/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

ایران معاصر،

ایدئولوژی

توده‌ای، سیستم

نمایندگی،

ناسیونالیسم،

گرایش به پوپولیسم

\* نویسنده مسئول:

بابک نادرپور

پست الکترونیک: [Nader1642@yahoo.com](mailto:Nader1642@yahoo.com)

## مقدمه

نظرات و دیدگاه‌های متنوعی از سوی صاحب‌نظران و اندیشمندان حوزه مسائل اجتماعی و سیاسی پیرامون ماهیت و نمودهای پوپولیسم مطرح شده است. برای عده‌ای پوپولیسم یک انگ یا برجسب سیاسی است که در چهارچوب ارزش‌های مورداعتقاد و پذیرفته‌شده، طرح آن را مغرضانه و امری مذموم و ناپسند می‌دانند. در مقابل، برخی دیگر، پوپولیسم به معنای گرایش و توجه به عوام در سیاست را نه تنها مذموم و ناپسند ندانسته، بلکه آن را نوعی ارزش و هدف اصلی سیاست‌ورزی می‌دانند. گروهی هم این پدیده را ویژگی سیاست‌غیرلیبرال و طرح آن را در ساحت اندیشه لیبرالی نامربوط دانسته‌اند. فارغ از دیدگاه‌ها و نظرات مخالف و موافق، در بررسی پوپولیسم به‌عنوان یک پدیده سیاسی و اجتماعی، تحلیل آن در بستر تحولات سیاسی و اجتماعی هر جامعه بیش از همه حائز توجه و اهمیت است. در این راستا، می‌توان گفت پوپولیسم ویژگی سیاست در دوران مدرن است؛ دورانی که نقش قدرت مردم در سیاست و نحوه بهره‌گیری از این قدرت، اهمیت و موضوعیت یافت. در تبیین این مسئله باید گفت رابطه بازیگران سیاسی و سیاستمداران با مردم در نظام‌های سیاسی مبتنی بر نمایندگی، از قاعده‌مندی و چهارچوبی برخوردار است که دگرگونی آن می‌تواند باعث ناهنجاری کارکردی و سیاسی چنین نظام‌هایی شود که پوپولیسم<sup>۱</sup> نمونه بارز و برجسته آن است. درحقیقت، پوپولیسم با حضور در نظام‌های سیاسی مبتنی بر نمایندگی، بستری را به‌وجود می‌آورد که در آن رابطه میان سیاستمداران و مردم دگرگون می‌شود. به‌عبارتی، «سیاست پوپولیستی با ظهور اشکال سیاسی در خارج از نهادهای معمول و سنتی مرتبط است؛ نهادهایی که هم‌زمان با مدرنیزه شدن زندگی سیاسی و تغییر اساسی در معنا و مفهوم مردم شکل گرفته‌اند» (پانیزا، ۲۰۰۵: ۱۷)؛ بنابراین، از ضرورت‌های اولیه تحقیق پیش رو، تبیین مفهوم پوپولیسم و شناخت ابعاد آن از یک‌سو و بررسی و تحلیل زمینه‌ها و عوامل موجد این پدیده در یک مقطع تاریخی جدید از سوی دیگر است؛ زیرا از این طریق می‌توان به درک مناسبی از ویژگی‌های نظام سیاسی هنجارمند دست یافت و همچنین، امکان‌های لازم را برای مراقبت از کارکردهای مثبت نظام سیاسی موردتوجه قرار داد.

با توجه به اینکه پوپولیسم ازجمله مفاهیم و پدیده‌هایی است که در سیاست مدرن همراه و همزاد نظام‌های مبتنی بر نمایندگی بوده، بالطبع تا زمانی که جمعیت یا مردم برای سیاست موضوعیت داشته باشد، عوام‌گرایی هم وجود خواهد داشت. بر مبنای چنین رویکردی، پوپولیسم به شکل خاص در آغاز

## 1. Populism

دهه ۱۳۲۰ هجری خورشیدی امکان بروز و ظهور پیدا کرد. در این مقطع، فضای باز سیاسی ناشی از نبود حکومت استبدادی رضا شاه تا حدودی زمینه و بستر را برای فعالیت آزادانه سیاسی فراهم نمود؛ به طوری که شمار زیادی از نیروها، سازمان‌ها، احزاب و عقاید سیاسی پدیدار شدند و طبقات و گروه‌های مختلف اجتماعی با گرایش‌های ایدئولوژیک مختلف، به ویژه گرایش‌های لیبرالی، ناسیونالیستی و سوسیالیستی در عرصه فعالیت سیاسی گام نهادند (بشیریه، ۱۳۹۵: ۷۷).

پژوهش حاضر در پی پاسخ به این سؤال اصلی است که عوامل ایدئولوژیکی (ایدئولوژی توده‌ای و ناسیونالیسم) به چه دلیل در گرایش به پوپولیسم در دهه ۱۳۲۰ هجری خورشیدی تأثیرگذار بوده است؟

فرضیه پژوهش بدین شکل قابل طرح است که عوامل ایدئولوژیکی به دلیل ترسیم طبقاتی از جامعه آن روز ایران، ایجاد احساس وقوع بحران و واکنش به نظام سیاسی مبتنی بر نمایندگی، در گرایش به پوپولیسم در دهه ۱۳۲۰ هجری خورشیدی تأثیرگذار بوده است.

در راستای تبیین اهداف پژوهش حاضر، تلاش خواهد شد با بهره‌گیری از روش تحلیل کیفی و از طریق داده‌ها و اطلاعات کتابخانه‌ای، نشان داده شود که چگونه عوامل ایدئولوژیکی (ایدئولوژی توده‌ای و ناسیونالیسم) در گرایش به پوپولیسم در دهه ۱۳۲۰ هجری خورشیدی تأثیرگذار بوده است.

## ۱. ادبیات پژوهش

یکی از آثار مهمی که به بررسی عوامل ظهور و بروز پوپولیسم پرداخته، مقاله «زمینه‌های سیاسی و اجتماعی پوپولیسم و اقتدارطلبی» نوشته پرویز دلیرپور است. محور اصلی مقاله تلاش جهت نشان دادن پیوند میان پیدایش جامعه پرشکاف و پیدایش دو گونه ارزش‌های اقتدارطلب و پوپولیست است. از نگاه نویسنده «پوپولیسم یک پدیده مدرن بوده و این مدرن بودن به فرایند ملت - دولت‌سازی در دوران معاصر مربوط می‌شود؛ فرایندی که در کشورهای روبه‌توسعه به صورت طبیعی و تدریجی شکل نگرفته است». به اعتقاد دلیرپور، جوامعی که در سایه شکاف‌های اجتماعی گوناگون (طبقاتی، قومی، ایدئولوژیک، نسلی و غیره) دچار کشمکش‌های اجتماعی مستمر بوده‌اند، بیشتر در معرض خطر نفوذ ایدئولوژی‌های پوپولیستی قرار می‌گیرند (دلیرپور، ۱۳۹۸: ۶۱-۵۵).

کتاب خاستگاه روانی پوپولیسم نوشته سحر صنیعی، از دیگر آثار شاخص در حوزه پوپولیسم است که به بررسی ارتباط روان‌شناسی جامعه و سیاست پرداخته است. نویسنده در این اثر، به

دنبال آن است که نشان دهد صورتبندی روانی یک جامعه تا چه حد می‌تواند در شکل‌گیری نظام سیاسی پوپولیستی تأثیرگذار باشد و این صورتبندی غالباً به شکل «توده‌گرایی» ظهور و بروز نماید که راه را بر عقلانیت سیاسی و خرد فردی و جمعی می‌بندد (صنّعی، ۱۳۹۷: ۲۳-۲۲).

«کنش‌ها و واکنش‌های پوپولیسم و دموکراسی» عنوان مقاله‌ای است که توسط پروین کوثری، قاسم ترابی و محمدعلی قاسمی به رشته تحریر درآمده است. این مقاله با ذکر برخی از مهم‌ترین ویژگی‌ها و شاخص‌های دموکراسی و واکنش پوپولیسم در قبال آن را مورد بررسی قرار داده و معتقد است که پوپولیسم با برخورداری از ابزارهایی چون رهبری کاریزماتیک، دموکراسی مستقیم، تئوری توطئه و اساطیر هویت‌بخش به تقابل با دموکراسی می‌پردازد (کوثری و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۵۷-۱۵۳).

پوپولیسم و کورپوراتیسم در پهلوی دوم، ابزارهای نرم برای اقتدارگرایی سخت، اثر عباس حاتمی، به بررسی پوپولیسم در پهلوی دوم می‌پردازد. در این مقاله وجه اقتصادی پوپولیسم در رژیم محمدرضا شاه از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۶ مورد بررسی قرار گرفته است. از نظر نویسنده، محمدرضا پهلوی هرچند از نظر سیاسی فاقد خصلت کاریزمایی بوده و به جای ارتباط مستقیم و بی‌واسطه با توده‌ها، بر نهادهای دموکراتیک مدنی همانند ارتش و بوروکراسی استوار بوده است؛ اما سیاست‌ها و اقدامات بازتوزیعی وی در دوره مذکور همچون انقلاب سفید، نشان‌دهنده بهره‌برداری وی از وجه اقتصادی پوپولیسم است (حاتمی، ۱۳۹۸: ۳۷-۳۹).

«ریشه‌های سیاسی و اجتماعی پوپولیسم در ایران» عنوان رساله کارشناسی ارشدی است که در سال ۱۳۹۶ توسط مصطفی شریفیان در دانشگاه تهران به نگارش درآمده است. در این پژوهش، پوپولیسم یکی از عوارض دولت‌ها و دموکراسی‌های مدرن بیان شده است. با این فرض، ایران نیز به دلیل پذیرفتن نسبی دولت مدرن و سازوکارهای دموکراتیک و مدرن شدن ساختار جامعه، بیش‌ازپیش در معرض این پدیده قرار دارد. همچنین، در این رساله تلاش شده است به زمینه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ظهور و بروز پوپولیسم در دهه هشتاد شمسی در ایران پرداخته شود (شریفیان، ۱۳۹۶: ۴۷).

از آثار دیگری که به بررسی پوپولیسم پرداخته، پوپولیسم فرهنگی و سیاسی؛ پیامدها و راهکار برون‌رفت، اثر حسنعلی احمدی است. نویسنده بروز عوام‌زدگی در عرصه‌های فرهنگی و سیاسی را معلول نوعی از ترتیبات ساختاری و فرایندهایی می‌داند که متأثر از رویکردهای فردی، سلیقه‌ای، رفتاری و برخورد سطحی با مسائل و پدیده‌های فرهنگی و سیاسی است. وی معتقد

است عوام‌زدگی می‌تواند در دو سطح عوام‌زدگی عوام و عوام‌زدگی خواص بروز و ظهور یابد و در این رابطه، نقش نخبگان سیاسی و فرهنگی را مهم ارزیابی می‌کند (احمدی، ۱۳۸۵: ۴۹-۴۷).

نویسندگان و پژوهشگران خارجی هم مفهوم پوپولیسم را از جنبه‌های مختلف مورد بررسی و مطمح‌نظر قرار داده‌اند. مود و روویرا کالتواسر در مقاله «پوپولیسم؛ یک مقدمه کوتاه» آن را به‌عنوان یک ایدئولوژی منعطف تعریف می‌کنند که جامعه را به دو گروه متمایز و متضاد، یعنی «مردمان پاک» و «نخبگان فاسد» تقسیم می‌کند. پوپولیسم طرفدار این ایده است که سیاست باید بیانگر اراده‌ی عمومی مردم باشد.

از نگاه این نویسندگان، انعطاف‌پذیری به پوپولیسم اجازه می‌دهد تا با ایدئولوژی‌های مختلف همچون ناسیونالیسم، سوسیالیسم و حتی لیبرالیسم ترکیب شود. آن‌ها همچنین به تقسیم‌بندی پوپولیسم به چپ‌گرا و راست‌گرا می‌پردازند که هر یک با تأکید بر جنبه‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی مشخص می‌شوند. در بحث تأثیرگذاری پوپولیسم بر دموکراسی و چگونگی این تأثیر بر نظام‌های سیاسی، کتاب به این نکته اشاره می‌کند که پوپولیسم می‌تواند هم به‌عنوان یک اصلاح‌گر دموکراتیک و هم یک تهدید برای دموکراسی باشد (مود و کالتواسر، ۲۰۱۷: ۲۴).

کتاب پوپولیسم و بحران دموکراسی که توسط گریب فیتزی، یورگن ماکرت و برایان ترنر در سال ۲۰۱۸ ویرایش شده است، به بررسی پدیده پوپولیسم و تأثیر آن بر دموکراسی در عصر حاضر می‌پردازد. از منظر نویسندگان این اثر، سیاست پوپولیستی در برابر نخبگان سیاسی قرار می‌گیرد و بر ترویج هویت ملی و اقدامات ناسیونالیستی تأکید دارد. آنان همچنین، با بررسی‌های موردی از کشورهای مختلف، به این موضوع می‌پردازند که چگونه پوپولیسم باعث تضعیف ساختارها و نهادهای دموکراتیک می‌شود. کتاب در بخش بررسی پیامدهای اجتماعی و فرهنگی پوپولیسم به این نکته پرداخته که چگونه پوپولیسم از طریق روایت‌های ساده‌انگارانه، به افراط‌گرایی و زیاد شدن احساسات منفی و مخرب و درنهایت، تفرقه‌افکنی میان گروه‌های مختلف جامعه منجر می‌شود (فیتزی و همکاران، ۲۰۱۸: ۵۶).

اثر دیگری که موضوع پوپولیسم را مورد بررسی قرار داده است، کتاب مردم علیه دموکراسی نوشته یاشا مونک است. محور اصلی کتاب بررسی تضاد بین خواسته‌های مردم و نهادهای دموکراتیک است. وی معتقد است که امروزه دموکراسی با چالش‌ها و تهدیدات جدی مواجه است و یکی از مهم‌ترین آن‌ها افزایش ناامیدی عمومی از نهادهای سیاسی است. نویسنده اشاره می‌دارد که دموکراسی‌های معاصر به دلیل عواملی همچون عدم توزیع عادلانه ثروت، نابرابری‌های اجتماعی و سیاسی و بحران‌های اقتصادی با خطر مواجه شده‌اند و در برخی از

کشورها، افراد و گروه‌های سیاسی به دنبال راه‌حل‌های غیردموکراتیک هستند و به پولیس‌م روی می‌آورند. مونک همچنین تأکید زیادی بر نقش نهادهای دموکراتیک دارد و اینکه نهادهایی مانند پارلمان‌ها، رسانه مستقل و قوه قضاییه باید تقویت شوند تا بتوانند اعتماد عمومی را جلب نمایند (مونک، ۲۰۱۸: ۲۶).

«درمورد پولیس‌م و دموکراسی» عنوان مقاله‌ای است که توسط فینکلشتاین و اوریناتی در سال ۲۰۱۸ به رشته تحریر آمده است. در این اثر، پولیس‌م به‌عنوان یک رویکرد سیاسی که ادعا می‌کند نماینده اراده «مردم عادی» در برابر نخبگان غالب است، تعریف می‌شود. از نگاه نویسندگان مقاله، پولیس‌م می‌تواند برای دموکراسی آسیب‌زا باشد؛ چراکه معمولاً باعث تضعیف نهادهای دموکراتیک می‌شود، استقلال قضایی را زیر سؤال می‌برد و به یک جناح‌بندی شدید سیاسی در جامعه منجر می‌شود. همچنین، مقاله به برخی چالش‌های اساسی که پولیس‌م می‌تواند برای دموکراسی ایجاد کند، مانند افزایش استبداد و سیاست‌گذاری تک‌صدایی، می‌پردازد. ازسوی دیگر، اصلاح و تقویت دموکراسی با در نظر گرفتن مطالبات واقعی جامعه، فرصتی است که ممکن است قبل از این چالش‌ها برای دموکراسی ایجاد شود (فینکلشتاین و اوریناتی، ۲۰۱۸: ۸۵).

ویسبورد در مقاله «چرا پولیس‌م برای ارتباطات دموکراتیک مشکل‌ساز است؟» به بررسی اثرات مخرب پولیس‌م بر ارتباطات دموکراتیک می‌پردازد. وی در این مقاله تأکید می‌کند که چگونه پولیس‌م با استفاده از لفاظی‌های ساده‌نگرانه و احساسی، باعث قطبی‌سازی بیشتر جوامع می‌شود و می‌تواند به تضعیف گرایش‌های دموکراتیک منجر شود. پولیس‌م بیشتر به دنبال ایجاد گفتمان‌های «ما علیه آن‌ها» است؛ موضوعی که به کاهش تنازع‌پذیری و گفت‌وگوی آزادانه می‌انجامد.

به عقیده نویسنده، چالش دیگری که پولیس‌م معمولاً برای ارتباطات دموکراتیک به‌وجود می‌آورد این است که با انتشار اطلاعات نادرست یا تحریف‌شده، اعتماد عمومی به نهادهای دموکراتیک و رسانه‌ها را تضعیف می‌کند؛ در نتیجه، شهروندان ممکن است به تصمیم‌گیری‌های احساسی و غیرمنطقی تمایل بیشتری پیدا کنند که این مسئله به‌نوبه خود می‌تواند بر کیفیت و عملکرد دموکراسی تأثیر منفی بگذارد. ویسبورد تقویت سواد رسانه‌ای و ارتقای کیفیت تعاملات دموکراتیک و آموزشی را برای مقابله با اثرات منفی پولیس‌م ضروری می‌داند (ویسبورد، ۲۰۱۸: ۲۵).

هر یک از آثاری که به آن‌ها اشاره شد به جنبه‌هایی از ویژگی‌های پولیس‌م، عوامل موجد و تأثیر آن بر دموکراسی پرداخته‌اند. در این بین، مهم‌ترین نکته‌ای که در پژوهش حاضر به‌عنوان یک

رویکرد متمایز بر آن تأکید شده، بررسی این پدیده به عنوان یک عارضه سیاسی است، نه به عنوان یک ناسزا و دشنام سیاسی برای احزاب، افراد و گروه‌های سیاسی؛ به دلیل شرایط خاص سیاسی، فرهنگی و اقتصادی، امکان بروز و ظهور پوپولیسم عارضه‌ای در همه نظام‌های سیاسی مبتنی بر نمایندگی به شدت و ضعف وجود دارد. به عبارتی، بحث اصلی این نیست که یک دولت، سیاستمدار و یا یک حزب سیاسی، پوپولیست است یا نیست، بلکه کشف و ردیابی ویژگی‌های پوپولیستی در نظام سیاسی مبتنی بر نمایندگی و عوامل موجد آن در چنین نظامی است که از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است.

## ۲. چهارچوب نظری پژوهش

مردم در متون سیاسی دست‌کم در سه معنا به کار رفته است: به مثابه یک کل (همه اعضای یک موجودیت سیاسی)، محورمان (بخشی از مردم که به عنوان مردم عادی و یا با اوصافی نظیر ستم‌دیدگان و فرودستان شناسایی می‌شوند) و ملت به مثابه یک کل که مشخصاً معنایی فرهنگی دارد (زند و کیلی و درخشه، ۱۴۰۲: ۳۱). پوپولیسم از واژه لاتین «popularis» یا «populus» به معنای توده مردم یا عامه گرفته شده است و از نظر سیاسی، آموزه یا روشی در طرفداری کردن یا طرفداری نشان دادن از حقوق و علایق مردم عامه در برابر گروه نخبه است (تاگارت، ۱۳۹۱: ۲۳). کاس مود معتقد است پوپولیسم یک ایدئولوژی کم‌مایه و سطحی است که در نهایت، جامعه را به دو گروه همگن و متضاد تقسیم می‌کند؛ مردم پاک در برابر نخبگان فاسد. وی همچنین دو تبیین کلی از پوپولیسم به دست می‌دهد؛ نخست، سیاست مردم به معنای گفتمان به شدت احساسی هیجانی و ساده‌انگارانه که به سمت احساسات غریزی مردم جهت‌گیری شده است و دیگری، سیاست‌گذاری فرصت‌طلبانه با هدف خشنودسازی یا جلب رضایت مردم از رأی‌دهندگان (برایدر، ۲۰۰۹: ۴). جکی هی‌وارد پوپولیسم را واکنشی به درک نواقص یا ضعف‌های دموکراسی نخبه‌گرایانه می‌داند؛ به عبارتی، گروه‌های پوپولیستی خواهان انتقال بازی سیاسی در یک فضا و ساحتی هستند که در قالب ساختارهای سنتی نمی‌گنجد؛ مسئله‌ای که در آن هر پدیده ساده اجتماعی قابلیت تبدیل شدن به یک امر سیاسی جهت مشارکت توده‌ها به منظور به دست آوردن احساس ارزشمندی سیاسی را دارد. از نظر ورنر مولر، هر چند اعتقاد به حق و قدرت توده مردم در مقابل نخبگان عنصر مشترک تمامی تعاریف از پوپولیسم است، اگر یک سیاستمدار یا جنبش سیاسی بخواهد پوپولیست باشد، باید ادعا کند که بخشی از مردم راستین

است و اینکه فقط آن پوپولیست، شناخت اصلی از آن‌ها دارد و مردم راستین و واقعی را نمایندگی می‌کند. وی همچنین معتقد است پوپولیسم با استقرار دموکراسی نمایندگی سر بر می‌آورد و ادعای اصلی آن، گونه‌ای اخلاقی شده از کثرت‌ستیزی است (ورنر مولر، ۱۳۹۶: ۳۰-۲۹). برخی هم مانند داتسون، پوپولیسم را یک نوع استراتژی سیاسی می‌دانند؛ در این رویکرد، پوپولیسم مفهوم گسترده‌ای برای توضیح جنبش‌های توده‌ای است که به‌طور معمول، رهبری کاریزماتیک را با بسیج بخش‌های حاشیه‌ای جامعه ترکیب می‌کند (دادسون و دراج، ۲۰۰۸: ۷۲).

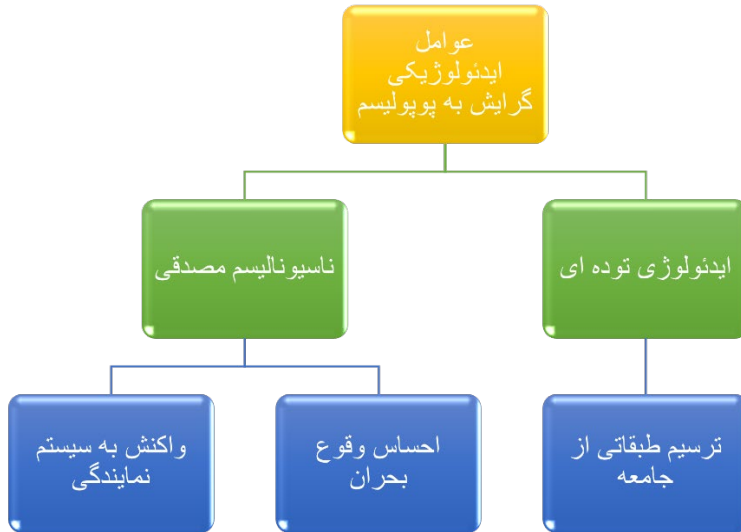
ارنستو لاکلائو پوپولیسم را در حکم شاهراهی برای درک هستی‌شناسی امر سیاسی توصیف می‌کند و معتقد است هر طرح‌بندی سیاسی مستلزم ترسیم مرزی آنتاگونیستی و تقسیم‌بندی جامعه به دو اردوگاه ستم‌دیدگان و اصحاب قدرت است. لاکلائو پوپولیسم را به‌عنوان «منطقی سیاسی» معرفی می‌کند که هر جا هم‌ارزی بر تفاوت چیرگی پیدا کند، این منطق آشکار می‌شود. طبق دیدگاه وی، لحظه یا بزنگاه پوپولیستی محصول وضعیتی است که در آن کثیری از مطالبات اجابت نشده است و نظاره‌گر عجز روزافزون نظم نهادی در برآورده ساختن این مطالبات هستیم (زند و کیلی و درخشه، ۱۴۰۲: ۳۲). وی پوپولیسم را نه صرفاً به‌عنوان یک پدیده منفی یا ترقی‌خواهانه، بلکه به‌عنوان یک منطق سیاسی بنیادین تحلیل می‌کند که می‌تواند در شرایط مختلف، اشکال متنوعی به خود بگیرد. لاکلائو استدلال می‌کند که پوپولیسم با ساختار مفهومی و نشانه‌ای خاص خود می‌تواند عناصر مختلف اجتماعی را به یکدیگر متصل کند و با ایجاد یک هویت مشترک، موقعیت‌هایی برای تغییر سیاسی فراهم آورد. به عقیده وی، پوپولیسم هرگز از بیرون، مطلق پدیدار نمی‌شود و به‌گونه‌ای پیش می‌رود که وضعیت امور پیشین در پیرامون آن رنگ می‌بازد (لاکلائو، ۱۴۰۰: ۱۵۰). به عقیده لاکلائو، درجه‌ای از بحران در ساختار قدیمی پیش‌شرط ضروری پوپولیسم است و هیچ پوپولیسمی بدون سرمایه‌گذاری عاطفی در یک ابژه جزئی وجود ندارد. اگر جامعه‌ای موفق به دستیابی به نظم نهادی با چنین ماهیتی می‌شد که تمام مطالبات خود را در سازوکارهای درون‌بودی خود برآورده کند، هیچ پوپولیسمی وجود نمی‌داشت. از نگاه وی، نیاز به تشکیل یک «مردم» تنها وقتی پدید می‌آید که آن کامل‌بودگی حاصل نشود (لاکلائو، ۱۴۰۰: ۷۶).

با توجه به اینکه چهارچوب نظری مقاله حاضر براساس نظریات پل تاگارت تنظیم شده است، در اینجا لازم است به محورهای اصلی نظریات وی درخصوص پوپولیسم اشاره شود. پل تاگارت در بررسی پوپولیسم شش مضمون اصلی را موردتوجه قرار داده است که عبارت‌اند از:

- دشمنی پوپولیست‌ها با نظام‌های سیاسی مبتنی بر نمایندگی؛

- بی‌بهرگی ایدئولوژیکی پوپولیسیم از ارزش‌های بنیادین؛  
 - هم‌ذات‌پنداری پوپولیست‌ها با کانون آرمانی درون جامعه‌ای که مطلوب می‌پندارند؛  
 - تنگناهای بنیادی پوپولیسیم که آن را محدود می‌کنند؛  
 - واکنش تند پوپولیسیم به احساس وقوع بحرانی حاد؛  
 - تأثیر پذیری و هم‌رنگی پوپولیسیم با محیط خود (تاگارت، ۱۳۹۱: ۲۵).

از نظر تاگارت این درون‌مایه‌ها نوع آرمانی پوپولیسیم را می‌سازند و هرگز به‌صورت دقیق با هیچ نمونه‌ای منطبق نیست؛ اما به مدد آن می‌توان ویژگی‌های هر مورد را با اشاره به نمونه‌ای کلی بهتر درک کرد؛ از این‌رو، در بررسی عوامل ایدئولوژیکی گرایش پوپولیسیم در دهه ۱۳۲۰ هجری خورشیدی و تبیین ماهیت تأثیر پذیر آن، می‌توان براساس رویکرد بافت‌محور تاگارت و با توجه به برخی درون‌مایه‌های اصلی پوپولیسیم از قبیل هم‌ذات‌پنداری با کانون آرمانی (ایدئولوژی توده‌ای) واکنش به احساس وقوع بحران (ناسیونالیسم مصدقی) و چالش سیستم نمایندگی، این عوامل را مورد بررسی قرار داد (شکل شماره ۱).



شکل شماره ۱. نمودار عوامل ایدئولوژیکی گرایش به پوپولیسیم

۱-۲. بررسی تاریخی پوپولیسیم در ایران قبل از دهه ۱۳۲۰ هجری خورشیدی  
 پوپولیسیم محصول دولت مدرن است؛ زیرا فقط در نظام‌های نمایندگی به‌وجود می‌آید و در بستر دموکراسی نمایندگی می‌توان آن را درک و بررسی کرد. همچنین، نیروی محرکه آن هم از سرخوردگی از چنین نظامی مایه می‌گیرد (درویشی و مؤمنی، ۱۳۹۹: ۷۶). به‌عبارتی، در هر نظام

سیاسی که نقش مردم موضوعیت داشته باشد، پوپولیسم هم موضوعیت خواهد داشت. با عنایت به چنین تعریفی، آغاز سیاست در ایران به معنای مدرن آن، یعنی موضوعیت یافتن نقش و حقوق سیاسی مردم، از زمان مشروطیت بوده است. این جنبش که مردم در قالب طبقات اجتماعی مختلف در آن حضور داشتند، به وضوح نشان‌دهنده ظهور آرمان‌های مردمی بود. در جریان نهضت ملی مشروطه، برای نخستین بار حقوق واقعی مردم در برابر نظم استبدادی گذشته، در چهارچوب قانون اساسی آن بازتعریف شد و روابط نابرابر قدرت و حاکمیت تفسیر تازه‌ای یافت و حقوق مسلم مردم در مقابل فرمانروایان مطالبه شد و این نهضت بر آن بود تا حقوق جامعه را در پرتو ساخت سیاسی نوین تحقق بخشد (حاجی ناصری و محمدی، ۱۴۰۲: ۱۸).

این جنبش که به دنبال اصلاحات سیاسی و محدود کردن قدرت شاه و استبداد سلطنتی بود، نه تنها یک حرکت نخبه‌گرایانه از سوی روشنفکران و طبقه متوسط بود، بلکه به طور گسترده‌ای توسط مردم و گروه‌های مختلف اجتماعی نیز مورد حمایت قرار گرفت. «حرکت‌های پوپولیستی» نیز به‌عنوان یکی از ویژگی‌های برجسته این جنبش به‌شمار می‌آید. این حرکات غالباً واکنشی به شرایط اجتماعی و اقتصادی ناخوشایند دوران قاجار بود.

در جریان نهضت مشروطه و زمانی که وضعیت اقتصادی و اجتماعی کشور در نهایت ضعف و ناتوانی قرار داشت، نخستین رگه‌های اندیشه‌های سوسیالیستی و مارکسیستی از طریق روسیه و قفقاز وارد ایران شد. صدر نوشته‌های اواخر قرن نوزدهم ملکم خان، میرزا آقاخان کرمانی و طالبوف می‌توان اشاراتی از مفاهیم عدالت اجتماعی و اقتصادی یافت. به‌عنوان نمونه، میرزا آقاخان کرمانی مضامین مربوط به برابری در ثروت، محدودیت مالکیت، حذف امتیازات اجتماعی و تأمین حقوق اجتماعی کارگران را مورد بحث قرار داده بود (وحدت، ۱۳۹۰: ۱۱۹). در یک نگاه کلی، حرکت‌های عوام‌گرایانه در نهضت مشروطه را می‌توان در سه محور خلاصه کرد:

- مبارزات توده‌ای گروه‌های اجتماعی: در آغاز نهضت، گروه‌های مختلف اجتماعی از جمله تجار، کارگران و روحانیون که در ساختار اجتماعی ایران به‌نوعی «پایه‌گذار توده» بودند، به جنبش پیوستند. این گروه‌ها در مطالبه مشروطیت و حقوق مردم نقش اساسی داشتند.
- ارتباط با روحانیت: روحانیون در ایران در دوره قاجار قدرت سیاسی زیادی داشتند و بسیاری از آن‌ها به‌ویژه در دوران نهضت مشروطه، نقش هدایتگر را ایفا کردند. روحانیت معمولاً به‌عنوان نماینده مردم و به‌ویژه طبقات پایین و سنتی در مقابل حکومت مرکزی می‌ایستاد.
- گفتمان عدالت‌خواهی: شعارهای «عدالت‌خانه» و «مشروطه» بیش از هر چیزی برای توده‌های

مردم مفهوم عدالت اجتماعی را داشت. این گفتمان به‌ویژه در میان طبقات پایین‌تر جامعه، که مستقیماً تحت ظلم و استبداد حکومتی بودند، محبوبیت زیادی پیدا کرد (قراگوزلو، ۱۳۸۷: ۱۱۷).

اگرچه حرکت‌های عوام‌گرایانه به‌طور مستقیم منجر به پیروزی در نهضت مشروطه شدند؛ اما تأثیرات آن‌ها بر روند سیاسی کشور دوگانه بود. از یک‌سو، این حرکت‌ها توانستند توجه مردم را جلب کرده و قدرت حکومت را تحت فشار قرار دهند؛ از سوی دیگر، به‌طور خاص، در دوران بعد از پیروزی مشروطه، برخی از گروه‌ها و نهادها نتوانستند به‌طور کامل از ظرفیت‌های مردمی برای تحقق یک سیستم دموکراتیک و عادلانه استفاده کنند.

به هر روی، آشفتگی و نابسامانی پس از انقلاب مشروطیت موجب شکل‌گیری تفکرات و ایده‌های ناسیونالیسم به بهانه نجات کشور از تجزیه و فروپاشی در ایران شد و از دل چنین شرایطی بود که شخصی به نام رضا خان ظهور کرد و با پایان بخشیدن به هرج‌ومرج موجود، آغازگر دوره جدیدی از تاریخ سیاسی ایران معاصر شد که از آن با عنوان دولت مطلقه مدرن یاد می‌شود. به دلیل ویژگی‌های خاصی که این دولت از آن برخوردار بود، نهادهای برآمده از مشروطیت در درون ساختار آن ادغام شدند و در مقابل قوه مجریه، دربار و ارتش به‌عنوان مراکز اصلی قدرت سیاسی پدیدار گردیدند (بشیریه، ۱۳۹۵: ۶۹)؛ به عبارتی، با آغاز سلطنت رضا شاه در سال ۱۳۰۴ شمسی، ایران وارد دوره‌ای از تغییرات عمده شد که از جمله آن‌ها، تمرکز قدرت در دست شاه و تضعیف نهادهای قانونی و پارلمانی بود.

هرچند جامعه ایران پس از به قدرت رسیدن رضا شاه به لحاظ امنیتی، از ثبات و آرامش نسبی برخوردار شد؛ برخی از اقدامات وی در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بازخوردهای متفاوتی از خود بر جای گذاشت.

به عبارتی، می‌توان گفت پوپولیسم در این دوره بیشتر در قالب نارضایتی‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی و ایجاد زمینه برای برانگیختگی توده‌های مردم در آغاز دهه ۱۳۲۰ خورشیدی ظهور و بروز کرد.

در رابطه با سیاست‌های اقتصادی، رضا شاه نتوانست در جلب و جذب متوازن طبقات موجود در جامعه با موفقیت عمل نماید. به تعبیری، رضا شاه نتوانست بخشی از طبقه بالای قدیمی را با خود همراه کند؛ اما در جلب حمایت طبقه متوسط سنتی موفقیت ناچیزی داشت. ایجاد انحصارات دولتی و کارخانه‌هایی که دولت آن‌ها را تأمین مالی می‌کرد، اگرچه موجب پیدایش معدود بازرگانان و صاحبان صنایع مرتبط با دربار شد ولی موجبات نارضایتی گسترده جامعه تجاری قدیمی را نیز فراهم ساخت (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۱۸۸).



غیر از مسائل اقتصادی، در حوزه فرهنگی و اجتماعی هم سیاست‌ها و تصمیمات رضا شاه با مقاومت‌ها و نارضایتی‌هایی مواجه شد که موجب گردید پایگاه خود را در بین طبقه متوسط سنتی بیش از پیش ازدست بدهد. یکی از اقدامات بحث‌برانگیز رضا شاه، ممنوعیت حجاب برای زنان بود که با مقاومت شدید روحانیان و بسیاری از اқشار سنتی جامعه روبه‌رو شد. این اقدام باعث شد تا بسیاری از زنان و مردان مذهبی به‌عنوان یک تحمیل فرهنگی، به آن واکنش نشان دهند. در این دوره، اصلاحات آموزشی گسترده‌ای آغاز شد که شامل تأسیس دانشگاه‌ها و مدارس جدید بود؛ اما این تغییرات در بسیاری از موارد به شکلی سریع و بدون توجه به نیازها و فرهنگ جامعه ایران صورت گرفت. همچنین، یکسری تغییرات و اصلاحات غیردینی از جمله ممنوعیت برخی از آداب مذهبی و تغییرات اساسی در نظام قضایی نارضایتی‌های عمیقی در بین علما و رهبران عقیدتی طبقه متوسط سنتی به‌وجود آورد (همان: ۱۸۹).

البته لازم است به این نکته هم اشاره شود که رضا شاه در جهت تقویت هویت ایرانی و ایجاد وحدت ملی، سیاست‌هایی را اعمال کرد که گاهی توده‌های مردم را هدف قرار می‌داد، از جمله تغییر لباس و پوشش عمومی و اجرای تغییرات فرهنگی و اجتماعی. همچنین، سیاست در دوران رضا شاه از معنای محدود آن به‌سوی حوزه عمومی راه یافت و به‌نوعی، از لحاظ مفهومی و از نظر دربرگیرندگی به گذشته‌های دور رجعت کرد؛ یعنی دورانی که یونان، روم و ایران باستان به‌نوعی آن را تجربه کرده‌اند. این اقدامات می‌توانست به‌نوعی نمادی از تلاش وی برای ایجاد یک فضای پوپولیستی با تأکید بر هویت ملی ایرانی باشد (متقی و همکاران، ۱۴۰۰: ۲۰۸).

### ۳. یافته‌های پژوهش

پوپولیسم با برخی زمینه‌ها و متغیرهای سیاسی و اجتماعی ارتباط دارد. مهم‌ترین زمینه‌های ظهور پوپولیسم، توده‌ای شدن سیاست و جامعه است. توده‌ای شدن سیاست به معنای ورود گروه‌های مختلف اجتماعی به عرصه سیاست است. این پدیده بیش از هر چیز با ورود و مداخله دولت‌ها به ابعاد و عرصه‌های مختلف زندگی عمومی و خصوصی مردم مرتبط است. طبعاً این شرایط توده‌های فراگیر مردم را، خواه‌ناخواه، با مسائل سیاسی، اولویت‌ها و اهداف سیاست‌های عمومی درگیر می‌کند. جامعه توده‌ای به معنای تضعیف یا محو مرزبندی‌ها و تمایزات اجتماعی و تضعیف نهادها و تشکل‌های مدنی است. این وضعیت درعین حال با همگون شدن باورها و ذهنیت‌های سیاسی و اجتماعی و ساده‌سازی مسائل و بحران‌ها و راه‌حل آن‌ها همراه است (قادری و همکاران، ۱۴۰۲: ۲۲).

### ۱-۳. ایدئولوژی توده‌ای

مفهوم پوپولیستی مردم بر وحدت و یکپارچگی دلالت می‌کند؛ یعنی مردم توده‌های یکدست هستند و به واسطه اینکه جمعی هستند، خرد را به وجود می‌آورند. یگانه بودن کانون آرمانی از یگانه بودن جمعیت آن حکایت می‌کند (قلی‌پور و همکاران، ۱۴۰۲: ۳۷). توده‌گرایی و یا خلق‌گرایی به معنای دفاع از منافع و باورهای خلق، برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران، در قالب تفکرات و اندیشه‌های سوسیالیستی و کمونیستی و به طور ویژه، توسط حزب توده رواج پیدا کرد. توجه به همه طبقات جامعه و نادیده انگاشتن تمایزات و تفاوت‌های آن طبقات به منظور جذب گسترده توده‌ها، روایت یا کانون آرمانی حزب توده بود. از آن پس بود که خلق یا توده مردم و حمایت از خواسته‌ها و مطالبات آن‌ها به صورت جدی از سوی این حزب مورد توجه قرار گرفت و به عنوان یک امر سیاسی و اجتماعی موضوعیت پیدا کرد.

#### ۱-۱-۳. حزب توده

نگاه توده‌محور در برنامه حزب توده که محتوایی سوسیالیستی داشت کاملاً آشکار بود. در برنامه حزب بر اهمیت بسیج طبقات استثمارشده علیه طبقات فئودال و سرمایه‌دار استثمارگر تأکید شده بود و راه‌هایی و نجات جامعه را در پیروزی این کارزار طبقاتی به نفع توده‌ها می‌دانست و عنوان می‌کرد که هدف اصلی حزب توده بسیج کارگران، دهقانان، روشنفکران مترقی، بازرگانان و صنعتگران ایران است و معتقد بود در جامعه کنونی ما دو طبقه عمده وجود دارد؛ آن‌هایی که ابزار اصلی تولید را در دست دارند و آنانی که مال‌ومنال چندانی در اختیار ندارند. گروه دوم شامل کارگران، دهقانان، روشنفکران مترقی، بازرگانان و صنعتگران است. آنان کار می‌کنند؛ اما حاصل کار خود را دریافت نمی‌کنند و گرفتار ظلم و ستم گروه کوچکی هستند؛ بنابراین، اگر ساختار اجتماعی کاملاً دگرگون شود و ابزارهای اصلی تولید به طور مشترک در اختیار مردم قرار گیرد، این طبقه در برابر چیز اندکی که از دست می‌دهد، چیزهای زیادی به دست خواهد آورد (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۳۶۳).

نکته دیگر اینکه حزب توده حتی برای تقویت و تثبیت ایدئولوژی خود به دنبال بهره‌برداری از آموزه‌های عامه‌پسند فرهنگ ایرانی بود. به عنوان نمونه، گفته شده است که نوشین، نمایشنامه‌نویس و از بنیان‌گذاران حزب، یکی از نخستین کسانی بود که شاهنامه فردوسی را به عنوان یک متن رادیکال بازخوانی کرد و در آن ضمن تقبیح شاهان، به ستایش از شورشیان مردمی همچون کاوه آهنگر پرداخت (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۱۸۵).



همچنین، بررسی مواضع و جهت‌گیری‌های برخی از اعضای جبهه ملی که از حامیان دکتر مصدق بودند، بیانگر تأثیر‌پذیری این جبهه از تفکرات و ایده‌های حزب توده و فضای دوقطبی شده آن دوران است. به عبارتی، محتوا و درون‌مایه نظرات اعضای این جبهه در مواجهه با مسائل سیاسی و اجتماعی تفاوت‌چندانی با تفکرات و اندیشه‌هایی که از سوی حزب توده تبلیغ و ترویج می‌شد نداشت. به‌عنوان نمونه، محمود نریمان یکی از اعضای جبهه ملی، معتقد بود که مردم باید برای رسیدن به پیشرفت اجتماعی و استقلال کامل ملی، قدرت را از دست افراد صاحب‌امتیاز درآورند؛ و یا سید جواد خلخالی، از همکاران کاشانی، اظهار می‌داشت که گرچه پس از انقلاب مشروطه درباره اصلاحات اجتماعی سخنان زیادی گفته شده؛ اما کار مهمی انجام نشده است. او بر این باور بود که سرانجام مردم نماینده‌ای واقعی به نام دکتر مصدق پیدا کرده‌اند که می‌تواند این اصلاحات را انجام دهد؛ فساد را ریشه‌کن سازد و شکاف میان فقیر و غنی را کاهش دهد. علی مدرس، از دیگر هواداران، هشدار می‌دهد که اساسی‌ترین بدبختی‌های این کشور وجود دو زندگی متمایز است که شکاف هولناکی بین طبقات ایجاد کرده و جز با یک سلسله قوانین و اقدامات جدی و سریع، قابل مرمت و التیام نیست. یک طبقه بر اثر لذات و شهوات در ناز و نعمت فاسد و تباه شده و برای جامعه سربازی بیش نیست، طبقه دیگر شانه‌اش زیر بار فشار و زحمت خرد شده و برای ادامه حیات پرمشقت خود، حتی از تحصیل نان خالی و خشک عاجز است. اگر هرچه زودتر یک راه‌حل عادلانه و تدبیر عملی برای تعدیل آن اتخاذ نشود، خواه‌ناخواه جبر تاریخ به این بیدادگری‌ها و حق‌کشی‌ها پایان خواهد داد (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۳۳۲).

به هر شکل، اگر فرهنگ سیاسی هر جامعه‌ای را یک انباشت تاریخی از ارزش‌ها و سنت‌هایی بدانیم که جهت‌گیری مردم آن جامعه را نسبت به اقتدار و ساختار سیاسی حکومت‌ها و کارکرد نهاد دولت و آگاهی آنان را از فرایندهای تأثیرگذار بر تصمیم‌گیری‌های سیاسی تعیین می‌کند، در این صورت، حزب توده به‌عنوان متشکل‌ترین نماینده جریان چپ و مارکسیستی، از طریق فعالیت‌ها و اقداماتی که به آن اشاره شد، تأثیر ملموس و معناداری بر فرهنگ سیاسی جامعه ایران در سطح نخبگان و توده‌ها داشته است؛ به طوری که در این خصوص، عنوان شده حزب توده ایده سیاست‌ورزی، مشارکت و سازمان‌های توده‌ای، شعبات، کنفرانس‌ها و روزنامه‌های حزبی و مفاهیمی همچون دفتر سیاسی و کمیته مرکزی را در ایران باب کرد. حتی برخی اصطلاحاتی مانند دموکراسی توده‌ای را از آن وام گرفتند. همچنین، حزب توده نخستین واژه‌نامه سیاسی فارسی را منتشر و واژه‌هایی همچون کلینالیسم، امپریالیسم، فاشیسم، جبهه واحد، بورژوازی، آریستوکراسی، الیگارشی، ارتجاع، پیشرفت، توده و رنجبر را باب کرد. افزون بر این، حزب توده

این باور عمومی را تقویت کرد که دولت مسئولیت اخلاقی در تأمین نیازهای اساسی شهروندان خود دارد. شعار پرطرفدار آن «کار برای همه، تحصیل برای همه، بهداشت برای همه» از سوی حزب حقانیت بیشتر دموکراسی اجتماعی را تداعی می‌کرد (آبراهامیان، ۱۳۹۰: ۱۸۵-۱۸۴).

### ۲-۱-۳. روشنفکران

توجه و حساسیت به مطالبات و خواسته‌های توده مردم در دهه ۱۳۲۰ هجری خورشیدی بیش از آنکه دارای مبنا و خاستگاه داخلی بوده باشد، متأثر از تحلیل‌ها و تبیین‌های عاریتی بود که برخی از روشنفکران سعی در انطباق آن با جامعه خود داشتند. نقش روشنفکران در این ماجرا به دلیل شأن و جایگاه اجتماعی‌ای که داشتند، موجب تأثیرات فرهنگی و اجتماعی گسترده‌ای شد که این تأثیرات خود را در گرایش جامعه به موضوعات و ارزش‌های توده‌ای نشان داد.

پانیکووسکی معتقد است که «جنبش‌های پوپولیستی در جایی موفق بوده‌اند که در جهت پیوند فرهنگی وابسته به شعور و آگاهی معمولی مدیریت شده است» (کیدرن و پانیکووسکی، ۱۳۹۶: ۳۳)؛ پیوندی که در ایران دهه ۱۳۲۰ از طریق یک قشر مدرن و فرهنگی یعنی روشنفکران برقرار شد، روشنفکرانی که از طریق انتقال مفاهیم و اندیشه‌های توده‌ای و عوام‌گرایانه در گرایش به پوپولیسم تأثیرگذار بودند.

یرواند آبراهامیان به برخی از این چهره‌های شاخص براساس حوزه فعالیتشان اشاره کرده است؛ افرادی مانند صادق هدایت، بزرگ علوی و صادق چوبک در حوزه ادبیات مدرن، نیما یوشیج و احمد شاملو در شعر نو، محمدتقی بهار در ادبیات سنتی، سعید نفیسی، مهدی بامداد، محمد تمدن، مرتضی راوندی و یحیی آرین‌پور از تاریخ‌نگاران پیشرو، عبدالحسین نوشین و حسین خیرخواه از بنیان‌گذاران تئاتر نوین، غلامحسین ساعدی نماینده نویس، جلال آل احمد و به‌آذین دو نویسنده سرشناس، گلستان از نخستین فیلمسازان ایران و چهره‌های ادبی همچون پرویز ناتل خانلری، نادر نادرپور، محمد تفضلی، محمد معین، فریدون توللی، فریدون تنکابنی و سیاوش کسرای (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۴۱۲).

با توجه به اینکه این افراد از مشاهیر علم و ادب و فرهنگ ایران بودند، ابزارها و امکان‌های تأثیرگذار آن‌ها هم فکری و فرهنگی بود و در این راستا، نخستین و مؤثرترین امکانی که از آن بهره گرفتند ترجمه آثار ادبی بود. در یک بررسی که از آثار ادبی ترجمه‌شده بین سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ انجام شده، آمارهای معناداری به‌دست آمده است. در این بررسی‌ها عنوان شده که از مجموع ۲۶۰ اثر ادبی ترجمه‌شده در دوره مذکور، ۱۵۰ اثر، یا به‌عبارتی، بیش از نیمی از آثار

ترجمه‌شده، هر یک به‌گونه‌ای در حیطه اندیشه چپ قرار داشتند. همچنین، گفته شده است که در فاصله سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ ترجمه آثار ادبی دیگر نویسندگان چپ‌گرا نیز به‌واسطه وابستگی حزب توده و مترجمان رونق یافت؛ به‌طوری‌که آثار ترجمه‌شده در این زمینه با ۱۴۶ اثر، هفده درصد از آثار ترجمه‌شده در آن دوران را تشکیل می‌داد (خلیقی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۴).

ماکسیم گورکی از جمله نویسندگان برجسته روسی بود که نوشته‌هایش در بین مترجمان ایرانی بیش از همه (۳۳ اثر) در دوره موردنظر، موردتوجه قرار گرفت. در آثار این نویسنده زندگی طبقات استثمارشده و بینوای جامعه مانند کارگران، دهقانان و توده‌های زحمتکش، مظالم استثمارکنندگان و طبقه بورژوا و همچنین، مبارزات طبقه پرولتاریا علیه طبقات سرمایه‌داری به تصویر کشیده شده بود (همان: ۱۰-۷).

### ۳-۱-۳. مطبوعات

ابزار فکری و فرهنگی دیگری که نقش بسزایی در تلقین و ارائه یک تصویر طبقاتی از جامعه آن روز داشت مطبوعات بود که آبراهامیان تصویر مناسبی از وضعیت مطبوعات آن دوره به‌دست می‌دهد. طبق بررسی‌های به‌عمل‌آمده توسط وی، از ۳۶ مجله و روزنامه‌ای که به‌طور مرتب در چهار سال پس از کناره‌گیری رضا شاه از قدرت در تهران چاپ می‌شد، تقریباً همگی، حتی آن‌ها که به زمین‌داران ثروتمند تعلق داشتند، جامعه ایران را جامعه‌ای با طبقات متخاصم معرفی می‌کردند. برخی از این نشریات مدعی بودند که توده‌ها تحت سلطه گروه حاکم کوچکی، مرکب از زمین‌داران فئودال، درباریان بانفوذ، افسران ارتش و دولتیان عالی‌رتبه هستند. برخی مجلات و روزنامه‌های دیگر این دیدگاه را مطرح می‌کردند که توده‌های زحمتکش را طبقه بالایی مرکب از زمین‌داران بزرگ، سرمایه‌داران وابسته، دولتیان ثروتمند و صاحبان صنایع تازه به دوران رسیده استثمار می‌کنند. موضوع اصلی شمار دیگری از نشریات هم طبقه متوسط کوچک ولی سخت‌کوشی بود که در میان طبقه بالای درنده‌خو و طبقه پایین عقب‌مانده و بی‌سواد قرار داشت. مطابق دیدگاه برخی دیگر هم جامعه به دو قطب تقسیم می‌شد که در یک‌سوی آن آریستوکراسی قدیم و جدید، بورژوازی صنعتی و وابسته و در سوی دیگر، طبقه روشنفکر، بورژوازی بازار، طبقه کارگر شهری، عشایر کوچ‌نشین و دهقانان بی‌زمین قرار داشتند؛ حتی روزنامه اطلاعات که به فرمان رضا شاه سال‌ها از کاربرد واژه نفاق‌افکن (طبقه) خودداری می‌کرد، هشدار می‌داد که ستیزهای طبقاتی حیات کشور را به خطر می‌اندازد (آبراهامیان، ۱۳۹۱: ۲۱۲-۲۱۱).

مهم‌ترين مؤلفه‌هاي معنايي اندیشه چپ و مارکسيستي که از ويژگي‌هاي عوام‌گرايانه برخوردار بودند و از طريق چنين آثاري به فضاي فکري جامعه ايران انتقال داده مي‌شد، عبارت بود از: اول، تضاد ميان طبقات اجتماعي و اقتصادي؛ دوم، ترسيم زندگي پرولتاريا (کارگران) دهقانان، توده‌هاي زحمتکش و مردم فقير و رخوت‌زده (طبقات پايين)؛ سوم، ابراز نوعي دلسوزي و تقدس قائل شدن براي طبقات پايين جامعه و تحقير و بيزاري نزديک به کينه از طبقات بالا؛ چهارم، ترسيم از خود بيگانگي ناشي از استعمار طبقات پايين جامعه و رسيدن به آگاهي طبقاتي؛ پنجم، ترسيم مبارزات انقلابي طبقات پايين جامعه در راه وقوع انقلاب سوسياليستي؛ ششم، ترسيم جامعه هماهنگ و بي‌طبقه کمونيستم؛ هفتم، آموزش نظريات کمونيستم و تعليم روح سوسياليست (خليقي و همکاران، ۱۳۹۴: ۷).

در تبين اثرات اين مفاهيم و انگاره‌ها بر فرهنگ و عمل سياسي جامعه ايراني بايد گفت که رگه‌هايي از اين تأثيرگذاري در قالب مفاهيم و انگاره‌هايي همچون امپرياليسم، نظام سرمايه‌داري، استعمار، تضاد طبقاتي، توده، تبعيض، عدالت وغيره استمرار و تداوم داشته و بخشي از نگرش جامعه را نسبت به مسائل سياسي و اجتماعي به خود اختصاص داده است و هر کدام از اين مفاهيم و انگاره‌ها بر اساس ميزان تأثيرگذاري خود، امکان ايجاد يک شرايط خاص و هيچاني را در جهت عوام‌گرابي فراهم نموده است.

به هر شکل، در اين دوره شاهد رواج مفاهيم و انگاره‌هايي هستيم که بخش قابل توجهي از فضاي سياسي و اجتماعي کشور را تحت الشعاع خود قرار مي‌دهد و از يک طرف، به دليل ويژگي‌هاي آرمان‌گرايانه خود و ازسوي ديگر، به جهت معضلات و مشکلات عديده اقتصادي و اجتماعي براي توده مردم جاذبه داشت.

## ۲-۳. ناسيوناليسم مصدقي

ناسيوناليسم به‌طورکلي يک نهضت اندیشه و عمل است که به دنبال ايجاد يا تقويت احساس ملي در بين مردم است (احمدی و فاضلی، ۱۳۸۶: ۲۲). در تبين رابطه ناسيوناليسم و پوپوليسم بايد به اين نکته اشاره نمود که ناسيوناليسم يک ايدئولوژي با گرايش‌هاي جمعي است و به دليل اينکه با هويت جمعي يک جامعه در ارتباط است، فرد و گرايش‌هاي فردگرايانه در آن نقشي ندارد. به عبارتي، «ناسيوناليسم با توليد و بازتوليد ما به‌عنوان مليت‌ها، هويت جمعي يک جامعه را معين مي‌سازد و هر اقدام سياسي‌اي بر اساس اين هويت جمعي شکل مي‌گيرد» (اوزکريملي و رنجبر، ۱۳۸۴: ۱۵۳). ازسوي ديگر، امکان استفاده از ويژگي‌هاي

جمع‌گرایانه در ناسیونالیسم به‌عنوان یک ایدئولوژی برای پوپولیسم نیز به‌عنوان محمل قدرت توده مردم وجود خواهد داشت تا از طریق آن به رفتارهای عوام‌گرایانه انگیزه و نیرو ببخشد. پتر ورسلی ناسیونالیسم را از جمله عوامل موجد ویژگی‌های پوپولیستی می‌داند و از آن با عنوان مناقشه واقعی ناشی از کشمکش میان یک جامعه یا یک ملت با جهان خارجی، به‌ویژه با قدرت‌های استعماری، نام می‌برد.

در شکل‌گیری و ظهور ناسیونالیسم مصدقی در دهه ۱۳۲۰ هجری خورشیدی عواملی تأثیرگذار بوده است که این عوامل با تهییج فضای سیاسی کشور، زمینه‌های لازم را برای حرکت‌های توده‌ای و عوام‌گرایانه فراهم نمود. به‌عبارتی، احساس وقوع بحران در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی موجب توجه سیاست‌ها و اقدامات مصدق و همچنین، مشروعیت جایگاه شخصی او شد. در بررسی این عوامل می‌توان به مواردی همچون بیگانه‌ستیزی و نارضایتی‌های گسترده سیاسی و اجتماعی اشاره نمود.

### ۱-۲-۳. بیگانه‌ستیزی

شکل‌گیری احساسات ملی‌گرایانه در ایران، از آغاز دارای وجه بیگانه‌ستیزانه بوده است؛ به‌عبارتی، بیگانه و دیگری در هویت‌یابی ناسیونالیسم ایرانی همیشه تأثیرگذار بوده و این تأثیرگذاری نیز بنا بر شرایط سیاسی اجتماعی هر دوره متفاوت بوده است؛ اما نکته مهم در رابطه با بررسی ناسیونالیسم در دوره موردبحث، شدت وجه بیگانه‌ستیزانه آن است که عوامل مختلفی در این خصوص نقش داشته است. یکی از این عوامل، اشغال نظامی ایران در شهریور ۱۳۲۰ توسط نیروهای متفقین بود. در این رویداد علاوه بر اینکه حاکمیت و تمامیت ارضی ایران توسط دو کشور درگیر جنگ یعنی شوروی و انگلیس مورد تجاوز قرار می‌گیرد، مسائل و مشکلات اجتماعی و اقتصادی متعددی از قبیل تورم، قحطی، دزدی و غیره بر کشور عارض می‌شود که نتیجه چنین شرایطی، ایجاد ناامیدی و سرخوردگی در فضای عمومی جامعه و همچنین، شکل‌گیری نوعی حساسیت نسبت به دخالت و حضور بیگانگان در مسائل داخلی کشور بود (سحابی، ۱۳۸۰: ۲۷۶).

عامل تأثیرگذار دیگر، تغییر فضای سیاسی و اجتماعی کشور پس از کناره‌گیری رضا شاه از قدرت بود؛ اینکه پس از یک دوره فضای بسته و استبدادی، فرصتی به‌وجود آمده بود تا جریان‌ها و گروه‌های سیاسی و اجتماعی کشور امکان بیشتری برای نقش‌آفرینی پیدا کنند. به‌عنوان نمونه، اگر در دوره رضا شاه احزاب، مجلس، مطبوعات و سایر نهادهای سیاسی و مدنی نقش مؤثری در عرصه عمومی و سیاسی کشور نداشتند، در دوره جدید به بازیگرانی فعال

و تأثیرگذار تبدیل می‌شوند و در این شرایط جدید، امکان اعتراض و مخالفت نسبت به نفوذ و دخالت کشورهای بیگانه به وجود می‌آید.

عامل سوم، فرهنگی و ارزشی بود. در این رابطه باید گفت که حزب توده تحت تأثیر افکار و اندیشه‌های مارکسیستی، تأثیر عمیق و معناداری بر فرهنگ سیاسی جامعه ایرانی در دهه ۱۳۲۰ هجری خورشیدی گذاشت. این حزب به نمایندگی و تبعیت از نظام سوسیالیستی شوروی، از رقیب ایدئولوژیک آن یعنی نظام سرمایه‌داری، یک غیر و دیگری ساخته بود. در دوره مذکور، اصطلاحات ایدئولوژیک و حساسیت‌برانگیزی همچون استعمار، امپریالیسم و سرمایه‌داری وارد فرهنگ سیاسی ایران می‌شود که بر اساس چنین نگاه ایدئولوژیکی، منشأ همه مسائل و مشکلات به عوامل خارجی نظام سرمایه‌داری و کشورهای غربی نسبت داده می‌شد (مظفری‌پور و همکاران، ۱۳۸۹: ۸۱).

غیر از عوامل یادشده، دکتر مصدق هم به‌عنوان رهبر نهضت ملی نقش بسزایی در برجسته‌سازی وجوه استقلال‌طلبانه و بیگانه‌ستیز نهضت داشت که این مسئله تا حد زیادی زمینه‌های لازم را برای حرکت‌های توده‌ای فراهم نمود. مصدق غرب سیاسی را سلطه‌گر و غیرقابل اعتماد می‌دانست و بر ضرورت تشکیل یک حکومت ملی مستقل از قدرت‌های بیگانه تأکید می‌کرد. در روایت مصدق «خود» عامل مقاومت است و در تقابل با غرب سیاسی سلطه‌جو ساخته می‌شود (طاهرزاده کوزانی و همکاران، ۱۴۰۲: ۲۳۰).

وی پس از اینکه در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی به نمایندگی برگزیده شد، در همان روزهای اول تشکیل مجلس، خطاب به نمایندگان گفت: «امیدوارم ما نمایندگان دوره چهاردهم پیرو این اصل باشیم و ثابت کنیم که ملت ایران طالب استقلال است و آن را به هیچ قیمتی از دست نمی‌دهد. ملت می‌خواهد که خارجی از این مملکت برود و در امور ما مطلقاً دخالت نکند و انتظار دارد که در لفظ و در معنا استقلال او را محترم بشمارند. ... چگونه ممکن است خون ایرانی در عروق کسی جاری باشد و مداخله اجنبی را در کشور تحمل کند» (سحابی، ۱۳۸۰: ۲۷۷).

همچنین، مصدق در جای دیگری، در مقام دفاع از ارزش‌های ملی و مذهبی بر این نکته تأکید می‌کند که «ما باید خود را به آن درجه از استقلال واقعی برسانیم که هیچ چیز جزء مصلحت ایرانی و حفظ قومیت و دین و تمدن خودمان، محرک ما نباشد. من ایرانی و مسلمانم و بر ضد هرچه ایرانی و اسلامی را تهدید کند، تا زنده هستم مبارزه می‌کنم» (همان: ۳۸۱). نکته دیگر اینکه مصدق فارغ از مسئولیت نمایندگی و نخست‌وزیری، برای خود یک وظیفه و رسالت تاریخی در جهت اصلاح و پیشرفت کشور قائل بود و در راستای چنین رسالتی گام برمی‌داشت.

وی در این رابطه بیان می‌دارد: «من مأموریت موکلین خود را قبول نکردم و به این مجلس پا نگذاشتم، مگر برای مبارزه مقدس و آن نیل به یک مقصود عالی است؛ در سیاست داخلی، برقراری اصول مشروطیت و آزادی و در سیاست خارجی، تعقیب سیاست موازنه منفی. این هدف من بوده است و خواهد بود؛ تا بتوانم، برای رسیدن به آن مجاهدت خواهم کرد» (همان: ۳۸۱).

البته بیگانه‌ستیزی مصدق که به شکل خاص در مبارزه با نفوذ و امتیازات دولت انگلستان و شرکت نفت در ایران نمود پیدا کرده بود، تا حد زیادی متأثر از ذهنیت و تجربه‌های شخصی زندگی سیاسی وی در رابطه با سیاست‌ها و اقدامات گذشته انگلیس در ایران بود؛ اقدامات و رویدادهایی همچون قرارداد ۱۹۱۹، کودتای ۱۲۹۹، قرارداد نفت ۱۹۳۳ و همچنین، اشغال ایران و تبعید رضا شاه در شهریور ۱۳۲۰. گفته شده که تنفر مصدق از انگلستان تاحدی بود که وی این کشور را تجسم شرّ مطلق می‌دانست. او در این رابطه به جرج مک‌گی، معاون وزیر خارجه امریکا در دولت ترومن می‌گوید: «شما نمی‌دانید آن‌ها چقدر حيله‌گرند، چقدر شرورند، نمی‌دانید که چگونه به هر چیز دست بزنند آن را آلوده می‌کنند» (بنی‌جمالی، ۱۳۹۵: ۳۰۰). همچنین از نظر مصدق، شرکت نفت به مدت ۵۰ سال ابزار پنهان دخالت انگلیس در امور داخلی ایران بود که موجب انحطاط داخلی سیاستمداران ایرانی، فساد و وابستگی حکومت‌ها و تهیدستی مردم شده بود (عظیمی، ۱۳۹۱: ۴۸۶).

به هر شکل، اتخاذ و بیان چنین نظراتی از سوی مصدق موجب شد تا عامه مردم در ارتباط با مفهوم بیگانه و خارجی نسبت به قبل حساس‌تر شوند و به‌قول ریچارد کاتم، به تناسب تأثیرشان از مفاهیم طرح‌شده، شروع به احساس خویشتن‌یابی و کسی بودن کنند.

### ۲-۲-۳. نارضايتی‌های سیاسی اجتماعی

ناسیونالیسم مصدقی غیر از وجه بیگانه‌ستیزانه، با تأثیر از شرایط خاص سیاسی و اجتماعی پس از شهریور ۱۳۲۰، به‌نوعی زمینه‌های عوام‌گرایی را هم فراهم آورد. به لحاظ سیاسی، این دوره شاهد وضعیتی بود که می‌توان از آن با عنوان بی‌نظمی مستقر نام برد. در غیاب نهادها و احزاب سیاسی کارآمد، سیاست کشور دچار نوعی شکنندگی سیاسی شده بود و از عدم تداوم رنج می‌برد. احزاب متعددی هم که پس از فضای نسبتاً باز سیاسی سر برآورده بودند، به دلیل عدم پایگاه اجتماعی، امکان نمایندگی نیروهای سیاسی و اجتماعی را نداشتند. شاهد این مدعا، التهابات و بلواهای پی‌درپی سیاسی بود که فضای سیاسی کشور را به خود مشغول کرده بود.

به‌عنوان نمونه، طی ده سال، یعنی از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ نُه بار پست نخست‌وزیری دست‌به‌دست شد، تقریباً هر شش ماه یک نخست‌وزیر.

از نظر اجتماعی نیز جامعه ایران در آغاز دهه بیست، در یک شرایط نامناسب قرار داشت. از یک‌سو، سیاست‌های اقتصادی رضا شاه در گذشته، فشار و آسیب‌های زیادی را متوجه طبقات و اقشار پایین کرده بود و در این بین، طبقه کارگر بیشترین فشار و آسیب را متحمل شد؛ کارگرانی که بعدها از نهضت ملی حمایت کردند؛ از سوی دیگر، ورود نیروهای متفقین به داخل کشور شرایط اجتماعی و اقتصادی را دچار نابسامانی و آشفتگی کرد و در طی مدت حضور آن‌ها، مشکلات عدیده‌ای از جمله تورم، فقر و قحطی بر کشور حاکم شد و سطح عمومی زندگی مردم به شکل محسوسی تنزل پیدا کرد و به تبع آن، نارضایتی‌های گسترده‌ای در اقشار پایین و متوسط جامعه ایجاد کرد (غنی‌نژاد، ۱۳۹۵: ۱۷۴).

در مجموع، نزاع‌های بیهوده و عدم ثبات سیاسی و همچنین، گسترش فقر، اختلاف طبقاتی و محرومیت‌های اقتصادی منجر به وضعیتی خاص و نارضایتی عمیق از وضع موجود شده بود. در چنین وضعیتی که از مؤلفه‌های هیجانی و احساسی هم برخوردار بود، زمینه و بستر برای رفتارهای توده‌ای فراهم شد. اوج احساسات ملی‌گرایانه که منجر به رفتارها و حرکت‌های توده‌ای شد، به بعد از نخست‌وزیری مصدق مربوط می‌شد؛ زمانی که مصدق با طرح موضوع ملی کردن صنعت نفت، هدایت افکار عمومی را به دست گرفت و به نماد ناسیونالیسم بیگانه‌ستیز تبدیل شد؛ به عبارتی، در این مقطع جامعه ایران به نقطه‌ای رسیده بود که به شخصی مانند مصدق احساس نیاز می‌کرد و در چنین شرایطی بود که «کشمکش با شرکت نفت انگلیس و ایران و دولت بریتانیا بر سر مسئله ملی کردن صنعت نفت، محور فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی دولت مصدق قرار گرفت و شور ناسیونالیستی را به میان اقشار مختلف مردم برد» (همان: ۱۷۵).

اشاره‌ای مختصر به سخنرانی دکتر مصدق در چهارم مهرماه ۱۳۲۰، ذهنیت مناسبی به مخاطب در خصوص فضای حاکم بر آن دوره خواهد داد.

مصدق در آن سخنرانی تاریخی و معروف خود در مقابل مجلس شورای ملی و در جمع توده‌های مردم بیان داشت: «ای مردم، شما مردم خیرخواه و وطن‌پرست که در اینجا جمع شده‌اید، این مجلس است؟؟؟ که یک عده‌ای مخالف مصالح مملکت هستند، مجلس نیست. هم‌وطنان عزیز من، شما به خوبی می‌دانید که ما تمام مساعی و تلاش خود را برای حل قضیه نفت از طریق مذاکرات به‌کار بردیم (تصدیق مردم و ابراز احساسات). هم‌وطنان عزیز، من به شما می‌گویم که ملت ایران با زور، دست از حق مشروع خود نخواهد کشید (احساسات شدید مردم). ملت ایران



خوب فهمیده است که پنجاه سال او را دوشیده‌اند و اینک از حق مشروع خود صرف‌نظر نخواهد کرد (صحیح است، زنده‌باد مصدق). ما خواستیم که عایدات نفت ما، یعنی عایداتی که حق مشروع ماست را از یک غاصب بی‌رحم بگیریم و به مصرف بدبختی و فقر و مرض و بهداشت و فرهنگ پانزده میلیون مردم لخت و گرسنه و عور بکنیم (ابراز احساسات شدید مردم). دولت انگلیس حاضر نشد که پیشنهاد عادلانه و منصفانه ملت ایران را قبول کند (فریاد مرده‌باد انگلیس توسط مردم). مصدق ... مردم مرده باد نگویید. من حاضر نیستم، شما نگویید مرده‌باد انگلیس؛ من می‌خواهم بگویم که شما بگویید و دعا کنید که خدای متعال انگلیس را برای شناختن حق مسلم ما هدایت کند و خدای متعال بدبختی‌های ما را در جلو چشم آن‌ها مجسم کند ... (دکتر مصدق به گریه افتاد و مردم به دنبال او شروع به گریه کردند، عده‌ای گفتند آمین)» (زعیم، ۱۳۷۹: ۱۸۵-۱۸۳).

آنچه می‌توان از این دست مواضع و بیانات حماسی و شورانگیز مصدق به‌عنوان رهبر نهضت ملی برداشت کرد این نکته است که علاوه بر اینکه نهضت ملی به‌طور طبیعی و به دلیل هیجانانگیز ملی‌گرایانه به سمت رفتارهای جمعی گرایش پیدا کرده بود، مصدق هم به‌عنوان رهبر آن، در تهییج فضای سیاسی کشور و بسیج توده‌ها نقش بسزایی داشت. او با تبدیل مناقشه نفت به پیکار مرگ و زندگی و بی‌اعتنایی به ترتیبات نهادی سیاست در کشور، زمینه و امکان حرکت‌های توده‌ای را فراهم کرد.

نگاه صفر و صدی مصدق که در آن بازیابی استقلال ملی کشور را به بحث ملی شدن صنعت نفت گره زده بود باعث شد که جنبش ملی درگیر یک فضای هیجانی و عاطفی شود که در چنین فضایی، درک واقعیت‌ها مشکل می‌نمود و درنهایت، جنبش از یک راه‌حل معقول و میانه که بتواند از طریق آن به اهداف خود نائل شود، فاصله گرفت.

مصدق در نطق رادیویی ۵ مرداد ۱۳۳۲ بیان داشت: «مبارزای که اکنون در پیش گرفته‌ایم، دو راه بیشتر ندارد، یا مقاومت و پایداری که پایان آن سعادت و استقلال واقعی و عظمت ملت ایران، یا انقیاد و تسلیم که نتیجه‌اش ننگ و رسوایی ابدی و محرومیت از مزایای حکومت ملی و تحمل فساد و مظالم حکومت‌های فردی و دیکتاتوری است» (همايون کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۴۵).

این تأکیدها و ترسیم‌ها برای مصدق و نهضت ملی یک اثر و نتیجه مهم داشت و آن اینکه حجم عظیمی از انرژی توده مردم را با خود همراه می‌کرد؛ اما آن چیزی که او نتوانست در آن به موفقیت دست یابد، ایجاد تعادل در دوگانه نهادپذیری و توده‌گرایی بود. اقدامات وی درخصوص همه‌پرسی برای انحلال مجلس هفدهم و درخواست اختیارات از مجلس بیانگر

این عدم تعادل بود؛ عدم تعادلی که وزنه سنگین آن به طرف توده مردم بود؛ همان طور که خود مصدق هم به این موضوع باور داشت. اینکه «جبهه ملی اقلیتی در مجلس بود که افکار عمومی پشتیبان آن شده بود و این پشتیبانی جهتی نداشت، جز الهامی که از افکار عمومی می‌گرفت» (غنی‌نژاد، ۱۳۹۴: ۴۶).

### ۳-۲-۳. چالش‌های سیاسی

مصدق با دغدغه‌ها و دل‌بستگی‌های آرمان‌گرایانه در دو حوزه استقلال‌طلبی و استبدادستیزی در پی یک نقش‌آفرینی تاریخی بود و مرکز ثقل این چالش‌ها و ناسازگاری‌ها برای مصدق مجلسی بود که پس از سقوط رضا شاه از جایگاه و موقعیت برتری نسبت به سایر نهادها و بازیگران سیاسی برخوردار شده بود. البته بخشی از این برتری به جهت شأن قانونی این نهاد در قانون اساسی و همچنین، ضعف کارکردی و نهادی قوه مجریه به وجود آمده بود. به عبارتی، «الگوی تخصیص قدرت سیاسی و موقعیت برتری که قانون اساسی به مجلس بخشیده بود باعث شده بود کابینه‌ها فاقد توانایی و امکاناتی باشند که برای رفع مشکل‌های اجتماعی و سیاسی موجود لازم بود. همچنین، وظایف و اختیارات قوه اجرائیه و نسبت آن با سایر قوای حکومت به‌نحو کامل و جامع در قانون اساسی مشخص نشده بود و نهایت اینکه قوه اجرائیه مکانیسم‌های مؤثری در اختیار نداشت تا بتواند اقتدار خود را در برابر مجلس حفظ کند» (ایرانی، ۱۳۶۸: ۱۱۶).

به قول فخرالدین عظیمی، کابینه در دهه ۱۳۲۰ در عمل اسیر مجلس بود. دولت‌ها عمدتاً در نتیجه از ائتلاف مصلحتی فراکسیون‌های مجلس برپا و با گسستن این ائتلاف‌ها و تشکیل ائتلاف‌های مخالف ساقط می‌شدند. نخست‌وزیری که از طریق ائتلاف چند فراکسیون مأمور تشکیل دولت می‌شد، راهی نداشت جز آنکه چند منصب وزارت را به هر یک از فراکسیون اختصاص داده و خدمات مختلف و بیشتری را به آن‌ها وعده دهد. البته آثار نامطلوب چنین وضعیتی بیش از هر چیز، خود را در بی‌ثباتی کابینه‌ها نشان می‌داد. همان‌گونه که در دوازده سال یعنی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ دوازده نخست‌وزیر، هفده کابینه تشکیل دادند که ۲۳ بار ترمیم شدند (عظیمی، ۱۳۹۱: ۴۹۵).

غیر از برتری قانونی و نهادی مجلس که به آن اشاره شد، برخی دیگر از مشکلات و معضلات سیاسی که برای دولت مصدق به وجود می‌آمد ناشی از رقابت‌ها و اقدامات تعریف‌نشده‌ای بود که از سوی رقبای و مخالفان سیاسی وی شکل می‌گرفت؛ به‌عنوان نمونه، در یکی از این موارد گفته شده که پس از قبول پست نخست‌وزیری از سوی مصدق، فعالیت‌ها برای بی‌ثبات کردن دولت وی توسط یک گروه پارلمانی آغاز شد. رهبر واقعی مخالفان هم شخصی بود به نام جمال امامی که



قبلاً عضویت کمیسیون نفت مجلس را بر عهده داشت و مصدق را به زمامداری دعوت کرده بود و اینکه او شبکه وسیعی از رابطین داشت. اغلب از کاخ اشرف پهلوی دیدار می‌کرد و از طریق واسطه‌هایی به صورت محرمانه با سفارت انگلیس تماس داشت (همان: ۴۹۶). همچنین، پس از بازگشت مصدق از لاهه در سوم تیر ۱۳۳۱ وی با چندین مانور پارلمانی مختل‌کننده روبه‌رو شد و مخالفانش در مجلس مانع از آن شدند که رسماً شروع به کار کند و او هم به شاه اظهار داشت که اگر مجلس تا ۱۷ تیر شروع به کار نکند، او مسئولیت نخست‌وزیری را از خودش سلب خواهد کرد (همان: ۵۳۶)؛ حتی گفته شده بود دکتر بقایی و حسین مکی از موافقان مخالف‌شده دکتر مصدق، هر دو جداگانه از شاه وعده نخست‌وزیری را گرفته بودند و این وعده‌ها هم بخشی از سناریو ایجاد نفاق به منظور تضعیف دولت در مجلس بودند (زعیم، ۱۳۷۹: ۲۶۹).

به هر شکل، در مقابل این مخالفت‌ها، توطئه‌ها، دشمنی‌ها، زد و بندها، سنت‌ها و قوانین ناکارآمد سیاسی، نخست‌وزیری قرار داشت که باید در دو حوزه داخلی و خارجی به مبارزه می‌پرداخت. ازسویی، در نبود یک مکانیسم نهادمند و دموکراتیک، تنها امکان موجود برای جلب حمایت و پشتیبانی مردم، توسل مستقیم به قدرت توده مردم بود؛ اقداماتی از قبیل همه‌پرسی انحلال مجلس هفدهم، استعفا از نخست‌وزیری به دلیل عدم پذیرش شاه در سپردن وزارت جنگ، درخواست اختیارات ویژه از مجلس و غیره همگی در چهارچوب چنین سیاستی قابل تبیین بود. بنابراین، در برابر کارکرد ناقص و نارسای یک نهاد سیاسی مهم همچون مجلس و همچنین، ترفندها و توطئه‌های مخالفان، انتظار رفتار نهادمند و در چهارچوب، از نخست‌وزیری مانند مصدق که در یک شرایط خاص تاریخی تحت انواع فشارهای داخلی و خارجی بود، انتظاری بیهوده و نابجا می‌نمود. به بیان کامل‌تر، در آن ایام اتکا و امید دکتر مصدق فقط افکار عمومی و توده مردم بود؛ نه مجلس وجود داشت و نه مقام مؤثر و رسمی دیگری (سفری، ۱۳۸۰: ۸۱۷).

## نتیجه‌گیری

هدف اصلی پژوهش حاضر بررسی عوامل و مؤلفه‌هایی بود که در گرایش به پوپولیسم در ایران معاصر تأثیرگذار بوده‌اند. نحوه این تأثیرگذاری در چهارچوب یک تعریف بافت‌محور از پوپولیسم، یعنی شرایط خاص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه ایران تبیین شد. با توجه به اینکه پوپولیسم از جمله مفاهیم و پدیده‌هایی است که در سیاست مدرن همراه و همزاد نظام‌های مبتنی بر نمایندگی بوده است، بالطبع تازمانی که جمعیت یا مردم برای سیاست

موضوعیت داشته باشد، عوام‌گرایی هم وجود خواهد داشت. بر مبنای چنین رویکردی، پوپولیسم در ایران معاصر و به شکل خاص در آغاز دهه ۱۳۲۰ هجری خورشیدی امکان بروز و ظهور پیدا می‌کند. در این زمان، به دلیل فضای نسبتاً باز سیاسی ناشی از انتقال قدرت به محمدرضا پهلوی، نقش مردم در سیاست موضوعیت می‌یابد و به موازات آن، پایه و اساس عوام‌گرایی توسط حزب توده و به صورت هدفمند و برنامه‌ریزی شده گذاشته می‌شود. این حزب با استفاده از فضای دهه بیست که در آن جامعه ایرانی از مسائل و مشکلات عدیده اجتماعی، اقتصادی و سیاسی رنج می‌برد، اقدام به نشر و ترویج افکار و ایده‌های مارکسیستی با درون‌مایه‌های توده‌محور نمود. البته این عمل بیشتر توسط ابزارهای فرهنگی انجام می‌گرفت و اصولاً حزب توده در سیاست رسمی کشور نقش چندانی نداشت، بلکه از طریق نشریات متعدد و جذب روشنفکران و نخبگان و حضور تشکیلاتی در مراکز کارگری، سعی می‌نمود افکار و اندیشه‌های توده‌ای را با تأکید بر روایت یا کانون آرمانی خود وارد فضای فکری و اجتماعی جامعه کند. به عبارتی، تأثیر حزب بیش از آنکه سیاسی و اقتصادی باشد، فرهنگی بود و موجب ترویج گرایش‌های جمع‌گرایانه در جامعه می‌شد و همچنین، اثرات عینی و ملموس آن در بسیج توده‌ای جامعه قابل مشاهده بود که نمونه بارز آن اعتصابات مختلف کارگری بود که از این طریق، دولت و سیاست رسمی کشور را به چالش می‌کشید. زمینه و بستر عوام‌گرایی که توسط حزب توده در آغاز دهه ۱۳۲۰ هجری خورشیدی شکل گرفته بود با ظهور ناسیونالیسم مصدقی در یک قالب و شکل متفاوت استمرار یافت. مصدق به دلیل شرایط خاص سیاسی و اجتماعی پس از شهریور ۱۳۲۰ به نماد ناسیونالیسمی تبدیل شد که مهم‌ترین وجه آن بیگانه‌ستیزی بود. سابقه دخالت‌های گسترده و متعدد کشورهای بیگانه در مسائل مختلف کشور و به دنبال آن، طرح موضوع ملی شدن صنعت نفت به پیکار مرگ و زندگی و بی‌اعتنایی به ترتیبات نهادی سیاست در کشور باعث شد که جنبش ملی درگیر یک فضای هیجانی و عاطفی شود و در یک فضای احساس بحران، زمینه و بستر برای حرکت‌های توده‌ای و عوام‌گرایانه فراهم شود. همچنین، نارسایی و کمبودهایی که جامعه سیاسی ایران به شکل تاریخی و به دلیل عدم ایجاد و شکل‌گیری سازوکارهای سیاسی و مدنی قوی و تأثیرگذار از آن رنج می‌برد باعث شد که مشارکت مردم در عرصه سیاسی، در یک بستر هیجانی و بی‌قاعده و در قالب سازوکارهای ناقص انجام پذیرد؛ موضوعی که در پیدایش و گرایش به عوام‌گرایی نقش بسزایی داشته است. آشفتگی سیاسی دوره دوازده‌ساله پس از به سلطنت رسیدن محمدرضا پهلوی نمونه بارزی از تعیین‌گری نارسایی سیاسی با ویژگی‌هایی بوده است که به آن اشاره شد.

## منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۰). تاریخ ایران نوین. ترجمه شهریار خواجهان. تهران: نشر دات.
- (۱۳۹۱). ایران بین دو انقلاب. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی. چاپ نوزدهم. تهران: نشر نی.
- احمدی، حسنعلی (۱۳۸۵). «پوپولیسم فرهنگی - سیاسی؛ پیامدها و راهکار برون‌رفت»، مجله مطالعات میان فرهنگی. پاییز و زمستان ۱۳۸۵. شماره ۳: ۵۴-۴۱.
- احمدی، حمید؛ فاضلی، حبیب‌الله (۱۳۸۶). «ناسیونالیسم، مشکله هویت و دولت ملی در تئوری اجتماعی»، فصلنامه سیاست. دوره ۳۷. شماره ۴: ۴۰-۲۱.
- اوزکریملی، اوموت؛ رنجبر، مقصود (۱۳۸۴). «نظریه‌های ناسیونالیسم»، فصلنامه مطالعات ملی. دوره ۲۴. شماره ۴: ۱۶۶-۱۵۳.
- ایرانی، ناصر (۱۳۶۸). «بحران دموکراسی در ایران»، مجله دانش. شماره ۵۶: ۱۱۹-۱۱۲.
- بنی‌جمالی، احمد (۱۳۹۵). آشوب؛ مطالعه‌ای در زندگی و شخصیت دکتر محمد مصدق. تهران: نشر نی.
- بشیری، حسین (۱۳۹۵). گذار به دموکراسی. تهران: نگاه معاصر.
- تاگارت، پل (۱۳۹۱). پوپولیسم. ترجمه حسن مرتضوی. تهران: انتشارات آشتیان.
- جاویدی، طاهره؛ جعفرآبادی، کلاته (۱۳۸۵). «کندوکاوی در ابعاد و گستره مفهوم دموکراسی»، مجله جامعه‌شناسی ایران. دوره ۷. شماره ۲: ۱۷۰-۱۴۷.
- حاتمی، عباس (۱۳۹۸). «پوپولیسم و کورپوراتیسم در پهلوی دوم؛ ابزارهای نرم برای اقتدارگرایی سخت»، فصلنامه علمی - تخصصی جستارهای سیاسی معاصر. دوره ۶. شماره ۱۶: ۲۴-۱.
- حاجی ناصری، سعید؛ محمدی، علی (۱۴۰۲). «دیالکتیک دموکراسی و دولت‌سازی در عصر مشروطیت»، پژوهشنامه علوم سیاسی. دوره ۱۸. شماره ۳: ۴۴-۷.
- خلیقی، یاسمین؛ خزاعی، فرید؛ ناظمیان‌فرد، علی (۱۳۹۴). «تأثیرات ایدئولوژی چپ در عرصه انتخاب آثار ادبی جهت ترجمه (موردپژوهی: آثار ادبی ترجمه‌شده در دوران فعالیت رسمی حزب توده ۱۳۳۲-۱۳۲۰)»، مجله مطالعات زبان و ترجمه. دوره ۴۸. شماره ۳: ۲۸-۱.
- دلیر پور، پرویز (۱۳۹۸). «زمینه‌های سیاسی و اجتماعی پوپولیسم و اقتدارطلبی»، مجله اطلاعات سیاسی اقتصادی. شماره ۲۷۹: ۶۱-۴۶.
- درویشی، هادی؛ مؤمنی، سمیه (۱۳۹۹). «تأملی درباره پوپولیسم و انواع آن»، فصلنامه جامعه، فرهنگ و رسانه. شماره ۳۴: ۶۹-۸۵.
- زعیم، کوروش (۱۳۷۹). جبهه ملی ایران از پیدایش تا کودتا. تهران: نشر ایران مهر.
- زند وکیلی، محسن؛ درخشه، جلال (۱۴۰۲). «واکاوی نقش بسیج پوپولیستی در انقلاب اسلامی

- ایران (بررسی دوره تاریخی ۱۳۵۷-۱۳۴۲)، جستارهای سیاسی معاصر. شماره ۲: ۵۳-۲۷.
- سحابی، عزت‌الله (۱۳۸۰). مصدق، دولت ملی و کودتا. تهران: انتشارات طرح نو.
- سفری، محمدعلی (۱۳۸۰). قلم و سیاست. تهران: نشر نامک.
- شرفیان، مصطفی (۱۳۹۶). ریشه‌های سیاسی و اجتماعی پوپولیسم در ایران. رساله کارشناسی ارشد. تهران: دانشگاه تهران.
- صنّعی، سحر (۱۳۹۷). خاستگاه روانی پوپولیسم. تهران: انتشارات مهرگان خرد.
- طاهرزاده کوزانی، سید مصطفی؛ نوری، هادی؛ عزیزاده، رضا (۱۴۰۲). «خوش پسااستعماری هویت در اندیشه مصدق؛ با تأکید بر روش واسازی»، پژوهشنامه علوم سیاسی. دوره ۱۸. شماره ۳: ۲۳۴-۱۹۹.
- عظیمی، فخرالدین (۱۳۹۱). بحران دموکراسی در ایران ۱۳۳۲-۱۳۲۰. ترجمه هوشنگ مهدوی و بیژن نوذری. تهران: نشر آسیم.
- غنی‌نژاد، موسی (۱۳۹۴). تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر. تهران: نشر مرکز.
- (۱۳۹۵). «کدام ناسیونالیسم؟ مفهوم ملت در اندیشه مدرن و تعبیر رایج آن در ایران»، ماهنامه مهرنامه، شماره ۵: ۱۷۶-۱۷۲.
- قادری، هاشم؛ دلوری، ابوالفضل؛ محمدی، احمدگل (۱۴۰۲). «پوپولیسم و سیاست در ایران پس از انقلاب؛ تحلیل محتوای رؤسای جمهور از ۱۳۶۸ تا ۱۳۹۵»، پژوهش‌های راهبردی سیاست. دوره ۱۲. شماره ۴۴: ۵۸-۹.
- قلی‌پور، سلامه؛ عباس زاده مرزبالی، محسن؛ قزلسفلی، محمدتقی (۱۴۰۲). «بحران نمایندگی و ظهور جنبش‌های اجتماعی؛ تحلیل تطبیقی جنبش‌های اجتماعی جدید و پوپولیستی»، پژوهش سیاست نظری. شماره ۳۴: ۵۹-۲۹.
- قراگوزلو، محمد (۱۳۸۷). فکر دموکراسی سیاسی. تهران: نشر نگاه.
- کوثری، پروین و همکاران (۱۳۹۹). «کنش‌ها و واکنش‌های پوپولیسم و دموکراسی»، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی و بین‌المللی. شماره ۴۴: ۱۶۱-۱۳۹.
- گیدزُن، نوآم؛ پانیکوسکی، بارت (۱۳۹۶). «گونه‌های پوپولیسم؛ نگاهی به ادبیات و برنامه پژوهشی»، مجله سیاسی - اقتصادی. محسن شفیع. شماره ۳۰۷: ۵۱-۳۰.
- لاکلانو، ارنست (۱۴۰۰). در باب عقل پوپولیستی. ترجمه علی ربیع. تهران: نیماژ.
- مظفری‌پور، مریم؛ تقوی، سید محمدعلی؛ اطهری، سید حسین (۱۳۸۹). «تحلیل گفتمان تصویر دیگری در مطبوعات حزب توده (۱۳۳۱-۱۳۲۹)»، فصلنامه رسانه. دوره ۲۱. شماره ۸۱: ۸۶-۶۳.
- متقی، ابراهیم؛ خسروشاهین، هادی (۱۴۰۰). «صور خیال؛ اسطوره و دولت مقتدر در عصر پهلوی اول»، پژوهشنامه علوم سیاسی. شماره ۱: ۲۱۶-۱۷۳.

ورنرمولر، یان (۱۳۹۶). پوپولیسم چیست؟. ترجمه بابک احمدی. تهران: نشر بیدگل.  
وحدت، فرزین (۱۳۹۰). رویارویی فکری ایران با مدرنیت. ترجمه مهدی حقیقت‌خواه. تهران:  
انتشارات ققنوس.

همایون کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲). استبداد، دموکراسی و نهضت ملی. تهران: نشر مرکز.

Bryder, T. (2009). *populism-a threat or a challenge for the democratic system?* university of copenhagen faculty of social science department of political science.

Dodson, M; and Dorraj, M. (2008). *populism and foreign policy in venezuela and iran*. the white head journal of Diplomacy and international Relations.

Finchelstein F, Urbinati N. (2018). *On populism and democracy*. Populism.15-37.

Fitzi, G, Mackert J, and Turner B, eds. (2018). *Populism and the Crisis of Democracy: Volume 1: Concepts and Theory*. Routledge.

Mudde C, Kaltwasser CR. (2017). *Populism: A Very Short Introduction* Oxford, UK: Oxford.

Panizza, F. (2005). *populism and the Mirror of Democracy*, verso, London: Newyork.

Munich, Yascha. (2019). "The people vs democracy". *Why our freedom is in danger and how to save it*, 161-163.

Waisbord, S. (2018). *Why populism is troubling for democratic communication?* Communication Culture & Critique, no 11: 21-34.

## Research Paper

# The Effect of Ideology on the Checks and Balances System in the Political System of the Islamic Republic of Iran

Mohammad Jalali<sup>1</sup>  \*Amirali Salehi<sup>2</sup>  Mahnaz Bayat Komeytaki<sup>3</sup> 

1. Assistant Professor, Department of Public Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

2. M.A. in Public Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

3. Assistant Professor, Department of Public Law, Faculty of Law, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2025.526>

Receive Date: 20 September 2024

Revise Date: 08 November 2024

Accept Date: 21 November 2024



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

## Extended Abstract

### Introduction

Although all legal rules seek to provide comfort, public order and justice, but the role of a group of rules in the direction of realizing these triple goals seems to be stronger. A glimpse at the hierarchy of law sources reveals to us the importance of a particular field of law. Since the basic rights of citizens are mentioned and protected in the constitution law in every country, the rules of public law play the most important role in the lives of all citizens, because there is no area of the personal and social life of individuals that is not covered by the rules of public law.

One of the important issues of public law (and especially constitutional law) is the protection of citizens' rights against the Government class. These debates took a new form from the 18th century and with the beginning and rise of the constitutionalism movement, and the subordinates this time in the form of citizens sought to establish their rights against the rulers (who later were considered the representatives of the citizens).

From the heart of these movements, after twenty centuries, the dry roots of democracy sprouted new buds and gradually, following the establishment of constitution laws, democracy was recognized as the most logical way of government. Democracy in the modern era has conditions that include the wise distribution of power.

On this basis, the distribution of power should be in such a way that it is removed from the personal and concentrated form in the hands of one person or a few people and divided among the members of the ruling body that are chosen by the people, and each of them has the power and the means to control the power of the other. Have so that no one can encroach on the authority of others or abuse their power, and finally, according to the famous words of Montesquieu, power must stop power. The clearest meaning of this phrase is that political institutions must have sufficient means to monitor each other. Therefore, it is not an exaggeration if we consider supervision as one of the pillars of the democratic system, to the extent that the absence of this important factor in the political system leads to the concentration of power and ultimately the destruction of democracy. The world of humanities has always been a scene of influence and influence of different concepts on each other.

\* Corresponding Author:

Amirali Salehi

E-mail: [Amirsalehii@outlook.com](mailto:Amirsalehii@outlook.com)



The interweaving of concepts in politics and law - especially public law - shows this connection well. Political ideology is one of the elements that has had significant effects on public law issues.

Sometimes the definite, absolute and uncritical ideas that flow in the heart of a political system are rooted in all social and political relationships and as the main norms, they spread their values on the society in different ways. ; Which is referred to as ideology.

With the victory of the Islamic revolution, followed by the establishment of the Constitution and especially its amendment, a series of doctrines that have the color of ideology entered the field of constitutional rights. The importance of ideology in the Islamic Republic of Iran is to the extent that it casts a shadow on determining the limits of rights and freedoms, the way power is distributed, and of course the mechanisms for monitoring it.

Thus, in the constitution, all the rights of citizens are bound to the boundaries of ideology. Also, ideology has played a serious role in the flow of power and its limitation. In recent years, ideology as an independent variable has attracted the attention of many researchers and in various researches, it has been tried to measure its effects on other subjects. In the current research, "monitoring" is considered as a dependent variable and we are trying to investigate the effects that "ideology" has had on it as an independent variable.

### **Methodology**

This research explores the bottlenecks of power within the [Islamic Republic] system and analyzes the confrontation between elected and appointed institutions regarding their supervisory competencies and, more importantly, how these competencies are exercised.

### **Results and Discussion**

The main efficiency of supervision is its application on power and it should be like a spotlight in the hands of citizens and their representatives to shed light on all aspects of the rulers' performance so that the rulers do not deviate from the path of legal authority. Balanced supervision makes political institutions control each other's power in a reciprocal relationship. This feature is so important that it can be said that disturbing the balance in the regulatory system can lead to the reverse of this concept and make it meaningless.

Iran's Islamic revolution achieved victory based on Islamic values, and with the formation of the government, a special reading of Shia jurisprudence was recognized and introduced as the political ideology of the system.

Ideological values are presented by the official commentator and are considered as criteria of alienation in an uncritical way. These characteristics have made the monitoring and balance system crooked.

Examining the method of power control among the appointed and elected institutions in the Islamic Republic of Iran led us to the conclusion that the recognition of a particular reading of religion and its emergence in the form of political ideology has caused the legislation, the procedure of the rulers and the interpretation of the constitution. It should be used in order to preserve and protect the surveillance rights of citizens, but also in order to concentrate power in the hands of a specific group.

In the Islamic Republic of Iran, the highest level of supervisory authority has been given to appointed officials. The eligibility to be a member of the Council of Leadership Experts, the Council of the Islamic Council, and also to hold the office of the President must be approved by the jurists of the Guardian Council and the Guardian Council, respectively, before being elected by the people.

In practice, this council has shown that it sets ideological values as its main goal for rejecting or confirming qualifications. Also, the act of legislation is controlled from both sides by the Guardian Council and the High Commission for Monitoring the Good Implementation of Policies.

In contrast to the tools of the elected institutions to control the political power of the appointed institutions, i.e. the competence of experts to supervise the leader, the investigation and investigation of the Islamic Council and the supervision competence resulting from the responsibility of the implementation of the Constitution of the President, by using the interpretive competence by the Guardian Council in its narrowest form of follow-up It can be In other words, all appointed institutions are freed from supervision or are considered to be supervised only with the permission of the leader.

	Supervision of appointing institutions over elective institutions		
	Assembly of Experts for Leadership	Islamic consultative assembly	The president
The supervision that the Guardian Council applies	Supervision of elections	Supervision of elections And approvals	Supervision of elections
The supervision that the The supreme board of supervision of the general politics of the system applies	----	Supervision of approvals	----
The supervision that the Leader applies	Unlimited Sovereignty (Article 57 of constitution)		

	Supervision of elective institutions over appointing institutions		
	The Guardian Council	The Leader	The judiciary
The supervision that the Islamic consultative assembly applies	Limited by The Guardian Council	Limited by The Guardian Council	It can be applied if the leader allows
The supervision that The president applies	Limited by The Guardian Council	Limited by The Guardian Council	Limited by The Guardian Council
The supervision that Assembly of Experts for Leadership applies	----	Limited and weak	----

**Conclusion**

As Conclusion we can argue that the ideology turns power from a tool in the hands of the ruler, which should be used only in line with his duties towards the citizens, into a holy concept, and then by sanctifying power, no one can criticize and monitor it. In this situation, supervision is diverted from its main function, which is the control of political power, and appointed institutions become unreachable, and this eventually leads to the concentration of power. Because these kinds of institutions, by dominating the elected institutions, prevent the manifestation of the pure will of the nation. Such a situation is neither compatible with legal principles nor even with Islamic values, therefore, if it is not possible to amend the norms of the constitution; Adherence to legal principles and commitment to Islamic values such as equality and trustworthiness of power can pave the way to bring power to balance.

**Keywords:** Ideology, Rule of Law, Political Power, Supervision and Balance, Political System.

**References**

Ahmadvand, Shuja (2008) .Political Mobilization in the Islamic Revolution of Iran and the Sandinista Revolution of Nicaragua. *Journal of Political Science*, 4(4), 44-7. (In Persian).  
 Ahmadi, Vahidah and Abdullah Karimzadeh (2014). Language and acceptability of



- political ideologies. In Paul Duman's theory. *Journal of Political Science*, 10(2), 7-34. (In Persian).
- Aghaei Touq, Muslim et al. (2009). *Limits of Legislation and Implementation in the Constitution of the Islamic Republic of Iran*, Tehran: Deputy of Research, Education and Citizen Rights. (In Persian).
- Arendt, Hannah (1987). *Totalitarianism*, translator: Mohsen Talasi. Tehran: Javidan Publishing Organization. (In Persian).
- Beshler, Jean (1991). *What is ideology? A critique on Western ideologies*, translated by Ali Asadi. Tehran: Publishing Joint stock Company. (In Persian).
- Daneshvar, Faezeh (2017). *Rereading the theories of public law from the perspective of ideology*. Tehran: Ganj Danesh. (In Persian).
- Etaaat, Mohammad Javad (2004). Elections and the Guardian Council, *Constitutional Law Journal*, 1(2), 27-48. (In Persian).
- Gurji Azandriani, Ali-Akbar (2017). The Guardian Council as the needlekeeper of the Constitution. *Legal Researchs Quarterly*, 21(82), 153-180. (In Persian).
- Habib-Nejad, Seyed Ahmad, and Zahra Ameri (2016). The security of public positions in Iran's constitutional law system with an emphasis on Alavi thought. *Islamic Government Quarterly*, 22 (84), 105-130. (In Persian).
- Haddad, Gholamreza (2014). Semantic structure of fundamentalists and the foreign policy of the Islamic Republic (2005-2013). *Journal of Political Science*, 10(3), 110-41. (In Persian).
- Hashemi, Seyyed Mohammad (2012). *The Constitutional law of the Islamic Republic of Iran*. The second volume. Tehran: Mizan. (In Persian).
- Hashemi Rafsanjani, Akbar (2006). Council of experts in the Islamic Republic in conversation with Ayatollah Hashemi Rafsanjani. *Journal of Islamic Government*, 40: 25-54. (In Persian).
- Hashemi Rafsanjani, Akbar (2006). Assembly of experts and the election of the supreme leader of the revolution in a conversation with Ayatollah Hashemi Rafsanjani / part two. *Journal of Islamic Government*, 41: 111-128. (In Persian).
- Hossein-Doost, Mohsen, Freydoun Akbarzadeh, Shiva Jalaipour, and Ruholah Shahabi (2019). Examination of the supervision of jurists in the Islamic Republic by examining the issue of supervision of the legal guardian. *Islamic Policy Research*, 8 (18), 268-288. (In Persian).
- Jafarpisheh, Mustafa (2004). Reflection of political thought: investigation of paradox, surveillance and political legitimacy. *Islamic Government Quarterly*, 33: 45-64. (In Persian).
- Jalali, Mohammad (2013). Constitutional Protection in France and the United States, *Journal of Constitutional Law*, 1(2), 66-79. (In Persian).
- Javadi Amoli, Abdullah. (No data). *About revelation and leadership*. Tehran: Al-Zahra Publications. (In Persian).
- Javan Arasteh, Hossein. (2009). *Selecting the leader and supervising him in the system of the Islamic Republic of Iran*. Qom: Research Center and University. (In Persian).
- Karimi, Ayoub (2013). Critical and methodological review of Žižek's theory of criticism of Slavic ideology. *Journal of Political Science*, 7(1), 137-159. (In Persian).
- Kazemi, Hojjat (2012). Institutionalism as a model for political analysis. *Theoretical Policy Research*, (13), 1-27. (In Persian).
- Rasakh, Mohammad (2018). *Checks and balance in the constitutional rights system*. Tehran: Drak. (In Persian).
- Soroush, Abdul Karim (2005). *Fatter than ideology*. Tehran: Publication of Sarat Cultural Institute. (In Persian).

- Samiee, Mohammad (2017). *The battle of power in Iran, why and how did the clergy win?* Tehran: Ney Publishing. (In Persian).
- Qari Sayyed Fatemi, Sayyed Mohammad (2016). *Human rights in the contemporary world*. The second volume. Tehran: Negahe Moaser. (In Persian).
- Kadivar, Mohsen (2000). *Religious governmental concerns*. Tehran: Ney Publishing. (In Persian)
- Kadivar, Mohsen (2008). *Policy of Khorasani*. Tehran: Nash Kavir. (In Persian).
- Kadivar, Mohsen (2008). *State theories in Shia jurisprudence*. Tehran: Ney Publishing. (In Persian).
- Kadkhodaei, Abbas Ali, and Mohammad Javaheri Tehrani (2011). Etiology of the competence of the representatives of the Islamic Council. *Journal of Islamic Law*, 9 (34), 37-70. (In Persian).
- Larin, Jorge (2001). *The concept of ideology*. Translated by Fariborz Majidi. Tehran: Ministry of Foreign Affairs. (In Persian).
- Lowndes, Vivian, David Marsh and Jerry Stoker (2023). *Theory method in political science*. Translated by Amir Mohammad Haji Yousefi. Tehran: Strategic Studies Research Institute. (In Persian).
- Mahalati, Mohammad Soroush (2019). Adaptation of the laws and resolutions of the Islamic Council with Sharia rulings with an emphasis on the opinions of Martyr Beheshti. *Two Quarterly Journal of Contemporary Jurisprudence*, (8), 129-161. (In Persian).
- Mahlouji, Javad, Hossein Masoudnia and Masoud Shahramnia (2021). The theory of historical institutionalism as a framework for analyzing the relations between the government and the parliament in the Islamic Republic of Iran. *Theoretical Policy Research*, (30), 99-125. (In Persian).
- Mirahmadi, Mansour and Ahmed Mehraban (2009). Ideology of Seyyed Qutb and Radical Islam. *Journal of Political Science*, 4(1), 175-212. (In Persian).
- Mirmohammadi, Seyed Mohammad, Seyed Mehdi Alwani and Hamed Zainali (2015) .An analysis of the supervision and balance mechanism in the relations between the governing institutions of the Islamic Republic of Iran. *Public Administration Perspectives*, 7(4), 15-40. (In Persian).
- Mirmohammadi, Seyed Mohammad, Seyed Mehdi Alwani, Vajehullah Ghorbanzadeh, and Hamed Zainali (2014). Pattern of relations between governing institutions in the system of the Islamic Republic of Iran. *Management research in Iran* 19(2), 183-205. (In Persian).
- Mohagheq Damad, Seyyed Mustafa, and Mohammad Darvishzadeh (2021). Let's take rights seriously (vacancy of the law on the management of conflicts of interest in the 13th presidential election). *Specialized Scientific Quarterly of Legal Encyclopedias*, 4(10), 130-158. (In Persian).
- Motahari, Morteza (2010). *A collection of works (an introduction to Islamic worldview)*, volume two. Tehran: Sadra. (In Persian).
- Moaddel, Mansour (2003). *Politics and ideology in the Iranian revolution*. Translator: Mohammad Salar Kasraei, Tehran: Center for Recognizing Islam and Iran. (In Persian).
- Mehrpour, Hossein (2005). *The difficult task of monitoring the implementation of the Constitution*. Tehran: Sales Publications. (In Persian).
- Najafzadeh, Mehdi (2015). *Displacement of two revolutions. Reversals of religious matters in Iranian society*. Tehran: Tisa. (In Persian).
- Naqibzadeh, Ahmed and Behzad Attarzadeh (2015). The Imaginary Matter and the Enchanting Nature of Ideology. *Journal of Political Science*, 11(4), 153-203. (In Persian).




- Nigel, Thomas, Richard Brent, Marcus Singh, Walter Armstrong, Donald M. Borchert, William Frankena, Jonathan Dancy, Patrick Knowlesmith and Paul Edwards (2012). *Encyclopaedia of moral philosophy*. Translator: Inshallah Rahmati. Tehran: Sofia. (In Persian).
- Rezadoost, Karim, Abdolreza Navah and Sadegh Panishteh (2012). Genealogy of Imam Khomeini's revolutionary speech (searching for a break in Imam Khomeini's dos and don'ts in different periods). *Journal of Political Science*, 9(1), 61-87. (In Persian).
- Rostami, Vali and Milad Qutobi (2013). Analysis of the concept of institutions under leadership in Iran's legislative system. *Knowledge of Public Law*, 3(9), 69-90. (In Persian).
- Sadat's Sarparast, Seyyed Ebrahim (2014). Patternology and critical recognition of democracy according to the Iranian movement inclined to liberalism during the Islamic Republic. *Journal of Political Science*, 10(4), 75-110. (In Persian).
- Vakil, Amir Saed and Pouria Askari (2015). *Constitution in the current legal order*. Tehran: Majd. (In Persian).
- Waraee, Seyedjavad (2018). Control of power in Islamic thought and the constitution. *Journal of Contemporary Fiqh Studies*, 5 (8), 211-240. (In Persian).
- Weber, Frank (2014). *Non-electoral democracy and separation of new powers*. Translator: Ali Akbar Gurji, Tehran: Khorsandi. (In Persian).
- Yazdi, Mohammad (2006). Council of experts and how to monitor leadership in a conversation with Ayatollah Yazdi. *Islamic Government Magazine*, 41, 77-86. (In Persian).
- Yavari, Asadullah (2016). Evaluation of election candidates by the Guardian Council: another reflection. *Legal Researchs Quarterly*, 20(80), 213-237. (In Persian).
- Yavari, Asadullah and Mohammad Qassem Tangestani (2015). Judicial accountability system and its relationship with the independence of this branch. *Judicial Law Journal*, 80(95), 151-180. (In Persian).
- Zamani, Sommaye, Ahmed Golmohammadi, Abolzal Delavari, and Vahid Sinaii (2018). The ratio of social atmosphere with the performance of the first term of the parliament (1980-1984). *Journal of Political Science*, 14(2), 99-130. (In Persian).

## اثر ایدئولوژی بر نظام نظارت و تعادل در نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران

محمد جلالی<sup>۱</sup> \* امیرعلی صالحی<sup>۲</sup> مهناز بیات کمینکی<sup>۳</sup>

۱. استادیار گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.
۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.
۳. استادیار گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult?ItemID=0479647067/4%>

 <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735790.1403.19.4.2.2>

### چکیده

یکی از ویژگی‌های مهم نظارت بر قدرت سیاسی، متعادل بودن آن است تا از طریق آن مسمی «توقف قدرت با قدرت» به‌جا آید. در صورت بر هم خوردن تعادل در نظارت، بخشی از قدرت با چیرگی بر سایر نهادها عملاً قدرت سیاسی را از وضع حقوقی خارج می‌سازد. بر این بنیاد، نوشتار حاضر ضمن پذیرش ایدئولوژیک بودن نظام جمهوری اسلامی، با بهره‌جویی از روش توصیفی - تحلیلی، در پی پاسخ به این سؤال است که «ماهیت خاص نظام جمهوری اسلامی چه تأثیری بر نظام نظارت بر قدرت سیاسی گذاشته است؟». پژوهش پیش رو در این مسیر، با روش اسنادی، گلوگاه‌های قدرت در نظام را کاویده و تقابل نهادهای انتخابی و انتصابی را از لحاظ دارا بودن صلاحیت‌های نظارتی و مهم‌تر از آن، شیوه اعمال این نوع صلاحیت‌ها تحلیل نموده است. طرفه آنکه خصیصه‌های ایدئولوژیک بودن سبب آن شده است که توزیع صلاحیت‌های نظارتی در قانون اساسی، تفاسیر برآمده از آن و همچنین، رویه حکمرانی مقامات، کفه ترازوی قدرت سیاسی را به نفع نهادهای انتصابی سنگین کند و در سوی دیگر، نهادهای انتخابی توفیق چندانی برای توقف قدرت نهادهای انتصابی نیابند. این امر با به مخاطره کشاندن اصول مهم حقوق عمومی مانند حاکمیت قانون و نظارت بر قدرت، تصویر «جمهوری» بودن نظام را کدر کرده است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۳۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۸/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۰۱

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

ایدئولوژی،  
حاکمیت قانون،  
قدرت سیاسی،  
نظارت و تعادل،  
نظام سیاسی

\* نویسنده مسئول:

امیرعلی صالحی

پست الکترونیک: [amirsalehii@outlook.com](mailto:amirsalehii@outlook.com)

## مقدمه

دموکراسی در عصر نوین شرایطی دارد که از جمله آن می‌توان به توزیع خردمندانه قدرت اشاره کرد. بر این پایه، توزیع قدرت باید به طرزى باشد که از شکل شخصی و متمرکز در یک نفر یا عده‌ای خاص خارج شده و در میان اجزای هیئت حاکم که خود برگزیده مردم هستند سرشکن شود و هر بخش، قدرت و ابزار مهار قدرت دیگری را داشته باشد تا هیچ‌کس نتواند از قدرت خود سوءاستفاده کند (قاضی، ۱۳۹۳: ۱۲۲) و درنهایت، به قول مشهور موتسکیو، قدرت باید قدرت را متوقف کند. واضح‌ترین معنای این عبارت آن است که نهادهای سیاسی باید ابزار کافی جهت نظارت بر هم را داشته باشند؛ بنابراین، غلو نیست اگر نظارت متعادل را یکی از ستون‌های برپایی نظام مردم‌سالاری بدانیم؛ تا جایی که فقدان این مهم در نظام سیاسی موجب تمرکز قدرت و درنهایت، برچیدن بساط دموکراسی می‌شود.

برخورد نظام ایدئولوژیک مبتنی بر الگوی پیشامدرن فقهی جمهوری اسلامی، با مسائل مدرنی همچون تفکیک قوا و حاکمیت قانون همواره بحث‌هایی را پیش کشیده است. نظارت بر نهادهای سیاسی را می‌توان یکی از این مفاهیم مدرن دانست که اعمال آن در جمهوری اسلامی با پیچیدگی‌هایی مواجه بوده است. در چهارچوب مفهوم مدرن نظارت، صلاحیت نظارتی در بین نهادهای دارای قدرت سیاسی نباید در نموداری هر می‌شکل توزیع شود؛ چراکه در این صورت، نهادی ورای سایر نهادها قرار می‌گیرد و عملاً از نظارت مصون می‌ماند.<sup>(۱)</sup> نهادها باید به شکل دورانی با ابزار نظارتی مختلف بر هم نظارت داشته باشند. ضرورت نگارش این مقاله آنگاه توجیه می‌شود که در نظر داشته باشیم برهم خوردن تعادل در نظارت، به تمرکز قدرت می‌انجامد که طی آن، تمام رشته‌های دموکراسی و حاکمیت قانون و حراست از حقوق شهروندان یکسره پنبه خواهد شد (راسخ، ۱۳۹۸: ۳۰-۲۹).

با این مقدمات، در مقاله حاضر با ترسیم صف‌آرایی اصول حقوق عمومی مانند حاکمیت قانون و اصل نظارت بر قدرت سیاسی در برابر ویژگی‌های ایدئولوژیک نظام سیاسی ایران، در پی پاسخ به این پرسش برآمده‌ایم که ماهیت خاص نظام جمهوری اسلامی چه تأثیری بر روند تعادل کنترل قدرت گذاشته است؟

روش گردآوری اطلاعات این مقاله اسنادی با مراجعه به منابع مکتوب بوده است. همچنین، در قالب نقد واقع‌گرایانه به رویه حکمرانی مقامات ارشد نیز نظر داشته‌ایم.

## ۱. پيشينه و نوآوري پژوهش

گسترده‌گي دايره مفهوم ايدئولوژي سبب گشته تا تحقيقات زيادي در خصوص آن صورت گيرد که هر يک جنبه‌اي خاص از اين مفهوم را در نظر گرفته‌اند.

در کتاب بازخواني نظريه‌هاي حقوق عمومي از منظر ايدئولوژيک، نويسنده در يک فصل مجزا، از چهار منظر تحليل مفهومي، رويکردها، نگرش‌هاي ارزشي و معنای عام و خاص ايدئولوژي را مورد ارزيابي قرار داده است. در آن کتاب، نگارنده محترم بدون ورود به وادي تحليل وضعيت نظام جمهوري اسلامي، تنها به توصيف جايگاه مفهوم ايدئولوژي نزد انديشمندان ايراني بسنده کرده است (دانشور، ۱۳۹۷). مقاله «برسي انتقادي و روش‌شناختي نظريه نقد ايدئولوژي اسلامي ژيژک» به تحليل ظرفيت‌هاي نظري و روشي نظريه نقد ايدئولوژي ژيژک با اشاره بر تفاوت‌هاي آن با نظريه گفتمان ارنستو لاکلاو و چانتال موفه پرداخته است. از نظر نگارنده، نظريه نقد ايدئولوژي از لحاظ مفاهيم و ساخت‌هاي نظري غني و پربار بوده؛ اما در مواجهه با متون، فاقد يک روش‌شناسي کاربردي مشخص است (کريمي، ۱۳۹۰). نگارندگان مقاله «امر ايمائينر و سرشت افسون‌ساز ايدئولوژي» نيز بدون اشاره مستقيم به نظم سياسي ايران، ايدئولوژي را از دريچه رويکرد ايمائينر و با ديد منفي نگريسته و بر يکي از ويژگي‌هاي آن يعني قلب واقعيات اجتماعي - سياسي به نفع صاحبان قدرت تاکيد دارند (نقيب‌زاده و عطارزاده، ۱۳۹۵). در پژوهشي با عنوان «ايدئولوژي سيد قطب و اسلام راديکال»، نويسندگان به فرايند گسترش افکاري پرداخته‌اند که امروزه مبنای سازمان‌هاي تروريستي جهان اسلام است. در اين مقاله، آثار سيد قطب تحليل مي‌شود که در آن‌ها ايدئولوژي در پوششي ديني قرار گرفته است. البته در پژوهش مذکور، ايدئولوژي سيد قطب، اساطيري و فرقه‌گرا معرفي مي‌شود که مرز روشني با اندیشه ديني دارد. نگارندگان آن مقاله براي توضيح اسطوره‌هاي اجتماعي قطب، باستان‌گرایی در دوره پهلوي را مثال مي‌زنند و غير از آن، اشاره ديگري به وضعيت ايران در زمان جمهوري اسلامي ندارند (ميراحمدی و مهربان، ۱۳۸۸).

برخي از پژوهش‌ها مناسبات پيرامون ايدئولوژي را در جغرافياي ايران و زمان استقرار و استمرار جمهوري اسلامي برسي کرده‌اند. پايان‌نامه محمد عبدالله‌پور در دوره کارشناسي ارشد رشته علوم سياسي با عنوان «ايدئولوژي سياسي و نظام جمهوري اسلامي» به نقش ايدئولوژي در شکل‌گيري و مانايي جمهوري اسلامي مي‌پردازد (عبدالله‌پور، ۱۳۸۷). پايان‌نامه «انقلاب اسلامي ايران، ايدئولوژي و طرح‌واره‌هاي معرفتي» با نگاهی مثبت به ايدئولوژي، آن را قالبی برای آموزه‌هاي وحياني می‌داند که نقش محوري و اصیل در پيروزي انقلاب اسلامي داشته و معتقد



است که این پدیده باید با رویکرد معرفت‌شناختی مورد بررسی قرار گیرد (مصطفوی، ۱۳۹۱). با موضوعی مشابه، نگارنده مقاله «بسیج سیاسی در انقلاب اسلامی ایران و انقلاب ساندنیستی نیکاراگوئه» در مطالعه‌ای تطبیقی، نقش ایدئولوژی در به‌ثمر نشستن انقلاب اسلامی را در کنار ارکانی همچون مشارکت مردمی، رهبری و سازمان‌دهی، بررسی کرده است. در تحقیق مذکور، ایدئولوژی دارای بعد نفی وضع موجود و ترسیم آینده مطلوب است. به‌عبارت دیگر، ایدئولوژی اسلامی با واکنش به وضع موجود در رژیم پهلوی و طرح ایده رستگاری و فلاح دنیوی و اخروی نقش قابل‌توجهی در انقلاب اسلامی داشته است (احمدوند، ۱۳۸۸). مقاله «تبارشناسی گفتار انقلابی امام خمینی (پی‌جویی گسست در بایدها و نبایدهای امام خمینی در دوره‌های مختلف)» نیز که ناپوستگی گفتارهای بنیان‌گذار انقلاب اسلامی را به اثبات رسانده است نشان می‌دهد که ایدئولوژی، غلیظ‌ترین مقوله محتوایی در به‌ثمر نشستن و تثبیت انقلاب است (رضادوست و همکاران، ۱۳۹۲). در مقاله «نسبت فضای اجتماعی با عملکرد نخستین دوره مجلس (۱۳۶۳-۱۳۵۹)» عملکرد نخستین دوره مجلس شورای اسلامی به‌مثابه عرصه منازعات بین گروه‌ها در حوزه‌های قدرت، سیاست، انتخابات و مجلس تحلیل شده است. هرچند این تحقیق در ظرف زمانی سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۳ است؛ اما یکی از مهم‌ترین یافته‌های آن بدین شرح است که ایدئولوژی انقلاب اسلامی با ارائه قرائت رسمی از مفاهیمی همچون اسلام، مرزهای میدان قدرت و در پی آن، میدان‌های سیاست، انتخابات و مجلس را محدود کرده و به‌تدریج فضای سیاسی را به انسداد کشانده است (زمانی و همکاران، ۱۳۹۸). نگارنده مقاله «ساختار معنایی نواصول‌گرایان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی (۱۳۹۲-۱۳۸۴)» تأثیر ساختار معنایی نواصول‌گرایان را بر سیاست خارجی سنجیده است. در مقاله مزبور ساختار معنایی نواصول‌گرایی که عمدتاً ترکیبی از اسلام سیاسی و ایدئولوژی چپ است، عناصری همچون ثنویت، نسبت دشمنی و دوستی و موعده‌گرایی را دربر دارد. دایره موضوعی بحث تحقیق مزبور، صرفاً طیف سیاسی با عنوان نواصول‌گرایان است که در سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ یکی از شعوب قدرت یعنی قوه مجریه را در اختیار داشتند (حداد، ۱۳۹۴). در مقاله «الگوشناسی و بازشناسی انتقادی دموکراسی نزد جریان ایرانی متمایل به لیبرالیسم در دره جمهوری اسلامی»، کثرت‌گرایی معرفتی مبنای دموکراسی کثرت‌گرا در نظر گرفته می‌شود و نگارنده ویژگی اجتماعی و سیاسی آن را ضدیت و گذر از ایدئولوژی عنوان می‌نماید. در این تحقیق، نگرش منفی روشنفکرانی از جمله سروش و شایگان به ایدئولوژی تبیین گردیده و آن مانعی بر سر راه تحقق دموکراسی کثرت‌گرا ارزیابی شده است (سرپرست‌سادات، ۱۳۹۴).

مفهوم نظارت نیز از پیشینه پژوهشی غنی برخوردار است. پایان نامه «نظارت بر قدرت سیاسی در اسلام (شیعه)» (محرمی، ۱۳۷۵) و رساله دکتری «مبانی، اصول و سازوکارهای پاسخگویی حاکمان در فقه شیعه» (راجی، ۱۳۹۲) از جمله مواردی هستند که هر یک به نحوی بر لزوم وجود نظارت در نظام سیاسی اسلامی تأکید داشته‌اند. مقاله «تحلیلی بر سازوکارهای نظارت و تعادل در روابط بین نهادهای حاکمیتی نظام جمهوری اسلامی ایران» سازوکارهای نظارت و تعادل در میان نهادهای حاکمیتی در نظام جمهوری اسلامی را بررسی کرده است. نگارنده محترم با شناسایی و تعریف نهادهای حاکمیتی ذیل شش دسته تقنینی، مجری، قضایی، فرهنگی، خدماتی به قشر خاص و پژوهشی و توسعه‌ای به راه‌کارهای مصرح و تلویحاً برآمده از قانون اساسی پرداخته است. در نهایت، ماحصل تحلیل محتوای مقاله در قالب جدول شماره ۱ آن مقاله دسته‌بندی شده است که در سه ستون اصلی نهاد نظارت‌کننده، نوع نظارت و نهاد تحت نظارت مشخص شده‌اند. از آنجاکه هدف آن پژوهش تصریح شفاف بین نهادهای حاکمیتی است، از دید انتقادی خالی بوده و صرفاً به بیان و دسته‌بندی روابط نظارتی پرداخته است (میرمحمدی و همکاران، ۱۳۹۵). پژوهشی دیگر با عنوان «الگوی روابط بین نهادهای حاکمیتی در نظام جمهوری اسلامی ایران» در ارتباط نزدیک با مقاله اخیر، به ترسیم الگوی مطلوب روابط بین نهادهای حاکمیتی در نظام جمهوری اسلامی ایران در چهارچوب قانون اساسی پرداخته است. در این مقاله، ضمن اشاره به کاهش اعتماد عمومی به‌عنوان نتیجه منطقی نارسایی‌ها در ماهیت مردم‌سالاری نظام، ضرورت پرداختن به کاستی‌های نظام، نظارت و تعادل را توجیه می‌کند. در نهایت، نظر نگارندگان بر آن است که تأکید بر نقش شوراهای محلی برای نظارت بر تعیین رؤسای ادارات، اهتمام به نظارت بر اجرای سیاست‌های مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی، پیش‌بینی سازوکار مناسب برای اجرای تحقیق و تفحص مجلس و اعطای حق انحلال مجلس به دولت در کنار سایر موارد می‌تواند در به تعادل کشاندن نظارت مفید باشد. این پژوهش یافته‌های ارزشمندی دارد و به درستی به کاستی‌های نظام نظارت و تعادل، از جمله فقدان ابزار مناسب نظارتی برای قوه مجریه یا فقدان سازوکار روشن برای نظارت بر قوه قضاییه اشاراتی داشته است. نکته قابل توجه در خصوص این مقاله آن است که به نظر می‌رسد ریشه‌های عدم تعادل در نظارت، از نظر نگارندگان محترم به دور مانده است؛ موضوعی که در حد بضاعت در این نوشتار به آن پرداخته خواهد شد (میرمحمدی و همکاران، ۱۳۹۴).

در تمام پژوهش‌های پیشین، نویسندگان تنها به توصیف آنچه هست بسنده کرده‌اند و به شکلی آرزومندانه، از بایسته‌های نظارت بر قدرت سیاسی قلم زده‌اند؛ درحالی‌که نوآوری

تحقیق حاضر آن است که با دیدی واقع‌گرایانه به مسائل روز ایران، به تحلیل یکی از مهم‌ترین ریشه‌های عدم تعادل در نظارت در جمهوری اسلامی پرداخته است.

پژوهش حاضر در «رویکرد به ایدئولوژی» و «انتقاد واقع‌گرا به وضع موجود» تاحدودی با سه پژوهش دیگر ارتباط دارد. اول، پایان‌نامه «نقد و بررسی نظریه هابرماس درباره رابطه قدرت سیاسی و ایدئولوژی، مطالعه موردی جمهوری اسلامی ایران» (علی‌نژاد مفرد، ۱۳۹۲) که طی آن نگارنده با تشریح نظریه هابرماس، ایدئولوژی را گفتمانی در نظر می‌گیرد که از طریق ابزارهای سلطه و تحریف، به قدرت سیاسی حاکم مشروعیت می‌بخشد. نقطه اختلاف آن پژوهش با تحقیق حاضر این است که نگارنده محترم وضعیت ایدئولوژی در جمهوری اسلامی را کاملاً متفاوت می‌پندارد؛ به طوری که با استناد به مبنای الهی مشروعیت در جمهوری اسلامی، نظریه هابرماس را مطابق با وضع موجود در ایران نمی‌داند. در آن تحقیق نگارنده بدون در نظر گرفتن مختصات ایدئولوژی سیاسی، رابطه این‌همانی بین اسلام و ایدئولوژی برقرار می‌کند. علاوه بر این، ایشان مکانیسم نظارت بر قدرت در ایران را بدون توجه به رویه و صرفاً از دریچه قانون اساسی نگریسته است که این امر سبب شده تا مهار قدرت در جمهوری اسلامی در دیدگاه ایشان دلیلی بر نفی انطباق نظریه هابرماس بر ایران تلقی شده است. نقطه افتراق تحقیق حاضر، اهتمام ویژه به رویه و نحوه عملکرد نهادهای سیاسی است که نتایج متفاوت را به بار می‌آورد.

رساله دکتری «ایدئولوژی، استقلال و بی‌طرفی قضایی» (مقیمیان بروجنی، ۱۳۹۸) با دیدگاهی نقادانه، ایدئولوژی را انگاره‌هایی غیرقابل نقد می‌داند که بسط آن‌ها در یک نظام ایدئولوژیک سبب اخلال در کارکرد قضات بوده است؛ به طوری که هدف قضات ایدئولوژیک نه احقاق حقوق، بلکه خدمت به ایدئولوژی مسلط می‌شود. همان‌طور که از عنوان این رساله برمی‌آید، موضوع تحقیق ایشان در حوزه عملکرد قضات منحصر شده و شامل امر نظارت و یا عملکرد نهاد قوه قضاییه نمی‌شود؛ از این رو، به لحاظ دامنه موضوعات مورد تحلیل، با تحقیق حاضر متفاوت است. در نهایت، پایان‌نامه «ایدئولوژی و نظم عمومی در ایران» (عقیقی، ۱۳۹۵) نیز با در نظر گرفتن نظام جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک نظام ایدئولوژیک تحدید مالکیت خصوصی، دگردیسی در ساختار امور فرهنگی و تحدید آزادی‌های سیاسی را از اثرات ایدئولوژی بر اقتصاد، فرهنگ و امنیت برشمرده است.

با این تفاسیل، پژوهش حاضر به لحاظ اینکه اولاً، اثر ایدئولوژی بر نظارت و تعادل را می‌سنجد؛ ثانیاً، رویکرد نقادانه دارد و ثالثاً، علاوه بر متن اصول قانون اساسی به رویه حکمرانی نیز نظر دارد، با تمامی پژوهش‌ها متمایز بوده و حائز ویژگی نوآوری است.

## ۲. چهارچوب مفهومی پژوهش

این پژوهش بر تأثیر «ایدئولوژی» بر «تعادل در نظارت» مبتنا دارد. بر این بنیاد، ایدئولوژی به‌عنوان متغیر مستقل و نظارت به‌عنوان متغیر وابسته در نظر گرفته می‌شوند.

### ۱-۲. ایدئولوژی

زمانی که اولین بار و در سال ۱۷۹۶ دستوت دوتراسی از واژه ایدئولوژی برای افاده مفهوم «علم ایده‌ها» استفاده کرد (لارین، ۱۳۸۰: ۱۱)، گمان این هم نمی‌رفت که این واژه آستن چه تغییراتی شود. از آن زمان تاکنون، «ایدئولوژی» را با رویکردهای معرفت‌شناختی، روان‌شناختی، فرهنگی و جامعه‌شناختی تعریف کرده‌اند (دانشور، ۱۳۹۷: ۲۳). با توجه به اینکه موضوع مقاله کنترل قدرت سیاسی است، رویکرد اخیر، یعنی جامعه‌شناختی مدنظر قرار خواهد گرفت.

#### ۱-۱-۲. ایدئولوژی در رویکرد جامعه‌شناختی و کارکردهای آن

ایدئولوژی را نظامی از ایده‌های تعیین‌یافته اجتماعی تعریف کرده‌اند که ظرفیت بالایی در ایجاد همبستگی اجتماعی، کنترل اجتماعی و بسیج توده‌ها داشته و وسیله‌ای برای تبدیل افکار و عقاید به اعمال و اهرم‌های اجتماعی هستند (دانشور، ۱۳۹۷: ۲۶). بر این مبنای نهادینه بودن تشیع در ضمیر ایرانیان و وجود گرایش قوی مذهبی در میان مردم ایران، پدید آمدن رویکرد سیاسی در شبکه‌های منسجم و محبوبی مانند مساجد، تکایا و حسینیه‌ها و منابع اقتصادی سرشار که از محل وجوهات شرعی بازاریان متدین تأمین می‌گشت، موجب شد تا مردم طبقه روحانیت را به رهبری شخصیت فرهنگی همچون آیت‌الله خمینی (ره) که به‌واسطه مرجعیت، چهره‌ای شاخص نزد توده‌های مردم بود برای حکومت برگزینند (سمیعی، ۱۳۹۷: ۶۷۳-۶۶۴).

نکته قابل توجه آنکه ایدئولوژی در این رویکرد به مرحله استقرار محدود نمی‌شود و با پا گذاشتن در وادی استمرار نظام سیاسی، نقش پررنگی در حفظ قدرت در میان طرفداران خود بازی می‌کند. همان‌طور که در دهه ۸۰ میلادی حافظه‌کاری نوین به‌مثابه ایدئولوژی برای بنا و حفظ دیکتاتوری سرمایه‌داری در کشورهای آنگلوساکسون عمل کرد (زافیروفسکی، ۲۰۲۳: ۱۶)، اسلام‌گرایی نیز به‌عنوان ایدئولوژی انقلاب اسلامی، در تمامی دوره‌های زمانی پیش از انقلاب (مرحله تأسیس) و بعد از انقلاب (مرحله استمرار) غلیظ‌ترین مقوله محتوایی در سخنان بنیان‌گذار انقلاب اسلامی بوده است (رضادوست و همکاران، ۱۳۹۲: ۸۲).

طی انقلاب اسلامی که پیروزی آن بدون نقش کلیدی مشروعیت‌بخشی اسلام شیعی ممکن

نمود (معدل، ۱۳۸۲: ۲۲۸)، متولیان اسلام سیاسی رهبری جنبش را انحصاراً در اختیار گرفتند (نجف‌زاده، ۱۳۹۵: ۲۷۹-۲۷۸) و به تبیین ایدئولوژی اسلامی - انقلابی پرداختند؛ به عبارت دیگر، از میان بازیگران میدان قدرت آن روزها، انقلابیون مذهبی با نفی سایرین، اندیشه خود را «تنها مسیر انقلاب» معرفی کردند (زمانی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۱۳) و به این صورت، قرائت طیف خاصی از روحانیان از دین که حمایت توده مردم را نیز با خود داشتند، با مختصاتی همچون نقدناپذیری، مطلق‌اندیشی، مرزبندی بین خودی و غیر خودی، توجیه ایدئولوژیک، تحمیل ارزش‌ها و تلاش برای مشروعیت‌بخشی در راستای حفظ وضع موجود به ایدئولوژی حاکم جمهوری اسلامی ایران تبدیل شد.<sup>(۲)</sup> در نهایت، با تصویب قانون اساسی ۱۳۵۸ هنجارهایی لازم‌الاجرا شدند که منافع صاحبان قدرت را تأمین و سایر رقبا را حذف می‌کردند (همان: ۱۱۴).

با این توضیحات، مشخص می‌شود که ایدئولوژی به مثابه یک نظام اعتقادی، در یک نظام سیاسی، علاوه بر بسیج مردم برای استقرار، پس از دستیابی به قدرت نیز نقش خود را برای مشروعیت‌بخشی و قدرت حفظ می‌کند. این ارزش‌های نقدناپذیر مدعی جهان‌شمولی بوده و به تمامیت‌خواهی گرایش دارند (آرنت، ۱۳۶۶: ۳۲۶). این ارزش‌ها را طیفی خاص به‌عنوان مرجعی رسمی، تبیین و ارائه می‌کنند (سروش، ۱۳۸۸: ۱۳۷) و بر مبنای همین چهارچوب‌های تعیینی، غیریت‌سازی صورت می‌گیرد. در این حال، موافقان با ایدئولوژی حاکم، «ما» تلقی می‌شوند و بر اشتباهاتشان همواره با تساهل و اغماض نگرسته می‌شود (بشلر، ۱۳۷۰: ۷۹) و در عوض «دیگران»ی که خارج از دایره ترسیم‌شده توسط ایدئولوژی قرار می‌گیرند و خود را با ارزش‌های اعلامی انطباق نداده‌اند، مورد بدبینی خواهند بود (دانشور، ۱۳۹۷: ۲۴۲).

## ۲-۱-۲. قرائت رسمی از فقه در قامت ایدئولوژی

اگر دسته‌ای از هنجارها با تمام کارکردهای ایدئولوژی از قبیل برانگیختن و بسیج کردن توده مردم برای تأسیس، مشروعیت‌بخشی به نظام سلطه، مرزبندی، تساهل با خودی‌ها و ضدیت با غیر خودی‌ها و ترجیح منافع حاکمان به‌عنوان طبقه‌ای خاص بر حقوق مردم در نظامی وجود داشته باشد، وصف «ایدئولوژیک» بر آن نظام بار می‌شود.

در سوی دیگر، «دین» ماهیتاً امری است تفسیرپذیر، منعطف و مملو از برداشت‌های ناهمسان. وجود اجتهادها و فتاوای مختلف در موضوعات واحد، گواه بر این ادعاست که قرائت‌های فقهی در بسیاری از موارد با یکدیگر متفاوت هستند. ایدئولوژی بودن یا نبودن دین نیز از این قضیه مستثنا نیست. عده‌ای با نگرش مثبت به ایدئولوژی، دین را یک ایدئولوژی دانسته‌اند (مطهری، ۱۳۹۰:

۵۹) و تبعاً تفاوتی میان حکومت دینی با نظام ایدئولوژیک قائل نیستند؛ اما گروهی دیگر با نگاهی منفی به ایدئولوژی، شأن دین را اجل از آن دانسته و دین ایدئولوژیک شده را ابزاری در دست قشری خاص با اهداف خاص نظیر حفظ قدرت می‌دانند (سروش، ۱۳۸۸: ۱۲۸).

طیف نظرات در خصوص اختیارات عالمان دینی (فقها) در زمان غیبت نیز از «عدم تقدم فقیه در امور حسبیه» (کدیور، ۱۳۸۷ الف: ۱۹) تا «تشکیل حکومت» (خمینی، ۱۳۷۸: ۴۳) گسترده است. از همین رو، نه تنها هیچ وفاقی در خصوص نوع حکومت دینی در زمان غیبت وجود ندارد، بلکه حتی در امکان و امتناع تشکیل آن هم اجماعی وجود ندارد؛ اما به طور کلی، بر مبنای منبع مشروعیت، دو قرائت کلی از حکومت دینی وجود دارد؛ دسته اول، قائل به مشروعیت مردمی - الهی (نظریه انتخاب) هستند و دیگری مشروعیت الهی (نظریه انتصاب) را معتبر می‌دانند (کدیور، ۱۳۸۷ ب: ۴۱).

حکومت‌های دینی دسته اول، مشروعیت خود را بر دو محور رعایت ضوابط دین و رضایت مردم استوار کرده‌اند. در این نگرش، زوال هر یک از این دو امر، سالب مشروعیت کل حکومت می‌شود. در چنین حکومتی، دین اصول بسیار عام و کلی راجع به اهداف عالی است و مسیر نیل به آن‌ها توسط عقل جمعی اکثریت متدین تعیین می‌شود. بر این اساس، هیچ برداشتی فهم نهایی از دین تلقی نمی‌شود و شکل حکومت از دایره ذاتیات دین خارج و تابع زمان و مکان است. در این نوع حکومت دینی، خداوند اداره امر سیاسی امت را به خودشان تفویض کرده است و شهروندان به‌عنوان ذی‌شعورانی که مصلحت جمعی و شخصی خود را تشخیص می‌دهند، از بین سلاقی متفاوت، طبق ضوابط اسلام، افضل و اعدل خویش را برای انجام امور به‌عنوان کارگزار انتخاب خواهند کرد. مشروعیت حاکم منتخب متوقف به اراده مردم است و او تحت نظارت مردم قرار دارد. سؤال، انتقاد و در صورت از دست دادن شرایط یا تخلف، عزل وی حق مشروع مردم به‌شمار می‌رود و به لحاظ عقلایی، منصبی مادام‌العمر در نظام سیاسی وجود ندارد (کدیور، ۱۳۷۹: ۱۴۲). هر فقیهی با هر اندیشه‌ای می‌تواند رهبر حزب خاص تلقی شود و اگر توسط مردم انتخاب شود، برای مدت معین اداره امور را بر عهده خواهد داشت. اگر حاکمیت در جلب رضایت مردم ناتوان باشد، با ضعف پایگاه اجتماعی، آرای مردمی را از دست خواهد داد. در این نوع حکومت‌ها جامعه مدنی دینی تشکیل می‌گردد و عقل و خرد ملاک مدیریت در جامعه است و هر کس به اندازه اختیاراتش در برابر مردم مسئولیت دارد.

اما در حکومت‌های دینی با مبنای دوم، مشروعیت از جانب خدا به شخصی اعطا شده است که بر توده مردم به‌مثابه مولی‌علیهم ولایت دارد. اولین نتیجه منطقی چنین دیدگاهی آن است که شخص



منصوب از جانب خدا را نمی‌توان با قوانین بشری محدود کرد. علاوه بر آن، منطقیاً مولی‌علیهم حق نظارت بر ولی خود را نخواهند داشت. در این دیدگاه، همه دین به برداشت خاص مفسر رسمی منحصر می‌شود و سایر نظرات و اجتهادها فسق، خودباختگی و توطئه غیر خودی‌ها تلقی می‌شوند و اجازه اشاعه نمی‌یابند. در این نوع حکومت‌ها، اگر هدایت مردم در گرو سلب آزادی‌ها باشد، بر حاکم شرعاً واجب است که تمام آزادی‌ها و حقوق را به نفع انجام تکالیف الهی تعطیل کند. در این میان، اعتراض به سوءمدیریت در جامعه، اعتراض به ضروریات دین تلقی می‌شود؛ چراکه اگر دین به ایدئولوژی تقلیل یابد، تنها تفسیر و اجتهاد گروهی خاص از فقها رسمیت خواهد یافت و به‌عنوان دین حقیقی معرفی خواهد شد (سروش، ۱۳۸۸: ۱۳۷). برای روشن شدن این قضیه می‌توان به این مورد اشاره کرد که قانون اساسی در اصل ۴ مقرر می‌دارد که کلیه قوانین و مقررات باید براساس موازین اسلامی باشد و شورای نگهبان به‌عنوان مرجع رسمی تفسیر قانون اساسی، در نظر تفسیری شماره ۲۴۳۷ مورخ ۱۳۶۳/۱۰/۱۱ بیان می‌دارد: «تشخیص مغایرت یا انطباق قوانین با موازین اسلامی به‌طور نظر فتوایی با فقهای شورای نگهبان است». نتیجه آنکه در این سازوکار، موازین اسلام به فتوای شش فقیه منصوب تقلیل یافته است.

با این توضیحات، مشخص می‌شود که تقلیل دین به ایدئولوژی، چگونه بر روابط بین نهادهای انتخابی و انتصابی اثر می‌گذارد. در این قسمت، به اشاره‌ای کوتاه بسنده نموده و شرح بحث را به قسمت‌های آتی احاله می‌دهیم. در مورد صلاحیت تحقیق و تفحص مجلس در تمام امور کشور (موضوع اصل ۷۶ قانون اساسی)، شورای نگهبان، مقام رهبری را از شمول عبارت «تمام امور کشور» خارج می‌کند یا در نظر تفسیری دیگر، نظارت رئیس‌جمهور به‌عنوان یک نهاد انتخابی بر نهادهای تحت ولایت رهبری را خلاف شرع اعلام می‌کند که شرح آن در ادامه خواهد آمد. طرفه آنکه اگر در یک حکومت، تنها یک برداشت از دین فهم نهایی تلقی شود و سایر دیدگاه‌های دینی طرد شوند، می‌توان ادعا کرد جنبه قدسی دین پوششی برای عملکرد حاکمان شده و دین صرف اقتدار می‌شود. بدین ترتیب، قرائت طبقه‌ای خاص از دین به‌مثابه ایدئولوژی قد برافراشته و هیچ نقد یا برداشت دیگری را تاب نمی‌آورد. در این حال، اهداف عالیه دین با خواسته‌های سیاسی مخلوط می‌گردد (هوورون، ۲۰۱۶: ۳۰).

## ۲-۲. تعادل در نظارت

ذات قدرت سیاسی، فراگیر و به‌گفته‌ی لرد آکتن، فسادآور است و با توجه به سیطره و هیمنه‌ای که در سطح جامعه سیاسی دارد، در صورتی که مطلق باشد، مطلقاً فسادآور است. با این حال، وجود این شر

برای جامعه مدنی ضروری می‌نماید و از شکل‌گیری چنین قدرتی گریزی نیست؛ با وجود این، پذیرفتنی نیست که حق‌ها و آزادی‌ها و سرنوشت شهروندان در قدرت سیاسی مستحیل شود و زمامداران با استناد به قدرتی که در دست دارند، بر حقوق مردم بتازند. اندیشمندان حقوق سیاسی با اعتراف به عدم امکان حذف چنین قدرتی، راه علاج را در کنترل و مهار قدرت و در یک کلام، نظارت بر نهادهای سیاسی دیده‌اند؛ چراکه از این طریق است که قدرت توسط قدرت مورد نظارت قرار می‌گیرد؛ به طوری که «نه تمایل جابراجه پادشاهان و نه خودسرانگی یا استبداد قانون‌گذاران بتواند به شکل مستقیم به افراد تجاوز کند» (آقای طوق و همکاران، ۱۳۸۹: ۸۴).

تعادل در نظارت به این معنا است که صلاحیت نظارتی در بین نهادها نباید در نموداری هرمی تشکیل و توزیع شود و نهادی در بالای بقیه نهادها قرار گیرد و از نظارت مصون بماند، بلکه نهادها باید به شکل دورانی با ابزار نظارتی مختلف بر هم نظارت داشته باشند تا بدون تفوق بر دیگری، معنای توقف قدرت توسط قدرت محقق گردد. سازوکار نظارت و تعادل در معنای مضیق آن بدین معناست که هر قسم از قوای سه‌گانه در یک نظام سیاسی، قدرت یکدیگر را محدود سازند و در معنای موسع، علاوه بر معنای پیشین، از آن به «پاسخگویی» نهادهای سیاسی در برابر شهروندان و مطبوعات و مانند آن نیز یاد می‌شود (درز و تیلور، ۲۰۲۱: ۴-۵). نمونه این تعادل در میان قوا در نظام‌های پارلمانی به‌وضوح مشخص است و در نظام حقوقی ایران نیز چنین تعادلی را می‌توان تا حدودی در ارتباط قوا با یکدیگر یافت. برای مثال، قوه قضاییه از طریق دیوان عدالت بر آیین‌نامه‌ها و تصمیمات قوه مجریه نظارت دارد و رئیس قوه مجریه نیز با اختیارات حاصل از قانون اساسی، می‌تواند از مسئولان قضایی در خصوص اجرای قانون اساسی توضیحات رسمی بخواهد و مقامات مذکور موظف‌اند توضیحات رسمی را در اختیار وی قرار دهند (سامانه جامع نظرات شورای نگهبان، نظر شماره ۴۲۱۴ مورخ ۱۳۶۰/۱۱/۱).

قوانین اساسی به‌خودی‌خود محدودکننده نخواهند بود مگر آنکه نهادهایی که آن را تفسیر و اجرا می‌کنند نیز مورد نظارت باشد (هولکام، ۱۳۹۶: ۷) و در راستای پاسداشت اصول قانون و منفعت عمومی عمل نمایند. بر این اساس، در مسئله نظارت نباید صرفاً به حاکمیت قانون شکلی التفات داشت و وجود سازوکارهای نظارتی را کافی دانست، بلکه نظارت مطلوب را باید با سنجش آثارش در عرصه عمل مشاهده کرد. ارتقای حاکمیت قانون و به دنبال آن، تضمین حقوق شهروندان و درنهایت، تقویت پایگاه‌های اجتماعی یک نظام سیاسی آثاری است که نظارت مطلوب با خود به همراه دارد؛ در واقع، نظارتی این‌چنینی لازم است تا توازن بین قوای

حکومتی به درستی رعایت شود و قدرت سیاسی در راستای تأمین منفعت عمومی و بدون خدشه با حقوق مردم جریان یابد.

نظارت چیزی جز پایش انطباق عمل یک نهاد با قانون نیست و از آنجا که ایدئولوژی جمهوری اسلامی ایران برگرفته از شریعت اسلام است، گویی تمام اعمال نهادهای سیاسی باید منطبق بر قرائت رسمی حکومت از دین باشد؛ اما اینکه این هدف چگونه محقق می‌شود و نظارت و تعادل در نظام سیاسی که مفهومی مدرن است در بطن نظام سیاسی مبتنی بر ایدئولوژی سنتی اسلام چگونه پیاده می‌شود؟ مسئله اصلی این مقاله است.

### ۳. چهارچوب نظری پژوهش

برخی از محققان نهادگرایی را با سابقه‌ترین رهیافت تحلیلی در علوم سیاسی می‌دانند. به لحاظ تاریخی، نهادگرایی به دو نحله کلاسیک و نوین تقسیم می‌شود. در خصوص نوع کلاسیک این رهیافت ویژگی‌هایی از جمله قانون‌گرایی، ساختارگرایی، کل‌گرایی، رویکرد هنجاری و تاریخ‌گرایی را بر شمرده‌اند (کاظمی، ۱۳۹۲: ۳)؛ به عبارت دیگر، نهادگرایی قانون را به مثابه مجرای برای اعمال حاکمیت دولت در نظر می‌گیرد و همواره ساختارها و صرفاً نهادهای رسمی را بر رفتار فردی مرجح می‌داند. این رهیافت به الگوهای تحولی منتهی به شکل‌گیری سیستم سیاسی اعتنا دارد و ضرورت اصلاح نهادی با هدف تحقق حکومتی مطلوب را سرلوحه کار خود قرار می‌دهد. با این حال، نهادگرایی قدیم، در اثنای سده بیستم، میدان رقابت را به نحله‌های پوزیتیویسمی واگذار کرد و تحت تأثیر رفتارگرایی، به عنوان پارادایم غالب آن سال‌ها به محاق رفت (محلوجی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۰۳).

در اواخر سده بیستم، نهادگرایی جدید با ارتقای مبانی نظری خود بار دیگر پا به عرصه گذاشت. نهادگرایی نوین را در بردارنده ویژگی‌های مهمی ارزیابی کرده‌اند که در تمامی اقسام آن جریان دارد (لاوندز و همکاران، ۱۴۰۲: ۹۵).

اولاً، نهادگرایی جدید نسبت تساوی میان نهادهای سیاسی و سازمان‌های سیاسی را بر هم زده و نهادها را مجموعه‌ای از قواعد در نظر می‌گیرد. برای مثال، در مطالعات در چهارچوب نهادگرایی جدید، وزارت دفاع انگلیس یک نهاد متمرکز در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه رویه‌های تصمیم‌گیری درون آن مدنظر قرار می‌گیرد. در این راستا، مارچ و اولسن در یک مثال، کمیته قانون‌گذاری را عرصه‌هایی برای حضور نیروهای اجتماعی و البته مجموعه‌ای از رویه‌ها در نظر گرفتند. ثانیاً، در رویکرد جدید دامنه مطالعات که در رهیافت سنتی (کلاسیک) منحصر در نهادهای رسمی (مثلاً نهادهای مورد تصریح در

قانون اساسی) بود، نهادهای غیررسمی (مثلاً احزاب) و نهادهای ناملموس (مثلاً مؤلفه‌های فرهنگی) را نیز در برمی‌گیرد (محلوجی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۰۶). برای مثال، در مجالس قانون‌گذاری، برخی قواعد مانند ترتیبات رأی‌گیری آگاهانه ارائه می‌شوند و برخی دیگر به شکل قراردادهای نانوشته مثل روابط میان احزاب یا سبک مناظرات در پارلمان و درنهایت، دسته‌ای از مؤلفه‌های سنتی و دیدگاه‌های جامانده از محل زندگی ارائه می‌شوند که هر نماینده در ذهن خود دارد. ثالثاً، درخصوص ویژگی‌هایی همچون ثبات و پویایی نهادها، تمرکز دسته‌ای از نهادگرایان (مشخصاً نهادگرایان تاریخی) بر این موضوع بوده است که چگونه ممکن است فرایندهای تدریجی انطباق نهادی منجر به یک دگرگونی استحاله‌گونه شود. درنهایت، نهادگرایی جدید نهادها را به‌عنوان حاملان ارزش‌ها و قدرت مطالعه می‌کند. پیره معتقد است: «ساختار حکمرانی به لحاظ ارزشی امری بی‌طرف نیست، بلکه حامل و تدام‌بخش ارزش‌های سیاسی است. نهادهای سیاسی توزیع‌کننده قدرت هستند و مشخص می‌کنند که چه کسانی می‌توانند به منابع قدرت دسترسی یابند». این امر ممکن است در قواعد رسمی درج شود؛ اما قراردادهای غیررسمی نیز می‌تواند دارای تأثیرات توزیعی باشد. برای مثال، در برخی کشورها باوجود لغو رسمی قوانین تبعیض‌آمیز نژادی، افسران پلیس سفیدپوست و رنگین‌پوست فرصت‌های متفاوتی داشتند. در نمونه‌ای دیگر، نهادگرایان (در شاخه فمینیست) گزینش‌های سیاسی بر مبنای هنجارهای تبعیض‌آمیز جنسیتی را مورد مطالعه قرار دادند.

با توجه طرح مباحث تمهیدی، در پژوهش حاضر اولاً، صرفاً سازمان‌های سیاسی را مدنظر قرار نداده و توجهی ویژه به رویه‌های منبعث از عملکرد آن‌ها داشته‌ایم. برای مثال، در جای‌جای پژوهش به رویه‌های پایه‌ریزی‌شده توسط شورای نگهبان یا رویه‌های جامانده از اقدامات نهادهای دیگر از جمله ریاست قوه قضاییه پرداخته‌ایم؛ ثانیاً، ایدئولوژی به‌عنوان نهادی ناملموس مورد مطالعه قرار گرفته است که در عین ناپیدایی، اثرات عمیقی بر شیوه عملکرد نهادها داشته است؛ ثالثاً، در این تحقیق فرایند تدریجی طی‌شده توسط نهادها را درنظر داشته‌ایم که در مباحث مربوط به شیوه تأیید صلاحیت داوطلبان مجلس خبرگان به بروز رسیده است و درنهایت، سراسر تحقیق حاضر نمایانگر تعلق صاحبان قدرت سیاسی به دسته‌ای از ارزش‌هاست که این امر سبب شده حاکمان رویکرد کاملاً جهت‌داری در حکمرانی داشته باشند. بر این بنیاد، با توجه به موضوع مقاله پیش‌رو، از چهارچوب نهادگرایی بهره برده‌ایم.

#### ۴. یافته‌های پژوهش

در این قسمت به بررسی این موضوع خواهیم نشست که ایدئولوژیک بودن نظام حقوقی -

سیاسی ایران چه اثراتی بر فرایند تعادل نظارت بر قدرت سیاسی داشته است. در این راستا، در دو بخش کلی، ابتدا نظارت‌های انتصابی بر نهادهای انتخابی و در بخش دوم، چگونگی کنترل قدرت نهادهای انتصابی توسط نهادهای انتخابی بررسی شده است.

#### ۱-۴. تفوق نهادهای انتصابی بر نهادهای انتخابی

هرچند در ترکیب «جمهوری اسلامی» جمهوریت ناظر به شکل حکومت و قید اسلامی مربوط به محتوی آن است؛ اما تعهد به ایدئولوژی اسلامی در شکل حکومت نیز اثراتی داشته است. اگر با این نظر هم‌دل نباشیم که تمام نهادهای حاکم، کارگزار ولی فقیه هستند (کدخدایی و جواهری طهرانی، ۱۳۹۱: ۶۲)، نهادهای حاکمیتی را می‌توان به اعتبار منشأ مشروعیت به انتخابی و انتصابی تقسیم نمود. علی‌رغم اینکه طبق اصل ششم قانون اساسی، اداره امور کشور باید متکی بر آرای عمومی باشد، نهادهای انتصابی با در اختیار داشتن ابزار نظارتی از جمله نظارت انتخاباتی و نظارت تقنینی، نقش پررنگی در کنترل قدرت نهادهای انتخابی بازی می‌کنند.

##### ۱-۱-۴. اقتدارگرایی انتخاباتی<sup>(۳)</sup>

هدف از نظارت بر انتخابات، تضمین آزادی انتخابات و برقراری شرایط رقابت منصفانه است و اگر چنین نظارتی با هدف تحدید حق انتخاب شهروندان طراحی شود، آنگاه حکومت به سوی نفی دموکراسی رانده می‌شود؛ حتی اگر نظام نظارتی تحدیدی در قالب قانون مصوب نمایندگان ملت باشد (قاری سیدفاطمی، ۱۳۹۶: ۸۶).

انتخابات در نظام‌های ایدئولوژیک کارزاری است که در آن از یک طرف شهروندان در پی انتخاباتی آزاد، خواستار بر مسند نشاندن نمایندگان هستند که بازتاب‌دهنده اراده آن‌ها باشند و از سوی دیگر، قدرت ایدئولوژیک حاکم تاب پذیرش آرای مختلف را ندارد. ریشه این امر آن است که حکومت‌های ایدئولوژیک برای خود رسالت ویژه هدایت مردم را قائل هستند و در این راستا، مردم را فاقد قدرت تمیز برای تشخیص صلاح خود می‌دانند (کدیور، ۱۳۷۹: ۷۸۵). این مضامین به شکلی، مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۲۱، در بیانات آیت‌الله خمینی (ره) در آستانه انتخابات مجلس شورای اسلامی قابل ملاحظه است: «خوف آن دارم که تبلیغات برای اشخاصی که به اسلام و جمهوری اسلامی اعتقاد ندارند و اعمال و گفتار آنان در این یک سال شاهد آن است و اکنون برای راه پیدا کردن به مجلس و کارشکنی و جنجال در محیط مقدس مجلس شورای اسلامی، خود را هوادار اسلام و مسلمانان جا می‌زنند، در قشری از

ملت و جوانان پاکدل تأثیر کند و آرای مقدس خود را به کسانی دهند که به نفع اجانب، با اسلام و جمهوری اسلامی مخالفت اساسی دارند» (خمینی، ۱۴۰۲).

چنین رویکردی، به مرور سبب گردید تا ترتیبات نظارتی خاصی توسط نهادهای غیرانتخابی بر انتخابات عالی‌ترین نهادهای انتخابی از جمله مجالس خبرگان رهبری، شورای اسلامی و ریاست‌جمهوری اعمال گردد.

### ۲-۱-۴. تفوق فقهای منصوب بر فقهای منتخب

مجلس خبرگان رهبری یکی از نهادهای انتخابی است که وظیفه انتخاب و نظارت بر رهبر را بر عهده دارد. روند نظارت انتخاباتی بر این نهاد و استفاده از معیارهای غیرعینی برای رد صلاحیت نامزدهای این انتخابات، گرایش به تمرکز قدرت در دایره خودی‌ها را به ذهن متبادر می‌کند.

آیین‌نامه اولین دوره خبرگان مقرر می‌داشت که «تشخیص واجدبودن شرایط با گواهی سه نفر از استادان معروف درس خارج حوزه‌های علمیه می‌باشد» (مجلس خبرگان، تبصره یک ماده دوم قانون انتخابات و آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان مصوب ۱۳۵۹/۰۷/۱۰). چنین مکانیسمی بیشترین انطباق را با اهداف مجلس خبرگان داشت؛ چراکه ناظران بر رهبر، با تأیید اساتید حوزه که لزوماً پیوندی با قدرت سیاسی نداشتند صورت می‌گرفت و در این صورت، تنها سنگ محک برای تأیید صلاحیت داوطلبان شایستگی‌های علمی در نظر گرفته می‌شد. در نتیجه، فقهای منتخب مستقل، بدون وابستگی سیاسی و با هر برداشتی از مسئله حکومت می‌توانستند به‌عنوان نماینده مردم انتخاب شوند؛ اما پیش از برگزاری انتخابات دور اول، طی اصلاحاتی، تبصره‌ای بدین شرح به ماده فوق اضافه شد: «کسانی که رهبر صریحاً و یا ضمناً اجتهاد آنان را تأیید کرده است ... نیازمند به ارائه گواهی مذکور نمی‌باشند» (مجلس خبرگان، ماده ۳ قانون اصلاح و تکمیل قانون انتخابات و آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان مصوب ۱۳۶۱/۵/۱۲). با این تبصره، به رهبری این اختیار داده شده که صلاحیت علمی ناظران خود را تأیید کند! در گام بعدی اصلاحات با حذف مرجعیت اساتید حوزه، اختیار تأیید یا رد صلاحیت فقهای منتخب مردم منحصرأدر اختیار رهبر و فقهای منصوب ایشان قرار داده شد.<sup>(۴)</sup> البته با اصلاحات سال ۱۴۰۲، مدرک سطح چهار حوزه، تأیید کتبی از مدیر حوزه‌های علمیه قم، خراسان رضوی و اصفهان و مدرک افتاء برای داوطلبان اهل سنت می‌تواند از تأیید اجتهاد توسط رهبر یا اکثریت فقها یا شرکت در آزمون کفایت نماید؛ اما در حال، «مرجع تشخیص دارابودن شرایط داوطلبان، فقهای شورای نگهبان می‌باشند» (مجلس خبرگان، ماده ۱۳ قانون انتخابات مجلس خبرگان رهبری). در چنین وضعی که شبیه دور

مطرح می‌شود (هاشمی، ۱۳۹۲: ۴۸)، رویه عملی شورا می‌تواند معیاری برای قضاوت افکار عمومی باشد که ملکه عدالت و تقوا تا چه حدی مانع اعمال سلیقه شخصی یا جهت‌گیری سیاسی شده است.

در حکومت ایدئولوژیک، تنها یک قرائت رسمیت می‌یابد و دیگر آرا فرصت مشارکت در قدرت سیاسی را نمی‌یابند. در مسئله نظارت بر رهبری، عده‌ای از فقها به نظارت حداکثری و دسته‌ای دیگر به نظارت حداقلی رأی داده‌اند (جوان آراسته، ۱۳۸۸: ۲۱۷-۲۱۰). از فقهای قائل به نظارت حداکثری آیت‌الله سید علی محمد دستغیب است که پیش از اجلاس هشتم خبرگان رهبری در سال ۱۳۸۹، طی نامه‌ای خطاب به نمایندگان خبرگان، که خود عضوی از آنان بود، وظیفه دینی، شرعی و عرفی این مجلس را یادآورد شد.<sup>(۵)</sup> متعاقب انتشار این نامه که به‌نوعی، انتقاد از برخورد حکومت با اتفاقات سال ۱۳۸۸ بود، فقهای شورای نگهبان صلاحیت ایشان را برای دوره بعدی انتخابات رد کردند.

در نظر پل دومان، امری که در ایدئولوژی به‌عنوان امر واقع، نمود می‌یابد مابازای واقعی و بیرونی ندارد و «حقیقت» در دستگاه‌های ایدئولوژی، امری مجازی است (احمدی و کریم‌زاده، ۱۳۹۴: ۳۰). بر این مبنا، ماده ۱۱ قانون انتخابات مجلس خبرگان شرایطی را برای گزینش داوطلبان مقرر می‌دارد<sup>(۶)</sup> که دست‌ناظر انتخاباتی را برای رد صلاحیت داوطلبین باز می‌گذارد؛ چراکه برخی از این شرایط نمود عینی ندارند تا بتوان با استمساک بر آن‌ها تطبیق یا عدم تطبیق اوضاع داوطلب با شرایط قانونی را سنجید و امر تأیید صلاحیت صرفاً بر پایه نظر شخصی مفسران رسمی ایدئولوژی اعمال می‌گردد تا جایی که فقهای شورای نگهبان گاهی، نه علم و توانایی اجتهاد داوطلبین، بلکه میزان «تقوا»ی آن‌ها را ملاک تأیید و رد صلاحیت قرار دادند. به‌عنوان مثال، آیت‌الله اسدالله بیات زنجانی از مراجع تقلید که خود نیز سابقه رد صلاحیت توسط شورای نگهبان را دارد، در خصوص رد صلاحیت یکی از نامزدهای انتخابات مجلس خبرگان بیان داشته‌اند: «یکی از فقهای شورای نگهبان پس از آن (رد صلاحیت آقای مروجی) اعلام کرد ایشان از نظر علمی خوب بود؛ اما یک ذره تقوایش کم بود.» («گفت‌وگوی روزنامه اعتماد ملی پیرامون رد صلاحیت‌های خبرگان سال ۱۳۶۹»، وب‌سایت آیت‌الله اسدالله بیات زنجانی، [www.bayat.info](http://www.bayat.info)).

### ۳-۱-۴. توسعه صلاحیت ناظر منصوب و نظارت بر پایه موازین ایدئولوژیک

شورای نگهبان با تفسیری به نفع مفسر، صلاحیت نظارت انتخاباتی خود را به تمامی مراحل

از جمله تأیید و رد صلاحیت داوطلبان تعمیم داده است (مجلس خبرگان، نظر تفسیری شماره ۱۳۳۴ مورخ ۱۳۷۰/۳/۱). مهم‌ترین دلیل ناخوانایی چنین تفسیری با روح قانون اساسی، توجه به هدف و انگیزه مردم ایران از قیام علیه نظام سلطنتی، یعنی خارج کردن قدرت از دست طبقه‌ای خاص و حاکمیت مردم بر حق تعیین سرنوشت خود است (اطاعت، ۱۳۸۳: ۴۸)؛ چراکه نظارت استصوابی راه را برای ترجیح منافع شخصی و گروهی می‌گشاید (پاوری، ۱۳۹۶: ۲۲۱) و اصل حاکمیت مردم بر سرنوشت اجتماعی خویش را در معرض تردید قرار می‌دهد.<sup>(۷)</sup>

قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی مصوب ۱۳۷۸ شرایطی را برای انتخاب‌شوندگان مقرر می‌کند<sup>(۸)</sup> که با عبور از منطق حقوقی، صرفاً با دلایل ایدئولوژیک، قابل توجیه هستند و احراز وجود آن‌ها جز از راه نقض اصل بیست‌وسوم میسر نیست. تفسیرپذیری و عینی نبودن شروطی همچون عدم التزام عملی به نظام، شائبه مهندسی انتخابات را به افکار عمومی القا می‌نماید؛ از این رو، کمتر انتخاباتی بوده که با نقدهایی به شورای نگهبان همراه نباشد.

برای مثال، رد صلاحیت گسترده نمایندگان مجلس ششم که عمدتاً امضاکنندگان نامه جام زهر<sup>(۹)</sup> بودند تحصن و اعتراض آن‌ها را به دنبال داشت. در نمونه دیگر، در انتخابات مجلس شورای اسلامی سال ۱۳۹۴ یکی از داوطلبان نمایندگی حوزه انتخابیه اصفهان، حدنصاب لازم آرا را برای کرسی نمایندگی مجلس به دست آورد، ولی شورای نگهبان پس از برگزاری انتخابات و اعلام نتایج، صلاحیت او را رد کرد. به این ترتیب، آرای ۱۹۳ هزار شهروند (مشرق نیوز، ۱۳۹۴) توسط شورای دوازده نفره نگهبان باطل اعلام شد. جالب آنکه دلیل حذف ایشان نه بی‌کفایتی سیاسی، بلکه صرفاً رعایت نکردن سبک زندگی و ارزش‌های رسمی بود! (پاوری، ۱۳۹۶: ۲۲۴) این موارد شاهدهی است بر این مدعا که «هر گروه یا فردی عادت‌واره‌ای (به معنای اصول تکثیرگر رفتارهای متمایز و متمایزکننده) ناساز» با باور رسمی جامعه داشته باشد از بلوک قدرت دور می‌شود و دوری و نزدیکی به قدرت، نقش غیرقابل انکاری در توزیع قدرت سیاسی ایفا می‌کند (زمانی و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۱۵).

یکی از اعضای مجلس خبرگان قانون اساسی به‌درستی در نقد این نوع نظارت بیان می‌دارد: «گواهی می‌دهم که نظارت استصوابی مورد عمل آقایان با هدف تصویب اصل نودونهم قانون سازگار نیست و با روح آن در تضاد کامل می‌باشد. نظر به اینکه در رژیم سابق، انتخابات آزاد نبود و شاه و مجریان دخالت کرده و کسانی را بر مردم تحمیل می‌نمودند، برای جلوگیری از این امر، شورای نگهبان، که به نظر مقدس‌ترین نهاد بود، به‌عنوان ناظر بر انتخابات تعیین شد تا جلو دخالت‌های ناروا را بگیرد و آزادی انتخابات که حق ملت است تأمین گردد» (منتظری، ۱۴۰۲: ۲۴۳).

### ۴-۱) تقرب به ایدئولوژی به‌مثابه ملاک تأیید صلاحیت رئیس‌جمهور

برای ریاست‌جمهوری شرایطی مانند تقوی و اعتقاد به مبانی جمهوری اسلامی در اصل یکصد و پانزدهم به چشم می‌خورد. البته شورای نگهبان معیارهای ایدئولوژیک دیگری را نیز در صلاحیت اشخاص دخیل می‌داند. برای مثال در رد صلاحیت یکی از نامزدها در انتخابات ۱۴۰۰ به «مواضع سیاسی و اظهارات در موضوعات و مقاطع مختلف از جمله فتنه سال ۱۳۸۸» و «عدم ساده‌زیستی» در کنار سایر دلایل اشاره کرده است (وب‌سایت فارس نیوز، ۱۴۰۰).

در حالی که قانون اساسی در مقدمه خود، حکومت در اسلام را برخاسته از موضع طبقاتی و سلطه گروهی نمی‌داند؛ اما رویه نهاد ناظر بر انتخابات ریاست‌جمهوری شائبه جهت‌گیری سیاسی و گروه‌بندی را به ذهن متبادر می‌کند. «شیفتگی» اعضای شورای نگهبان نسبت به کاندیدای خاص در انتخابات سال ۱۳۸۴ و ۱۳۸۸ (گرجی از ندریانی، ۱۳۹۷: ۱۶۶) و همچنین، بیانیه حمایتی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم (وب‌سایت جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۶) به ریاست یک عضو فقیه شورای نگهبان و عضویت چند فقیه دیگر شورا، از یکی از کاندیداهای انتخابات سال ۱۳۹۶ نمونه‌هایی از حمایت‌های ناظر انتخابات از جریانی خاص است.

سوگیری‌های شورای نگهبان در چینش ترکیب نامزدهای ریاست‌جمهوری سال ۱۴۰۰ تاحدی بارز بود که مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم در بیانیه‌ای اعلام داشت: «با توجه به رد صلاحیت گسترده نامزدها، همه می‌دانند این انتخابات فرمایشی، بی‌رونق و فاقد رقابت و با مشارکت حداقلی خواهد بود و مسئولیت آن با شورای نگهبان است» (وب‌سایت انصاف، ۱۴۰۰). مضافاً چینش نامزدهای این انتخابات بیشتر از همیشه جنبه سیستماتیک به خود گرفته بود؛ چراکه در این انتخابات سه نفر از حقوقدانان شورای نگهبان که وظیفه احراز صلاحیت کاندیداها را داشتند، توسط یکی از نامزدها، برای سمت ریاست قوه قضاییه، به مجلس معرفی شده بودند؛ در واقع، کسانی که منصوب ایشان بودند، اینک در مقام تأیید و رد صلاحیت خود آن شخص و رقبای سیاسی وی برآمدند.

در نهایت، ایدئولوژی سیاسی حاکم در جمهوری اسلامی و لوازم آن سبب گشته تا شورای نگهبان معیارهایی فراتر از شرایط مندرج در قانون برای تأیید صلاحیت اشخاص در نظر گیرد که در برخی مواقع، کاملاً صبغه مرزبندی‌های ایدئولوژیک دارد؛ در واقع، رویه شورای نگهبان در خصوص نظارت بر انتخابات سه‌گانه موضوع اصل ۹۹ نمایی از اقتدارگرایی انتخاباتی را به نمایش می‌گذارد. این مفهوم به این معناست که در برخی نظام‌ها، انتخابات به‌طور شدید، گسترده و سیستماتیک در سیطره حکومت قرار دارد؛ تاحدی که آن را از حالت دموکراتیک خارج می‌سازد.

## ۲-۴. نظارت تقنینی: تقلیل مفهوم موازین / اسلام و طرق فوق‌العاده نظارت

نظام سیاسی ایدئولوژیک می‌کوشد با استفاده از همه ظرفیت‌های موجود، از جمله قانون‌گذاری، واقعیات و مقتضیات روز زندگی شهروندان را در قالب الگوی مطلوب خود تثبیت کند (دانشور، ۱۳۹۷: ۲۶۹). بر این اساس، اینکه در ایران کنترل قوانین به جای یک بدنه مستقل و قضایی بر عهده نهادی منصوب و سیاسی باشد، با منطق ایدئولوژیک سیستم خوانایی دارد. انتصاب اعضای شورای نگهبان توسط عالی‌ترین مقام سیاسی ایران به‌طور مستقیم و غیرمستقیم و همچنین، شرط فقاقت و عدالت برای شش فقیه عضو، حد‌اعلای سیاسی بودن (جلالی، ۱۳۸۳: ۵۸) و ایدئولوژیک‌بودن این نهاد را به‌خوبی نشان می‌دهد.

به‌موجب اصول متعدد قانون اساسی<sup>(۱۰)</sup> تمامی قوانین و مقررات از جمله تمامی مصوبات مجلس شورای اسلامی نمی‌تواند با موازین اسلام مغایر باشد و این مهم به تشخیص شورای فقهی منصوب رهبری است. مقصود قانون‌گذار اساسی از عبارت موازین اسلام آن بود که اجتهاد فقها باید حول محور تشخیص مسلمات اسلام باشد و آنان مصوبات را با موازین اسلام بسنجند، ولو آن قطعیات با فتوای شخصی‌شان سازگار نباشد، نه آنکه مصوبات را با نظر شخصی‌شان تطبیق دهند (سروش، ۱۳۸۸: ۱۳۶). آن‌چنان‌که طبق نظر آیت‌الله خمینی: «شورای نگهبان نمی‌گوید که خلاف فتوای من است یا خلاف فتوای زید است. او می‌گوید خلاف اسلام است» (همان: ۱۳۷)؛ «باین‌حال، شورای نگهبان در رویه خود، بارها مسلمات و قطعیات دین اسلام را به «فتوای امام خمینی»،<sup>(۱۱)</sup> «نظر رهبری»<sup>(۱۲)</sup> و «فتوای شخصی فقهای شورا» (نظر تفسیری شماره ۲۴۳۷) تقلیل داده است. البته دگرگونی مفهوم موازین شرعی در این نقطه متوقف نمی‌شود و فقهای منصوب حتی «الزام دستگاه‌های فرهنگی زیرمجموعه رهبری به همکاری با وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و سازمان اداری و استخدامی کشور» را نیز خلاف موازین شرع می‌دانند! (نامه شماره ۱۰۲/۴۰۰۷۵ مورخ ۱۴۰۲/۱۰/۱۹ شورای نگهبان درخصوص لایحه برنامه پنج‌ساله هفتم پیشرفت جمهوری اسلامی ایران).

علاوه بر لزوم انطباق با شرع تشخیصی فقهای شورای نگهبان، مصوبات نمایندگان مردم با محک سیاست‌های کلی نظام نیز کنترل می‌شوند. در سال ۱۳۷۷ مقام رهبری صلاحیت نظارت بر سیاست‌های کلی را به مجمع تشخیص مصلحت نظام تفویض کرد و در پیوست حکم دوره هشتم مجمع تشخیص ابلاغی ۱۳۹۶/۵/۳۰ دستور به انتقال وظایف نظارتی به جمع برگزیده‌ای به انتخاب مجمع نمود. مجمع نیز در ماده ۶ و ۷ اصلاحات مقررات نظارت بر حسن اجرای سیاست‌های کلی نظام، مقرر می‌دارد: «رئیس مجلس موظف است پس از



اعلام وصول لوایح و طرح‌ها در مجلس، نسخه‌ای از آن‌ها را برای رئیس هیئت‌عالی نظارت بر سیاست‌های کلی نظام ارسال کند تا از طریق دبیرخانه در اختیار اعضای هیئت‌عالی و کمیسیون‌های مرتبط قرار گیرد» و «رئیس مجلس شورای اسلامی نسخه‌ای از مصوبات مجلس را هم‌زمان با ارسال به شورای نگهبان، برای رئیس هیئت‌عالی نظارت ارسال می‌کند. رئیس هیئت‌عالی نظارت مصوبه مذکور را به منظور بررسی مغایرت یا عدم انطباق با سیاست‌های کلی نظام از طریق دبیر مجمع به کمیسیون‌های تخصصی مجمع ارجاع داده تا در مدت تعیین‌شده اظهارنظر کنند». این درحالی است که قانون اساسی نظارت بر مصوبات مجلس را منحصرأ در صلاحیت شورای نگهبان دانسته است. صلاحیت مجمع تشخیص نیز در اصل ۱۱۲ منحصر است در تشخیص مصلحت در موارد اختلاف مجلس و شورای نگهبان و مشورت به رهبر و سایر وظایفی که در قانون اساسی ذکر شده است. به این ترتیب، یک نهاد انتصابی دیگر بر مصوبات نمایندگان مردم نظارت می‌کند و دایره اختیارات و صلاحیت عام نمایندگان توسط این سازوکار جدید مضیق‌تر شده است. حال آنکه اصل ۷۱ صلاحیت عام قانون‌گذاری را در حدود مقرر در قانون اساسی برای مجلس شورای اسلامی به رسمیت می‌شناسد؛ اما به‌ترتیبی که گذشت، مجمع نیز به‌عنوان ناظری جدید، به شکل فعال بر مصوبات مجلس شورای اسلامی اعمال نظارت می‌نماید.

ایدئولوژی مسلط در جمهوری اسلامی، طرق فوق‌العاده‌ای نیز برای نظارت بر منتخبین مردم در قانون‌گذاری دربر دارد. برای مثال، طرح قانون اصلاح قانون مطبوعات درحالی‌که فوریت آن نیز به تصویب رسیده بود، در ۱۶ مرداد ۷۹ با حکم حکومتی رهبری از دستور کار خارج شد (وبسایت فارس نیوز، ۱۳۸۹). اصلی‌ترین مستمسک برای توجیه قانونی حکم حکومتی، بند ۸ اصل یکصد و دهم است که استفاده از آن را در مواقعی که معضلات نظام از طرق عادی قابل حل نیست در اختیار رهبری گذاشته است. باین حال، معضل تلقی کردن ارائه یک طرح از سوی نمایندگان ملت و همچنین، نادیده گرفتن طرق عادی نظارت بر مصوبات مجلس از جمله نظارت شورای نگهبان در این مورد قابل تأمل است.

### ۳-۴. عدم کامیابی در توقف قدرت نهادهای انتصابی

طبق منطق حقوقی، تمامی نهادهای سیاسی صلاحیت خود را به‌واسطه قانون اساسی از مردم دریافت کرده‌اند؛ بنابراین، لازم است شهروندان از طریق نمایندگانشان بر تمامی امور نظارت کنند. البته لازمه این امر مهم نهادینه‌شدن نظارت عمومی بر حوزه‌های سیاست و اشراف

نمایندگان مردم بر تمامی تصمیمات سیاسی است (کدیور، ۱۳۹۳: ۲۸۴). از همین رو، در قانون اساسی صلاحیت‌های نظارتی نسبتاً معتناهی برای نهادهای انتخابی در نظر گرفته شده است. طبق این قانون، جمعی از فقهای منتخب مردم<sup>(۱۳)</sup> در مجلس خبرگان رهبری، باید بر بقای رهبری بر شرایط قانونی نظارت کنند. همچنین، نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی از طریق تحقیق و تفحص باید بتوانند بر تمام امور کشور اشراف داشته باشند. در نهایت نیز رئیس‌جمهور، به‌عنوان بالاترین مقام رسمی انتخابی، باید صلاحیت پیگیری اجرای قانون اساسی در تمام نهادهای سیاسی کشور را دارا باشد. درج چنین صلاحیت‌هایی در قانون اساسی به جهت کنترل قدرت و جلوگیری از انحراف نهادهای سیاسی بوده است؛ اما این هنجارهای عالی در پیچ‌وتاب رویه حکمرانان دچار دگرگونی‌هایی شده است.

#### ۴-۴. قرائت رسمی: تنافی ولایت و نظارت<sup>(۱۴)</sup>

قانون اساسی دربردارنده اصول مدرنی همچون تفکیک قوا و به‌رسمیت‌شناختن حق حاکمیت مردم است؛ درعین‌حال، نظام جمهوری اسلامی بر الگوی پیشامدرن فقهی مبتنی است. حاصل این دو امر آن است که پیرامون نظارت بر مقام رهبری، رویکرد کج‌دار و مریزی اتخاذ شده است. در این میان، عده‌ای با تأکید بر لزوم رعایت قانون اساسی و تلاش در راستای انطباق مفاهیم مدرن با مفاهیم پیشامدرن فقهی، نظارت بر شخص اول را نه‌تنها ممکن، بلکه لازم می‌انگارند. در نظر ایشان، قدرت سیاسی امانتی است در دست حاکم اسلامی که نباید آن را در جهت منافع گروهی خاص به‌کار بندد و شهروندان در این جهت حق نظارت بر حاکمان را دارند (حبیب‌نژاد و عامری، ۱۳۹۶: ۱۱۰-۱۰۶)؛ چراکه مطلق‌الید بودن حاکم اسلامی خطر بروز استبداد دینی را به دنبال دارد. طبق این دیدگاه، خداوند حق مردم و حاکم را در عرض هم تشریح کرده است که باید در عرض هم به جریان بیفتد (جعفرپیشه، ۱۳۸۳: ۵۲).

در مقابل، قرائت ایدئولوژیک از امر نظارت بر شخص اول قرار دارد. طبق این دیدگاه، حکومت عقد نیست که طی قراردادی به نام قانون اساسی، حدود اختیارات حاکم و آزادی‌های شهروندان در آن تنظیم گردد؛ بلکه از سنخ ولایت است و مردم به‌سان مولی‌علیهم، حقی بر عزل و نصب و نظارت بر ولی خود ندارند (جوادی آملی، بی‌تا: ۱۷۸-۱۶۲). در این دیدگاه، بحث نظارت اساساً با مبانی ولایت فقیه همخوانی ندارد. رسمیت‌یافتن دیدگاه اخیر، نظارت بر رهبری و نهادهای تحت‌نظر ایشان را با موانعی روبه‌رو ساخته است؛ تاحدی‌که شورای نگهبان

به‌عنوان مرجع تشخیص موازین شرعی، نظارت رئیس‌جمهور - که برگزیده مردم است - بر نهادهای تحت ولایت رهبر را خلاف شرع می‌داند!<sup>(۱۵)</sup>

چنین تفسیری از شرع توسط فقهای شورای نگهبان، علاوه‌بر اینکه حق نظارت رئیس‌جمهور بر نهادهای تحت نظر رهبری را نادیده می‌گیرد، ابتکار عمل وضع قوانین نظارتی بر نهادهای تحت نظر رهبر از مجلس شورای اسلامی را نیز سلب کرده است؛ چراکه صلاحیت قانون‌گذاری مجلس شورای اسلامی، در مواقعی که آن را در راستای اعمال نظارت بر نهادهای زیر نظر رهبری به‌کار برده است، در مواردی به بهانه مخالفت با موازین اسلام توسط شورای نگهبان محدود شده است (رستمی و قطبی، ۱۳۹۳: ۷۷)؛ درواقع، شورای نگهبان که باید تطابق قوانین با شرع را بسنجد، با برداشت خود از شرع عملاً در راه تمرکز قدرت قدم برداشته است. در این حالت، مجلس شورای اسلامی با مستثنا کردن نهادهای زیرنظر رهبری از قوانین یا منوط‌کردن نظارت بر آن‌ها، به اذن رهبری ایرادات را برطرف کرده است. برای مثال، قانون ارتقای سلامت نظام اداری و مقابله با فساد که برای مبارزه با کسب هرگونه منفعت یا امتیاز مستقیم یا غیرمستقیم برای خود یا دیگری، با نقض قوانین و مقررات کشور تصویب شده بود در بند ۲ ماده ۲ شمول واحدهای زیرنظر رهبر را منوط به موافقت ایشان کرده است.

مهم‌ترین اثر رسمیت‌یافتن چنین دیدگاهی، در نحوه عملکرد مجلس خبرگان بروز می‌نماید. امر نظارت خبرگان بر رهبری در جمهوری اسلامی ایران درست در برهه‌ای که باید پایه‌گذاری می‌شد، به دلیل کاریزمای آیت‌الله خمینی (ره) چندان جدی گرفته نشد (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵ ب: ۱۲۶)، چراکه در آن دوره، اعضای خبرگان همگی شاگردان ایشان بودند و قدرت کافی برای نظارت بر ایشان را نداشتند (ورعی، ۱۳۹۸: ۲۳۲). در دوران پس از آیت‌الله خمینی (ره)، به دلیل گسترش تشکیلات نهادهای زیر نظر رهبری، توجه به نقش خبرگان اهمیت بیشتری یافت. باوجوداین اصلاحاتی که به شرح گذشته در شیوه انتخابات مجلس خبرگان صورت گرفت، مبتنی بر قرائت ایدئولوژیک و در راستای تضعیف نظارت بر مقام رهبری بود. نتیجه آنکه با چنین مکانیسمی، مجلس خبرگان که می‌بایست با پایش دقیق، بقای رهبر بر شرایطی همچون بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، مدیریت کافی، فقاقت و عدالت را مورد نظارت قرار دهد، «تحت شعاع رهبری» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵ الف: ۴۷) قرار گرفته و نتوانسته آن‌چنان‌که شایسته است، مسمی نظارت را به‌جا آورد. تا جایی که چنین حقی را برای رهبر قائل شده‌اند که بنابر مصلحت تشخیصی، مانع برگزاری اجلاس خبرگان در برهه‌ای خاص شود (یزدی، ۱۳۸۵: ۸۲).

آقای رفسنجانی اظهار داشتند: «بنا بود هر نهادی که تحت امر رهبری است به مجلس خبرگان فراخوانده شود و گزارش کارهای خود را به خبرگان بدهد...؛ اما وقتی از بعضی از این نهادها دعوت شد که در جلسه خبرگان حضور پیدا کنند تا گزارش عملکرد خودشان را بدهند، دفتر رهبری مانع شد. گفتند رهبری نظرشان این است که این موضوع جزء وظایف خبرگان نیست» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۵ الف: ۳۵)، در واقع، چنین به نظر می‌رسد که نظر رهبری بر آن بوده است که خبرگان صرفاً در انتصابات ایشان نظر کنند که آیا انتصاب فلان شخص خدشه‌ای به شرایط رهبری وارد کرده است یا نه، و حق نظارت بر آن نهاد خاص زیر نظر را ندارد. در اینجا باید گفت که بخش قابل توجهی از عملکرد رهبری از طریق تأسیس شوراهایی است که جایگاه قانونی و ناظر مشخصی ندارند. در این حال، منع ایشان از نظارت مجلس خبرگان بر چنین دستگاه‌هایی عملاً قدرت سیاسی را از حالت نهادینه‌شده و حقوقی خارج می‌سازد؛ چراکه نظارت امری مستمر است. در خصوص انتصابات رهبری ممکن است شخصی در لحظه انتصاب دارای شرایط کافی باشد؛ اما در روز بعد از انتصاب، عملکردش به نحوی باشد که او را از صلاحیت تصدی آن منصب ساقط کند. در این حال، عدم عزل او از طرف رهبری باید توسط شورای خبرگان پیگیری شود. همچنین، با توجه به دستگاه‌های عربی و طویلی همچون شورای عالی انقلاب فرهنگی و شورای عالی هماهنگی اقتصادی سران قوا که در فضای اختصاصی مجلس و قوه مجریه مداخله می‌کنند، خلاف شرع پنداشتن کسب اطلاع رئیس‌جمهور از دستگاه‌های زیر نظر رهبری و وضع قواعد نظارتی از طریق قانون‌گذاری مجلس و همچنین، عدم تسری نظارت خبرگان بر نهادهای زیر نظر رهبری، عملاً نهادهایی را پدید آورده است که هیچ ناظری ندارند؛ چراکه طبق نظر رهبری، عملکرد این دستگاه‌ها از رهبر جداست؛ بنابراین، در حیطه نظارتی مجلس خبرگان نمی‌گنجد و درعین حال، شورای نگهبان این نهادها را به دلیل انتساب به رهبر، قابل نظارت توسط نهادهای نظارتی نمی‌داند!

در نهایت، به نظر می‌رسد این قرائت از ولایت فقیه که در آن رهبر مافوق همه نهادها است و نهادهای فرودین نمی‌توانند بر وی نظارت کنند، در نظام حقوقی ما رسمیت یافته است و از آنجاکه در قانون، قوای سه‌گانه تحت ولایت مطلقه ایشان‌اند، از اساس مقام رهبری با قدرت و اختیارات بسیار گسترده، نه توسط مجلس خبرگان، نه مجلس شورای اسلامی و نه رئیس‌جمهور، قابل نظارت مؤثر نیست؛ به عبارت دیگر، آن‌طور که برخی نویسندگان اذعان داشته‌اند، برخلاف اصل لزوم تناظر مسئولیت و اختیارات، نظارت بر رهبر در نظام حقوقی جمهوری اسلامی ایران نوعی نظارت خفیف است (حسین دوست و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۸۵) که این امر به‌صراحت با اصل

حاکمیت قانون که هیچ فردی را بالاتر از قانون نمی‌داند (استین، ۲۰۱۹: ۱۹۲) و قانون اساسی که مقام رهبری را مسئول همه امور و در برابر قانون برابر با مردم می‌داند (اصل ۱۰۷ قانون اساسی)، منافات جدی دارد. گزارش کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان از عملکرد رهبری که طی آن با عباراتی غیر معمول برای یک نهاد ناظر به تجلیل<sup>(۱۶)</sup> از عملکرد ایشان پرداخته است می‌تواند شاهدی بر این مدعا باشد: «در بررسی‌های این کمیسیون در هیچ‌کدام از اوصاف و شرایط مذکور در اصل پنجم و یکصد و دهم قانون اساسی در این مدت بیست سال و اندی در وجود رهبر عزیزمان نه تنها کم و کاستی مشاهده نشد، بلکه هر مقدار زماناً جلوتر می‌رویم صفات لازم مزبور درخشان‌تر، مخصوصاً درایت و مدیریت در حد اعلا در ایشان متجلی می‌شود و بی‌اختیار آیه شریفه "اللہ أعلم حیث یجعل رسالہ" را در ذهن انسان تداعی می‌نماید».<sup>(۱۷)</sup>

#### ۴-۵. تحدید حق<sup>(۱۸)</sup> تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی

نمایندگان مردم باید بر مقامات و نهادهای حکومتی نظارت داشته باشند تا حق‌ها و آزادی‌های مردم تضمین شود و حاکمان از صلاحیت‌های قانونی خود تجاوز نکنند. بر این اساس، قانون اساسی در اصل ۷۶ تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را در صلاحیت مجلس شورای اسلامی می‌داند تا از این طریق، منتخبان مردم که صاحبان حکومت و حق تعیین سرنوشت خود هستند، بتوانند در تمام امور حکومتی نظارت داشته باشند؛ اما تحقیق و تفحص به‌عنوان ابزار نظارتی یک نهاد انتخابی در کنترل قدرت نهادهای انتصابی رنگ باخته است.

در سال ۱۳۶۷ رئیس کمیسیون شوراها و امور داخلی مجلس شورای اسلامی در نامه‌ای خطاب به دبیر شورای نگهبان، ایشان را برای تحقیق و تفحص در خصوص علت ابطال انتخابات پانزده حوزه انتخابیه در مرحله اول دوره سوم به مجلس دعوت می‌کند. در پاسخ شورای نگهبان در نظر تفسیری شماره ۳۳۴۴ مقام رهبری، مجلس خبرگان<sup>(۱۹)</sup> و شورای نگهبان را به دلیل اینکه مافوق مجلس شورای اسلامی هستند از شمول این اصل مستثنا می‌کند؛ درحالی‌که فلسفه وجودی ناظر اساسی صرفاً تقیید قدرت و صیانت از نظم دموکراتیک مبتنی بر قانون اساسی است. شورای نگهبان به‌عنوان مرجع تفسیر قانون اساسی، رویکردی خودگرایانه<sup>(۲۰)</sup> و مطابق با خصوصیات یک حکومت ایدئولوژیک در تفسیر این اصل داشته است؛ چراکه یکی از کارکردهای ایدئولوژی، آن است که منافع خصوصی گروهی در مناسبات قدرت را به‌جای مصلحت عمومی جامعه قرار می‌دهد (نقیب‌زاده و عطارزاده، ۱۳۹۵: ۱۵۶).

بهره‌گیری صحیح از ظرفیت تحقیق و تفحص می‌توانست راه مؤثری در به تعادل کشاندن نظارت در قوای سه‌گانه به‌ویژه بین قوه مقننه و قضائیه باشد. قانون اساسی در اصل یکصد و پنجاه و هفتم، عدالت و اجتهاد را در کنار شرایط دیگر برای ریاست قوه قضائیه ضروری دانسته است که این شرایط توسط مقام رهبری احراز و شخص مورد تأیید به ریاست قوه قضائیه منصوب می‌گردد. نتیجه این مقدمات یعنی ولایی بودن امر قضاوت و به تبع آن، نصب رئیس قوه قضائیه توسط رهبر آن است که نهاد قوه قضائیه از استقلال قابل توجهی در ارتباط با قوای دیگر برخوردار شده است و جز رهبری، نهاد دیگری نظارت مستقیم و مؤثری بر مقامات عالی قوه قضائیه ندارد (یاوری و تنگستانی، ۱۳۹۵: ۱۵۸). تبصره ۷ ماده ۲۱۴ قانون آیین‌نامه داخلی مجلس شورای اسلامی، مصوب ۱۳۷۹ پرونده‌های در جریان مراجع قضایی و امور ماهیتاً قضایی را از تحقیق و تفحص استثنا می‌کند و دستگاه‌های زیر نظر رهبری را نیز تنها با اذن ایشان قابل تحقیق و تفحص می‌داند. در همین راستا، رئیس قوه قضائیه در نامه مورخ ۲۷ خرداد ۱۳۸۵ به رئیس مجلس شورای اسلامی، با استناد به اینکه قضاوت از شئون خاص ولایت فقیه است و با اذن و نصب او مشروعیت دارد و همچنین، به دلیل فقیه‌بودن رئیس قوه قضائیه، نظارت بر این قوه را از این طریق خلاف قانون اساسی می‌داند (وبسایت تحلیلی تیترا ۱، ۱۳۹۱).<sup>(۲۱)</sup> علی‌رغم این موضع‌گیری رئیس قوه قضائیه، مجلس شورای اسلامی با اذن رهبری، حق قانونی تحقیق و تفحص خود را در زمینه‌های محدودی به کار بست و گزارش این تحقیق در تاریخ ۱ خرداد ۱۳۸۷ در صحن علنی قرائت شد. نکته قابل توجه در خصوص تحقیق و تفحص اینکه به موجب ماده ۲۱۷ قانون آیین‌نامه داخلی مجلس، ضمانت اجرای عدم همکاری با هیئت تحقیق مجلس، تعقیب قضایی خواهد بود. با وجود این، در انتهای گزارش تفحص از قوه قضائیه آمده است: «در فراز آخر این گزارش به استحضار نمایندگان ملت شریف ایران می‌رساند هیئت تحقیق و تفحص صرفاً براساس وظیفه قانونی خود و علی‌رغم وجود ناملازمات و عدم همکاری برخی از مسئولان قوه قضائیه، این گزارش را تهیه نموده است» (وبسایت فارس نیوز، ۱۳۸۷). طرفه آنکه اگر در حین نظارت، مقام قضایی با مجلس همکاری لازم را به عمل نیاورد و یا نتیجه تحقیق، عملکرد غیرقانونی مسئولین رده‌بالای قوه قضائیه را نشان دهد، در نهایت رسیدگی به این امر در ید قضائیه است که مشروعیتشان را از مسئولان بالاتر گرفته‌اند و اختیار عزل و نصب آن‌ها با مقامات عالی قوه قضائیه است؛ در واقع، در این حالت قوه قضائیه قاضی خود خواهد بود!

تحقیق و تفحص می‌بایست با شفاف‌کردن عملکرد نهادهای تحت نظارت، زمینه را برای داوری سیاسی شهروندان مهیا کند تا از این طریق، افکار عمومی به‌طور غیرمستقیم بر

انتصابات و به‌طور مستقیم، در انتخابات تأثیر بگذارد (راسخ، ۱۳۹۸: ۸۵)؛ اما همان‌طور که ملاحظه شد، تفسیر شورای نگهبان و در پی آن، قانون آیین‌نامه داخلی مجلس، نهادهای انتصابی را از شمول این اصل مستثنا نموده و یا آن‌ها را صرفاً با اذن رهبر قابل نظارت می‌داند. در نهایت، به‌نظر می‌رسد شورای نگهبان از اقتدار تفسیری خود در راستای عبور از مبانی دولت مشروطه، تحکیم قدرت حاکمان و تضعیف حق‌ها و آزادی‌های شهروندان را به‌کار برده و فلسفه وجودی خود را زیر سؤال برده است.

## ۶-۴. مجری قانون اساسی، بدون حق نظارت: طرفه تفسیر شورای نگهبان

مسئولیت اجرای قانون اساسی توسط رئیس‌جمهور ظرفیت دیگری است که قانون اساسی در اصل ۱۱۳ برای کنترل قدرت در نهادهای سیاسی مقرر کرده است. ماده ۱۳ قانون تعیین حدود وظایف و اختیارات و مسئولیت‌های ریاست‌جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۵ که به تأیید شورای نگهبان نیز رسیده است مقرر می‌دارد: «به منظور پاسداری از قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و در اجرای اصل ۱۱۳ قانون اساسی، رئیس‌جمهور از طریق نظارت، کسب اطلاع، بازرسی، پیگیری، بررسی و اقدامات لازم، مسئول اجرای قانون اساسی می‌باشد». نگاهی به دلایل نپذیرفتن چنین نظارتی، ذهن را به این سو سوق می‌دهد که همواره تمایل زمامداران منصوب بر تمرکز قدرت و نظارت‌ناپذیری بوده است.

در سال ۱۳۷۷ صلاحیت یکی از داوطلبان<sup>(۲۲)</sup> نمایندگی دوره سوم مجلس خبرگان حوزه تهران توسط شورای نگهبان رد شد. ایشان طی شکواییه‌ای به هیئت پیگیری و نظارت بر اجرای قانون اساسی، خواستار اطلاع از دلایل رد صلاحیت خود شدند تا مبتنی بر آن‌ها، اعتراض قانونی خویش را به مراجع ذیصلاح اعلام کند. بر همین مبنا، هیئت مذکور طی نامه‌ای به شورای نگهبان، با این استدلال که خود شورای نگهبان حافظ قانون اساسی است، خواستار توضیح در این خصوص شد (مهرپور، ۱۳۸۴: ۶۴۷)؛ اما شورای نگهبان با این استدلال که «مستفاد از اصل ۱۱۳ قانون اساسی این نیست که رئیس‌جمهور محترم جمهوری بتواند در مصادیق و جزئیات وظایف و اختیارات مسئولان مختلف نظام دخالت کند...» (همان: ۶۴۹)، از ارائه ادله رد صلاحیت ایشان سر باز زد. این در حالی است که نهادهای غیرانتخابی در سایر نظام‌های حقوقی ملزم هستند دلایل علنی و قابل توجیه برای اقدامات خود ارائه دهند (ویبر، ۱۳۹۴: ۲۵۶).

شاید بتوان گفت پرآمنه‌ترین اختلاف در خصوص اعمال نظارت رئیس‌جمهوری، در تقابل با قوه قضاییه در گرفته است؛ جایی که یک نهاد انتخابی با پشتوانه رأی مردم و مستند به قانون

اساسی، خود را برای نظارت بر اجرای اصول قانون اساسی در تمامی نهادها صلاحیت‌دار می‌داند و در مقابل، ریاست قوه قضاییه که از منصوبان است با این موضوع مخالفت می‌کند و با استمساک به استقلال قوه قضاییه، این نوع نظارت را تنها از راه ارائه تفسیر قانون اساسی (۲۳) توسط شورای نگهبان یا فرمان رهبر ممکن می‌داند.

از آنجاکه رویه و عرف نقش بسزایی در شکل‌گیری هنجارهای اساسی دارند، رئیس‌جمهور وقت در پاسخ به رئیس قوه قضاییه اظهار می‌دارد: «راضی نشوید این سنت غیرحسنة از جنابعالی در مقام ریاست قوه قضاییه در تاریخ حقوقی مملکت بماند» (مهرپور، ۱۳۸۴: ۷۰۰). درنهایت، شورای نگهبان در پاسخ به استفسایه مورخ ۱۳۹۱/۳/۱۷ با عدول از موضع سال ۱۳۶۵ که قائل به صلاحیت نظارت برای رئیس‌جمهور بود، قوه قضاییه را از شمول صلاحیت نظارتی رئیس‌جمهور خارج نمود (نظر تفسیری شماره ۴۷۱۴۲/۹۱/۳۰).

با این برداشت رسمی از قانون اساسی، رئیس‌جمهور به‌عنوان بالاترین مقام رسمی انتخابی کشور نمی‌تواند بر اجرای قانون اساسی در دستگاه‌های انتصابی نظارت داشته باشد. به این ترتیب، ابزاری که می‌توانست به بهترین نحو موجب نظارت بر اجرای قانون اساسی در قوای سه‌گانه و سایر نهادهای حکومتی شود، عملاً در به تعادل کشاندن نظارت ناکام ماند.

## نتیجه‌گیری

کارایی اصلی نظارت، اعمال آن بر روی قدرت است و باید به‌سان نورافکنی در دست شهروندان و نمایندگانشان باشد تا بر تمام زوایای عملکرد حکمرانان نورافشانی کنند که زمامداران از مسیر صلاحیت‌های قانونی منحرف نشوند. متعادل‌بودن نظارت سبب می‌شود تا نهادهای سیاسی در ارتباطی متقابل، قدرت یکدیگر را کنترل کنند. این ویژگی تا جایی مهم است که می‌توان گفت برهم خوردن تعادل در نظام نظارتی می‌تواند منجر به قلب این مفهوم شود و آن را از معنی تهی سازد.

انقلاب اسلامی ایران حول محور ارزش‌های اسلامی به پیروزی رسید و با تشکیل دولت، قرائتی خاص از فقه شیعه در آن رسمیت یافت و به‌عنوان ایدئولوژی سیاسی نظام معرفی شد. ارزش‌های ایدئولوژیک از جانب مفسر رسمی ارائه می‌گردند و به‌صورت تقدناپذیر، ملاک غیریت‌سازی محسوب می‌شوند. این خصوصیات نظام نظارت و تعادل را دچار کژی‌هایی کرده است.

بررسی شیوه کنترل قدرت در میان نهادهای انتصابی و انتخابی در جمهوری اسلامی ایران ما را به این نتیجه رساند که رسمیت‌یافتن خوانش خاص از دین و بروز آن در شکل ایدئولوژی سیاسی

سبب شده تا قانون‌گذاری، رویه حکمرانان و تفسیر قانون اساسی، نه در راستای حفظ و حراست از حق نظارتی شهروندان، بلکه در راستای تمرکز قدرت در دست گروهی خاص، به کار گرفته شود.

در جمهوری اسلامی ایران، صلاحیت نظارت در حد اعلای خودش در اختیار نهادهای انتصابی قرار گرفته است. صلاحیت عضویت در مجلس خبرگان رهبری، مجلس شورای اسلامی و همچنین، تصدی سمت ریاست جمهوری باید پیش از انتخاب توسط مردم به ترتیب به تأیید فقهای شورای نگهبان و شورای نگهبان برسد. این شورا در رویه نشان داده که برای رد یا تأیید صلاحیت‌ها، ارزش‌های ایدئولوژیک را مورد توجه خود قرار می‌دهد. همچنین، عمل تقنین از دو سو توسط شورای نگهبان و هیئت عالی نظارت بر حسن اجرای سیاست‌ها کنترل می‌شود.

در مقابل، ابزارهای نهادهای انتخابی برای کنترل قدرت سیاسی نهادهای انتصابی، یعنی صلاحیت نظارت خبرگان بر رهبر، تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی و صلاحیت نظارت ناشی از مسئولیت اجرای قانون اساسی رئیس‌جمهور، با به کارگیری صلاحیت تفسیری توسط شورای نگهبان، در مضیق‌ترین حالت خود پیگیری می‌شود. به عبارت بهتر، تمام نهادهای انتصابی از قید نظارت‌ها رهانیده شده یا تنها با اذن رهبر، قابل نظارت قلمداد شده‌اند.

جان‌مایه سخن آنکه ایدئولوژی قدرت را از ابزاری در دست حاکم که باید صرفاً در راستای وظایفش در قبال شهروندان به کار گیرد، به مفهومی قدسی بدل می‌کند و آنگاه با تقدیس قدرت، هیچ‌کس را یارای نقد و نظارت بر آن نخواهد بود. در چنین وضعی، نظارت از کارکرد اصلی خودش که همانا کنترل قدرت سیاسی است، منحرف شده و نهادهای انتصابی دست‌نایافتنی می‌شوند و این امر در نهایت، به تمرکز قدرت منجر می‌شود؛ چراکه این دست‌نهادها با چیرگی بر نهادهای انتخابی از بروز اراده خالص ملت جلوگیری می‌نمایند. چنین شرایطی نه با اصول حقوقی و نه حتی با ارزش‌های اسلامی سازگاری ندارد؛ لذا در صورت عدم امکان اصلاح هنجارهای قانون اساسی، سزاست متولیان امر با اهتمام به جایگاه ویژه رأی مردم، اصول قانون اساسی را با رویکرد حق‌ها و آزادی‌های شهروندان تفسیر نمایند. همچنین، پایبندی به اصول حقوقی و تعهد به ارزش‌های اسلامی نظیر برابری و امانت‌بودن قدرت می‌تواند راه را برای به تعادل کشاندن قدرت هموار سازد.

## یادداشت‌ها

۱. ناگفته پیداست در برخی از اشکال نظارت مانند نظارت سلسله‌مراتبی در حقوق اداری، صلاحیت نظارت از بالا به پایین توزیع می‌شود.
۲. برای دیدن نگرش‌های ارزشی به ایدئولوژی و مکانیسم عملکرد آن در جامعه سیاسی بنگرید به پایان‌نامه نگارنده با عنوان «تأثیر ایدئولوژی بر نظارت بر نهادهای سیاسی در جمهوری اسلامی ایران» صص ۱۲ تا ۱۸.
۳. اصطلاح Electoral Authoritarianism برای معرفی رژیم‌هایی استفاده می‌شود که نه به‌طور کامل دموکراتیک هستند و نه به‌طور کامل اقتدارگرای سنتی. نگاه کنید به:
 

Matthijs Bogaards, "How to classify hybrid regimes? Defective democracy and authoritarianism," *Democratization* 16(2009): 415, accessed May electoral 17, 2024, DOI: 10.1080/13510340902777800
۴. تبصره ۱ (اصلاحی ۲۴ و ۱۳۶۹/۴/۲۵ مجلس خبرگان رهبری)، مرجع تشخیص دارا بودن شرایط فوق، فقهای شورای نگهبان قانون اساسی هستند.
- تبصره ۲ (اصلاحی ۲۴ و ۱۳۶۹/۴/۲۵ مجلس خبرگان رهبری)، کسانی که رهبر معظم انقلاب - صریحاً و یا ضمناً - اجتهاد آنان را تأیید کرده باشد، از نظر علمی نیاز به تشخیص فقهای شورای نگهبان نخواهند داشت (مفاد این دو تبصره هم‌اکنون در تبصره ۱ و ۳ ماده ۱۱ و ماده ۱۳ قانون انتخابات مجلس خبرگان رهبری مصوب ۱۴۰۲/۷/۵ آمده است).
۵. برای دیدن متن نامه مراجعه کنید به: «نامه سرگشاده آیت‌الله سید علی محمد دستغیب به نمایندگان مجلس خبرگان رهبری»، وب‌سایت عصر نو، تاریخ آخرین ویرایش ۲۱/ شهریور/ ۱۳۸۹، <https://asre-nou.net/php/view.php?objnr=11315>
۶. از جمله:
  - الف- اشتها به دیانت و وثوق و شایستگی اخلاقی و اقتصادی.
  - ب (اصلاحی ۲۰ و ۱۳۷۷/۲/۲۳)- اجتهاد در حدی که قدرت استنباط بعضی مسائل فقهی را داشته باشد و بتواند ولی فقیه واحد شرایط رهبری را تشخیص دهد.
  - ج- بینش مناسب سیاسی، اجتماعی و آشنایی لازم با مسائل روز.
  - د- تعهد به انقلاب اسلامی، نظام جمهوری اسلامی ایران، التزام به قانون اساسی و ولایت فقیه.
  - هـ- نداشتن سوابق سوء سیاسی و اجتماعی به تشخیص مراجع قانونی.
۷. برای دیدن یازده دلیل در رد نظارت استصوابی و هشت دلیل بر تأیید آن نگاه کنید به:
 

علی یارارشدی، «نظارت شورای نگهبان بر انتخابات، استصوابی یا استطلاعی»، نشریه حقوق اساسی ۳، ۶ (۱۳۸۵).

۸. ماده ۲۸- انتخاب‌شوندگان هنگام ثبت‌نام باید دارای شرایط زیر باشند: ۱- (اصلاحی ۱۳۹۵) اعتقاد و التزام عملی به اسلام؛ ۲- (اصلاحی ۱۳۹۵) التزام عملی به نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران؛ ۳- تابعیت کشور جمهوری اسلامی ایران؛ ۴- ابراز وفاداری به قانون اساسی و اصل مرفعی ولایت مطلقه فقیه.
۹. این نامه را ۱۲۷ نفر از نمایندگان دوره ششم مجلس شورای اسلامی خطاب به رهبر نوشتند که طی آن از اتفاقاتی همچون کوی دانشگاه، تعطیلی مطبوعات و تمرکز قدرت در دست نهادهای انتصابی انتقاد شده بود. برای دیدن متن این نامه رجوع کنید به: <https://b2n.ir/n15057>.
۱۰. اصول ۴، ۷۲، ۹۴ و ۹۶ قانون اساسی.
۱۱. برای مثال، نامه شماره ۹۱/۳۰/۴۷۸۴۰ مورخ ۱۳۹۱/۵/۲۵ درخصوص لایحه حمایت از کودکان و نوجوانان بی‌سرپرست و بدسرپرست.
۱۲. برای مثال، نامه شماره ۴۰۶۲۷ مورخ ۸۹/۹/۱ درخصوص لایحه مجازات اسلامی.
۱۳. البته شیوه تأیید و رد صلاحیت‌های داوطلبان نمایندگی خبرگان تا حد زیادی بروز اراده خالص مردم را به مخاطره کشانده است.
۱۴. در رویه حکمرانی جمهوری اسلامی و حتی قانون اساسی، نظریه انتصاب فقیه بر انتخابی بودن وی غلبه یافته است. برای تحلیل نظرات در این خصوص نگاه کنید به: جوان آراسته، ۱۳۸۸: ۱۱۶-۱۳۰. از همین رو، در این مقاله رهبر را در اعداد نهادهای انتصابی بررسی کرده‌ایم.
۱۵. نامه شماره ۸۲/۳۰/۲۹۴۴ مورخ ۱۳۸۲/۲/۱۷ درخصوص لایحه «اصلاح ماده ۱ لایحه اصلاح مواد فصل دوم قانون تعیین حدود و وظایف و اختیارات و مسئولیت‌های ریاست‌جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۶۵/۸/۲۲ مجلس شورای اسلامی»: «در مواردی که رهبری در دستگاه‌های زیر نظر خود اعمال ولایت نموده باشند، دادن اختیار نظارت و کسب اطلاع... به رئیس‌جمهور نسبت به آن خلاف شرع شناخته شد».
۱۶. کارویژه مقام ناظر تأیید انطباق یا اعلام عدم انطباق عملکرد نهاد مورد نظارت با قانون است. برای مثال، تاکنون دیده نشده شورای نگهبان در مقام نظارت بر مصوبات مجلس عباراتی تملق‌آمیز برای ستایش انطباق مصوبه مجلس با شرع یا قانون اساسی به کار ببرد.
۱۷. برای دیدن متن کامل این گزارش رجوع کنید به: «گزارش کمیسیون تحقیق خبرگان در مورد رهبر انقلاب»، پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای، تاریخ انتشار ۵/ اسفند/ ۱۳۸۸، <https://khl.ink/f/8957>.
۱۸. البته استعمال واژه «حق» برای شخص حقوقی چندان موجه به نظر نمی‌رسد. بهتر بود قانون‌گذار اساسی برای حدود اختیارات نهادی سیاسی، واژه «صلاحیت» را به کار می‌برد.

۱۹. از آنجاکه اعضای مجلس خبرگان نیز مانند مجلس شورای اسلامی با آرای مردم انتخاب می‌شوند، احتمالاً داشتن وصف اجتهاد و عدالت دلیل تفوق آن بر مجلس شورای اسلامی شده است.
۲۰. خودگرایی اخلاقی شاخه‌ای از نظریه‌های اخلاقی پیامدگرا در اخلاق است که می‌گوید آدمی باید هر آن چیزی و فقط همان چیزی را انجام دهد که مصلحت، سود، منفعت، مزایا یا خیر خود او یا گروه او را به بیشترین حد برساند. نگاه کنید به: نیگل و همکاران (۱۳۹۲). دانش‌نامه فلسفه اخلاق، ترجمه انشالله رحمتی: ۲۵۷.
۲۱. برای دیدن متن این نامه مراجعه کنید به: «ناگفته‌های تحقیق و تفحص از قوه قضاییه»، وبسایت خبری تحلیلی تیترا ۱، تاریخ انتشار ۱۳۹۱/۸/۲، <https://titre1.com/fa/news/2180>.
۲۲. آقای دکتر محسن کدیور.
۲۳. این مکاتبات پیش از تفسیر سال ۱۳۹۱ شورای نگهبان صورت گرفته است.

## منابع

- آرنت، هانا (۱۳۶۶). توتالیتاریسم. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: سازمان انتشارات جاویدان.
- آقایی طوق، مسلم؛ مشهدی، علی؛ فریادی، مسعود؛ شمس، عرفان (۱۳۸۹). مرزهای تقنین و اجراء در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. تهران: معاونت تحقیقات، آموزش و حقوق شهروندی.
- احمدوند، شجاع (۱۳۸۸). «بسیج سیاسی در انقلاب اسلامی ایران و انقلاب ساندنیستی نیکاراگوئه»، پژوهشنامه علوم سیاسی. ۴ (۴): ۴۴-۷.
- احمدی، وحیده؛ کریم‌زاده، عبدالله (۱۳۹۴). «زبان و مقبولیت ایدئولوژی‌های سیاسی در نظریه پل دومان»، پژوهشنامه علوم سیاسی. ۱۰ (۲): ۳۴-۷.
- اطاعت، محمدجواد (۱۳۸۳). «انتخابات و شورای نگهبان»، مجله حقوق اساسی. ۱ (۲): ۴۸-۲۷.
- بیات زنجانی، اسدالله (۱۴۰۰). «گفت‌وگوی روزنامه اعتماد ملی پیرامون رد صلاحیت‌های خبرگان سال ۳۶۹»: [www.bayat.info](http://www.bayat.info).
- بشler، ژان (۱۳۷۰). ایدئولوژی چیست؟ نقدی بر ایدئولوژی‌های غربی. ترجمه علی اسدی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- جعفری‌پیشه، مصطفی (۱۳۸۳). «بازتاب اندیشه سیاسی: بررسی پارادوکس، نظارت و مشروعیت سیاسی»، فصلنامه حکومت اسلامی. ۳۳: ۶۴-۴۵.
- جلالی، محمد (۱۳۸۳). «صبانت از قانون اساسی در فرانسه و ایالات متحده امریکا». نشریه حقوق اساسی. ۱ (۲): ۷۹-۶۶.
- جوان آراسته، حسین (۱۳۸۸). گزینش رهبر و نظارت بر او در نظام جمهوری اسلامی ایران. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- جوادی آملی، عبدالله (بی‌تا). پیرامون وحی و رهبری. تهران: انتشارات الزهرا.
- حبیب‌نژاد، سید احمد؛ عامری، زهرا (۱۳۹۶). «امانی بودن مناصب عمومی در نظام حقوق اساسی ایران با تأکید بر اندیشه علوی»، فصلنامه حکومت اسلامی. ۲۲ (۸۴): ۱۳۰-۱۰۵.
- حداد، غلام‌رضا (۱۳۹۴). «ساختار معنایی نواصول‌گرایان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی (۱۳۹۲-۱۳۸۴)»، پژوهشنامه علوم سیاسی. ۱۰ (۳): ۱۱۰-۴۱.
- حسین‌دوست، محسن؛ اکبرزاده، فریدون؛ جلال‌پور، شیوا؛ شهابی، روح‌اله (۱۳۹۹). «بررسی نظارت فقها بر جمهوری اسلامی با بررسی موضوعی نظارت بر ولی فقیه»، پژوهش‌های سیاست اسلامی ۸ (۱۸): ۲۶۸-۲۸۸.
- خمینی، سید روح‌الله (۱۳۷۸). امام خمینی و حکومت اسلامی (پیشینه و دلایل ولایت فقیه). مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س). قم: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
- خمینی، سید روح‌الله (۱۴۰۲). صحیفه نور. جلد ۲۱. نسخه پرتال امام خمینی (ره): <http://www.imam-khomeini.ir>.

دانشور، فائزه (۱۳۹۷). بازخوانی نظریه‌های حقوق عمومی از منظر ایدئولوژی. تهران: گنج دانش.

راجی، سیدمحمدهادی (۱۳۹۲). مبانی، اصول و سازکارهای پاسخگویی حاکمان در فقه شیعه. استاد

- راهنما دکتر محمدحسین زارعی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- راسخ، محمد (۱۳۹۸). نظارت و تعادل در نظام حقوق اساسی. تهران: دراک.
- رستمی، ولی؛ قطبی، میلاد (۱۳۹۳). «تحلیلی بر مفهوم نهادهای زیر نظر رهبری در نظام تقنینی ایران»، فصلنامه دانش حقوق عمومی ۳ (۹): ۹۰-۶۹.
- رضادوست، کریم؛ نواح، عبدالرضا؛ پیوسته، صادق (۱۳۹۲). «تبارشناسی گفتار انقلابی امام خمینی (پی جویی گسست در بایدها و نبایدهای امام خمینی در دوره‌های مختلف)»، پژوهشنامه علوم سیاسی. ۹ (۱): ۸۷-۶۱.
- زمانی، سمیه؛ گل محمدی، احمد؛ دلاوری، ابوالفضل؛ سینایی، وحید (۱۳۹۸). «نسبت فضای اجتماعی با عملکرد نخستین دوره مجلس (۱۳۶۳-۱۳۵۹)»، پژوهشنامه علوم سیاسی ۱۴ (۲): ۹۹-۱۳۰.
- سرپرست سادات، سید ابراهیم (۱۳۹۴). «الگوشناسی و بازشناسی انتقادی دموکراسی نزد جریان ایرانی متمایل به لیبرالیسم در دوره جمهوری اسلامی»، پژوهشنامه علوم سیاسی. ۱۰ (۴): ۱۱۰-۷۵.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۸۸). فربه‌تر از ایدئولوژی. تهران: نشر مؤسسه فرهنگی صراط.
- سمیعی، محمد (۱۳۹۷). نبرد قدرت در ایران؛ چرا و چگونه روحانیت برنده شد؟. تهران: نشر نی.
- عبدالله‌پور، محمد (۱۳۸۷). ایدئولوژی سیاسی و نظام جمهوری اسلامی. تهران: استاد راهنما دکتر محمدرضا تاجیک. دانشکده علوم اقتصادی و سیاسی دانشگاه شهید بهشتی.
- عقیقی، امیرحسین (۱۳۹۵). ایدئولوژی و نظم عمومی در ایران. استاد راهنما دکتر امیر نیک‌پی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- علی‌نژاد منفرد، مهدی (۱۳۹۲). نقد و بررسی نظریه هابرماس درباره رابطه قدرت سیاسی و ایدئولوژی، مطالعه موردی جمهوری اسلامی ایران. استاد راهنما دکتر سید جواد امام جمعه‌زاده. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- قاری سید فاطمی، سید محمد (۱۳۹۶). حقوق بشر در جهان معاصر. جلد دوم. تهران: نگاه معاصر.
- قاضی، ابوالفضل (۱۳۹۳). بایسته‌های حقوق اساسی. تهران: میزان.
- کاظمی، حجت (۱۳۹۲). «نهادگرایی به‌عنوان الگویی برای تحلیل سیاسی». پژوهش سیاست نظری ۱۳ (۱): ۲۷-۱.
- کدیور، محسن (۱۳۷۹). دغدغه‌های حکومتی دینی. تهران: نشر نی.
- (۱۳۸۷ الف). سیاست‌نامه خراسانی. تهران: نشر کویر.
- (۱۳۸۷ ب). نظریه‌های دولت در فقه شیعه. تهران: نشر نی.
- کدخدایی، عباسعلی؛ جواهری طهرانی، محمد (۱۳۹۱). «منشأشناسی صلاحیت نمایندگان مجلس شورای اسلامی»، مجله حقوق اسلامی. ۹ (۳۴): ۷۰-۳۷.
- کریمی، ایوب (۱۳۹۰). «بررسی انتقادی و روش‌شناختی نظریه نقد ایدئولوژی اسلاوی ژیزک»، پژوهشنامه علوم سیاسی. ۷ (۱): ۱۵۹-۱۳۷.

کدیور، محسن (۱۳۹۳). حکومت انتصابی. وبسایت رسمی محسن کدیور: [www.kadivar.com](http://www.kadivar.com).  
 گرجی ازندریانی، علی اکبر (۱۳۹۷). «شورای نگهبان به مثابه سوزنیان قانون اساسی»، فصلنامه تحقیقات حقوقی. ۲۱ (۸۲): ۱۵۳-۱۸۰.

لارین، خورخه (۱۳۸۰). مفهوم ایدئولوژی. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: وزارت امور خارجه.  
 لاوندرز، ویوین؛ مارش، دیوید؛ استوکر، جری (۱۴۰۲). روش نظریه در علوم سیاسی. ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.  
 مجلس خبرگان (۱۳۵۹). تبصره یک ماده دوم قانون انتخابات و آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان مصوب ۱۳۵۹/۰۷/۸۰.

مجلس خبرگان (۱۳۶۱). قانون اصلاح و تکمیل قانون انتخابات و آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان مصوب ۱۳۶۱/۵/۸۲.

محرمی، توحید (۱۳۷۵). نظارت بر قدرت سیاسی در اسلام شیعه. استاد راهنما دکتر محسن کدیور. تهران: دانشگاه امام صادق (ع).

محقق داماد، سید مصطفی؛ درویش‌زاده، محمد (۱۴۰۰). «حقوق را جدی بگیریم (جای خالی قانون مدیریت تعارض منافع) در انتخابات ریاست جمهوری سیزدهم»، فصلنامه علمی تخصصی دانشنامه‌های حقوقی ۴ (۱۰): ۱۵۸-۱۳۰.

محلّاتی، محمدسروش (۱۳۹۹). «انطباق قوانین و مصوبات مجلس شورای اسلامی با احکام شرعی با تأکید بر نظرات شهید بهشتی»، دوفصلنامه فقه معاصر. ۸ (۱۶۱-۱۲۹).

محلوجی، جواد؛ مسعودنیا، حسین؛ شهرام‌نیا، مسعود (۱۴۰۰). «نظریه نهادگرایی تاریخی به مثابه چهارچوبی برای تحلیل روابط دولت و مجلس در جمهوری اسلامی ایران»، پژوهش سیاست نظری. ۳۰ (۱۲۵-۹۹).

مصطفوی، محمدصادق (۱۳۹۱). انقلاب اسلامی ایران، ایدئولوژی و طرحواره‌های معرفتی. استاد راهنما دکتر سعید حاجی ناصری. تهران: دانشگاه تهران.

مطهری، مرتضی (۱۳۹۰). مجموعه آثار (مقدمه‌ای بر جهان‌بینی اسلام). جلد دوم. تهران: صدرا.  
 معدل، منصور (۱۳۸۲). سیاست و ایدئولوژی در انقلاب ایران. ترجمه محمدسالار کسرائی. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

مقیمیان بروجنی، فرشید (۱۳۹۸). ایدئولوژی، استقلال و بی‌طرفی قضایی. استاد راهنما دکتر محمدحسین زارعی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.

منتظری، حسینعلی (۱۴۰۲). دیدگاه‌ها. جلد دوم: <https://amontazeri.com/book/didgaha/volume-2/243>

میراحمدی، منصور؛ مهربان، احمد (۱۳۸۸). «ایدئولوژی سید قطب و اسلام رادیکال»، پژوهشنامه علوم سیاسی. ۴ (۱): ۲۱۲-۱۷۵.

میرمحمدی، سید محمد؛ الوانی، سید مهدی؛ زینلی، حامد (۱۳۹۵). «تحلیلی بر سازوکار نظارت و تعادل در روابط بین نهادهای حاکمیتی نظام جمهوری اسلامی ایران»، چشم‌انداز مدیریت دولتی.

۷ (۴): ۱۵-۴۰.

میرمحمدی، سید محمد؛ الوانی، سید مهدی؛ قربانی‌زاده، وجه‌الله؛ زینلی، حامد (۱۳۹۴). «الگوی روابط بین نهادهای حاکمیتی در نظام جمهوری اسلامی ایران»، پژوهش‌های مدیریت در ایران. ۱۹ (۲): ۱۸۳-۲۰۵.

مهرپور، حسین (۱۳۸۴). وظیفه دشوار نظارت بر اجرای قانون اساسی. تهران: نشر ثالث.  
 نجف‌زاده، مهدی (۱۳۹۵). جابه‌جایی دو انقلاب؛ چرخش‌های امر دینی در جامعه ایرانی. تهران: تیسرا.  
 نقیب‌زاده، احمد؛ عطارزاده، بهزاد (۱۳۹۵). «امر ایماژینر و سرشت افسون‌ساز ایدئولوژی»، پژوهش‌نامه علوم سیاسی ۱۱ (۴): ۲۰۳-۱۵۳.

نیگل، تامس؛ برنت، ریچارد؛ سینگ، مارکوس؛ آرمسترانگ، والتر؛ بورچرت، دونالد ام؛ فرانکنا، ویلیام؛ دنسی، جان‌تان؛ ناول‌اسمیت، پاتریک و ادواردز، پل (۱۳۹۲). دانش‌نامه فلسفه اخلاق. ترجمه انشالله رحمتی. تهران: سوفیا.

ورعی، سید جواد (۱۳۹۸). «نظارت بر قدرت در تفکر اسلامی و قانون اساسی»، مجله مطالعات فقه معاصر. ۵ (۸): ۲۴۰-۲۱۱.

وکیل، امیرساعد و پوریا عسکری (۱۳۹۵)؛ قانون اساسی در نظم حقوقی کنونی. تهران: مجد.  
 ویر، فرانک (۱۳۹۴)؛ دموکراسی غیرانتخابی و تفکیک قوای جدید. مترجم: علی‌اکبر گرجی. تهران: خرسندی.  
 هاشمی، سید محمد (۱۳۹۲). حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران. جلد دوم. تهران: میزان.  
 هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۸۵). «مجلس خبرگان در جمهوری اسلامی در گفت‌وگو با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی». مجله حکومت اسلامی. ۴۰: ۵۴-۲۵.

هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۸۵). «مجلس خبرگان و انتخاب رهبر معظم انقلاب در گفت‌وگو با آیت‌الله هاشمی رفسنجانی/ قسمت دوم»، مجله حکومت اسلامی. ۴۱: ۱۲۸-۱۱۱.  
 یآوری، اسدالله (۱۳۹۶). «بررسی صلاحیت نامزدهای انتخابات توسط شورای نگهبان: تأملی دیگر». فصلنامه تحقیقات حقوقی. ۲۰ (۸۰): ۲۳۷-۲۱۳.

یآوری، اسدالله؛ تنگستانی، محمدقاسم (۱۳۹۵). «نظام پاسخگویی قوه قضاییه و نسبت آن با استقلال این قوه»، مجله حقوقی دادگستری. ۸۰ (۹۵): ۱۸۰-۱۵۱.  
 یزدی، محمد (۱۳۸۵). «مجلس خبرگان و چگونگی نظارت بر رهبری در گفت‌وگو با آیت‌الله یزدی»، مجله حکومت اسلامی. ۴۱: ۸۶-۷۷.

وب‌سایت آیت‌الله اسدالله بیات زنجانی (۱۳۶۹). گفت‌وگوی روزنامه اعتماد ملی پیرامون رد صلاحیت‌های خبرگان سال ۱۳۶۹: [www.bayat.info](http://www.bayat.info).

وب‌سایت انصاف (۱۴۰۰). «بیانه اعتراضی مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم درباره رد صلاحیت‌های ۱۴۰۰»، تاریخ انتشار ۷ خرداد: <https://ensafnews.com/296299>.

وب‌سایت اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله العظمی سید علی خامنه‌ای (۱۳۸۸). «گزارش کمیسیون تحقیق خبرگان در مورد رهبر انقلاب»، تاریخ انتشار ۵ اسفند: <https://khl.ink/f/8957>.

وبسایت تحلیلی تیترا ۱ (۱۳۹۱). «ناگفته‌های تحقیق و تفحص از قوه قضاییه»، تاریخ انتشار ۲ آبان: <https://titre1.com/fa/news/2180>

سایت سامانه جامع نظرات شورای نگهبان (۱۳۶۰). نظر شماره ۴۲۱۴. مورخ ۱۳۶۰/۱۱/۱: [Nazarat.shora-rc.ir](http://Nazarat.shora-rc.ir)

وبسایت جامعه مدرسین حوزه علمیه قم (۱۳۹۶). «پیام جامعه مدرسین در معرفی نامزد اصلاح در دوازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری»، تاریخ انتشار ۱۲ اردیبهشت: <https://jameehmodarresin.org>

وبسایت عصر نو (۱۳۸۹). «نامه سرگشاده آیت‌الله سید علی محمد دستغیب به نمایندگان مجلس خبرگان رهبری»، تاریخ آخرین ویرایش ۲۱ شهریور: <https://asre-nou.net/php/view.php?objnr=11315>

وبسایت فارس نیوز (۱۳۸۷). «متن خلاصه‌شده گزارش تحقیق و تفحص مجلس شورای اسلامی از قوه قضاییه»، تاریخ انتشار ۷ خرداد: <https://farsnews.ir/news/8703010647>

وبسایت فارس نیوز (۱۳۸۹). «بازخوانی حکم حکومتی مقام معظم رهبری درباره لایحه اصلاح قانون مطبوعات»، تاریخ انتشار ۱۶ خرداد: <https://farsnews.ir/news/8903161208>

وبسایت فارس نیوز (۱۴۰۰). «افشای نامه رد صلاحیت لاریجانی / از سهم بودن در وضع موجود تا مداخله فرزندان در قراردادهای مجلس»، تاریخ انتشار ۲۷ آذر: <http://fna.ir/5ipa6>

وبسایت مشق‌نیوز (۱۳۹۴). «نتایج قطعی انتخابات در اصفهان»، تاریخ انتشار، ۱۰ اسفند: [mshrgh.ir/542201](http://mshrgh.ir/542201)

Bogaards, Matthijs. (2009). "How to classify hybrid regimes? Defective democracy and electoral authoritarianism." *Democratization*, 16 (2009): 399-423. DOI: 10.1080/13510340902777800.

Da Ros, L., & Taylor, M. M. (2021). "Checks and Balances: The Concept and Its Implications for Corruption". *Revista Direito GV*, 17(2), e2120. <https://doi.org/10.1590/2317-6172202120>.

Holcombe, Randall G. (2018). "Checks and Balances: Enforcing Constitutional Constraints", *Economies* 6, no. 4: 57. <https://doi.org/10.3390/economies6040057>.

Hovorun, Cyril. (2016). "Ideology and Religion" *Kyiv-mohyla Humanities*. 3: 23-35. <https://doi.org/10.18523/kmhj73933.2016-3.23-35>

Stein, Robert. (2019). "What Exactly Is the Rule of Law?", 57 *HOUS. L. REV.* 185, available at [https://scholarship.law.umn.edu/faculty\\_articles/698](https://scholarship.law.umn.edu/faculty_articles/698).

ZAFIROVSKI, MILAN Z. (2023). "Conservatism and Capitalist Dictatorship: The Impact of Conservative Ideology and Politics on Capitalism and Democracy", *Journal of Ideology*: Vol. 42: No. 1, Article 3. Available at: <https://scholarcommons.sc.edu/ji/vol42/iss1/3>.

## Research Paper

# Compatibility of Ideology and Utopia with the Political; A Reading of the Relations between the State and Society in Iran in the Qajar Era

\* Peyman Zangeneh<sup>1</sup> 

1. Assistant Professor, Department of Political Science, Faculty of Literature and Humanities, University of Birjand, Birjand, Iran.

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2025.528>

Receive Date: 22 July 2024

Revise Date: 05 November 2024

Accept Date: 04 December 2024



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

## Extended Abstract

### Introduction

By looking at the relations between the state and society in Iran during the Qajar era, we can recognize the weight of the influence of each of the dualities of state and society over time and its association with the political. In the period of establishment and stabilization of the Qajar dynasty, due to the different nature of the political affairs, we see the supremacy of the state over the society while the existing movements in the society, but with the beginning of the transition period and also the period of the decline of the Qajar dynasty, we see the superiority of interactions within the society compared to the government. Therefore, the transition period refers to the period during which the processes resulting from the modern affairs were placed next to the traditional order and created a situation of instability for the traditional attitude governing the Qajar ideological apparatus, unlike the previous periods. The research question is what was the relationship between ideology and utopia with the political in the Qajar era? The hypothesis is that as a result of the change in the internal and external conditions of the political affairs, the influence of utopia has been greater than ideology.

### Methodology

This research has been done in a descriptive and analytical manner and using library and internet resources.

### Discussion

In the period of the establishment of the Qajar state, following the refusal caused by the marginalization of the political order caused by the rule of Zandiyeh, a period of chaos and insecurity emerged in Iran, which was followed by the harmonious actions of Agha Mohammad Khan, the possibility of building a political order was formed, which is the prominent feature of this period is the

\* Corresponding Author:  
Peyman Zangeneh, Ph.D.  
E-mail: p\_zanganeh@birjand.ac.ir



violent activism of Agha Mohammad Khan in order to establish a different political order from the past. In other words, in this period of political turmoil, Agha Mohammad Khan took the initiative to establish a new order based on ideology derived from tribal thoughts. During the period of the consolidation of the Qajars, the political affairs came out of the state of intense unrest that manifested itself in the form of invasion and invasion of Iran's borders, and calmed down a little. But political restlessness appears in the form of Russian, British, and even French rivalries. The Iranian-Russian wars are the most important events of this period. Because it caused the minds of Iran's elites to question the reason for backwardness. Therefore, in this period, in parallel with the stability of the Qajars, we also witness the cracking of the shell of the old traditional order. In other words, in this period, modern propositions gradually entered the political and social life of Iran and led to changes in the symbolic matter of the dominant Qajar ideology. In the transition period, corrective measures were taken by the agents of the official Qajar ideology in order to align with the new requirements arising from the political affairs influenced by the reality, and also at the level of society, the call for change was heard, following the failure of the government's reform measures. The movement of society at this juncture in the form of utopian plans of the intellectuals is more than that of the state, so that these movements focused on the modern affairs, finally in the period of Mozaffar-ud-Din Shah, caused a change in the nature of the previous political order, and in such a way that the formation of the institution of parliament, which was the result of the objectified form of the existing utopian plans in the society, was considered as a promise for the formation of the possibility of a new political order. In the period of the decline of the Qajars, in contrast to the construction of the old order (monarchy), a new political order was formed with the focus of the parliament. Therefore, the contradiction between the old and new political orders, instead of creating a new and forward governance structure, led to conflict and chaos. As a result of the conflict between the despotic Mohammad Ali Shah and the constitutionalists defending the parliamentary system, the Shah refused to accept the new reality of the political issue in the form of a new governance structure and by launching a minor despotism, he imprisoned many freedom fighters. This challenge continued during the reign of Ahmad Shah, and in fact, during the reign of this young king, we see a kind of nominal monarchy over the affairs of the country. Finally, from the fire of this internal chaos and the First International War in the foreign arena, the desire for a strong state emerged in the utopian plans of the society, which emerged in the first Pahlavi period.

### Results and Conclusion

Political unrest and its consequences have led to the weakness and inefficiency of the Qajar government and the strengthening of transformational and utopian thoughts. The official Qajar ideology as well as the active groups within the society that had utopian plans, each of them looked at the surrounding environment based on its own attitude and in many cases lagged behind the evolving process of the political affairs. Therefore, the transformation in the political affairs was evolving in a rapid and progressive way that the views of the state and the utopias in the society could not control it. Finally, the

contradiction between topia and utopia in the post-constitutional period was the overthrow of the traditional order based on the monarchy and the emergence of a new political order. The new political order, which was established by the abandonment of the old political order, could no longer achieve the necessary stability by a proper interpretation of the political matter. Therefore, the refusal of the political order ruled out the possibility of the continuation of the new political order. It is worth mentioning that the evolution of the political affair, as intended by Lacan, led to a change in the symbolic matter of the established order, as a result of which the transformation of utopian plans, as Mannheim paid attention to, sought to lay the foundation of a new symbolic structure for the possibility of establishing a new order, but the transformation and chaos of the political affair deprived them of the possibility of establishing a new constitutional order.

**Keywords:** Politics, Ideology, Utopia, State, Society.

### References

- Abrahamian, Yervand (1998), *Iran Between Two Revolutions*, Eighteenth Edition, Translated by Ahmad Golmohammadi and Mohammad Ebrahim Fatahi, Tehran, Nashrani. (In Persian).
- Kadi, Niki (2017), *Iran of the Qajar Era and the Rise of Reza Khan (1175-1304)*, Tehran, Phoenix Publications. (In Persian).
- Adjudani, Mashallah (2003), *Iranian Constitutionalism*, Tehran, Akhtaran Publishing. (In Persian).
- Akhundzadeh, Mirza Fath Ali (2016), *The Writings of Kamal-al-Dawlah*, by Ali Asghar Haqdar, Literature Club. (In Persian).
- Afari, Janet (1997), *Iran's Constitutional Movement in the Crucible of Testing the Theories of Revolutions*, Translated by Reza Rezaei, Negah-e Nou Magazine, No. 34, Autumn. (In Persian).
- Ahmadi, Mohammad Ali (2018), *Leftist Discourse in Iran: The First Qajar and Pahlavi Periods*, Second Edition, Tehran, Phoenix Publications. (In Persian)
- Ozjan, Lorentz (2003), *The Great Reformers of Iran in the 19th Century: An Analysis of the Reforms of Amir Kabir*, Translated by Zahra Noori and Saeedeh Mostafavi, Journal of Historical Studies, No. 14, Spring, pp. 25-40. (In Persian).
- Asil, Hojjatollah (2002), *Treatises of Mirza Malkam Khan Nazim al-Dawla*, Tehran, Ney. (In Persian).
- Amanat, Abbas (2021), *History of Modern Iran*, Misplaced, Process. (In Persian).
- Stavrakakis, Yannis (2013), *Lacan and the Political*, Translated by Mohammad Ali Jafari, Tehran, Phoenix. (In Persian).
- Etemad al-Saltaneh, Mohammad Hassan (1978), *Sadr al-Tawarikh*, by Mohammad Moshiri, second edition, Tehran, Roozbehan. (In Persian).
- Elgar, Hamed (1990), *Religion and State in Iran: The Role of Scholars in the Qajar Period*, Second Edition, Translated by Abolghasem Seri, Tehran, Toos Publications. (In Persian).
- Bashiriyeh, Hossein (2001), *Marxist Thoughts*, Third Edition, Tehran, Ney. (In Persian).
- Tajik, Mohammad Reza and Masoudi, Aref (2020), *The Theory of Resistance and Constitutional Thought in Iran*, Political and International Approaches,



- Vol. 11, No. 3, (Serial 61), Spring, pp. 39-70. (In Persian).
- Tajik, Mohammad Reza and Khosravi, Heydar (2015), *The Formation of Romantic Intellectual Currents in the Political Arena of Iran: The Constitutional Period to the 1950s*, Political and International Approaches Quarterly, Vol. 7, No. 43, Autumn, pp. 36-64. (In Persian).
- Haeri, Abdolhadi (2013), *Shiism and Constitutionalism in Iran and the Role of Iranians Living in Iraq*, Fifth Edition, Tehran, Amirkabir Publications. (In Persian).
- Haeri, Abdolhadi (2015), *The First Encounters of Iranian Intellectuals with the Hypocrisy of Western Bourgeois Civilization*, Tehran, Amirkabir Publications. (In Persian).
- Khodaparast, Aristotle (2009), Clergy and State, Journal of the Book of the Month of History and Geography, No. 140, January, pp. 83-89. (In Persian)
- Khalili, Mohsen and Entezari, Mahdieh (2013), *Foreign Policy Required from Malcolm Khan's Viewpoint*, Cultural History Studies: Journal of the Iranian Association of History, Vol. 5, No. 17, Autumn, pp. 63-86. (In Persian).
- Khalili, Mohsen Vakeshavarzi, Abbas (2007), "The Idea of Establishing a Powerful Central Government after the Constitutional Revolution (Case Study: The Thoughts of Malek al-Shu'ara Bahar)", *Political Science*, Vol. 3, No. 2, Autumn and Winter, pp. 169-197. (In Persian).
- Dolatabadi, Yahya (1982), *Hayat Yahya*, Volume 2, Third Edition, Tehran, Attar. (In Persian).
- Wright, Elizabeth (2015), *Lacan and Post-Feminism*, Translated by Mahmoud Moghaddas, Tehran, Mehregan Kherad. (In Persian).
- Zahed Zahedani, Saeed and Salami, Mohammad Ali (2012), *Baha'ism in Iran*, Seventh Edition, Tehran, Islamic Revolution Documentation Center. (In Persian).
- Sarhadi, Reza and Najafzadeh, Mehdi (2023), *Analysis of the Relationship between Power and Society with the Transition to Democracy: A Case Study of the Constitutional Movement*, Political Science Research, No. 2, Serial 70, Spring, pp. 41-74. (In Persian).
- Saree-ol-Qalam, Mahmoud (2012), *Iranian Authoritarianism in the Qajar Era*, Second Edition, Tehran, Farzan Publishing. (In Persian).
- Samii Esfahani, Alireza (1999), *Strong Society, Weak State: A Sociological Explanation of the Relations between State and Society in Iran in the Qajar Era*, Political Quarterly, Journal of the Faculty of Law and Political Science, Vol. 38, No. 3, Autumn, pp. 117-143. (In Persian).
- Ghani, Sirous (2010), *Iran: The Rise of Reza Khan, the Fall of the Qajars and the Role of the British*, Fifth Edition, Translated by Hassan Kamshad, Tehran, Niloofar Publications. (In Persian).
- Firhi, Davood (2020), *Iranshahri and the Iranian Problem*, Quarterly Journal of State Studies, Journal of the Faculty of Law and Political Science, Vol. 5, No. 21, Spring, pp. 1-28. (In Persian).
- Firhi, Davood (2021), *Modern State and the Crisis of Law: The Challenge of Law and Sharia in Contemporary Iran*, Tehran, Nashrani. (In Persian).
- Foran, John (2011), *Fragile Resistance: A History of Social Developments in Iran from the Safavids to the Years After the Islamic Revolution*, Translated by Ahmad Tadayan, 11th Edition, Tehran, Rasa Cultural Services Institute. (In Persian).
- Katouzian, Mohammad Ali (1993), *Iran's Political Economy from*

- Constitutionalism to the End of the Pahlavi Dynasty*, Tehran, Markaz Publications. (In Persian).
- Katouzian, Mohammad Ali (2012), *Iran Short-Term Society and Three Other Articles*, Third Edition, Translated by Abdollah Kowsari, Tehran: Ney Publication. (In Persian).
- Kadivar, Mohsen (1999), *Theories of State in Shiite Jurisprudence*, Fourth Edition, Tehran, Ney Publication. (In Persian).
- Kermani, Nazem al-Islam (2013), *History of Iranian Awakening*, Tenth Edition, Tehran, Amirkabir Publications. (In Persian).
- Kasravi, Ahmad (2011), *History of the Iranian Constitution*, Sixth Edition, Tehran, Contemporary Voice. (In Persian).
- Kalhroudi, Seyyed Navid (2023), *The Social Imagination of Iranians, Tools for the Continuation of the Concept of the Shah in Iran in the Qajar Era*, Political Science Research, Vol. 19, No. 1, Serial 73, Winter, pp. 193-230. (In Persian).
- Knoblauch, Hubert (2013), *Foundations of Sociology of Knowledge*, Translated by Keramatollah Rasekh, Tehran, Nashrani. (In Persian).
- Lacan, Jacques (1991a) *The Seminar of Jacques Lacan; Book I Freud's Papers on Technique 1953-1954*, Trans. By John Forrester, Edi. By Jacques-Alain Miller, New York: W. W. Norton & Company.
- Lacan, Jacques (1991b) *The Seminar of Jacques Lacan; Book II The Ego in Freud's Theory and in the Technique of Psychoanalysis 1954-1955*, Trans. By Sylvana Tomaselli, Edi. By Jacques-Alain Miller, New York: W. W. Norton & Company.
- Lacan, Jacques (1999), *Ecrits*, Trans. By Bruce Fink, New York: W. W. Norton & Company.
- Lisan al-Mulk Sepehr, Mohammad Taqi (1998), *Nasikh al-Tawarikh: Qajar History*, Volume 3, by Jamshid Kianfar, Tehran, Asatir. (In Persian).
- Mannheim, Karl (1979), *Ideology and utopia: And Introduction to the Sociology of knowledge*, London: University of London.
- Mannheim, Karl (2001), *Ideology and Utopia: An Introduction to the Sociology of Cognition*, Translated by Fariborz Majidi, Tehran, Samt. (In Persian).
- Mollaei Tavani, Alireza (2002), *Constitutionalism and the Republic: The Roots of the Disorder of the Democratic Order in Iran*, Tehran, Godareh. (In Persian).
- Movassaghi, Ahmad (2005), *Modernization and Reforms in Contemporary Iran*, Siasat Quarterly, Journal of the Faculty of Law and Political Science, No. 69, Autumn, pp. 225-260. (In Persian).
- Mirza Saleh, Gholamhossein (2008), *The Collapse of the Qajar and the Rise of Pahlavi*, Tehran, Negah Moaser Publishing. (In Persian).
- Mouffe, Chantal (1993) *The Return of The Political*, London: Verso Publication.
- Najafzadeh, Mehdi (2015), "The Imaginary Status of the Legislator in the Period of the Development of Modern Politics in Iran", *Journal of Confined Countries (Qajar Studies)*, No. 1, pp. 165-181. (In Persian).
- Nafisi, Saeed (Bita), *Social and Political History of Iran in the Contemporary Period*, Volume 2, Tehran, Bonyad. (In Persian).
- Nouraei, Fereshteh (1973), *Research in the Thoughts of Mirza Malkam Khan Nazim al-Dawla*, Tehran, Jibi Publications Joint Stock Company. (In Persian).
- Nozari, Hossein Ali (1999), *Modernism and Modernity: A Collection of Essays in Politics, Culture and Social Theory*, Tehran, Naqsh-e-Jahan. (In Persian).



Nikfar, Jamasb (2013), "Russian and British Support for the Qajar Kings and Farah Izadi's Departure", *Political Science Research*, Vol. 8, No. 3, Summer, pp. 161-183. (In Persian).

Homer, Sean (2009), *Jean Lock*, Translated by Mohammad Ali Jafari and Mohammad Ebrahim Tahaei, Tehran, Phoenix Publications. (In Persian).

## همسازی ایدئولوژی و اتوپیا با امر سیاسی؛ خوانشی بر مناسبات دولت و جامعه در ایران عهد قاجار

 \* پیمان زنگنه<sup>۱</sup>

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران.

 لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult?ItemID=4479150494/9%>
 <https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735790.1403.19.4.3.3>

### چکیده

در دوره قاجار، دولت به دلیل مواجهه با شرایط جدید ناشی از امر سیاسی مدرن، از سازمان‌دهی ایدئولوژیکی مدرن و همچنین، ابزارهای کنترل سیاسی و نظامی مؤثر برخوردار نبود؛ از این‌رو، تغییر در امر سیاسی، وضعیت دشواری را فراروی دولت قاجار قرار داد؛ به‌نحوی که برخی از کارگزاران ایدئولوژی رسمی قاجار درخصوص نحوه عملکرد دولت و کارآمدی آن در مواجهه با شرایط درحال‌تغییر دچار تشکیک شده و نوسازی دولت را جهت تقویت ایدئولوژی رسمی در دستورکار خود قرار دادند. همچنین، امر سیاسی مدرن به شکل‌گیری طرح‌های اتوپیایی معتقد به تغییر وضع موجود در دوره قاجار نیز یاری رساند و ساخت ایدئولوژی رسمی قاجاران در قالب دولت نیز کفایت لازم را در مواجهه با این طرح‌ها از خود نشان نداد. بر این اساس، پیدایش مدرنیته و امر مدرن به‌گونه‌ای که زمینه لازم را برای تغییر نظم سیاسی قدیم و ایجاد نظم سیاسی جدید به‌وجود آورد سبب اثرگذاری بیشتر طرح‌های اتوپیایی مؤثر در جامعه نسبت به ساخت ایدئولوژیکی دولت قاجار شد. نوشتار حاضر بر آن است تا با بهره‌گیری از رویکرد نظری تلفیقی امر سیاسی لکان و ایدئولوژی و اتوپیای مانهایم، برتری توان‌کنش‌های موجود در جامعه در قالب طرح‌های اتوپیایی را نسبت به دولت در عهد قاجار، به شیوه توصیفی و تحلیلی مورد بررسی و کنکاش قرار دهد.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۵/۰۱

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۸/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۹/۱۴

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

 امر سیاسی،  
ایدئولوژی، اتوپیا،  
دولت، جامعه

\* نویسنده مسئول:

پیمان زنگنه

 پست الکترونیک: [p\\_zanganeh@birjand.ac.ir](mailto:p_zanganeh@birjand.ac.ir)

شیوه ارتباط دولت و جامعه از موضوعات مهم در حوزه مطالعات سیاسی است. در قرون پیشین، دولت‌ها نقش برجسته‌ای در شکل‌دادن به امور مختلف جامعه داشته و جامعه و نیروهای مؤثر در آن، تسلیم درخواست‌های ساخت قدرت با محوریت دولت بوده‌اند. دولت در تمدن‌های باستانی و روزگار حاکمیت نگرش سنتی، تأثیرگذارترین نیرو بوده است. موقعیت شاه در ادبیات سیاسی ایران باستان به‌عنوان محور اصلی مناسبات نظم زمینی ترسیم شده بود؛ به‌نحوی که منطبق با نظم کیهانی، نظم زمینی معنادار می‌شد. با گذار از نگرش کلاسیک و ورود به دوره مدرن، در ماهیت رابطه دولت با جامعه تغییراتی ایجاد شد. دیگر دولت از اقتدار همه‌جانبه در دوره کلاسیک برخوردار نبود. دستاوردهای مدرن و شکل‌گیری سرمایه‌داری سوداگر، تحرک دوچندانی به جامعه در مقابل دولت بخشید؛ به‌طوری‌که بسیاری از نیروهای مؤثر قومی، طبقاتی، جنسیتی و غیره بر کردارهای دولت تأثیرگذار بودند. امروزه تحرک جامعه در برابر دولت به‌گونه‌ای است که ترکیب نیروهای اجتماعی موجود در جامعه مدنی بر ماهیت دولت و سمت‌وسوی اهداف آن بسیار اثرگذار است. به‌هرروی، با گذار از سنت و تفکرات سنتی و تقویت مدرنیته به‌تدریج سرعت تحرک جامعه در برابر قدرت و سلطه دولت بیشتر شد. اقتضانات امر سیاسی که همیشه به‌صورت متغیر و ناآرام ظاهر می‌شود، در تغییر ماهیت دولت و جامعه مؤثر بوده است؛ از این‌رو، بر اثر این متغیر تعیین‌کننده، طرح‌های آرمان‌شهری نیروهای سیاسی در سطح جامعه و همچنین، ایدئولوژی رسمی دولت نیز به‌منظور همسویی با ذات ناآرام امر سیاسی دستخوش دگرگونی می‌شوند. گفتنی است اتوپیا در این نوشتار، مفهومی خیالی و معطوف به عمل است و صرفاً امری ناکجاآبادی و دست‌نیافتنی نیست، بلکه هر یک از گروه‌های سیاسی در جامعه قاجاری، خیالی دست‌یافتنی جهت برساختن نظم سیاسی مطلوب خود را در ذهن داشته‌اند. با نگاهی به مناسبات دولت و جامعه در ایران عهد قاجار، می‌توانیم وزن تأثیرگذاری هریک از دوگانه‌های دولت و جامعه در گذر زمان و همنشینی با امر سیاسی را تشخیص دهیم؛ به‌عبارتی، تغییر شرایط داخلی و خارجی امر سیاسی ناشی از امر مدرن سبب کاهش مشروعیت ایده شاهی آرمانی مبتنی بر فرقه‌ایزدی در عرصه داخلی شد و در عرصه خارجی نیز از طریق اثرگذاری نیروی خارجی بر روندهای تحول، ایدئولوژی شاهنشاهی را تضعیف نمود. چنین وضعیتی، نیروهای اتوپیایی را در جهت برساختن نظم مطلوب خود به تحرک واداشت. در دوران تأسیس و تثبیت سلسله قاجار نیز به دلیل ماهیت متفاوت امر سیاسی، بالادستی دولت نسبت به جامعه را در عین تحولات موجود در جامعه

شاهد هستيم؛ اما با شروع دوران گذار و همچنين، دوره انحطاط قاجار، برتری فعل وانفعالات درون جامعه نسبت به دولت را نظاره گر هستيم؛ از اين رو، منظور از دوره گذار دورانی است که طی آن فرايندهای ناشی از امر مدرن در کنار نظم سنتی قرار گرفته و وضعیتی توأم با بی ثباتی را برخلاف دوره های پيشين برای نگرش سنتی حاکم بر دستگاه ايډئولوژی قاجاران به وجود آورد. سؤال پژوهش اين است که مناسبات میان ايډئولوژی و اُتوپيا با امر سياسي در عهد قاجار چگونه بوده است؟ فرضيه اين است که بر اثر تغيير شرايط داخلي و خارجي امر سياسي، اثرگذاري اُتوپيا بيشتر از ايډئولوژی بوده است. اين نوشته پژوهشی بر آن است تا با بهره گيري از مدل نظري تلفیقی امر سياسي لکان و ايډئولوژی و اُتوپياي مانهايم، به شیوه توصيفی و تحليلی، مناسبات دولت و جامعه در عهد قاجار را مورد تحليل و بررسی قرار دهد.

## ۱. پيشينه پژوهش

در مورد تحولات دوره قاجار، به ویژه از منظر رابطه دولت و جامعه، آثاری به رشته تحرير درآمده است؛ از جمله لسان الملک سپهر (۱۳۷۷) در ناسخ التواریخ به شرح جزئیات تاريخی وقایع دوران هر یک از شاهان قاجار پرداخته است. روش او در اين اثر بسيار جزئی نگرانه و مبتنی بر وقایع عینی تاريخی است. وی در بخشی از اثر خود به شکل گيري فتنه باييه اشاره نموده که مورد استفاده اين نوشته پژوهشی نیز قرار گرفت.

دولت آبادی (۱۳۶۱) در حیات يحيی، حوادث زمانه خود را روايت کرده و در جلد دوم اين اثر به صورت عینی، به وقایعی پرداخته که خود نیز با آن حوادث مرتبط بوده و در زمانه آن رخدادها زیست نموده است. مباحث مربوط به دوره محمدعلی شاه برای اين نوشته مورد استفاده قرار گرفت.

امانت (۱۴۰۰) در تاريخ ايران مدرن با نگاهی تاريخی و تحليلی، حوادث دوران صفويه، قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی را تشریح نموده است. او در اين اثر درصدد است تا پیوندی از همانندی و ناهمانندی را میان سلسله های تاريخی ايران در ارتباط با امر مدرن و مسئله دولت مدرن نشان دهد. روندهای تحليلی اين کتاب مورد توجه اين مقاله بوده است.

غنی (۱۳۸۹) در کتاب ايران، برآمدن رضاخان، بر افتادن قاجار و نقش انگلیسی ها، حوادث انتهایی دوران قاجار چون قرارداد ۱۹۱۹ و برآمدن رضاخان طی کودتای ۱۲۹۹ را با بهره گيري از خوانش تاريخی مورد بررسی قرار داده است.

فوران (۱۳۹۰) در اثرش با عنوان مقاومت شکننده؛ تاريخ تحولات اجتماعی ايران از



صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، با بهره‌گیری از نظریه تلفیقی نظام جهانی والرش‌تاین و فرهنگ‌های سیاسی مخالف و نظریه وابستگی، تحولات اجتماعی ایران را با تکیه بر دو مفهوم اقتصاد و جنبش‌های اجتماعی از دوره صفویه تا انقلاب اسلامی بررسی نموده است. الگار (۱۳۶۹) نیز در دین و دولت در ایران به کنش و واکنش‌های تعاملی و تقابلی علما با پادشاهان قاجار پرداخته است.

افزون بر کتب پیش‌گفته، تاجیک و خسروی (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «شکل‌گیری جریان‌های رمانتیک در عرصه سیاسی ایران؛ دوره مشروطه تا دهه ۱۳۳۰» به این مهم می‌پردازند که مشروطه قرار بود بزنگاه عقل و تدبیر خردمندان در سیاست ایران باشد؛ اما از رمانتیسم سر درآورد. مباحث مربوط به رمانتیسم و انطباق آن با مسائل ایران برای این نوشتار سودمند افتاد. با نگاهی به آثار مذکور و همچنین، دیگر منابعی که در تدوین این مقاله به‌کار گرفته شده، گفتنی است در هیچ‌یک از این آثار به رابطه منسجم دولت و جامعه پرداخته نشده و هریک از آن‌ها از سویه نگرشی خود، که بیشتر تاریخی بوده، به دولت و گروه‌های موجود در جامعه پرداخته‌اند. این نوشته افزون بر بهره‌گیری از زوایای بدیع این منابع، از رویکردی نظری و مفهومی استفاده نموده و در تلاش بوده است تا سویه‌های پراکنده این آثار درخصوص دولت و جامعه را با مدل مفهومی خود تلفیق کند؛ از این رو، بداعت این اثر در مدل نظری متمایز و سازمان‌دهی مباحث پیرامون دولت و جامعه در قالب آن مدل نظری است. بر این اساس، این مقاله صرفاً یک نوشته مبتنی بر داده‌های تاریخی نیست، چون از زاویه نظری به تاریخ می‌نگرد و ازسویی، یک اثر ذهنی و مفهومی هم نیست، چون برای اثبات مدعای نظری خود از گزاره‌های تاریخی بهره می‌گیرد. این نوشتار مابین نظریه و تاریخ در حرکت است.

## ۲. چهارچوب نظری

امر سیاسی لکان و ایدئولوژی و اُتوپای مانهایم مدل نظری تلفیقی این نوشتار هستند که به آن‌ها پرداخته می‌شود.

### ۱-۲. امر سیاسی

لکان با تأکید بر سطوح سه‌گانه امر خیالی<sup>۱</sup>، امر نمادین<sup>۲</sup> و امر واقعی<sup>۳</sup> نشان می‌دهد که

1. the Imaginary  
2. the Symbolic  
3. the Real

سوژه همواره به مثابه جایگاه و منزلت گونه‌ای از فقدان و غیاب<sup>۱</sup> تکوین می‌یابد. در این فرایند، ساختارها و ایدئولوژی‌های گوناگون سعی در بازنمایی سوژه به مثابه امری کامل و منسجم دارند که البته هیچ‌گاه محقق نمی‌شود و سوژه همواره دچار نقصان و تهی‌بودگی باقی می‌ماند (موفه،<sup>۲</sup> ۱۹۹۳: ۷۶-۷۵). از نگاه لکان، فرد ابتدا در مرحله آینه‌ای،<sup>۳</sup> تصویری از موجودیت بدن خویش به مثابه یک کلیت و تمامیت به دست می‌آورد که زندگی توهمی<sup>۴</sup> وی را شکل می‌دهد (لکان،<sup>۵</sup> ۱۹۹۱a: ۷۹). در این تجربه، ازسویی کودک خویشتن را به شکل وجودی واحد و درعین حال، وحدتی از خودبیگانه شده و مجازی<sup>۶</sup> تجربه می‌کند (لکان، ۱۹۹۱b: ۵۰). حرکت خود یا اگو از مرحله تصور خویشتن به عنوان موجودی کامل در مرحله خیالی یا تصویری به مرحله نمادین، توأم با پی بردن بدین واقعیت تراژیک است که چنین تکاملی هیچ‌گاه برای وی مقدور و میسر نخواهد شد. در عرصه نمادین، فرد هویت خویش را در زبان موردشناسایی قرار می‌دهد که البته این موضوع درعین حال، همراه با فهم مسئله فقدان و ازدست رفتن خود به عنوان یک شیء<sup>۷</sup> است (لکان، ۱۹۹۹: ۲۴۷). لکان درهم تنیدگی سه حوزه مذکور را با عنوان گره برومه‌ای<sup>۸</sup> طرح کرده که قوام هر یک بسته به ارتباطش با دو ساحت دیگر است. البته گذر از ساحت خیالی به نمادین بیشتر نوعی انتزاع نظری<sup>۹</sup> است تا توالی زمانی؛ ازاین‌رو، لکان ساختمان نفسانی یا هویت فردی افراد را به صورت سه حلقه به هم پیوسته تصور می‌کند که در ساحت نمادین زبان شکل گرفته است و رابطه انسان با محیط پیرامونش را مشخص می‌سازد (نجف‌زاده، ۱۳۹۴: ۱۶۹). او نمی‌گوید که همه چیز به امر نمادین فروکاستنی است، بلکه بر این باور است که با پدیدارشدن نمادها، همه چیز از جمله ناخودآگاه و سوپزکتیویته بشری مطابق با آن‌ها و قوانین امر نمادین تنظیم و ساخته می‌شوند (هومر، ۱۳۸۸: ۶۷). ازاین‌رو، از نظر لکان، سیاست‌ورزی هم‌ارز واقعیت سیاسی است و واقعیت سیاسی مانند تمام واقعیت‌ها، در وهله اول در ساحت نمادین ساخته می‌شود و پس از آن، از جانب فانتزی مورد تأیید قرار می‌گیرد. بر این اساس،

1. place of the lack
2. Chantal mouffe
3. mirror stage
4. fantasy life
5. Jacques lacan
6. unity but as an alienated virtual unity
7. object
8. Borromean Knot
9. theoretical abstraction



نمی‌توان امر سیاسی را به واقعیت سیاسی فروکاست (استاوراکاکیس، ۱۳۹۲: ۱۴۲). مرحله تروماتیک سیاسی از حیث رویارویی با ساحت واقع، به‌طور پیوسته، فرایندپردازی‌های متنوع ساحت واقع را به جریان می‌اندازد. این وضعیت به ظهور سیاست‌ورزی، تأسیس سیاسی، نوعی فانتری اجتماعی جدید به‌جای فانتری درهم‌ریخته قبلی منجر می‌شود؛ ازاین‌رو، طرح لکان از حیات اجتماعی - سیاسی عبارت است از بازی پایان‌ناپذیر امکان و امتناع، ساختن و ویران‌کردن، بازنمایی و ناکامی در بازنمایی، مفصل‌بندی و درهم‌ریختگی (همان: ۱۴۶-۱۴۵).

## ۲-۲. ایدئولوژی و اتوپیا

مانهایم معتقد است که با درنظرگرفتن ایدئولوژی و اتوپیا، دوباره سؤال از ماهیت واقعیت مطرح می‌شود. پس این دو مفهوم دربردارنده تأکیدی است که طی آن هر ایده‌ای باید در انطباق با واقعیت به‌کار برده شود. باوجوداین، پیش‌فرض ما از واقعیت در معرض تجدیدنظر قرار می‌گیرد و به سؤال تبدیل می‌شود. از نگاه او، تمام طبقات و گروه‌های متضاد در جامعه واقعیت را در افکار و کردار خود جست‌وجو می‌کنند (مانهایم، ۱۹۷۹: ۸۸-۸۷). مانهایم بر این باور است که ایدئولوژی در خدمت نظم اجتماعی خاصی است که به‌وسیله آرمان‌شهر متلاشی می‌شود. براساس این دیدگاه، اگر کارکرد محوری ایدئولوژی یکپارچه‌سازی و صیانت از وضع موجود باشد، کارکرد محوری آرمان‌شهر کاوش در امکانات است. به‌عبارتی، ساخت‌های آرمان‌شهری نظم اجتماعی موجود را زیر سؤال می‌برند (استاوراکاکیس، ۱۳۹۲: ۲۰۸). از نظر مانهایم، معنای مشخص ایدئولوژی این است که به ایده‌ها و بازنمایی‌ها مشکوک هستیم؛ ازاین‌رو، ایدئولوژی پنهان کردن آگاهانه ماهیت واقعی یک موقعیت و تشخیص درست آن چیزی است که منطبق با منافع نیست و یا تلاش‌های حساب‌شده برای اغواگری و گول زدن دیگران است. مانهایم ایدئولوژی را در پیوند با گروه اجتماعی - تاریخی یا یک طبقه می‌داند که بر مبنای روان‌شناسی منافع عمل می‌کند (مانهایم، ۱۹۷۹: ۵۱-۴۹).

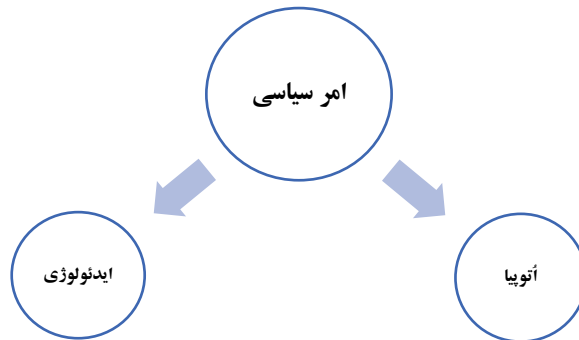
فرض مانهایم این است که گروه‌های اجتماعی، آن‌چنان در چهارچوب منافعشان به وضعیت وابسته می‌شوند که سرانجام توانایی دیدن واقعیت‌های خاص مغایر با منافع خود را از دست می‌دهند. او این حالت را وابستگی به وضعیت می‌نامد و ایدئولوژی را ناشی از قرارگرفتن فرد در چنین وضعیتی می‌داند. از نگاه او، ایدئولوژی‌ها همواره از چاشنی غیرواقعی بودن برخوردارند؛ چراکه می‌توانند سبب گمراهی گروه‌های اجتماعی شوند و آن‌ها را به سمتی هدایت کنند که دیگر حتی منافعشان را تشخیص ندهند و برخلاف آن عمل کنند (کنوبلاخ،

۱۳۹۲: ۱۵۱-۱۵۳). به هر روی، ایدئولوژی فراورده طبقات حاکم است و وضع موجود را توجیه می‌کند و ممکن است به صورت جهان‌بینی یک عصر درآید؛ اما اُتوپیا بیانگر آمال و آرزوهای طبقات زیر سلطه و فاقد قدرت است که زمینه فکری شورش و جنبش را فراهم می‌کند (بشیریه، ۱۳۸۰: ۱۴). به باور مانهایم، اندیشه هنگامی اُتوپیا است که با واقعیتی که این حالت ذهنی در آن به ظهور می‌رسد ناسازگار باشد، پس نباید هر حالتی از ذهن را که با موقعیت آنی و مستقیم ناسازگاری دارد و از حدود آن فراتر می‌رود اُتوپیا تلقی کنیم، بلکه آن جهت‌گیری فراتر از واقعیت را باید اُتوپیا بینگاریم که هرگاه به عرصه عمل درمی‌آید، میل دارد نظم اشیا و امور حاکم را به‌طور جزئی یا کلی از هم بپاشد (مانهایم، ۱۳۸۰: ۱۴۳). از نظر وی، رسالت روشنفکران روشن ساختن مقوله کلیت از طریق درهم‌آمیختن دیدگاه‌های مختلف است؛ فرایندی که تابع منافع طبقاتی نیست (نوذری، ۱۳۷۸: ۴۱۱). مانهایم معتقد است نمایندگان هر نظام ایدئولوژیکی در برابر عقاید و تمایلات فراتر رونده از موقعیتی که در دایره نظام موجود تحقق‌پذیر نیستند، رویکردی خصومت‌آمیز اتخاذ کرده و در تلاش‌اند تا از طریق کنترل کردن آن‌ها از نظر اجتماعی، تأثیرگذاری‌شان را در جامعه به حداقل برسانند (مانهایم، ۱۳۸۰: ۱۴۴). او در نقطه مقابل هر اُتوپیا، نظام مستقر را مظهر شر و بدی می‌انگارد؛ از این رو، مسیر تاریخ به‌صورت جریان متناوبی از توپیا (نظام موجود) به اُتوپیا و از آنجا به توپیا بعدی است؛ بر این اساس، نظام موجود موجب پدید آمدن اُتوپیاهایی می‌شود که به‌نوبه خود، قید نظام موجود را از هم می‌گسلد (همان، ۱۳۸۰: ۱۴۸-۱۴۷).

از مجموع مباحث پیش‌گفته در خصوص امر سیاسی و ایدئولوژی و اُتوپیا می‌توان به این استنتاج رسید که امر سیاسی در این مدل نظری تلفیقی به‌عنوان متغیر مستقل بر ماهیت ایدئولوژی و کنشگری آن در عرصه عملی تأثیر دارد. همچنین، چرخش‌های امر سیاسی بر شکل‌گیری اُتوپیاهای موجود در جامعه نیز اثرگذار است؛ به‌طوری‌که طرح‌های اُتوپیا، متأثر از امر سیاسی به کنشگری فعالانه در مقابل ایدئولوژی رسمی نیز می‌پردازند.

براساس دقایق این مدل نظری و همسو با سه‌گانه‌های لکانی (امر واقع، امر خیالی و امر نمادین)، در دوره قاجاریه نوعی نظم نمادین سنتی بر مبنای قره‌ایزدی شاهانه وجود دارد. این نظم بر اثر تحولات عینی داخلی و خارجی یعنی پیدایی افکار و فناوری‌های مدرن و تسلط نیروی خارجی که مرتبط با این افکار بود و از فناوری مدرن نیز در راستای اهداف خود بهره می‌برد، دستخوش تغییر شد؛ از این رو، منطبق با رویکرد کنترلی که مانهایم برای ایدئولوژی مسلط در نظر می‌گیرد، شاهان قاجاری نیز برای مقابله با اُتوپیاهای درون جامعه از ابزارهایی برای مهار آنان

استفاده نمودند؛ ازسوی دیگر، نیروهای معطوف به تفکرات اُتوپایی هم در حیث خیالی خود طرح‌ها و امکاناتی داشته‌اند که لزوماً در برخی مواقع با موانعی جهت تحقق آن‌ها نیز مواجه شده‌اند. در متن این نوشتار، به دقایق عینی و انضمامی این مدل نظری پرداخته خواهد شد. رابطه به‌هم‌پیوسته امر سیاسی با ایدئولوژی و اُتوپیا را می‌توان در قالب شکلی به شرح زیر نشان داد.



شکل شماره (۱). نسبت امر سیاسی با ایدئولوژی و اُتوپیا

### ۳. بررسی مناسبات دولت و جامعه در دوره قاجار

مناسبات دولت و جامعه در دوران قاجار براساس چهار دوره تأسیس (دوران حکمرانی آقا محمدخان)، تثبیت (دوره حکومت فتحعلی‌شاه و محمدشاه)، گذار (عصر حکمرانی ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه) و انحطاط (دوره محمدعلی‌شاه و احمدشاه) و در قالب دو مفهوم امتناع نظم سیاسی قدیم و امکان شکل‌گیری نظم سیاسی جدید که بر اثر چرخش امر سیاسی و پیدایی اندیشه‌های اُتوپیاگونه پدیدار شده است، مورد تحلیل و بررسی قرار خواهند گرفت. گفتنی است تقسیم‌بندی که در این نوشته صورت گرفته براساس دوره‌های تاریخی است که شاهان قاجار در رأس آن قرار داشته‌اند؛ زیرا با فهم دوره تاریخی هر یک از شاهان اولاً، نوع رویکرد هر یک از آنان نسبت به محیط پیرامونی آنان شناخته خواهد شد؛ ثانیاً، نوع رابطه آنان با اُتوپیاها و واکنش اُتوپیاها به هر یک از شاهان مورد شناسایی قرار خواهند گرفت؛ ثالثاً، این دسته‌بندی براساس فراز و فرود دوره قاجار صورت گرفته و در تلاش است تا خط

سیری کلی از روند تحولات دوره قاجاریه با التزام به مدل نظری را به نمایش بگذارد. بر این اساس، با استناد به منابع دست اول، تلاش شده تا دقایق مرتبط با دغدغه این مقال نشان داده شود؛ از این رو، این اثر هر چند می‌توانست بر یک دوره از تحولات پادشاهان قاجار تمرکز کند، از آنجاکه هدفش ارائه خط سیری تاریخی و کلی از منطق تحولات دوره قاجاریه در یک بازه زمانی طولانی بود، سعی بر آن است تا آن منطق کلی در پیوست با رخدادهای تاریخی نشان داده شود. افزون بر این، دوره انحطاط صرفاً بر مبنای اوضاع و احوال دو پادشاه آخر قاجار یعنی محمدعلی شاه و احمد شاه صورت گرفته است. هر چند که مشروطه یک نقطه عطف است؛ اما پیامد مشروطه و عدم شکل‌گیری یک نظم سیاسی هژمون جدید نیز در قالب همان روند کلی انحطاط دو پادشاه آخر قاجار قابل تحلیل و بررسی است. افزون بر این، تقسیم‌بندی چهارگانه تأسیس، تثبیت، گذار و انحطاط صرفاً نوعی نظرورزی ذهنی محسوب نمی‌شود و صحت آن با استناد به شواهد عینی و تاریخی به محک آزمون گذاشته شده است.

### ۱-۳. دوره تأسیس

در این دوره به دنبال امتناع ناشی از به حاشیه رفتن نظم سیاسی از حاکمیت زندیه، دوره‌ای از هرج و مرج و ناامنی در ایران پدیدار گشت که به دنبال آن، با اقدامات همگون‌ساز آقا محمدخان، امکان برساختن نظم سیاسی شکل گرفت که وجه بارز این دوره، کنشگری خشونت‌بار آقا محمدخان به منظور استقرار سامان سیاسی متفاوت از گذشته است. به عبارتی، در این دوره، آشوبناکی امر سیاسی سبب شد تا آقا محمدخان ابتکار عمل را جهت برقراری نظم نوینی که مبتنی بر ایدئولوژی برگرفته از افکار قبیله‌ای بود، به دست گیرد.

حکومت قاجار در دوره تأسیس، از ضعف و بی‌سازمانی جامعه توان می‌گرفت و بر آن مبتنی بود. در چنین شرایطی، دولت قاجار تحت نظارت جامعه قرار نداشت و کوچ دادن اجباری ایلات و تقویت برخی دیگر برای برقراری موازنه و سرانجام، بخشیدن زمین و پول به منظور ساکن کردن ایلات از جمله سیاست‌های آن بود (سرحدی و نجف‌زاده، ۱۴۰۲: ۵۹) تا از این طریق، کنترل لازم جهت مقابله با هرگونه طرح اتوپیایی در جامعه فراهم آید؛ از این رو، طرح‌های اتوپیایی در این دوره از امکان‌های مناسبی مانند اعتصاب و بسیج جهت مقابله با ایدئولوژی تازه تأسیس برخوردار نبودند.

#### ۱-۱-۳. آقا محمدخان

در آغاز حکومت قاجار، امر سیاسی در رقابت میان روسیه، انگلیس و فرانسه به شکلی نمادین



شکل گرفت. ایران در این دوره به حکم ویژگی‌های اقتصادی، سیاسی و جغرافیایی‌اش، در جرگه سرزمین‌های با اهمیت قرار گرفت و خواه‌ناخواه، به پهنه بازی‌های سیاست جهانی گام گذاشت و عملاً بازیچه نقشه‌ها، تاکتیک‌ها، استراتژی‌ها و معادله‌های گسترش خواهانه عوامل جهانی استعمار گردید. یورش‌های پی‌درپی بیگانگان به ایران و جنگ‌های گوناگون درون‌مرزی و گسترش بیماری‌های واگیردار مانند وبا و طاعون، ایران را در زمینه اقتصادی و نیروی انسانی بسیار ناتوان ساخته بود. در دهه‌های پایانی همان سده و نخستین دهه سده ۱۹، فشارهای سیاسی و اقتصادی زاینده استعمار غرب نیز بر دشواری‌های درون‌مرزی ایران افزود (حائری، ۱۳۹۴: ۲۳۱-۲۳۲). به‌هرروی، ضرورت‌های ناشی از امر سیاسی این دوره که شامل حضور بیگانگان، شیوع بیماری و ضعف عمومی کشور بود، نوعی سیاست خشن و عریان را آن‌گونه که آقا محمدخان علیه رقبایش به‌کار می‌رفت، ضروری می‌نمود. در این دوره، پادشاه در مقابل جامعه دست بالا را داشت و با اقتدار تمام، اهدافش را پیش می‌برد؛ به‌طوری‌که قتل‌عام مردم تفلیس، قتل لطفعلی‌خان زند، شکنجه شاهرخ نابینا، مؤید این بالادستی است.

ماهیت عشیره‌ای حکومت قاجار که در دوران آقا محمدخان بسیار مشهود بود، به علما امکان نداد که نفوذ زیادی به‌دست آورند. به‌جز شخص حاکم که بسیاری از کارهای دولت را یک‌تنه انجام می‌داد، حکومت از دو مقام عمده رسمی تشکیل می‌شد، یکی مستوفی (خزانه‌دار) و دیگری (منشی لشکر). سپاهیان نیز محبوب‌ترین بخش جمعیت را تشکیل می‌دادند (الگار، ۱۳۶۹: ۸۴)؛ از این‌رو، میرزای قمی از علمای این دوره، در مورد آقا محمدخان، مطالبی پیرامون اهمیت مقام پادشاهی، معنی ظل‌الله نامیده شدن شاه و موضع او به‌عنوان یک مجتهد در برابر شاه می‌آورد. از دیدگاه میرزای قمی، «شاه شبیه جانشین خداست و طبق مشیت خدا، شاه شده و بنده‌ای را نشاید که سر از کمنند او پیچد» (حائری، ۱۳۶۹: ۳۲۵). به‌هرروی، در این دوره، امر سیاسی بین‌المللی و داخلی نیز مانند دوره‌های بعدی آن‌قدر پیچیده و شتابناک نیست که منجر به تحرک در درون جامعه و پیدایش طرح‌های اتوپیایی شود. افزون بر این، اقدامات همگون‌ساز و کنترلی آقا محمدخان نیز چنین مجالی را برای پیدایی طرح‌های اتوپیایی فراهم ننمود.

بر این اساس، از آنجاکه دوره آقا محمدخان در قالب نظم سیاسی قدیمی قابل تحلیل است، در این دوره، بالادستی امر سیاسی (کردارهای آقا محمدخان) را نسبت به امر دینی (علمای دینی) شاهد هستیم. پس نوپدیدگی دولت قاجار و اقدامات ابتکاری آقا محمدخان در راستای برساختن نظم سیاسی به هرگونه طرح آرمان‌شهری که قصد مقابله با شاه را داشت، مجال بروز و ظهور نمی‌داد و افزون بر این طرح‌های اتوپیایی در قالب اراده برای برهم زدن نظم سیاسی،

که از مفاهیم عمیق فکری نیز برخوردار باشد هم به چشم نمی‌خورد؛ از این رو، ایدئولوژی قبیله‌ای و عشیره‌ای قاجاران به‌عنوان ایدئولوژی مسلط از چنان سلطه‌ای برخوردار بود که عملاً امکانی برای پدیداری طرح‌های اتوپیا برهم‌زننده نظم وجود نداشت.

### ۲-۳. دوره تثبیت

در این دوره، امر سیاسی از حالت ناآرامی شدید که به‌صورت تاخت‌وتاز و هجوم به سرحدات ایران، خود را نمایان می‌ساخت، خارج شد و کمی آرام گرفت؛ اما بی‌قراری امر سیاسی به‌صورت رقابت‌های روس و انگلیس و حتی فرانسه پدیدار شد. جنگ‌های ایران و روس، مهم‌ترین رخداد این دوره است؛ زیرا باعث شد تا ذهن نخبگان ایران به پرسش از دلیل عقب‌ماندگی سوق پیدا کند. بر این اساس، در این دوره به موازات ثبات قاجاران، شاهد ترک برداشتن پوسته نظم سنتی قدیم هم هستیم؛ یعنی در این دوره، به تدریج گزاره‌های مدرن وارد حیات سیاسی و اجتماعی ایران شد و منجر به تغییراتی در امر نمادین ایدئولوژی مسلط قاجاریه گردید.

مفهوم شاهی مقدس برخوردار از فره ایزدی به‌مثابه یکی از مفاهیم ایدئولوژیکی در سامانه قدرت پادشاهان قاجار بود. افزون بر این، این مفهوم چیزی فراتر از متون رسمی و دینی بود و بیشتر به زیست اجتماعی و عرصه عمومی و نیز باورهای مردم ربط داشت. این باورهای عامه و سبک زندگی به اندازه‌ای قدرتمند بود که شاه حتی اگر علاقه‌مند به تغییر مناسک و رویه‌های عام بود، در عمل، با وجود مقام بالایش قدرت مطلق نداشت. شمایل شاهان قاجار و به‌ویژه فتحعلی‌شاه در پیکرنگاری‌ها نوعی بازگشت به اندیشه ایران‌شهری و دوران ساسانی است. فتحعلی‌شاه لقب شاه شاهان را برای خود استفاده می‌کرد؛ لقبی باستانی که کارکرد سیاسی مشخصی نیز داشت که همانا برتری شاه قاجار بر تمام مدعیان سلطنت است (کلهرودی، ۱۴۰۲: ۲۱۸-۲۱۷).

### ۱-۲-۳. فتحعلی‌شاه

ضعف‌های نظام داخلی ایران برای اولین بار در عصر فتحعلی‌شاه نمایان شد. به طوری که طی ده سال تحمیل دو قرارداد گلستان و ترکمانچای از طرف روسیه به ایران، ناتوانی سیستم داخلی ایران در برابر چالش‌های بیرونی و قدرت‌های روسیه، انگلستان و فرانسه را نشان داد. روابط ایران با روسیه، انگلستان و فرانسه در این دوره حاکی از وجود اهرم تصمیم‌گیری در لندن و پاریس نسبت به مسائل ایران است (سریع‌القلم، ۱۳۹۱: ۱۰۶). در دوره فتحعلی‌شاه، به دلیل اقتضانات ناشی از امر سیاسی، شکافی در ایدئولوژی پادشاهی پدید آمد. عباس میرزا، از کارگزاران این دستگاه ایدئولوژی، برخلاف سایر



باورمندان به این ایدئولوژی که معتقد به کاربست ابزارهای کنترلی نسبت به پویش‌های درون جامعه بودند، به ضرورت نوسازی و ایجاد تغییر جهت همسویی با امر سیاسی نوظهور پی برده بود. او به اقلیت‌های مذهبی توجه خاص داشت و می‌خواست با همکاری علما، حقوقی را که شریعت برای آن‌ها در نظر گرفته بود تأمین کند. به‌طور پیوسته با اقدامات او مخالفت می‌شد. شاید این مخالفت‌ها تا حد زیادی ناشی از خصومتی بود که برادران عباس میرزا با وی داشتند و برای حمله به او از دستاویزهای مذهبی سود می‌جستند. به گفته دروویل، مخالفان عباس میرزا او را شایسته ولایتعهدی نمی‌شمردند؛ زیرا او از نظر آن‌ها فرنگی شده بود و حکمه فرنگی می‌پوشید (الگار، ۱۳۶۹: ۱۳۷-۱۳۰). افزون بر این، یرمولوف، سفیر روسیه در ایران، در گزارش‌های خود از اقدامات عباس میرزا نوشته است که عباس میرزا سی دسته تشکیل داده بود که هر یک مرکب از هزار تن بود و صد توپ صحرایی داشت. سپس می‌گوید: «اصلاحات دنباله دارد و در اندک‌زمانی، ایران پیاده‌نظامی خواهد داشت که می‌تواند در شمار بهترین پیاده‌نظام‌های اروپا درآید» (نفیسی، بی تا: ۸۹). همچنین، عباس میرزا در کشاکش جنگ‌های ایران و روس دریافت که وجه تولید تمدن‌سازی تغییر کرده است و ایرانیان از گردونه خارج هستند و آن‌ها دیگر مولد و بازیگر و مبتکر نیستند (سمیعی اصفهانی، ۱۳۷۸: ۱۲۵). گفتنی است، عباس میرزا از جمله اولین کارگزاران ایدئولوژی مصلحت‌فاجاری بود که تحول منطق امر سیاسی متأثر از امر واقع را درک کرد. او عمیقاً به این نکته پی برد که بر اثر پیشرفت‌های ناشی از مدرنیته و رواج ابزارهای جدید جنگی و ادوات پزشکی، دیگر شرایط امر واقع مانند دوران آقا محمدخان نیست و نوعی پیچیدگی و درهم‌تیدگی در امر واقع ایجاد شده که به امر سیاسی جهت می‌دهد. افزون بر این، در آن زمان اصلاحات نظام جدید در آذربایجان بیان‌کننده وسعت دید ولیعهد قاجار بود. درعین حال، مشاهده وضعیت دنیای جدید در خلال برخی از سفرنامه‌ها و مطالعه آن توسط کارگزاران دارالسلطنه تبریز در شناخت از دنیای جدید مؤثر بود.

در دوره فتحعلی شاه، شاهد آمیختگی امر سیاسی با امر دینی هستیم؛ به طوری که کردارهای او از امر دینی متأثر بود؛ از این رو، در این دوره شاهد پیدایی جریان شیخیه هستیم. این جریان هر چند طرح اُتوپیا بنیان‌برافکنی جهت مقابله با پادشاه قاجار نداشت، ولی برای بقای خود در مواجهه با جریان‌های مذهبی رقیب به تأیید ایدئولوژی قاجاران پرداخت. دربار قاجار برای استفاده از شهرت شیخ احمد احسایی به نفع خود، باب مرآه را با او آغاز کرد. فتحعلی شاه قاجار چون از شهرت شیخ مطلع شد، مشتاق بود که هر طور شده، شیخ را برای دیدن و درعین حال، وابسته کردن به خود که سیاست داخلی دربار قاجار در قبال همه بزرگان دین مقتضی آن بود، به سوی تهران دعوت کند (زاهد زاهدانی و سلامی، ۱۳۹۱: ۱۲۹). افزون بر

این، تعدادی از علمای اصولی نیز ضمن برخورداری از طرح آرمان‌شهری متأثر از امر دینی، به دلیل برخی از ضرورت‌های ناشی از امر سیاسی و امر دینی، ناگزیر از مواجهه با پادشاه قاجار بودند. از همین‌رو، میرزای قمی در نامه‌ای طولانی در مورد نبودن حق مشروع و خدایی برای فتحعلی شاه در امر حکومت، گویاتر سخن گفت. این نامه زمانی نوشته شد که دشمنان اصولی که صوفیان از جمله آنان بودند، می‌کوشیدند تا جهت ضدیت با علما، عنوان اولوالامر به پادشاه بدهند (حائری، ۱۳۹۴: ۳۲۷). همچنین، میرزای قمی دارای نظریه‌ای است که از دیگر آثار وی و به‌ویژه جامع‌الشتات به‌دست می‌آید و همسو با نظریه ولایت انتصابی عامه فقیهان، مشروعیت سلطنت‌های رایج را به‌شدت زیر سؤال می‌برد (کدیور، ۱۳۷۸: ۶۹). شیخ جعفر کاشف‌الغطاء نیز یکی دیگر از علمای دوره فتحعلی شاه بود که سخت از او پشتیبانی می‌کرد و شاه را دارای شمشیری کشنده و نیزه‌ای فرورونده در دل کافران می‌دانست و از خدا می‌خواست که دولت وی را به امام زمان پیوند دهد؛ اما کاشف‌الغطاء به‌رغم این همه احترام به شاه، هرگز حکومت وی را یک حکومت اسلامی اصیل نمی‌دانست و اجازه نمی‌داد که شاه بی هیچ‌گونه تأیید و اجازه‌ای از سوی علما، حکومت خود را مشروع بخواند (حائری، ۱۳۹۴: ۳۲۹). گفتنی است یکی از ابزارهای فتحعلی شاه برای کنترل اُتویای دینی علما، بهره‌گیری از توان جریان‌های دینی موازی همچون شیخیه بود. از سوی دیگر، علما نیز در این دوران به دلیل موازنه‌سازی که از سوی فتحعلی شاه صورت گرفته بود، عملاً از امکان‌های کنش مؤثر برخوردار نبودند؛ بنابراین، در دوره فتحعلی شاه، آمیختگی امر سیاسی با امر دینی را به‌صورت پیوند توأم با همکاری و انتقاد علما با شاه شاهد هستیم؛ از این‌رو، تعامل پویای جامعه با دولت در قالب نظم سیاسی قدیم و بعضاً به‌صورت برتری نسبی دولت جلوه‌گر شد؛ اما در این دوره طرح‌های اُتویایی معطوف به عمل در جهت ریشه‌کنی نظم مستقر نیز پدیدار نشدند.

### ۲-۲-۳. محمد شاه

در دوران محمد شاه، اگرچه تلاش‌هایی در جهت تقویت دولت مرکزی و نیز محاکم عرف در مقابل محاکم شرع صورت گرفت، ولی ناتوانی و ناکارآمدی دولت و کشمکش میان دین و دولت و رقابت و نفوذ و مداخله روس و انگلیس و رخنه اروپایی، سمت‌وسوی تغییرات را منحرف کرد و اصلاحات را عقیم گذاشت. میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام فراهانی که نقش مؤثری در روی کار آوردن محمد شاه داشت، به‌عنوان صدراعظمش، عزم اصلاحاتی در جهت تحکیم قدرت دولت و ارتش و جلوگیری از اسراف اموال دولتی و مداخلات استعمار روسیه و انگلستان و کمپانی‌های خارجی داشت؛ در همان سال اول صدارتش با مخالفت و کارشکنی درباریان و بیگانگان مواجه شد



(موثقی، ۱۳۸۴: ۲۳۸). نقل است که میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی «در ایام صدارت هم تند می‌رفت و چون خود را مؤسس این سلطنت می‌دانست، پاره احکام را به دلخواه خود می‌گذرانید و چنان می‌خواست که سلطان به دلخواه خود نتواند فلان پست را بلند کند و فلان عزیز را نزند نماید. ... نصب و عزل و قطع و فصل کار و اجرای امور دولت و دادن و گرفتن مواجب و منصب را می‌خواست منحصر به تصویب خود نماید» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۵۷: ۱۳۷-۱۳۶). سرانجام این اختلاف نظرها باعث شد تا محمد شاه استقلال رأی قائم مقام را تاب نیاورد و فرمان قتل او را صادر نماید. گفتنی است، پس از عزل و قتل قائم مقام و بیزاری محمد شاه از ایجاد تغییرات ساختاری در دولت، حاج میرزا آقاسی، مرشد شاه، که وی او را قطب آسمان شریعت و طریقت می‌دانست به صدر اعظمی رسید. محمد شاه شک نداشت که حاج میرزا آقاسی با خدا رابطه دائم و مستقیم دارد و خود نیز موجودی خارق العاده است (الگار، ۱۳۶۹: ۱۷۵). از این رو، محمد شاه با انتصاب حاج میرزا آقاسی به صدر اعظمی، تمایل خود را به حکمرانی بر اساس قواعد کهنه و در حال افول نظم سیاسی قدیمی نشان داد. به هر روی، امر سیاسی در این دوره نیز متأثر از حاکمیت مسلط روس و انگلیس بر امور داخلی کشور بود. افزون بر این، در این دوره، کارگزاران نواندیشی مانند میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، تردیدهای جدی نسبت به ماهیت ایدئولوژی حاکم بر حکومت محمد شاه داشتند؛ از این رو، وی تغییر در شیوه حکمرانی با بهره‌گیری از ابزارهای مدرن را به منظور نوسازی ساخت قدرت مورد توجه قرار داد. به عبارتی، قائم مقام فراهانی پوسته در حال زوال نظم قدیمی که بر اثر تحول امر سیاسی هر روز سیر قهقراپی آن تشدید می‌شد را به خوبی فهم کرده بود. او در صدد بازآفرینی امر نمادینی جدید در مواجهه با امر نمادین ایدئولوژی مسلط بود؛ پس نگاه توأم با اصلاح قائم مقام فراهانی، مبتنی بر کنترل و محدودسازی جامعه نبود، ولی محمد شاه سعی داشت با نگاه کنترلی خود، آن هم در قالب نظم قدیمی به حکمرانی خود ادامه دهد.

در دوران حکومت محمد شاه، روابط دولت با علما به مرحله تازه‌ای از دشمنی و کشمکش گام نهاد. اگر فتحعلی شاه می‌خواست بین نیازهای دین‌داری و وظایف حکمران مستبد آشتی برقرار کند، محمد شاه تا حد زیادی از چنین کوشش‌هایی دست برداشت. ماهیت بدعت‌آمیز اعتقادات مذهبی او و وزیرش حاج میرزا آقاسی حتی موجب نشد که به انقیاد از یک مرجع تقلید اعتراف کند (همان: ۱۷۱)؛ از این رو، خطر اندیشه‌های انحرافی و ضرورت جلوگیری از نفوذ فرقه شیخیه و بابی‌ها و نیز لزوم حمایت روحانیت شیعه از حکومت قاجار در برابر تهدیدات عوامل داخلی و خارجی باعث شد تا محمد شاه روابط به ظاهر دوستانه خود را با علمای بزرگی چون سید محمدباقر شفتی برقرار کند (خداپرست، ۱۳۸۸: ۸۹). در این دوران،

قدرت علما همچنان بر قدرت شاه تأثیرگذار بود. به گونه‌ای که محمدشاه به‌رغم تقابلی که با آنان داشت، نسبت به انجام درخواست‌هایشان ناگزیر بود. از همین رو، سید محمدباقر شفتی که از علمای مخالف شاه بود، در آشوب‌های دوره او، با نواب‌های اصفهان (اولاد صفویه) و لوطیان دست به دست هم دادند. زمانی که منوچهرخان معتمدالدوله ازسوی محمدشاه به پایمردی گروهی از افسران انگلیسی بر اصفهان استیلا یافت، مقاومت حاج سید محمدباقر در برابر دستورهای قدرت دنیوی به‌قرار سابق ادامه یافت. چون شخص مجتهد از تجاوز مصون بود؛ از این رو، وی امین‌الدوله را در خانه‌اش که در محله بیدآباد قرار داشت، پناه داد و پیش شاه از او شفاعت کرد (الگار، ۱۳۶۹: ۱۸۱).

جنبش بابیه از جمله جنبش‌هایی بود که به دلیل برخورداری از طرح اُتوپایی جهت تغییر محیط پیرامونی خود، تقابل با ایدئولوژی پادشاه (محمد شاه) را در دستورکار خود قرار داد. مذهب موعودباورانه بابیه، ریشه در آرای شیخیه داشت. شیخیه بر این باور بود که در غیبت امام غایب باید در دنیا بین امام و بشریت، واسطه‌ای به نام باب وجود داشته باشد. باب، مقامات دینی و غیردینی را به باد انتقاد گرفت و کتاب مقدس خود را عرضه داشت که حاوی احکامی بود که می‌بایست جانشین احکام قرآن شود. آثار او در بردارنده عناصری از انسان‌دوستی و عدالت اجتماعی، نظیر مخالفت با مجازات‌های شدید و دعوت به رفتار بهتر با کودکان بود (کدی، ۱۳۹۶: ۵۳-۵۱). لسان‌الملک سپهر در ناسخ‌التواریخ، در بیان وضعیت ملا محمدعلی زنجانی، از پیروان جنبش بابیه می‌گوید «... در مسائل شرعیه هر سخن که خلاف مشهور و مخالف با جمهور بود، اختیار همی کرد. ... همه سال شهر رمضان را ۳۰ روز بشمار می‌گرفت؛ و از این رو بسیار وقت می‌افتاد که در شریعت اثنا عشریه سجده کردن بر بلور صافی از بهر نماز روا باشد. محمد شاه غازی منشوری کرد تا او .... در احکام شریعت بدعت روا ندارد» (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۷۷: ۱۰۵۸). سید علی محمد باب که پیروان زیادی در میان علما و تحصیل‌کردگان آن زمان پیدا کرده بود، از جمله عقاید جدیدش این بود که زنان نباید در عزلت به سر برند. البته سید علی محمد با مبارزات گسترده علمای شیعه روبه‌رو بود که سرانجام منجر به قتل وی شد (حائری، ۱۳۹۲: ۹۰-۸۹). گفتنی است طرح اُتوپایی علی محمد باب به دلیل شبکه طرفداران سازمان‌دهی شده و حمایت نیروی خارجی (روس) از امکان عمل جهت تغییر نظم موجود برخوردار بود؛ اما روایت نمادین قالب از امر سیاسی که در انحصار ایدئولوژی مسلط قاجار بود، جلو تحرک منجر به تقابل بابیه را گرفت؛ بنابراین، در دوره محمد شاه، به‌رغم تحرکات درون جامعه که ازسوی برخی از علما و جنبش بابیه صورت گرفت،

به نوعی اقتدار برتر شاه در قالب نظم سیاسی قدیم را به صورت نسبی شاهد هستیم. به عبارتی، طرح‌های اُتوپایی از چنان قدرتی جهت‌واژگونی نظم سیاسی قدیم و استقرار نظم سیاسی اُتوپایی برخوردار نبودند؛ از این رو، اُتوپاهای معطوف به عمل در این دوره از امکان عینی مساعدی جهت مسلط نمودن روایت اُتوپایی و فانتزی‌گونه خود از امر واقع برخوردار نبودند.

### ۳-۳. دوره گذار

منظور از دوره گذار، تغییر ماهیت امر سیاسی در این مقطع است که طی آن، اندیشه و دستاوردهای مدرن بیشتر از گذشته زمینه‌تغییرات در دو ساحت دولت و جامعه را فراهم آورد؛ به نحوی که در این دوره، اقدامات اصلاحی از سوی کارگزاران ایدئولوژی رسمی قاجار جهت همسویی با اقتضائات جدید ناشی از امر سیاسی متأثر از امر واقع صورت گرفت و همچنین، در سطح جامعه نیز ندای تحول‌خواهی، متعاقب به نتیجه نرسیدن اقدامات اصلاحی از سوی دولت به گوش می‌رسید. تحرک جامعه در این مقطع در قالب طرح‌های اُتوپایی روشن‌اندیشان، بیشتر از دولت است. این تحركات معطوف به امر مدرن، در دوره مظفرالدین شاه، سبب تغییر در ماهیت نظم سیاسی پیشین شد و به گونه‌ای که شکل‌گیری نهاد پارلمان که برآیندی از صورت عینیت‌یافته طرح‌های اُتوپایی موجود در جامعه بود، نویدبخش صورت‌بندی امکان‌نوعی نظم سیاسی جدید محسوب می‌شد.

#### ۱-۳-۳. ناصرالدین شاه

در دوران ناصری، برخی کارگزاران سیاسی نیز بودند که به ناکارآمدی ایدئولوژی رسمی پادشاهی پی برده و درصدد برآمدن تا با بهره‌گیری و اقتباس از دستاوردهای مدرنیته غربی، سامان سیاسی جدیدی را پی‌ریزی نمایند و بر این اساس، قاجاران را از بحران ناکارآمدی که گریبانگیرشان شده بود، رهایی بخشند؛ زیرا آشنایی بیشتر ایرانیان با دنیای مدرن بر اثر تقویت امواج مدرنیته، بیشتر از گذشته محدودیت‌هایی را برای نظم سیاسی قدیمی ایجاد کرد.

میرزا ملکم خان یکی از کارگزاران سیاسی بود که با آگاهی از شتاب گرفتن امر سیاسی مدرن، سودای بازسازی ساختار به‌گل‌نشسته حکومت قاجار را داشت. به گفته خودش «ارمنی مسیحی به دنیا آمد، ولی میان مسلمانان پرورش یافتم و شیوه افکارم اسلامی است» (نورایی، ۱۳۵۲: ۱). او به برساختن حکومت قانون و پدیدارسازی دولت قوی در عرصه خارجی باور داشت. وی بر این باور بود که برای بی‌طرف ماندن در صحنه رقابت دو قدرت جهانی (روس و

انگلیس)، باید به قدرت دست یافت؛ قدرتی که از طریق رشد اقتصادی به دست خواهد آمد (خلیلی و انتظاری، ۱۳۹۲: ۷۲). ملکم خان معتقد بود که بیشتر اوقات دولت ایران مشغول کارهایی است که هیچ ربطی به تکالیف دولت ندارد و از آن طرف، ملت نیز از دولت چنان توقع می‌نماید که به‌کلی خارج از حقوق ملی است (اصیل، ۱۳۸۱: ۱۱۴). هرچند ناصرالدین‌شاه از اهمیت و ضرورت اصلاحات آگاه بود؛ برخلاف جدش فتحعلی‌شاه، بر این اعتقاد نبود که فقدان حکومت استبدادی به‌ناچار مانند همه ادوار تاریخی در ایران سبب هرج و مرج و آشوب می‌شود. او پس از سفر سوم به اروپا، اعتراف کرد که تمام نظم و نظام اروپا درگرو قانون است. همچنین، شورایی از اعیان و اشراف را مأمور کرد تا بنشینند و برای مملکت قانون وضع کنند؛ اما این اقدام عمری بس کوتاه داشت و هیچ ثمری به‌بار نیاورد (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۷۸). امیرکبیر نیز به‌عنوان یکی دیگر از کارگزاران تأثیرگذار دوره ناصری، درصدد ایجاد اصلاحاتی جهت تداوم موجودیت ایدئولوژی پادشاهی قاجاران برآمد. او با مشکلات بسیاری مانند خزانه خالی مواجه بود و به‌رغم برخی از دشمنی‌ها، در سامان بخشیدن به امور کشور و برقرار کردن کنترل سراسری بر سرحدات آن موفق بود (ازجان، ۱۳۸۲: ۳۰)؛ اما نیروهای سنتی و محافظه‌کار مستقر در قدرت، اقدامات او را برنتابیدند و زمینه عزل و قتل او را فراهم کردند.

سرایت هرچه بیشتر امر سیاسی مدرن به درون پوسته نظم نمادین ایدئولوژی مسلط قاجار امکان‌های اتوپیایی بیشتری را برای امتناع نظم مسلط قاجاران به‌وجود آورد؛ امری که ضربات مهلکی بر پیکره امر نمادین مسلط وارد آورد که در سالیان بعد، اثرات خود را بیشتر نمایان ساخت؛ از این رو، ناصرالدین‌شاه مواجهه دوگانه‌ای با علما و نیروهای مذهبی داشت. احترام به علما و استفاده از مذهب در جهت مقاصد سیاسی ازسویی و تلاش برای دورکردن آنان از کانون قدرت سیاسی ازسوی دیگر. این سیاست، نتایج دوگانه‌ای هم داشت؛ برخی از رهبران مذهبی را به حوزه تحریم هرگونه همکاری با قجرها راند و برخی دیگر نیز همچنان امیدوار به احیای رابطه سلطان و علما باقی ماندند (فیرحی، ۱۴۰۰: ۳۱). آخوندزاده در مورد اهمیت اتوپیای مغایر با خواست ایدئولوژی شاهان قاجار علما بر این باور است که «علما در امزجه و طبایع مردم آن‌قدر تصرف دارند که مردم بلابحث و ایراد به حرف ایشان گوش می‌دهند و از سلطنت باطناً تفر می‌ورزند» (آخوندزاده، ۱۳۹۵: ۲۰۱). ماجرای تنباکویکی از موارد رویکرد تقابلی علما با ناصرالدین‌شاه است که نشانگر به‌بار نشستن اقدام عملی علما در راستای اتوپیای سیاسی موردنظرشان بود. این ماجرا نخستین جنبش گسترده توده‌ای بود که سلطه خارجی و دولت را



نشانه گرفت. نیروهای اجتماعی دست‌اندرکار جنبش طیف گسترده و مردمی را تشکیل می‌دادند. آنچه کدی، ائتلاف عجیب و ناپایدار می‌نامید، روحانیت، بازرگانان، صنعتگران، دکان‌داران، روشنفکران و تهیدستان شهری را دربر می‌گرفت (فوران، ۱۳۹۰: ۲۵۰).

ماجرای تنباکو بیانگر واقعیت امر سیاسی در دوره ناصرالدین‌شاه است. مردم که در این مقطع از طیف‌های مختلفی بودند، در واکنش به امر سیاسی، به اقدام علیه حکومت پرداختند. هریک از گروه‌های مخالف قرارداد، دارای طرح‌های اُتوپایی متفاوت و بعضاً متضادی بودند که بر سر موضوع قرارداد تنباکو به اجماع رسیده بودند. در واکنش به چنین وضعیتی، ایدئولوژی مستقر پادشاهی ناصر نیز ضمن وحشت از خروش اُتوپاهای ذهنی متفاوت در جامعه عقب‌نشینی کرد و از خود انعطاف نشان داد.

در دوره ناصرالدین‌شاه روشنفکرانی بودند که منطبق با گفته مانهایم، با درهم‌آمیختن دیدگاه‌های مختلف، در صدد بودند تا کلیتی را بسازند که در قالب طرحی آرمان‌شهری به دنبال تغییر نظم مستقر و مطلوب ایدئولوژی مسلط بود. افرادی مانند ملک‌محمّد خان، مستشارالدوله، زین‌العابدین مراغه‌ای و غیره، با درک امر سیاسی در حال تحول در تدارک راهی برای برون‌رفت از این وضعیت با توسل به قانون، عقلانیت و بهره‌گیری از دستاوردهای مدرنیته برآمدند. برخورد حکومت قاجار با روشنفکران و از جمله مستشارالدوله، آخوندزاده، میرزا آقاخان کرمانی و غیره حاکی از تلاش و مقابله کارگزاران ایدئولوژی مسلط و ایجادکننده نظم مستقر با تأثیرگذاری روشنفکران در جامعه بود؛ زیرا روشنفکران امر واقع را به خوبی درک کرده و در صدد بودند تا با تکیه بر قانون به‌عنوان آرمان اُتوپایی خود در نظم موجود تغییر ایجاد کنند؛ اما کارگزاران قاجاری که نماینده نظم مستقر بودند، اجازه عرض اندام به آنان را نمی‌دادند.

روشنفکران عصر ناصری، سازمان فراماسونری را یک سازمان مرفقی، انقلابی و آزادی‌خواه می‌شناختند که هدفی جز مبارزه با استبداد و ایجاد دموکراسی و بیداری ملت‌ها ندارد. آنان تشکیل فراموشخانه و پیوستن به سازمان‌های فراماسونری را وسیله‌ای برای ایجاد تحول و دگرگونی انقلاب در ایران می‌دیدند (آجودانی، ۱۳۸۲: ۲۵۲). محفلی چون فراموشخانه، طرحی اُتوپایی برای ایجاد تغییر و تقابل با ایدئولوژی قاجاران محسوب می‌شد. منطبق با گفته مانهایم که روشنفکران را گروهی بی‌طبقه در نظر می‌گیرد که منافع طبقاتی خاصی ندارند، باید گفت که روشنفکران عهد ناصری هم با چنین وضعیتی مواجه بودند و تلاش کردند تا از طریق فعالیت در فراموشخانه، اُتوپای موردنظر خود را از طریق انقلاب در ایران محقق نمایند. آخوندزاده به‌عنوان یکی از روشنفکران تحول‌خواه دوره ناصری، در منظومه اُتوپایی خود به دو مفهوم دسپوتیزم و

فنا‌تیزم اشاره می‌کند که همه نگویند بختی‌های توده‌های مسلمان را ناشی از آن می‌دانست. او در مکتوبات خود، دسپوتیزم را روشی می‌داند که براساس آن، فرمانروایان بدون پیروی از هیچ اساسی، زمامداری کرده و خودکامگی را پیشه خود ساخته‌اند. درباره فنا‌تیزم نیز باور دارد افرادی که دچار آن می‌شوند، بدون هیچ اندیشه و تأملی، به هر تفکری صواب یا خطا گرویده و تعصب و پایداری بی‌اندازه در حمایت از آن نشان می‌دهند (آخوندزاده، ۱۳۹۵: ۲۲-۲۱). مستشارالدوله یکی دیگر از روشنفکران آزادی‌خواه دوره ناصری است که طرحی اُتوپایی به‌منظور ایجاد تغییر در ترتیبات سیاسی و ایدئولوژیکی زمانه خود ارائه داد. او فردی آزادی‌خواه، قانون‌طلب و از مدافعان ترقی و تجدد در ایران بود. وی با انتشار رساله یک کلمه در ایران، اصلی‌ترین مواد اعلامیه حقوق بشر را که در مقدمه قانون اساسی فرانسه پذیرفته شده بود به زبان فارسی ترجمه کرد و آن‌ها را با آیات و احادیث بسیار تطبیق داد تا نگویند که آن اصل، مخالف شرع است (آجودانی، ۱۳۸۲: ۲۵۶). آثار طالبوف و زین‌العابدین مراغه‌ای نیز از جمله آثار اُتوپایی و شورانگیزی در دوره ناصرالدین‌شاه محسوب می‌شدند که با ترسیم زشتی‌های جامعه ایران، از ضرورت تغییر جامعه و ایدئولوژی حاکم سخن می‌گویند. طالبوف در کتاب احمد با پسر پنداری خود (احمد) گفت‌وگو می‌کند و از پیشرفت اروپاییان و عقب‌ماندن ایرانیان سخن به میان می‌آورد. او در اثر دیگرش، یعنی مسالک‌المحسنین، از وضعیت مردم و گرفتاری‌های کشور نقل می‌کند؛ اما زین‌العابدین مراغه‌ای در کتابش با عنوان سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ، «فریکاری‌های ملایان و ستمگری‌های حکمرانان و بی‌پروایی دولت و مانند این‌ها را به‌رشته تحریر درآورد». به‌گونه‌ای که انبوه ایرانیان با خواندن این کتاب از خواب بیدار می‌شدند و سخت تکان می‌خوردند (کسروی، ۱۳۹۰: ۱۱۴-۱۱۳). علاوه‌بر روشنفکران مذکور، سید جمال‌الدین اسدآبادی نیز از جمله مصلحان اجتماعی این دوره است که با برخورداری از طرحی اُتوپایی، درصدد مقابله با استبداد ناصری برآمد و در این راستا، درصدد تشویق علما و همراهی آنان با روشنفکران، جهت اقدام عملی علیه استبداد ناصرالدین‌شاهی برآمد. مخزومی می‌نویسد که افغانی یک قانون اساسی برای ایران تنظیم کرد که سرانجام سبب تبعید او از ایران به فرمان ناصرالدین‌شاه گردید (حائری، ۱۳۹۲: ۵۷).

بر این اساس، در دوره ناصرالدین‌شاه هم‌زمان با پیدایی زمینه‌های شکل‌گیری نظم سیاسی جدید، تحرکات جامعه نسبت به دولت شتاب بیشتری گرفت و طرح‌های آرمان‌شهری مختلفی از سوی روشنفکران که به‌عنوان پیونددهنده بخش‌های مختلف اُتوپیا‌های موجود در جامعه محسوب می‌شدند، ارائه گردید. به‌عبارتی، تحول امر سیاسی بر اثر تماس منطق نظم جدید که در قالب طرح‌های آرمان‌شهری روشنفکران و مصلحان ارائه شد، با نظم قدیمی چالشی جدی را

پدیدار ساخت که محور اصلی این چالش همان تحول در امر سیاسی بود که سواد امتناع نظم قدیمی و برساختن نظم جدید را داشت. گفتنی است ناصرالدین شاه هر چند به ضرورت همگامی با تحول امر سیاسی پی برده بود و در ابتدا هم تلاش نمود تا با انجام اقدامات اصلاحی، رفتاری متفاوت با سرکوب و کنترل از خود بروز دهد، منطق ایدئولوژی مسلط نیز همچنان او را در کمند برخورد و سرکوب گرفتار نمود. گفتنی است طرح‌های اُتوپایی در این دوره نیز از امکان‌های مناسبی چون اعتراض و سازمان‌دهی لازم به‌منظور مقابله با ایدئولوژی رسمی قاجاران برخوردار بود.

### ۲-۳-۳. مظفرالدین شاه

هم‌زمان با پادشاهی مظفرالدین شاه، تحول امر سیاسی که خود را در قالب طرح‌های آرمان‌شهری پیش‌گفته نشان داده بود، به نقطه اوج خود رسید؛ از این رو، تضارب آرا میان دولت و حامیان طرح‌های اُتوپایی با نظم قدیمی به مرحله‌ای رسید که امکان ایجاد نظم جدید در قالب پارلمان بیشتر خودنمایی می‌کرد و نظم قدیمی با محوریت پادشاه که این شرایط را درک کرده بود، در حال عقب‌نشینی بود.

زمانی که مظفرالدین شاه بر تخت نشست، شماری از نالایق‌ترین افراد را دور خود جمع کرد. او به‌نحو بیمارگونه‌ای خرافاتی بود. رعد و برق و توفان را از علایم خشم الهی علیه گناهکاران می‌دانست و برای مسافرت به اروپا مجبور به استقراض از روسیه بود. بانک استقراضی روس در ایران نیز از اعطای وام به شاه استقبال کرد (غنی، ۱۳۸۹: ۲۲). در دوره مظفرالدین‌شاه، تحولات درون جامعه نسبت به قبل سرعت بیشتری گرفت و میان طرح‌های اُتوپایی، فراتر از ساحت خیالی آن‌ها برای ایجاد تحول و تغییر در نظم سیاسی قدیمی مبتنی بر محوریت ایدئولوژی رسمی پادشاهی، ائتلافی پدید آمد؛ از این رو، میان پیشوایان مذهبی و اصلاح‌طلب نوعی همبستگی پدید آمده بود. هر دو دسته خواستار پایان یافتن استبداد و تأسیس عدالت‌خانه و بازداری قدرت شاه بودند (همان: ۲۳). برخی از رهبران سرشناس مذهبی به حمایت از تجار برخاستند و علمای نجف نیز از این حرکت پشتیبانی کردند. در بلوایی که برای خلع اتابک برپا شد، نامه‌ای جعلی مبنی بر تکفیر اتابک با امضای آخوند ملاکاظم خراسانی، حاجی میرزا حسین، میرزا خلیل تهرانی و چند مجتهد دیگر، نقش اساسی در این بلوا داشت. هر چند جعلی بودن این نامه آشکار شد؛ اما در مخالفت آن علما با اتابک تردیدی نبود. حلقه هواداران بهبهانی که با عین‌الدوله مخالف بودند، شامل علمایی همچون برادران آشتیانی و مریدان سید محمد طباطبایی می‌شد. نخستین برخورد میان عین‌الدوله و بهبهانی در سال ۱۳۱۹/۱۹۰۱ ه.ق. روی داد که عین‌الدوله حاکم تهران بود و بهبهانی برای جلوگیری از اخراج چند

طلبه که به شخص خودش اهانت کرده بودند، پادرمیانی کرد؛ اما حاکم تهران در پاسخ او با لحنی تحقیرآمیز گفت که آن افراد به خاطر او دستگیر نشده‌اند تا با دخالت او آزاد بشوند (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۸۷-۸۸)؛ از این رو، حیث خیالی اُتوپیا‌های موجود در جامعه در وضعیتی قرار گرفت که از امکان لازم برای کنش اعتراضی در قالب بسیج جمعی برخوردار بود. این امر خیالی ضمن ستیزش با امر نمادین ایدئولوژی مسلط در تدارک ایجاد نظم نمادین مطلوب خود بود که بعدها در قالب مشروطیت ظاهر شد؛ از این رو، در آستانه استقراض چهارم از روس و انگلیس، ملت از بی‌عدالتی و بی‌انتظامی مملکت به ستوه آمد و با پیشوایی آقا سید عبدالله بهبانی و آقا سید محمد طباطبایی، در مسجد جامع تهران تحصن کردند و به قم رفتند و عامه ملت نیز به سفارتخانه انگلیس پناه بردند تا اینکه پس از عزل عین‌الدوله، فرمان مشروطیت صادر و در همان سال رسماً مجلس شورای ملی ایجاد شد. به هر روی، ترس پادشاه عاقبت به حال ایران مفید واقع شد و سلطنت را به یک جنبش ملی مشروطه تسلیم کرد (کرمانی، ۱۳۹۲: ۱۰۳-۱۰۲). مظفردالدین شاه سلطنت خود را با آمادگی بیشتری برای پذیرش اصلاحات در مقایسه با پدرش آغاز کرد. اصلاحات مظفردالدین شاه عمدتاً در این خلاصه می‌شد که به دیگران اجازه تأسیس مدارس یا انتشارات داده شود (کدی، ۱۳۹۶: ۹۰). به عبارتی، مظفردالدین شاه پی برده بود که دیگر نمی‌توان با ابزارهای کنترلی و اجبار از نظم نمادین ایدئولوژی در حال افول پادشاهی دفاع نمود؛ لذا با اندکی مدارا با امر سیاسی در حال تحول، سعی در انطباق با شرایط جدید داشت.

شکست روسیه از ژاپن در سال ۱۹۰۵-۱۹۰۴ به‌عنوان امر سیاسی یکی از رخداد‌های بین‌المللی بود که نقش مؤثری در شکل‌دهی به تحول سریع امر سیاسی در ایران دوره مظفردالدین شاه و شکل‌گیری جنبش مشروطیت داشت. مشروطه‌خواهان اعتقاد داشتند که اگر ژاپن روسیه را شکست داد به این علت بود که اولی دارای رژیم مشروطه بود و دومی حکومتی استبدادی داشت. جرقه انقلاب ۱۹۰۵ در روسیه نیز عاملی مؤثرتر بود؛ زیرا هم سرمشقی برای جنبش بود و هم افکار رادیکال و روش‌های مبارزه را در ایران پراکنده می‌کرد (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۸۹). با وقوع انقلاب مشروطه، ساختار سیاسی به پادشاهی مشروطه تغییر یافت و با تشکیل مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی، امید بر این می‌رفت که با محدودشدن قدرت پادشاه نسبت به گذشته، ساختاری دموکرات‌تر به‌وجود آید؛ اما این دوره که نوید فضای سیاسی مطلوبی با خود داشت به درازا نکشید و دوره افول سیاسی بر اثر درگیری‌های داخلی و فشارهای خارجی فرا رسید (احمدی، ۱۳۹۷: ۲۱).

بر این اساس، در این دوره، اقتضانات امر سیاسی تغییر نمود و ساختار پادشاهی مشروطه

در کنار ساختار مانای پادشاهی دیرپای ایرانی قرار گرفت. تغییر امر سیاسی در این دوره بسیاری از معادلات سیاسی داخلی را تغییر داد؛ به طوری که بسیاری از کانون‌های خواهان تغییر وضع موجود نیز به این تغییر امیدوارانه نگریستند و آن را افقی روشن برای تحقق طرح‌های اُتوپایی خود تلقی کردند. گفتنی است، اتحاد عجیب میرزا ملکم خان و سید جمال‌الدین افغانی، این پیامبران مدرنیته غربی و پان‌اسلامیسم، نمایانگر تنش ایدئولوژیکی بود که بعدها گریبانگیر انقلاب مشروطه شد (امانت، ۱۴۰۰: ۳۶۲). به عبارتی، برسازندگان نظم جدید مشروطه به دلیل تعارضات جدی که در حیث خیالی و اُتوپایی خود داشتند، نتوانستند امر نمادینی مبتنی بر اجماع دموکراتیک ایجاد کنند؛ چیزی که در پیامدهای بعدی در دوره انحطاط خود را به خوبی نمایان ساخت.

#### ۴-۳. دوره انحطاط

پیدایی نظم سیاسی جدید که از الزامات امر سیاسی در این دوره بود، ساخت ایدئولوژی رسمی دولت که مبتنی بر نظم قدیمی پادشاهی بود را تحت تأثیر قرار داد؛ به گونه‌ای که از این پس، در مقابل ساخت نظم قدیمی (پادشاهی)، نظم سیاسی جدید با محوریت پارلمان شکل گرفت؛ از این رو، تضاد دو نظم سیاسی قدیم و جدید، به جای آنکه یک سازه حاکمیتی جدید و روبه‌جلو را به وجود آورد، به زایش ستیز و هرج و مرج منجر شد. بر اثر ستیز محمدعلی شاه مستبد با مشروطه‌خواهان مدافع سیستم پارلمانی، شاه حاضر به پذیرش واقعیت جدید امر سیاسی در قالب یک سازه حاکمیتی نوین نشد و با به راه انداختن استبداد صغیر، بسیاری از آزادی‌خواهان را به بند کشید. این چالش در دوره احمد شاه نیز تداوم یافت و در واقع، در دوره این پادشاه کم سن و سال، نوعی پادشاهی اسمی را بر امور کشور شاهد هستیم. سرانجام از آتش این هرج و مرج داخلی و جنگ بین‌المللی اول در عرصه خارجی، تمایل به دولت قوی در طرح‌های اُتوپایی جامعه پدیدار شد که در دوره پهلوی اول بروز و ظهور یافت.

#### ۱-۴-۳. محمدعلی شاه

با به قدرت رسیدن محمدعلی شاه، الزامات امر سیاسی به سوی چالش میان دولت و جامعه به پیش رفت. در این دوره، دولت در تلاش بود تا جلو تحركات درون جامعه را که پس از مشروطیت در راستای برساختن نظم سیاسی جدید کوشا بود بگیرد. محمدعلی شاه هنگامی که به قدرت رسید، با دعوت نکردن نمایندگان به مراسم تاج‌گذاری خود، آن‌ها را تحقیر کرد و به

حاکمانش در ایالات دستور داد تا به تصمیمات انجمن‌های ایالتی اعتنا نکنند. او که اقتدار سلطنت را ازدست‌رفته می‌دید، از توشیح قانون اساسی خودداری کرد (آبراهامیان، ۱۳۷۷: ۱۱۵ و ۱۱۳). گفتنی است تدوین قانون اساسی و اینکه سلطنت موهبتی الهی است هم توانست مشروعیت تاریخی مقام شاه را بازگرداند (نیک‌فر، ۱۳۹۲: ۱۷۲). افزون بر این، تضعیف جایگاه شاه و کم‌فروغ شدن فره ایزدی آن ناشی از تحول امر سیاسی و تأثیرگذاری نیروی خارجی نیز بود؛ از این‌رو، روس‌ها در تعیین سیاست‌های کلی محمدعلی شاه نقش‌آفرین بودند و به گفته یحیی دولت‌آبادی، «نظر به اختلاف شدید روس و انگلیس در انتخاب حکومت ملی به تقویت انگلیسیان، روس‌ها رنجیده‌خاطر شده‌اند و به‌واسطه دست‌هایی که خود در اطراف شاه دارند که از همه مهم‌تر شاپشال نام است که معلم زبان روسی شاه است، دقیقه‌ای در اغوا نمودن شاه بر ضد مشروطیت فروگذار نمی‌نماید و به‌طورکلی، به او دستور می‌دهند که در ظاهر با مجلسیان مماشات نماید و در باطن عملیات قانونی آن‌ها را بی‌اجرا بگذارد» (دولت‌آبادی، ۱۳۶۱: ۹۹-۱۰۱). از همین‌رو، تاریخ اندیشه در ایران دوره قاجار نشان می‌دهد که سلطنت در فکر معاصر ایران تضعیف شده بود و از نیمه دوم عهد ناصری به بعد، شاهد حضور شاهانی بدون نظریه شاهی و سلاطینی در غیاب نظریه سلطنت بوده‌ایم (فیرحی، ۱۳۹۹: ۱۷۰): درواقع، وقوع جنبش مشروطیت که متأثر از شرایط مساعد امر سیاسی بین‌المللی بر اثر توافق روس و انگلیس بر سر قرارداد ۱۹۰۷ و حمایت انگلیس از مشروطه‌خواهان بود، دستاوردی بسیار ارزشمند تلقی می‌شد که باعث تغییر در روند حکومت‌مداری در ایران شد؛ اما فضای هرج‌ومرجی که ناشی از مشروطه در ایران به وقوع پیوست، زمینه را برای بروز افکار احساسی فراهم نمود؛ از این‌رو، امر سیاسی پسامشروطه با گرایش‌های احساسی و رمانتیستی عجین شد. در این راستا، مشروطیت در مقام صحنه‌ای برای بروز سیاست، دقیقه‌ای سرنوشت‌ساز بود که در تاریخ رقم می‌خورد؛ اما به دامان فرقه‌گرایی‌ها و طردها فروغلتید و یکی از دلایل بسیار برجسته آن رمانتیسم‌زدگی روشنفکران آن دوره ایران بود. روشنفکران ایرانی در نتیجه تحقیری که برای سالیان دراز در ذهن آنان ریشه دوانده بود، از فضای تفکر عقلانی فاصله گرفته بودند و به دنبال مفترّی‌آنی برای خروج از این وضعیت حقارت‌بار می‌گشتند؛ بدین‌رو، مشروطه فضایی به دور از استبداد در اختیار می‌گذاشت تا همه آزادانه تفکرات خود را پی بگیرند (تاجیک و خسروی، ۱۳۹۵: ۴۲). در دوره محمدعلی‌شاه، برای اجرای اصل متمم قانون اساسی، نهاد روحانیت تلاش زیادی از خود نشان داد و حتی در مقابل حاکمیت قرار گرفت و باز هم با



خواست‌های مردم همراهی کرد. شاه به برخی از علما که در مقایسه با مشروطه غربی او را اسلام‌پناه می‌دانستند و دولت او را بر دولت مشروطه غرب‌گرا ترجیح می‌دادند نزدیک شد؛ اما از سوی دیگر، بخش عمده‌ای از روحانیت، ضد استبداد و مشروطه‌خواه از شاه دوری می‌کرد. این دوره یکی از دوران پرتنش و چالش‌برانگیز در روابط و مناسبات روحانیت و دولت محسوب می‌شود (خداپرست، ۱۳۸۸: ۸۹).

به هر روی، هرج‌ومرج‌گونه‌ی ناشی از تضعیف نظم قدیمی و عدم استقرار نظم نوین، نگرش‌های رمانتیستی در طرح‌های اُتوپایی درون جامعه را فعال نمود تا در جهت استقرار آن به‌عنوان نظم مطلوب بکوشند. چنین وضعیتی بر بنیان‌های نظم جدید متزلزل آسیب جدی وارد کرد؛ به‌گونه‌ای که هر یک از جریان‌های موجود در جامعه، طرح‌هایی آرمان‌شهری ارائه دادند که در صدد ویرانی نظم قدیمی و استقرار نظم مطلوب خود در شرایط بی‌ثباتی مشروطه بودند؛ بنابراین، مشروطه بزنگاهی تاریخی است که به دلیل فعال شدن طرح‌های اُتوپایی مذهبی در درون جامعه مبتنی بر ارائه یک نظام سیاسی مطلوب دینی، امر سیاسی با امر دینی هم‌نشین شد. افزون بر این، به بار نشستن طرح‌های اُتوپایی در قالب نظم سیاسی جدید مشروطه و به حاشیه رفتن ایدئولوژی پادشاهی قاجار که محمدعلی شاه نماد آن بود، نشانگر امتناع نظم سیاسی قدیم و امکان استقرار نظم سیاسی جدید بود. گفتنی است استقرار نظم جدید حاصل ائتلاف دو دسته از اُتوپیاهای فکری چون مشروطه‌خواه پیرامون مفهوم قانون و دولت ملی و مشروعه‌خواه مبتنی بر شرع و تلقی دینی و اسلامی از دولت ملی بود که زمینه‌های کشاکش نظری نیز میان آن‌ها پدید آمد. فرجام این چالش میان اُتوپیاهای موجود در جامعه، تضعیف نظم استقرار نیافته جدید بود که نتوانست از مرحله خیالی مرتبط با اُتوپیاهای موجود در جامعه خارج شود و به نظم نمادین همه‌شمول و مورد اجماع گروه‌های مختلف تبدیل شود.

### ۲-۴-۳. احمد شاه

تاج‌گذاری احمدشاه هشت روز پس از آغاز جنگ جهانی اول صورت پذیرفت؛ در دوره‌ای که کشور گرفتار تجاوز، ویرانی اقتصادی و شورش‌ها و درگیری‌های داخلی بود. در جریان جنگ جهانی اول، عثمانی‌ها با بهره‌برداری از نفرت مردم نسبت به اشغالگری روس‌ها، به آذربایجان هجوم بردند و تا زنجان پیش رفتند. روس‌ها که آذربایجان را از دست داده بودند، با بهره‌برداری از شرایط جنگ، در معاهدات سری، از فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها قول گرفتند که کنترل استانبول

و تنگه‌های آن به آنان واگذار شود. در عوض، قرار شد انگلیسی‌ها منطقه بی طرف معاهده ۱۹۰۷ را به منطقه تحت نفوذ خود در جنوب ایران ببفزایند. این و دیگر معاهدات سری، پس از ۱۹۱۷ (۱۲۹۶) ازسوی بلشویک‌ها افشا شد. در اصل روسیه و انگلیس توافق کردند که پس از جنگ، ایران را بین خود تقسیم کنند (کدی، ۱۳۹۶: ۱۱۶-۱۱۳). حتی نفوذ نیروی خارجی در ایران به‌گونه‌ای بود که انگلستان زمانی که پس از انقلاب بلشویکی از ناحیه رقیب دیرینه خود یعنی روسیه آسوده‌خاطر شد، بر آن شد تا به‌منظور ایجاد دولت کاملاً وابسته به خود در ایران، قرارداد ۱۹۱۹ را به ایران تحمیل کند. در این راستا، کرزن با ارسال تلگرامی برای کاکس، اعلام کرد که امپراتوری بریتانیا آماده است تا تمامیت ارضی و استقلال ایران را تضمین کند، قرارداد ۱۹۰۷ را باطل سازد و در ایجاد نیروی نظامی متحدالشکل کمک کند (میرزا صالح، ۱۳۸۷: ۵۰). به هر روی، امر سیاسی در دوره احمد شاه بسیار ناآرام و مبتنی بر هرج‌ومرج بود؛ به‌گونه‌ای که ایران در این مقطع، عرصه تاخت‌وتاز روس‌ها و انگلیسی‌ها شده بود و چنین وضعیتی به زوال یاری رساند؛ ازاین‌رو، در این دوره، ایدئولوژی رسمی قاجاران دیگر نمی‌توانست امر سیاسی را تفسیر نماید و براساس آن تفسیر فراگیر، برای خود مشروعیت به‌دست آورد. پس نوعی امتناع در امر سیاسی شکل گرفت؛ به‌طوری‌که امکان طرح‌های قدیمی جهت برساختن امر سیاسی ناکارآمدی خود را نشان داده بود.

به‌رغم آنکه جامعه ایران در دوران مشروطه‌خواهی متکثر شده بود و جمعیت‌ها و گروه‌های سیاسی، یکی پس از دیگری شکل می‌گرفتند، ولی چون قاعده بازی قانونمندان تداوم نداشت و فضای سیاسی مشحون از ناروشنی بود، به‌سرعت به‌سوی هرج‌ومرج پیش رفت (خلیلی و کشاورزی، ۱۳۸۶: ۱۷۵)؛ درواقع، طرح‌های اُتوپایی موجود در جامعه نتوانست بر هرج‌ومرج ناشی از امر سیاسی غلبه کند و سامان سیاسی را شکل دهد.

ضعف و زوال حکومت در زمان پادشاهی احمد شاه به‌گونه‌ای بود که بسیاری از روشنفکران ایرانی از جمله ملک‌الشعراى بهار، اندیشه تأسیس حکومتی مقتدر در ایران را در سر می‌پروراندند. افزون بر این، بسیاری از فعالان سیاسی جوان از جمله شمار زیادی از شاعران و مقاله‌نویسانی که به‌گرایشی انقلابی در ناسیونالیسم ایرانی تعلق داشتند، با شور و شغف فراوان از ایجاد حکومتی مقتدر طی فرایند کودتای ۱۲۹۹ استقبال کردند. مثلاً میرزاده عشقی و عارف قزوینی که پیش از این با قرارداد ۱۹۱۹ و ثوق‌الدوله مخالفت کرده بودند، اینک با تصنیف ترانه و شعر و نوشتن مقاله به حمایت از کودتا پرداختند (کاتوزیان، ۱۳۷۲: ۱۲۳). در این دوره که هرج‌ومرج از بارزترین



مشخصه‌های حاکمیت سیاسی ایران بود، تفکر اُتوپایی چپ جهت نقش‌آفرینی در حیات سیاسی ایران پدیدار شد؛ از این رو، گفتمان چپ به‌عنوان یکی از گفتمان‌های رقیب پا به عرصه سیاسی ایران نهاد. این گفتمان با تأسیس حزب عدالت در قفقاز فعالیت نمود و رگه‌های ایدئولوژیک بیشتری یافت و بعد از انقلاب اکتبر و مستقر شدن بلشویک‌ها در روسیه، رنگ کمونیستی به خود گرفت. حزب عدالت به حزب کمونیست ایران تغییر نام داد و تداوم‌بخش این گفتمان در چهارچوب مارکسیستی - لنینیستی شد (احمدی، ۱۳۹۷: ۱۰). در این دوره، گروه‌های چپ متعددی از جمله فرقه سوسیالیست ایران هم بودند که آرمان‌هایی را در اُتوپای آرمانی خود می‌پروراندند. بسیاری از آرمان‌های این فرقه را می‌توان در مرامنامه فرقه سوسیالیست ایران در سال ۱۲۹۹ شمسی که در یک مقدمه و ۳۶ بند تنظیم شده بود ردیابی نمود. مواردی مانند مرتفع نمودن ظلم و برقرار کردن مساوات در میان افراد بشر و جلوگیری از فضایی که تولید وسایل تعدی بشر را می‌نماید (بند ۲) به‌عنوان آرمان اصلی آن و یا به استناد بند ۳۶ این فرقه، مهم‌ترین آرمان سیاسی آن، الغای گمرک به‌عنوان مهم‌ترین آرمان سوسیالیستی آن محسوب می‌شد (احمدی، ۱۳۹۷: ۳۸۷-۳۸۸). رواج تفکر چپ در این دوره نشانگر عدم استقرار نظم جدید و به زوال رفتن نظم قدیمی در قالب ایدئولوژی قاجاران بود. اُتوپای چپ نیز در تلاش بود تا با بروز نابسامانی امر سیاسی، اُتوپای مطلوب خود را به‌عنوان امری نمادین بر امر سیاسی مسلط نماید.

ناگفته پیداست که جامعه ایران به دلیل پراکندگی قومی، زبانی، فرهنگی، مذهبی، قبیله‌ای و نیز وضعیت بغرنج جغرافیایی خود در آستانه نهضت مشروطه، نتوانسته بود فرایند دولت‌سازی و نیز ملت‌سازی را پشت سر بگذارد. در نتیجه وحدت ملی و تشکیل مبانی یک دولت مدرن که مستلزم پیدایش دولتی مطلقه و نیرومند بود، هنوز در افق سیاسی ایران سر بر نیاورده بود تا از طریق تمرکز سیاسی و تحکیم وحدت ملی، تشکیل ارتشی قدرتمند، تقویت زبان ملی و غیره طبقات قدرتمند را در فرایند ملت‌سازی هضم کند. شکنندگی و تغییرات پیوسته که در صف مشروطه‌خواهان وجود داشت، بیشتر از ساختار طبقاتی جامعه ریشه می‌گرفت و متأثر از نفوذ غرب تشدید می‌شد؛ از این رو، گروه‌های مشارکت‌کننده در انقلاب به لحاظ ایدئولوژیک خط و مشی واحدی نداشتند و اساساً قابل جمع نبودند (ملایی تونانی، ۱۳۸۱: ۴۲-۴۰). افزون بر این، در آستانه مشروطه و پس از آن، سه مفهوم متفاوت از مشروطه رواج داشت که عبارت بودند از: ۱. دموکراسی پارلمانی به سبک غرب؛ ۲. تمایلات سوسیال دموکراتیک ملهم از جمعیت‌های سوسیال دموکراتیک قفقاز و روسیه و ۳. انواع مظاهر دموکراسی رادیکال که در شوراها و جمعیت‌های تندرو و انجمن‌ها دیده می‌شد.

تعامل این سه دسته از اُتوپیاهاى موجود در جامعه در مبارزه علیه سلطنت و نیز در پیوند با علما در شکست جنبش مشروطه تأثیر نهاد (آفری، ۱۳۷۶: ۱۱).

بر این اساس، در دوره احمد شاه که اوج انحطاط سیاسى قاجاران محسوب مى‌شود، کنش‌هاى امر سیاسى که ناشى از شرایط بین‌المللى و مسئله جنگ جهانی اول بود، الزامات سیاست‌ورزی داخلی را تحت الشعاع قرار داده بود؛ پس در نبود یک ایدئولوژى مشروع قدرتمند، کنش‌هاى درون جامعه بسیار قدرتمندانه‌تر از دولت ظاهر شد.

## نتیجه‌گیری

تغییر امر سیاسى که بر اثر پیدایی امر مدرن، امر نمادین ایدئولوژى قاجاران را دستخوش تحول نمود و افزون بر این و به‌مرور زمان، ضمن کاستن از اقتدار دولت قاجاریه، حیث خیالی اُتوپیاهاى ملی، پان‌اسلامیستى و چپ را فعال نمود؛ به‌نحوی که هر یک از آن‌ها در مواجهه با ایدئولوژى ناکارآمد دولت قاجار، اُتوپیاهاى ذهنى و معطوف به عمل خود را عرضه کردند. به‌عبارتى، امر مدرن از طریق نفوذ نیروى خارجی، مشروعیت بنیاد ایدئولوژیک ایده‌شاهی آرمانى قاجاران را بی‌اثر و طرح‌هاى اُتوپیایی را روانه میدان سیاست کرد. گفتنى است امر سیاسى دوره قاجاریه هم نوعى برساخت است که بر اثر سیطره امر نمادین، چه در عرصه داخلی و چه در فضای بین‌المللى، به‌وجود آمده؛ یعنى مطابق با گفته لکان، واقعیت سیاسى هم‌عرض سیاست‌ورزی است؛ یعنى نوعى امر برساختى است و چیزى غیر از آن نیست، چون حادث واقعیت قابل احصا و فهم نیست و سوژه همیشه فقدان را تجربه مى‌کند و باید به‌وسیله نمادسازی و فانتزى پر شود که چندان هم پایدار نیست. به‌هرروى، ناآرامى امر سیاسى و پیامدهاى ناشى از آن، ضعف و ناکارآمدى دولت قاجاران و تقویت اندیشه‌هاى تحول‌خواه و اُتوپیاگونه را در پی داشته است. ایدئولوژى رسمى قاجار و همچنین، گروه‌هاى فعال درون جامعه که طرح‌هاى اُتوپیایی داشته، هرکدام براساس سوژه نگرشى خود به محیط پیرامون نگریسته و در بسیاری از مواقع، از روند درحال تحول امر سیاسى عقب مى‌ماند؛ ازاین‌رو، امر سیاسى به‌گونه‌ای پرشتاب و پیش‌رونده درحال تحول بود که نگره‌هاى دولت و اُتوپیاهاى موجود در جامعه نمى‌توانست آن (امر سیاسى) را تحت کنترل خود درآورد.

در دوره فتحعلی‌شاه و محمدشاه که امر سیاسى بر مدار نظم سیاسى قدیمى مى‌چرخید، اُتوپیاهاى موجود در جامعه (روحانیون) همکاری با ایدئولوژى رسمى را در دستورکار خود قرار داده بودند؛ اما با گسترش روند امواج مدرنیته و تغییر در الزامات ناشى از امر واقع و شکل‌گیری زمینه‌هاى نظم سیاسى



جدید، نیروهای اُتوپایی در جامعه، دیگر برخلاف گذشته از همکاری با ایدئولوژی رسمی قاجاران سرباز زده و تقابل با آن را در پیش گرفتند. با نگاهی به مناسبات دولت و جامعه در دوره‌های مختلف سلسله قاجار، آن‌هم براساس نظم سیاسی قدیمی و پیدایی نظم سیاسی جدید، به این مهم پی می‌بریم در دوره‌ای که نظم سنتی قاجاران در دوران تأسیس و تثبیت با دگر برساننده نظم مواجه نیست، دولت از این توان برخوردار بود که با توسل به شگردهای قدیمی مانند سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن، تحرکات موجود در جامعه نظیر جنبش باییه و غیره را به حاشیه برده و آن را سرکوب نماید؛ اما به موازات پیدایی نظم سیاسی جدید که ناشی از الزامات ناشی از مدرنیته بود، دولت قاجار در دوران گذار و انحطاط، دیگر مانند گذشته و با توسل به سیاست نخنما و قدیمی تفرقه‌افکنانه، قادر نبود پویش‌های اُتوپایی موجود در جامعه را حذف کند، بلکه با مقاومت سرسختانه نیروهای موجود در جامعه مواجه بود؛ به‌گونه‌ای که در دوره مظفرالدین‌شاه، نیروهای کنشگر موجود در جامعه توانستند در قالب مشروطه، نظم سیاسی جدیدی را پی‌ریزی نمایند. نیروهای اُتوپایی در این دوره از امکان‌های مناسبی چون توسل به شورش و بهره‌گیری از اعتراض برای پیشبرد طرح‌های اُتوپایی خود برخوردار بودند. حتی این نیروها در دوره محمدعلی‌شاه، برای حفظ نظم سیاسی جدید و موردنظر خود، به نبرد جدی با او پرداختند. سرانجام تضاد توپیا و اُتوپیا در دوره پسامشروطه، برافتادن نظم سنتی مبتنی بر پادشاهی و سربرآوردن نظم سیاسی جدید بود. نظم سیاسی جدید که با کنار زدن نظم سیاسی قدیمی مستقر شد، دیگر نتوانست با تفسیر مناسب از امر سیاسی، ثبات لازم را به‌دست آورد؛ ازاین‌رو، بروز تضادهای جدی میان اُتوپیاهای موجود در جامعه، زمینه امکان تداوم نظم سیاسی جدید را منتفی ساخت. شایان ذکر است که برخی از نمایندگان ایدئولوژی قاجار به این مهم پی بردند که امر سیاسی تغییر کرده و باید در دقایق آن نظم متناسب با امر واقع تغییری ایجاد کرد. اینان به دنبال برخورد کنترلی و قهری با جامعه نبودند؛ اما برخی دیگر از کارگزاران سنتی و محافظه‌کار حامی ایدئولوژی قاجاران، برخورد کنترلی و قهری را در دستور کار خود قرار دادند. مثلاً محمد شاه و ناصرالدین شاه، فرمان برخورد با جنبش باییه را صادر کردند و یا محمدعلی شاه با بی‌توجهی به درخواست‌های مجلس، سعی کرد تا در مقابل تغییر امر سیاسی موضع بگیرد. گفتمی است تحول امر سیاسی آن‌گونه که مدنظر لکان بود، به تغییر در امر نمادین نظم مستقر منجر شد که برآثر آن، تحول طرح‌های اُتوپایی به‌نحوی که مانعیم به آن توجه داشت، درصدد پی‌ریزی سازه نمادین جدیدی برای امکان استقرار نظم جدید برآمدند که تحول و هرج‌ومرج امر سیاسی، امکان استقرار نظم نوین مشروطه را از آنان سلب نمود. براساس سه‌گانه امر سیاسی، ایدئولوژی و اتوپیا، مناسبات دولت و جامعه در دوران قاجاران براساس شکلی به شرح زیر قابل ترسیم است.

جدول شماره (۲). نسبت تحول امر سیاسی در دوره قاجاریه با ایدئولوژی رسمی و اتوپایی موجود در جامعه

نام دوره	نام پادشاه	ماهیت امر سیاسی	ویژگی‌های ایدئولوژی حاکم	طرح‌های اتوپایی موجود در جامعه
تأسیس	آقا محمدخان	خشونت، غارت و تأسیس سیاسی	شکل‌گیری ایدئولوژی پادشاهی مبتنی بر رسوم قبیله‌ای	ناتوانی طرح‌های اتوپایی به دلیل ضرورت‌های ناشی از دوره تأسیس جهت همگون‌سازی
تثبیت	فتحعلی شاه  محمد شاه	ثبات و قرار نسبی امر سیاسی و پیوند با امر دینی  تعیین‌کنندگی نیروی خارجی (روس و انگلیس) و پیوند امر سیاسی با تصوف	خروج ایدئولوژی از ابتنا بر ساختار قبیله‌ای و پیوند با ضرورت‌های زندگی شهری  بروز تردید در ساختار سنتی ایدئولوژی حاکم به‌وسیله کارگزاران سیاسی دگراندیشی مانند قائم‌مقام فراهانی	وجود طرح‌های اتوپایی موجود در جامعه در قالب عالمان دینی همسو و بعضاً ناهمسو با ایدئولوژی رسمی  پیدایش جریان بایبه و به چالش کشیدن ایدئولوژی حاکم
گذار	ناصرالدین شاه  مظفرالدین شاه	نقش‌آفرینی نیروی خارجی و پیوند با امر دینی  پیروزی نظم سیاسی جدید بر نظم سیاسی قدیمی	ایدئولوژی رسمی ترک‌خورده و تلاش برای ترمیم آن  پذیرش دگرهویی در کانون تصمیم‌گیری رسمی	وجود طرح‌های اتوپایی مخالف و تأثیرگذار  پیروزی طرح‌های اتوپایی موجود در جامعه و شکل‌گیری مشروطیت
انحطاط	محمدعلی شاه  احمد شاه	شکاف و آشوب میان دو قطب دولت و جامعه  گسترش هرج و مرج در سرحدات کشور	مواجهه ایدئولوژی حاکم با نظم سیاسی جدید  ناتوانی ایدئولوژی از مواجهه و تفسیر شرایط آشوبناک در حال تحول	پیدایش طرح‌های اتوپایی ملی‌گرا، مذهبی و چپ‌گرا و تقابل با ایدئولوژی رسمی  پیدایش اتوپایی چپ‌گرا و مبارزه با ایدئولوژی رسمی

منبع: (نگارنده)

## منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). ایران بین دو انقلاب. چاپ هجدهم. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- آجودانی، ماشالله (۱۳۸۲). مشروطه ایرانی. تهران: نشر اختران.
- آخوندزاده، میرزافتحعلی (۱۳۹۵). مکتوبات کمال الدوله. به اهتمام علی اصغر حقدار. تهران: باشگاه ادبیات.
- آفاری، ژانت (۱۳۷۶). «نهضت مشروطه ایران در بوته آزمون تئوری‌های انقلاب‌ها»، مجله نگاه نو. ترجمه رضا رضایی. شماره ۳۴. پاییز: ۵۰-۴۶.
- احمدی، محمدعلی (۱۳۹۷). گفتمان چپ در ایران؛ دوره قاجار و پهلوی اول. چاپ دوم. تهران: انتشارات ققنوس.
- ازجان، لورنتز (۱۳۸۲). «اصلاح‌طلبان بزرگ ایران در قرن ۱۹: تحلیلی بر اصلاحات امیرکبیر»، نشریه تاریخ‌پژوهی. ترجمه زهرا نوعی و سعیده مصطفوی. شماره ۱۴. بهار: ۴۰-۲۵.
- اصیل، حجت‌الله (۱۳۸۱). رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم الدوله. تهران: نشر نی.
- امانت، عباس (۱۴۰۰). تاریخ ایران مدرن. بی‌جا: فراگرد.
- استواراکاکیس، یانیس (۱۳۹۲). لکان و امر سیاسی. ترجمه محمدعلی جعفری. تهران: ققنوس.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن (۱۳۵۷). صدر التواریخ. به کوشش محمد مشیری. چاپ دوم. تهران: روزبهان.
- الگار، حامد (۱۳۶۹). دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره قاجار. چاپ دوم. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: انتشارات توس.
- بشیری، حسین (۱۳۸۰). اندیشه‌های مارکسیستی. چاپ سوم. تهران: نشر نی.
- تاجیک، محمدرضا؛ مسعودی، عارف (۱۳۹۹). «نظریه مقاومت و اندیشه مشروطه‌خواهی در ایران»، فصلنامه علمی رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی. دوره ۱۱. شماره ۳. (پیاپی ۶۱). بهار: ۷۰-۳۹.
- تاجیک، محمدرضا؛ خسروی، حیدر (۱۳۹۴). «شکل‌گیری جریان‌های فکری رمانتیک در عرصه سیاسی ایران؛ دوره مشروطه تا دهه ۱۳۳۰»، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی. سال هفتم. شماره ۴۳. پاییز: ۶۴-۳۶.
- حائری، عبدالهادی (۱۳۹۲). تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق. چاپ پنجم. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- (۱۳۹۴). نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دورویه تمدن بورژوازی غرب. تهران: انتشارات امیرکبیر.
- خداپرست، ارسطو (۱۳۸۸). «روحانیت و دولت»، نشریه کتاب ماه تاریخ و جغرافیا. شماره ۱۴۰. دی‌ماه: ۸۹-۸۳.
- خلیلی، محسن؛ انتظاری، مهدیه (۱۳۹۲). «سیاست خارجی بایسته از دیدگاه ملکم خان، مطالعات

تاریخ فرهنگی»، پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ. سال پنجم. شماره هفدهم. پاییز: ۸۶-۶۳. خلیلی، محسن؛ کشاورزی، عباس (۱۳۸۶). «اندیشه تأسیس دولت مقتدر مرکزی پس از انقلاب مشروطیت (مطالعه موردی: اندیشه‌های ملک‌الشعراى بهار)»، دانش سیاسی. سال سوم. شماره دوم. پاییز و زمستان: ۱۹۷-۱۶۹.

دولت‌آبادی، یحیی (۱۳۶۱). حیات یحیی. جلد دوم. چاپ سوم. تهران: عطار. رایت، الیزابت (۱۳۹۴). لکان و پسافمنیسم. ترجمه محمود مقدس. تهران: مهرگان خرد. زاهد زاهدانی، سعید؛ سلامی، محمدعلی (۱۳۹۱). بهائیت در ایران. چاپ هفتم. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

سرحدی، رضا؛ نجف‌زاده، مهدی (۱۴۰۲). «تحلیل نسبت قدرت و جامعه با گذار به دموکراسی؛ مطالعه موردی جنبش مشروطیت»، پژوهشنامه علوم سیاسی. شماره ۲. پیاپی ۷۰. بهار: ۷۴-۴۱. سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۱). اقتدارگرایی ایرانی در عهد قاجار. چاپ دوم. تهران: نشر فرزانه. سمیعی اصفهانی، علیرضا (۱۳۷۸). «جامعه قدرتمند، دولت ضعیف؛ تبیین جامعه‌شناختی مناسبات دولت و جامعه در ایران عصر قاجار»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی. دوره ۳۸. شماره ۳. پاییز: ۱۴۳-۱۱۷.

غنی، سیروس (۱۳۸۹). ایران برآمدن رضاخان برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها. چاپ پنجم. ترجمه حسن کامشاد. تهران: انتشارات نیلوفر. فیرحی، داود (۱۳۹۹). «ایرانشهری و مسئله ایران»، فصلنامه دولت‌پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی. سال پنجم. شماره ۲۱. بهار: ۲۸-۱.

----- (۱۴۰۰). دولت مدرن و بحران قانون؛ چالش قانون و شریعت در ایران معاصر. تهران: نشر نی.

فوران، جان (۱۳۹۰). مقاومت شکننده؛ تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی. ترجمه احمد تدین. چاپ یازدهم. تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا. کاتوزیان، محمدعلی (۱۳۷۲). اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی. تهران: نشر مرکز. ----- (۱۳۹۱). ایران جامعه کوتاه‌مدت و سه مقاله دیگر. چاپ سوم. ترجمه عبدالله کوثری. تهران: نشر نی.

کدی، نیکی (۱۳۹۶). ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان (۱۳۰۴-۱۱۷۵). تهران: انتشارات ققنوس. کدیور، محسن (۱۳۷۸). نظریه‌های دولت در فقه شیعه. چاپ چهارم. تهران: نشر نی. کرمانی، ناظم‌الاسلام (۱۳۹۲). تاریخ بیداری ایرانیان. چاپ دهم. تهران: انتشارات امیرکبیر. کسروی، احمد (۱۳۹۰). تاریخ مشروطه ایران. چاپ ششم. تهران: صدای معاصر. کله‌رودی، سید نوید (۱۴۰۲). «خیال اجتماعی ایرانیان، ابزارهای تداوم مفهوم شاهنشاه در ایران عصر

- قاجار»، پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره ۱۹، شماره ۱، پیاپی ۷۳، زمستان: ۲۳۰-۱۹۳.
- کنوبلاخ، هوپرت (۱۳۹۲). مبانی جامعه‌شناسی معرفت. ترجمه کرامت‌الله راسخ. تهران: نشر نی.
- لسان‌الملک سپهر، محمدتقی (۱۳۷۷). ناسخ التواریخ: تاریخ قاجاریه. جلد سوم. به اهتمام جمشید کیان‌فر. تهران: اساطیر.
- مانهایم، کارل (۱۳۸۰). ایدئولوژی و اُتوپیا: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی شناخت. ترجمه فریبرز مجیدی. تهران: سمت.
- ملایی توانی، علیرضا (۱۳۸۱). مشروطه و جمهوری: ریشه‌های نابسامانی نظم دموکراتیک در ایران. تهران: گستره.
- موتقی، احمد (۱۳۸۴). «نوسازی و اصلاحات در ایران معاصر»، فصلنامه سیاست، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی. شماره ۶۹، پاییز: ۲۶۰-۲۲۵.
- میرزا صالح، غلامحسین (۱۳۸۷). فروپاشی قاجار و برآمدن پهلوی. تهران: نشر نگاه معاصر.
- نجف‌زاده، مهدی (۱۳۹۴). «حیث خیالی قانون‌گذار در دوره تکوین سیاست مدرن در ایران»، فصلنامه ممالک محروسه (پژوهش‌های قاجاریه‌شناسی). شماره ۱: ۱۸۱-۱۶۵.
- نفیسی، سعید (بی‌تا). تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر. جلد دوم. تهران: بنیاد.
- نورایی، فرشته (۱۳۵۲). تحقیق در افکار میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله. تهران: شرکت سهامی انتشارات جیبی.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۷۸). مدرنیسم و مدرنیته: مجموعه مقالاتی در سیاست، فرهنگ و نظریه اجتماعی. تهران: نقش جهان.
- نیک‌فر، جاماسب (۱۳۹۲). «حمایت روس و انگلیس از شاهان قاجار و دور شدن فرّه ایزدی»، پژوهشنامه علوم سیاسی. سال هشتم. شماره سوم. تابستان: ۱۸۳-۱۶۱.
- هومر، شون (۱۳۸۸). ژانلاک. ترجمه محمدعلی جعفری و محمدابراهیم طاهایی. تهران: انتشارات ققنوس.

- Lacan, Jacques (1991a). "The Seminar Of Jacques Lacan"; Book I *Freud's Papers on Technique 1953-1954*, Trans. By John Forrester. Edi. By Jacques-Alain Miller. New York: W. W. Norton & Company.
- Lacan, Jacques (1991b). "The Seminar Of Jacques Lacan"; Book II *The Ego in Freud's Theory and in the Technique of Psychoanalysis 1954-1955*, Trans. By Sylvana Tomaselli. Edi. By Jacques-Alain Miller. New York: W. W. Norton & Company.
- Lacan, Jacques (1999). *Ecrits*, Trans. By Bruce Fink. New York: W. W. Norton & Company.
- Mannheim, Karl (1979). *Ideology and utopia: And Introduction to the Sociology of knowledge*. London: university of london.
- Mouffe, Chantal (1993). *The Return of The Political*. London: Verso.

## Research Paper

**Political Development in Iran after the Islamic Revolution in the Light of Two "Iranian-Islamic" and "Modern" Discourses**Masoumeh Mohammadi<sup>1</sup>  \*Mojtaba Maghsoudi<sup>2</sup>  Mohammad Tohidfam<sup>3</sup> 

1. Ph.D. Student in Political Sociology, Faculty of Political Science, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2. Associate Professor of Political Science, Faculty of Political Science, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

3. Professor of Political Science, Faculty of Political Science, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2025.525>

Receive Date: 13 April 2024

Revise Date: 22 May 2024

Accept Date: 29 June 2024



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

**Extended Abstract****Introduction**

Political development is a controversial concept in the theoretical field and perhaps far from reach in the field of social science. Leaving behind the gates of political development and establishing a politically developed society in any country requires a difficult and sometimes risky passage through a political transition period, which if it is too long, the possibility of going back increases. This research tries to deal with the factors hindering political development in Iran after the Islamic Revolution by examining the ruling discourses after the Islamic Revolution and the importance of Iranian Islamic cultural discourses and modern discourse. This research aims to explain the contrast between the Iranian-Islamic discourse and the modern discourse and its impact on the political development of Iran after the revolution what gives this research an innovative aspect is that; The present research can be a starting point for comparative studies regarding the reasons for Iran's underdevelopment, as well as conducting newer researches and providing newer solutions to achieve political development in Iran based on local, cultural, national and Islamic models In this regard, the main research question is; Why political development in Iran after the Islamic revolution has not been done in the light of two Iranian-Islamic discourses and the modern discourse? In realizing and achieving this question, this hypothesis is proposed that; In examining the Iranian-Islamic discourses ruling Iran after the Islamic Revolution, despite the capacities of acceleration and social and political mobilization, stabilization and the decisive historical cooperation with the modern discourse; In the field of political development, due to reasons such as ideals, ideals, ideological foundations and different functions, they have not been able to achieve meaningful, continuous and deep coordination and cooperation in the process of political development The research method in the present study is qualitative;. Qualitative method in scientific research refers to a set of approaches and techniques that are used for a deeper understanding of social, behavioral and cultural phenomena. These methods mainly focus on non-numerical and textual data and collect information through observation,

\* **Corresponding Author:**  
**Mojtaba Maghsoudi, Ph.D.**  
**E-mail: maghsoudi42@yahoo.com**



interviews, focus groups and content analysis. Also, the theoretical discussion is based on the theory of discourse analysis and the theory of political development. The method of gathering information is based on library and internet sources. The research variables include independent variable: Iranian-Islamic cultural discourse, modern cultural discourse and dependent variable: political development. Since the foundation of all changes, values, trends in a society depends on the political development in that society, in this sense, the cultural-political discourse and the explanation of the cultural and political perspective of that society are important to examine the development or lack of development and the authors have explained it in the course of this research. The article is organized in three parts. In the first part; The theory of discourse analysis and the theory of political development have been examined in the second part of the article; A historical look at the ruling discourses in Iran from the constitution to the Islamic revolution has been discussed and finally; The discourses governing Iran after the Islamic revolution and the impact of their confrontation on the lack of political development of Iran after the revolution have been examined, and in the final part, the hypothesis has been proved and the article summarized?

### **Methodology**

The research method in the current study is qualitative; Qualitative method in scientific research refers to a set of approaches and techniques that are used for a deeper understanding of social, behavioral and cultural phenomena. These methods mainly focus on non-numerical and textual data and collect information through observation, interviews, focus groups and content analysis. Also, the theoretical discussion is based on the theory of discourse analysis and the theory of political development. The method of gathering information is based on library and internet sources. The research variables include independent variable: Iranian-Islamic cultural discourse, modern cultural discourse and dependent variable: political development. Since the foundation of all changes, values, trends in a society depends on the political development in that society, in this sense, the cultural-political discourse and the explanation of the cultural and political perspective of that society are important to examine the development or lack of development and the authors have explained it in the course of this research.

### **Results and Discussion**

#### **Classification of data**

1- Research literature

2- Theoretical Foundations:

First; Discourse analysis theory

Second, political development and its characteristics

Iranian-Islamic discourse

Modern discourse

3- Historical review of political discourses in Iran (from the constitution to the revolution)

4- Discourses governing Iran after the Islamic Revolution and their impact on political development.

5- The ruling discourse after the Islamic revolution (1376-1368) the construction discourse.

6- Discourse period after the Islamic revolution in Iran (1376-1384) reform discourse.

- 7- The period of discourse after the Islamic revolution in Iran (1384-1392), the discourse of fundamentalism.
- 8- The period of discourse after the Islamic revolution in Iran (1392-1400), the discourse of moderation or reformists.
- 9- The period of discourse after the Islamic revolution in Iran (1400 - until now) the discourse of justice and republicanism.

### Conclusion

From the discussion and examination of the nature and characteristics of various discourses that emerged during the years after the Islamic Revolution, various results can be deduced regarding political development. The Islamic Republic of Iran has been the first country among the developing countries to have a constitution, parliament and civil institutions. Each of the discourses has succeeded in achieving some components of political development in a short period and has temporarily reached a relative hegemonic position, because the antagonism and conflict of the dominant discourses in opposition to each other has not made it possible to achieve absolute political development.

The ruling discourses in Iran after the Islamic revolution have been a combination of the Iranian-Islamic discourse and the modern discourse, and it can be acknowledged that; Iran's Islamic revolution is modern in some ways and anti-modern in some ways. It was precisely for this reason that the confrontation between the goals of the traditional Iranian Islamic discourse and the modern discourse created a kind of challenge between tradition and modernity in the Islamic Revolution that has not yet been resolved. Iran's Islamic Revolution took place in modern times, and the concept of "revolution" is essentially a modern one. "Revolution" has a different meaning in Islamic culture and in Greek political culture. There are other aspects in the Iranian revolution that can be compared to modernity. If we look at the groups involved in the revolution, especially the groups inclined to liberalism and Marxism, we can clearly see the modern strains. Of course, this is less seen in the traditional groups and the leader of the revolution. In the person of Imam Khomeini (RA), in addition to the traditional aspects, one can see the desire for modern concepts such as democracy and republic. It can be said that even in the discourse view of Imam Khomeini (RA), the interaction between two Iranian-Islamic discourses and the modern discourse has been observed.

But the important point in this is that the identity of political Islam was formed in the construction of otherness, which is one of the pillars and components of discourse, with modernity. Identities are not fixed things, and they are formed in alienation with "other". But the opposition and non-alignment of the two discourses have had various consequences and dimensions, including the migration of villagers to big cities, especially Tehran that doubled the conflict between tradition and modernity in Iranian culture. This means that the Iranian-Islamic discourses ruling Iran after the Islamic Revolution, despite the capacities of acceleration and social and political mobilization, stabilization and historic cooperation with the modern discourse; In the field of political development, due to reasons such as ideals, ideals, ideological foundations and different functions, they have not been able to achieve meaningful, continuous and deep coordination and cooperation in the process of political development.

As it was mentioned, the functions of a revolution cannot be considered as a type of discourse. After the Islamic revolution, there were different discourses. For example, the discourse of the early days of the revolution, when the freedom movement and the person of Engineer Bazargan had modern trends or the period of 1980s and after the Imam's death, it caused the basis and totality of discourses to lean towards traditional values. Meanwhile,



the society has taken another path. If we consider the Islamic Republic as the logical continuation of the Islamic Revolution, we can well observe the trends of moving towards Islamism and Islamism and confronting the manifestations of modernity.

In general, it can be said that there is no conflict between tradition and modernity in the discourse of leadership. Modernization has been a trend to modernize Iran since the 1940s. And due to the lack of coordination between different discourses and ideas, it has not been compatible with success and it has suffered from excessive haste. Due to the mentioned reasons, these two discourses have not been able to proceed in parallel in the political and economic spheres and take effective steps in the direction of political development. On the contrary, modern discourse has created grounds for conflict with tradition and religion due to misunderstandings and differences of opinions and ideas. The religious leadership of Imam Khomeini (RA) was able to mobilize the people in line with the ideals of the revolution and considering the conflict between tradition and modernity due to their unique characteristics. Now, by keeping in mind the ideals and goals of the Islamic Revolution and by aligning the two Iranian-Islamic discourses and the modern discourse and the interaction of the two together and away from a partisan view, effective steps should be taken in the direction of political development by observing all the components and its indicators. The last word is that based on the hypothesis raised in the research and according to the components of political development, the most important indicators of which can be; Democratic political structure, participatory civil political culture, political institutionalism, political tolerance and tolerance, active political participation, dynamic civil society, the existence of structures to successfully overcome political crises, free and competitive elections of independent and efficient political parties, freedom of opinion and expression. He mentioned respect for individual rights and according to the components of the discourse analysis, it can be acknowledged that; The confrontation between the Iranian-Islamic discourse and the modern discourse has always been one of the obstacles and challenges of political development in Iran after the Islamic Revolution. Based on this, it is necessary for our country to formulate general and national political development patterns in accordance with modern global discourses by professors and academics in the fields of political sociology and political science.

**Keywords:** Iranian-Islamic Discourse, Modern Discourse, Political Development, Iran, Islamic Revolution.

## References

- Abrahamian, Ervand (2010), *History of Modern Iran*, Translated by: Mohammad Ebrahim Fatahi. Tehran: Ney Publishing. (In Persian).
- Azimi Dolatabadi, Amir (2007), "Globalization and Cultural Policy of the Islamic Republic of Iran", *Matin Research Journal*, No. 41. (In Persian).
- Alamdari, Kazem (2005), "The Power Structure of the Islamic Republic: Transition from Populism to Clientelism, and Militarization of the Government", *Journal of Third World Quarterly*, Vol. 26, No.8.
- Bahrampour, Shabanali (2014), "Critical linguistics in the form of critical discourse, introduction and review of the book *Critical Discourse Analysis*", Written by Ferdous Aghagholi", *Book Review Chapter*. (In Persian).
- Bashirieh, Hossein (2001), *A Preface to the Political Sociology of Iran: The Period of the Islamic Republic*, Tehran: Contemporary Publishing. (In Persian).
- Bashirieh, Hossein (2004), *Reason in politics*, Tehran: Contemporary view. (In Persian).

- Dehghani Firouzabadi, Seyyed Jalal (2013), *Discourse cycle in the foreign policy of the Islamic Republic of Iran: from the merchant government to the clerical government*, Tehran: Mokhtab Publication. (In Persian).
- Dehghani Firouzabadi; Seyed Jalal; Atai, Mehdi (2014), The Nuclear Discourse of the 11th Government, *Strategic Studies Quarterly*, Vol. 17, No. 1. (In Persian).
- Eftekhari, Asghar (2008), "The Changing Face of National Security: Investigating Internal Security with Political Competition in the Islamic Republic of Iran", *Strategic Studies*, Vol. 5, No. 4, Summer, pp. 19-52. (In Persian).
- Eftekhari Asghar (2008), "The Changing Face of Internal Security: Investigating the Relationship between Internal Security and Political Competition in the Islamic Republic of Iran", *Strategic Studies Quarterly*, Number 4. (In Persian).
- Fairclough, N. (2003), *Analyzing Discourse: Textual Analysis for Social Research*, New York: Routledge.
- Farqani, Mohammad Mahdi (2012), "The evolution of the discourse of political development in Iran (from the Constitution to Khatami)", *Social Sciences Quarterly*, Vol. 5, No. 3, pp. 5-35. (In Persian).
- Jahangiri, Jahangir and Fatahi, Sajjad (2011), "Analysis of Mahmoud Ahmadinejad's discourse in the 10th term presidential election", *Iranian Journal of Social Studies*, Vol. 5. No. 3. (In Persian).
- Huntington, Samuel .p (1979). "The Change to Change: Modernization, Development, and Politics", in: *Comparative Modernization*, Cyril E. Black, New York: The free press.
- Khaje Sarvi, Gholamreza and Radfar, Firoz (2016), explaining the discursive evolution of political culture: a case study of Iran's political culture, *Islamic Revolution Approach Quarterly*, Vol. 11, No. 38, pp. 3-22. (In Persian).
- Khalig Panah, Kamal and Sanaee, Ali (2018), "Modernity and Discourse Formulation of Cultural Policy: Analysis of Governmental Cultural Policy Discourse in Iran (2006 AH to Present)", *Journal of Applied Sociology*, Vol. 31, No. 79, pp. 57-74. (In Persian)
- Keddie, Nikki R. (2004), *Results of the Iranian Revolution*, Translated by Mehdi Hachikatkhah, Tehran: Oqnoos. (In Persian).
- Laclau, Ernesto and Mouffe, Chantal (2000), *Hegemony and Socialist Strategy*, London: Verso Books.
- Laclau, Ernesto and Mouffe, Chantal (1985), *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics*, Publisher: Verso Books.
- Kiani, Kiyani (2018), "Discourse analysis or crisis of concepts", Personal site. (In Persian)
- Moghadami, Mohammad Taqi (2018), "Laclau and Mouffe's theory of discourse analysis and its critique", *Marafet Social Cultural Knowledge*, Vol. 2, No. 2. (In Persian).
- Mohammad Reza Dehghani and Akbari, Ahmad (2016), Discourse analysis with an approach to political discourse, *applied research quarterly in management and accounting*, No. 6, Summer, pp.150-163. (In Persian).
- Qobadzadeh, Nasser (2008), *A pathological narrative of the disintegration of the system and the people in the second decade of the revolution*, Tehran: Farhang Gofteman. (In Persian).
- SarialQalam, Mahmood (1998), *Political Culture in Iran*, Tehran: Research Center for Cultural and Social Studies. (In Persian).
- SarialQalam, Mahmood (2002), *Rationality and the future of Iran's development*, Second edition, Tehran: Middle East Center for Scientific Research and Strategic Studies. (In Persian).
- Seifzadeh, Hossein (2008), *Fifteen Models of Modernization, Development and Political Transformation*, Tehran: Qoomes Publishing. (In Persian).
- Tajik, Mohammad Reza (1998), "Otherness and Identity: The Formation of Revolutionary Discourse in Iran", *Matin Research Journal*, No. 1. Winter. (In Persian).



- Tajik, Mohammadreza (1998), "Pretend Text and Discourse Analysis", *Discourse Quarterly*, No. 2, pp. 7-15. (In Persian).
- Tajik, Mohammad Reza (2000), *Discourse and Discourse Analysis*, Tehran: Farhang Gofman Publications. (In Persian).
- Tajik, Mohammad Reza (2004), *Reason in Politics*, Tehran: Negah Moaser. (In Persian).
- Vafai Khosro (2013), "Political development and modern politics: harms and challenges of political development in contemporary Iran", *Political Science Quarterly*, Vol. 10, No. 29, Winter. pp. 75-90. (In Persian).
- Yazidi, Rajab; Rezaei Panah, Amir (2012), "Social and economic foundations in dominant political discourses in the Islamic Republic of Iran", *Research Institute of Humanities and Cultural Studies*, Vol. 4, No. 4, pp. 47-74. (In Persian).

## توسعه سیاسی در ایران بعد از انقلاب اسلامی در پرتو دو گفتمان «ایرانی - اسلامی» و «مدرن»

معصومه محمدی<sup>۱</sup> \* مجتبی مقصودی<sup>۲</sup> محمد توحیدفام<sup>۳</sup>

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
۲. دانشیار علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
۳. استاد علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی:

<https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResul?ItemID=9671713731/12%>

<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735790.1403.19.4.4.4>

### چکیده

توسعه سیاسی در ایران از اهمیت زیادی برخوردار است؛ اما به نظر می‌رسد شناخت آسیب‌ها و چالش‌های آن و به‌ویژه نسبتی که توسعه سیاسی با گفتمان‌های فرهنگی و به تبع آن، بررسی گفتمان‌های ایرانی - اسلامی و مقایسه با گفتمان‌های مدرن دارد، به مراتب مهم‌تر و حیاتی‌تر است. این پژوهش با هدف تبیین تقابل گفتمان ایرانی - اسلامی و گفتمان مدرن و تأثیر آن بر توسعه سیاسی ایران پس از انقلاب است. در این راستا، سؤال اصلی پژوهش آن است که چرا توسعه سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی در پرتو دو گفتمان ایرانی - اسلامی و گفتمان مدرن صورت پذیرفته است؟ در تحقق و دستیابی به این پرسش، این فرضیه مطرح می‌شود که در بررسی گفتمان‌های ایرانی - اسلامی حاکم بر ایران پس از انقلاب اسلامی، علی‌رغم ظرفیت‌های شتاب‌دهندگی و بسیج‌گری اجتماعی و سیاسی، ثبات‌سازی و همکاری‌های سرنوشت‌ساز تاریخی با گفتمان مدرن، در عرصه توسعه سیاسی به دلایلی چون ایدئال‌ها و آرمان‌ها و مبانی اندیشه‌ای و کارکردهای متفاوت نتوانسته‌اند هماهنگی و همکاری معنادار، مستمر و عمیقی را در فرایند توسعه سیاسی رقم بزنند. پژوهش حاضر به روش کیفی و بحث نظری آن براساس نظریه تحلیل گفتمانی و روش گردآوری اطلاعات با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۲۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۰۳/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۰۹

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:  
گفتمان ایرانی -  
اسلامی، گفتمان  
مدرن، توسعه  
سیاسی، ایران،  
انقلاب اسلامی

\* نویسنده مسئول:

مجتبی مقصودی

پست الکترونیک: maghsoodi42@yahoo.com

## مقدمه

توسعه سیاسی مفهومی پرمجاده در عرصه نظری و شاید دور از دسترس در حوزه علم اجتماعی است. پشت سر گذاشتن دروازه‌های توسعه سیاسی و برپایی جامعه توسعه‌یافته سیاسی در هر کشور مستلزم عبور دشوار و گاه پرمخاطره از یک دوره گذار سیاسی است که اگر بیش از حد طولانی شود، احتمال بازگشت به عقب افزون‌تر می‌شود. این پژوهش تلاش دارد با بررسی گفتمان‌های حاکم پس از انقلاب اسلامی و اهمیت گفتمان‌های فرهنگی ایرانی اسلامی و گفتمان مدرن به عوامل بازدارنده توسعه سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی بپردازد. هدف این پژوهش تبیین تقابل گفتمان ایرانی - اسلامی و گفتمان مدرن و تأثیر آن بر توسعه سیاسی ایران پس از انقلاب است. آنچه به این پژوهش جنبه نوآورانه داده این است که پژوهش حاضر می‌تواند سرآغازی جهت مطالعات تطبیقی درخصوص دلایل توسعه‌نیافتگی ایران و همچنین، انجام پژوهش‌ها و ارائه راهکارهای جدیدتر برای دستیابی به توسعه سیاسی در ایران براساس الگوهای بومی، فرهنگی، ملی و اسلامی باشد. در این راستا، سؤال اصلی پژوهش این است که چرا توسعه سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی در پرتو دو گفتمان ایرانی - اسلامی و گفتمان مدرن صورت پذیرفته است؟ در تحقق و دستیابی به این پرسش، این فرضیه مطرح می‌گردد که در بررسی گفتمان‌های ایرانی - اسلامی حاکم بر ایران پس از انقلاب اسلامی، علی‌رغم ظرفیت‌های شتاب‌دهندگی و بسیج‌گری اجتماعی و سیاسی، ثبات‌سازی و همکاری‌های سرنوشت‌ساز تاریخی با گفتمان مدرن، در عرصه توسعه سیاسی به دلایلی چون ایدئال‌ها و آرمان‌ها و مبانی اندیشه‌ای و کارکردهای متفاوت نتوانسته‌اند هماهنگی و همکاری معنادار، مستمر و عمیقی را در فرایند توسعه سیاسی رقم بزنند. روش تحقیق در پژوهش حاضر به روش کیفی است. روش کیفی در پژوهش‌های علمی به مجموعه‌ای از رویکردها و تکنیک‌ها اطلاق می‌شود که برای فهم عمیق‌تر از پدیده‌های اجتماعی، رفتاری و فرهنگی استفاده می‌شود. این روش‌ها عمدتاً بر روی داده‌های غیر عددی و متنی تمرکز دارند و از طریق مشاهده، مصاحبه، گروه‌های تمرکز و تحلیل محتوا اطلاعات جمع‌آوری می‌کنند. همچنین، بحث نظری براساس نظریه تحلیل گفتمان و نظریه توسعه سیاسی است. روش گردآوری اطلاعات با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی است. متغیرهای پژوهش شامل متغیر مستقل (گفتمان فرهنگی ایرانی - اسلامی، گفتمان فرهنگی مدرن) و متغیر وابسته (توسعه سیاسی) است. از آنجاکه زیربنای همه تحولات، ارزش‌ها و ایستارها در یک جامعه بستگی به توسعه‌یافتگی سیاسی در آن جامعه دارد، از این لحاظ گفتمان فرهنگی - سیاسی و تبیین دیدگاه فرهنگی و سیاسی آن جامعه برای بررسی توسعه‌یافتگی و یا عدم توسعه‌یافتگی دارای اهمیت است و نویسندگان در مسیر این پژوهش به تبیین آن پرداخته‌اند.

سازمان‌دهی مقاله در سه بخش صورت پذیرفته است. در بخش نخست، نظریه تحلیل‌گفتمان و نظریه توسعه سیاسی مورد بررسی قرار گرفته است؛ در بخش دوم مقاله، نگاهی تاریخی به گفتمان‌های حاکم بر ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی شده است و در نهایت، به بررسی گفتمان‌های حاکم بر ایران پس از انقلاب اسلامی و تأثیر تقابل آن‌ها بر عدم توسعه سیاسی ایران پس از انقلاب پرداخته شده است و در بخش پایانی، اثبات فرضیه و جمع‌بندی مقاله صورت گرفته است.

## ۱. ادبیات پژوهش

درخصوص موضوع تأثیر گفتمان ایرانی - اسلامی و گفتمان مدرن در ایران پس از انقلاب اسلامی با برخی از منابع ارزشمندی مواجه هستیم که در ادامه به بررسی آن‌ها پرداخته شده است. مقاله با عنوان «بررسی گفتمان‌های دولت‌های پس از انقلاب اسلامی ایران (۱۳۹۲-۱۳۵۷)» به قلم محمداقبر مکرمی‌پور و همکاران (۱۴۰۱) است. در این پژوهش به صورت‌بندی و مفصل‌بندی گفتمان‌های پس از انقلاب اسلامی پرداخته شده است. توجه عمده مقاله به بررسی و کشف تفاوت‌ها و تشابهات دورویکرد اصلاح‌طلبی و اصولگرایی در گفتمان‌های پس از انقلاب اسلامی بوده است. از دیگر آثار ارائه‌شده می‌توان به مقاله «نگاهی به مفهوم توسعه و بعد سیاسی آن» به قلم مجید عباس‌زاده (۱۳۹۹) اشاره نمود. نویسنده در این پژوهش به بررسی چیستی توسعه سیاسی و شاخصه‌های آن در توسعه سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی پرداخته است. در اثری با عنوان «تبیین تحول گفتمانی فرهنگ سیاسی؛ مطالعه موردی فرهنگ سیاسی ایران» نوشته فیروز رادفر (۱۳۹۶)، نویسنده به بررسی و تبیین نظریه تحلیل‌گفتمان در گفتمان‌های حاکم در ایران پس از انقلاب اسلامی و علل به‌وجود آمدن هر یک از گفتمان‌ها و نقش و تأثیر آن‌ها در فرهنگ سیاسی ایران پرداخته است. در مقاله «تحلیل گفتمان سیاست فرهنگی دولتی در ایران (۱۲۸۵) ه.ش تاکنون» نوشته نویسندگان، کمال خالوق‌پناه و علی سنایی (۱۳۹۹) اشاره کرد. نویسندگان در این نوشتار به واکاوی نقطه آغازین گفتمان مدرن در ایران و علل عقب‌افتادگی توسعه سیاسی در ایران پرداخته‌اند. همچنین، می‌توان به مقاله «تحول گفتمان توسعه در ایران (از مشروطه تا خاتمی)» به قلم محمد مهدی فرقانی (۱۳۸۱) پرداخت. در این مقاله، نویسنده به بررسی هشت دوره تاریخی از سال ۱۲۸۵ تا ۱۳۷۷ هجری شمسی پرداخته است. مطالب ارائه‌شده در این نوشتار درخصوص گفتمان‌های حاکم در این بازه زمانی و بررسی هر یک از شاخصه‌های توسعه سیاسی در هر یک از گفتمان‌ها است. در این میان، می‌توان به کتاب ارزشمند چرخه گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از دولت بازرگان تا دولت روحانی نوشته سید جلال دهقانی فیروزآبادی

(۱۳۹۳) اشاره کرد. در این کتاب نویسنده به بررسی و مطالعه گفتمان‌های حاکم از انقلاب اسلامی تا دولت روحانی پرداخته است. هر یک از گفتمان‌ها از جنبه‌هایی چون شاخصه‌های گفتمان ایرانی اسلامی و شاخصه‌های توسعه سیاسی مورد بررسی قرار گرفته است. به‌طور کلی، در آثار مطرح‌شده، گفتمان‌های حاکم قبل و بعد از انقلاب اسلامی در ایران مورد مطالعه قرار گرفته است. در آثار بیان‌شده، تقابل گفتمان ایرانی - اسلامی و گفتمان مدرن و تأثیرات آن‌ها بر توسعه سیاسی در ایران بعد از انقلاب اسلامی مورد مطالعه قرار نگرفته است. نویسنده پژوهش در نظر دارد با مطالعه و تبیین گفتمان‌های اصلی و همچنین، تأثیرات آن‌ها بر توسعه سیاسی، تقابل این دو گفتمان را در عدم توسعه سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی مورد واکاوی قرار دهد.

## ۲. مبانی نظری

### ۲-۱. نظریه تحلیل گفتمان

تحلیل گفتمان به بررسی این مقوله می‌پردازد که چگونه معنا و پیام واحدهای زبانی در تعامل با عوامل درون‌زبانی، مانند ساختارهای زبانی و محیط بلافصل زبانی و همچنین، عوامل برون‌زبانی نظیر زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و موقعیتی شکل می‌گیرد و تجلی می‌یابد. این تحلیل نشان می‌دهد که معنا و پیام زبان تنها به خود واحدهای زبانی محدود نمی‌شود، بلکه تحت تأثیر نظام زبانی کلی و عوامل محیطی گسترده‌تر قرار دارد. تحلیل گفتمان و متن به شاخه‌ای از زبان‌شناسی جدید اطلاق می‌شود که هدف آن توصیف کلام پیوسته معنی‌دار بالاتر از جمله است. این اصطلاح برای مطالعه بخش عمده‌ای از زبان به‌کار می‌رود؛ به‌طور کلی، تحلیل گفتمان شامل تنوع رویکردها و دیدگاه‌های مختلف با استفاده از روش‌های گوناگون است. به بیانی کلی‌تر، این تحلیل مجموعه‌ای از روش‌ها و نظریه‌ها برای بررسی زبان و نحوه استفاده از زبان در زمینه‌های اجتماعی را دربرمی‌گیرد. برای درک بهتر نظریه تحلیل گفتمان، در ادامه به آرا و نظریات نظریه‌پردازان تحلیل گفتمان و اجماع آن‌ها در خصوص بررسی دقیق‌تر پژوهش حاضر پرداخته شده است (دهقانی و اکبری، ۱۳۹۶: ۱۵۵).

لاکالا<sup>۱</sup> و موفه<sup>۲</sup> «از نظریه‌پردازانی هستند که در خصوص تحلیل گفتمان فعالیت داشته و نتیجه تحقیقات آن‌ها برگرفته از این موضوع است که تمامی عناصر و اعمال، گفتمانی هستند؛ به‌عبارتی، هر فعالیتی برای معنا دار شدن باید بخشی از یک گفتمان خاص باشد. گفتمان‌ها تنها

1 Lacalau  
2 Moufle

منعکس کننده فرایندهایی در بخش‌های دیگر جامعه از قبیل اقتصاد یا سیاست نیستند، بلکه عناصر و اقدامات مربوط به همه بخش‌های جامعه را به هم ربط می‌دهند. معانی از درون گفتمان‌ها پدیدار می‌شوند و هر کردار و متنی در درون گفتمان معنی می‌یابد. مثلاً در حوزه سیاست، هر گفتمان سیاسی مسلط به‌نوعی خاص از زندگی سیاسی جهت بخشیده و هویت‌ها و خودفهمی‌های افراد را تعریف و تعیین می‌کند و برخی امکانات زندگی سیاسی را حفظ و برخی دیگر را حذف می‌کند» (لاکلا و موفه، ۲۰۰۱: ۱۰۵). از دیگر نظریه‌پردازان تحلیل گفتمان تتون ای ون دایک<sup>۱</sup> است. از دیدگاه این نظریه‌پرداز، از آنجاکه تحلیل گفتمان یک امر میان‌رشته‌ای است، توان آن را دارد که ارزیابی ساختاری را با ویژگی‌های متعدد گستره اجتماعی- فرهنگی و اداری مرتبط سازد. ون دایک بر این باور است که بخش اعظم اطلاعات گنجانده شده در یک متن به‌صراحت بیان نشده حالت ضمنی دارد؛ به عبارتی، تحلیل ناگفته‌ها گاه پیش از مطالعه آنچه عملاً در متن بیان شده روشنتر موضوع است. از نظر میشل فوکو<sup>۲</sup> نیز ماهیت گفتمان به‌گونه‌ای است که باعث بیان گزاره‌هایی خاص می‌شود و از بیان گزاره‌های دیگر جلوگیری می‌کند. از نگاه فوکو، گفتمان نه تنها همیشه در قدرت بوده و دلالت بر قدرت دارد بلکه از جمله نظام‌هایی است که قدرت از طریق آن دست‌به‌دست می‌شود (تاجیک، ۱۳۹۰: ۱۵). از دیگر نظریه‌پردازان تحلیل گفتمان، نور من فرکلاف<sup>۳</sup> استاد رشته زبان در زندگی اجتماعی دانشگاه لانکاستر انگلستان است. «او در بحث کاربرد زبان بر این نکته تأکید می‌ورزد که زبان در لایه‌لایه روابط و فرایندهای اجتماعی محصور است. این روابط و فرایندها به‌طور نظام‌مند نوع تغییرات زبان را تعیین می‌کنند که از جمله آن‌ها صورت‌های زبانی‌اند که در متن ظاهر می‌شوند و با ایدئولوژی آمیخته‌اند» (فرکلاف، ۱۹۹۵: ۱۱۵). با در نظر گرفتن تعاریف مطروحه نظریه‌پردازان تحلیل گفتمان باید به این نکته توجه داشته باشیم کسانی که در این حیطه فعالیت کرده‌اند چهار گام را در شناسایی تحلیل گفتمان مورد بررسی قرار داده‌اند که در ادامه به آن پرداخته شده است.

**گام اول، شناسایی تخاصم گفتمانی:** اولین روش برای شناسایی تحلیل گفتمان در چهارچوب این نظریه، شناسایی حداقل دو گفتمان در تقابل با یکدیگر است؛ زیرا این گفتمان‌ها از طریق دال غیریت با هم در ارتباط هستند. گفتمان‌ها اغلب از طریق وجود گفتمان رقیب هویت می‌یابند و نظام معنایی خود را براساس این رقابت سازمان‌دهی می‌کنند

1 Teun A. van Dijk

2 Foucault

3 Norman Fairlough

(بهرام‌پور، ۱۳۹۴: ۲۵). درحقیقت، برای بررسی ساختار نظام معنایی یک گفتمان باید آن را در مقابل ساختار نظام معنایی گفتمان رقیب قرار داد تا با قرار گرفتن تقابل‌ها و تفاوت‌های آن‌ها، تفاوت‌های محتوایی آن را موردبررسی قرار داد (کیانی، ۱۳۹۰: ۵۲).

**گام دوم، تعیین زمان و مکان:** گفتمان‌ها در زمان و مکان وجود دارند و برای بررسی دقیق گفتمان‌ها باید دوره زمانی و اینکه چه گفتمان‌هایی در چه مقطع زمانی و در مقایسه با چه گفتمانی مقایسه شود، موردتوجه قرار داد. درهرحال، تحلیلی از این دست از دو حالت خارج نیست: نخست، بررسی یک دوره زمانی مشخص از تعاملات دو یا چند گفتمان؛ دوم، بررسی چگونگی شکل‌گیری یک گفتمان و سیر تحول آن از زمان فعال شدن تا زمان حال یا بررسی آن در دوره‌های گذشته (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۳: ۱۹۶-۱۸۹).

**گام سوم، تحلیل معانی:** در مرحله سوم از تحلیل گفتمان باید به واکاوی، بررسی و تحلیل معنایی پرداخته شود. انجام این مرحله از فرایند سیاسی مستلزم درنظرگرفتن و بررسی ملاحظات خاص است که این موارد را می‌توان به‌صورت زیر بیان نمود. نخست، منازعات معنایی و تحولات اجتماعی براساس نظریه گفتمان، دوم، معنا و متن در تحلیل گفتمان (مقدمی، ۱۳۹۰: ۸۳).

**گام چهارم، منسجم‌سازی تحلیل‌های گفتمانی:** در مرحله پایانی از فرایند تحلیل گفتمان باید برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی سازوکار مشترک حاکم بر کلیه کردارها و رفتارهای گفتمان‌های سیاسی موردبررسی قرار بگیرد. متونی که در سطح جمله و بالاتر از سطح جمله در بخش قبل موردبررسی قرار گرفتند نشان دادند که در هر دو سطح بخشی مورد تأکید قرار می‌گیرد و بخش دیگری به حاشیه رانده می‌شود (تاجیک، ۱۳۹۰: ۲۷۳-۲۷۱). به‌طور خلاصه، می‌توان گفت که برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی هم بر کردارهای زبانی و هم بر کردارهای غیرزبانی حاکم است و آن‌ها را در حفاصل میان دو قطب مثبت و منفی جهت می‌دهند؛ ازاین‌رو، بررسی گفتمان‌های متخاصم برای برجسته ساختن «خود» و به حاشیه راندن گفتمان رقیب، نیاز به تحلیل منسجمی از کلیه کارکردهای گفتمان دارد (جهانگیری و فتاحی، ۱۳۹۰: ۳۱۳).

## ۲-۲. توسعه سیاسی و شاخصه‌های آن

از توسعه سیاسی تعاریف متعددی ارائه شده است که در اینجا به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود. از دیدگاه لوسین پای، توسعه سیاسی دارای تعاریف مختلفی است. توسعه سیاسی را می‌توان مشارکت توده‌ای و اقدام عمومی را می‌توان در فعالیت‌های سیاسی مرتبط دانست. نکته

اصلی این است که افراد جامعه به شهروندانی فعال تبدیل شوند. دومین نکته، ظرفیت نظام سیاسی در ارائه برون‌دادها و تأثیرگذاری آن بر جامعه و اقتصاد است. این ظرفیت به تمایل برای تخصصی و عقلایی کردن حکومت اشاره دارد و تغییر تدریجی آن به گسترش و تخصصی شدن ساختارها منجر می‌شود. در اینجا، بر یکپارچه و تخصصی کردن بخش‌های مختلف نظام سیاسی تأکید شده است (عالم، ۱۳۸۱: ۱۲۶-۱۲۴). از نظر جیمز کلمن، «توسعه سیاسی به دستیابی نظام سیاسی به موقعیتی اشاره دارد که بتواند به‌طور آگاهانه و موفقیت‌آمیز، ظرفیت سیاسی خود را از طریق نهادهای مؤثر افزایش دهد» (سیف‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۲۳). ساموئل هانتینگتون «مؤلفه‌های اصلی توسعه سیاسی را عقلانی‌سازی، یکپارچگی ملی، دموکراتیزه‌سازی، انعطاف‌پذیری و بسیج تحرک یا مشارکت می‌داند» (هانتینگتون، ۱۹۷۹: ۴۷). در مجموع، توسعه سیاسی را می‌توان به‌عنوان فرایندی تعریف کرد که طی آن، ظرفیت نهادهای سیاسی حکومتی و غیرحکومتی در پاسخ به تقاضاهای جامعه برای مشارکت در فرایندهای سیاسی به‌طور فزاینده‌ای افزایش می‌یابد.

### ۱-۲-۲. شاخصه‌های توسعه سیاسی

پژوهشگران و نظریه‌پردازان حوزه توسعه سیاسی، علی‌رغم وجود تعدد دیدگاه‌ها و نظریه‌ها، در بسیاری از جوانب این مفهوم به اجماع نظر می‌رسند. این شاخصه‌ها شامل ساختار سیاسی دموکراتیک، فرهنگ سیاسی مدنی مشارکتی، نهادینگی سیاسی، تساهل و مدارای سیاسی، مشارکت سیاسی فعالانه، جامعه مدنی پویا و وجود ساختارهای عبور موفقیت‌آمیز از بحران‌های سیاسی، انتخابات آزاد و رقابتی، احزاب سیاسی مستقل و کارآمد، آزادی عقیده و بیان و احترام به حقوق فردی است. برای پی بردن به توسعه سیاسی در یک گفتمان یا عدم توسعه سیاسی، باید شاخصه‌های مطرح‌شده در هر گفتمان را با توجه به شاخصه‌های توسعه سیاسی مقایسه کرد و موردبررسی قرار داد. به‌عنوان مثال، بررسی اینکه آیا یک گفتمان خاص دارای ساختار سیاسی دموکراتیک است و احترام به حقوق فردی را به‌خوبی تضمین می‌کند یا خیر می‌تواند نشان‌دهنده توسعه یا عدم توسعه سیاسی در آن گفتمان باشد. به‌علاوه، بررسی میزان مشارکت سیاسی فعالانه و وجود جامعه مدنی پویا نیز از دیگر شاخصه‌هایی است که در تحلیل توسعه سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد. با در نظر گرفتن این شاخصه‌ها، می‌توان به دقت ترسیم کرد که یک گفتمان چقدر به سمت توسعه سیاسی پیش رفته یا در مسیر مناسبی برای توسعه قرار دارد؟

### ۲-۲-۲. گفتمان ایرانی - اسلامی

انقلاب اسلامی گفتمان ویژه‌ای را در سطح جهان و به‌ویژه در خاورمیانه به‌وجود آورده است که نه تنها اختلاف اساسی با قبل از انقلاب داشته، بلکه ماهیت آن نیز متفاوت است. این تفاوت بر سه محور «اسلام‌گرایی»، «استقلال‌گرایی» و «وحدت‌گرایی» متکی است (آبراهامیان، ۱۳۹۵: ۱۰۵). اسلام‌گرایی پایه اصلی گفتمان ایران پس از انقلاب است. گرچه با اسلام‌گرایی می‌توان استقلال‌گرایی و نفی حضور سلطه‌گران جهانی و نیز وحدت‌گرایی میان اقشار دینی و اجتماعی منطقه را نیز استنباط کرد؛ اما از منظر دیگر، به لحاظ اهمیت این دو گفتمان و کشف ابعاد آن‌ها در منطقه به شکل جداگانه بررسی می‌شود. اسلام‌گرایی ایران نقش اساسی در ظهور نهضت‌ها و گرایش‌های تند و معتدل اسلامی در منطقه خاورمیانه داشته است. گرچه گرایش شیعی در منطق اسلام‌گرایی ایران در سطوح مختلف متفاوت بوده، واکنش‌های متفاوتی را در سطح منطقه داشته و زمینه‌ای برای به هم خوردن تعادل ژئوپلیتیکی و جمعیتی را باعث گردیده است (بشیری، ۱۳۷۳: ۱۵۳)؛ اما باید دید با توجه به معیارها و شاخصه‌های گفتمان ایرانی - اسلامی که بعد از انقلاب اسلامی در ایران حاکم شده است، آیا تمامی شاخصه‌های توسعه سیاسی به‌وقوع پیوسته و این گفتمان توانسته جامعه را به سمت توسعه سیاسی با درک تمامی ابعاد و شاخصه‌های آن حفظ و اجرایی نماید.

### ۲-۲-۳. گفتمان مدرن

گفتمان مدرن به مجموعه اصول، مفاهیم و رویکردهایی اطلاق می‌شود که در دوران مدرنیته برخی از مسائل فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و فلسفی را شکل می‌دهند. گفتمان مدرن از قرن ۱۷ میلادی شروع شده و تا قرن ۲۰ میلادی ادامه داشته است. یکی از ویژگی‌های مهم گفتمان مدرن، تمرکز بر روش علمی و استدلال منطقی است. این گفتمان تأکید دارد که دانش و درک ما از جهان باید بر پایه شواهد قابل تجربه، منطق و استدلال مبتنی بر داده‌های قابل ارزیابی و اندازه‌گیری شود؛ از این‌رو، روش‌های علمی و تجربی به‌عنوان ابزار اساسی برای به دست آوردن دانش و درک قرار می‌گیرند (خرسند و همکاران، ۱۳۹۹: ۲۳۵). علاوه بر این، گفتمان مدرن بر تأکید بر فکر خود متمایز و استقلال ذهنی افراد نیز تأکید دارد. به این معنا که افراد باید قادر باشند در طول فرایند اندیشیدن و تصمیم‌گیری خود، بی‌طرفی و استقلال را حفظ کنند و تحت تأثیر مذاکره‌ای نباشند. گفتمان مدرن همچنین در تحلیل اجتماعی و سیاسی به توجه به نیازهای افراد، توزیع منصفانه منابع، حقوق انسانی و آزادی‌های شخصی تأکید دارد. این گفتمان در جهت تحقق توسعه پایدار، عدالت اجتماعی و حقوق بشر تلاش می‌کند؛

به‌طورکلی، گفتمان مدرن تلاش می‌کند تا از رویکردهای قدیمی و متمدن قبلی دوری کند و بر پایه داده‌های قابل تجربه، استدلال دارد (خواجه سروی و رادفر، ۱۳۹۶: ۲۲-۲۰). شایان ذکر است با توجه به مطالب بیان‌شده، تحلیل گفتمان مناسب‌ترین نظریه در جهت واکاوی و تبیین گفتمان ایرانی - اسلامی و گفتمان مدرن است. به‌نظر می‌رسد هیچ‌گونه مغایرتی در تعامل میان گفتمان ایرانی - اسلامی و گفتمان مدرن در جهت سوق جامعه برای توسعه سیاسی دیده نمی‌شود، ولی آنچه مهم است اختلافات و بدفهمی‌های موجود در گفتمان ایرانی - اسلامی در خصوص گفتمان مدرن و عدم توجه به معیارها و شاخصه‌های این گفتمان در اجرایی کردن توسعه سیاسی است که در ادامه بحث با تبیین هر یک از گفتمان‌های حاکم در ایران پس از انقلاب اسلامی به اثبات فرضیه مطروحه کمک شایانی شده است.

### ۳. بررسی تاریخی گفتمان‌های سیاسی در ایران (از مشروطه تا انقلاب)

دستیابی به توسعه سیاسی به معنای فرایندی است که در طول آن، نظام‌های ساده اقتدارگرای سیاسی که اغلب بر پایه قدرت و تعیین‌کنندگی اقدام می‌کنند، جای خود را به نظام‌های حق رأی همگانی، احزاب سیاسی، نمایندگی دموکراتیک و بوروکراسی‌های مدنی می‌دهند. این فرایند به معنای پذیرش و تقویت اصول مشارکت عمومی، حکمرانی مبتنی بر قانون، حقوق شهروندی، حق رأی و ایجاد ساختارهای سیاسی و اجتماعی است که بر پایه شفافیت، شرکت مردمی و احترام به حقوق انسانی ساخته شده باشند. در این فرایند، اهمیت بخشیدن به احزاب سیاسی به‌عنوان نهادهایی که نقش مهمی در نمایندگی مردم و شکل‌دهی به سیاست‌های عمومی دارند و همچنین، تقویت نظام‌های بوروکراسی مدنی که به‌عنوان وسیله‌ای برای اجرای قوانین و خدمات عمومی به مردم عمل می‌کنند، بسیار حیاتی است. به‌طورکلی، دستیابی به توسعه سیاسی به معنای جایگزینی اقتدارگرایی با دموکراسی، مشارکت مردمی فعال، احترام به حقوق انسانی و ایجاد ساختارهایی که از دیدگاه جامعه مدنی و احزاب سیاسی مستقل حمایت می‌کنند و امکان‌پذیر کردن نظرات گوناگون مردم را فراهم می‌آورند نیازمند آگاهی و حرکت عمومی شهروندان از یک‌سو و پذیرش و اراده حاکمان از سوی دیگر است. بررسی‌های تاریخی نشان داده است که در ایران، گفتمان توسعه سیاسی تابعی از گفتمان قدرت سیاسی است. بدین معنا که هرگاه قدرت سیاسی متمرکز، باثبات و مسلط بوده است، گفتمان توسعه سیاسی در عمل محدود و بی‌رنگ گردیده؛ درحالی‌که در دوره‌های عدم تمرکز قدرت گفتمان توسعه سیاسی به گفتمان غالب تبدیل شده است (فرقانی، ۱۳۸۳: ۲۵-۱۸). این امر نشان می‌دهد که



گفتمان توسعه سیاسی با گفتمان قدرت یا گفتمان حاکمیت رابطه‌ای مستقیم و تنگاتنگ دارد؛ بنابراین، مطالعه گفتمان حاکم در زمینه توسعه سیاسی در دوره‌های تاریخی گوناگون به معنای شناخت تفکر، دیدگاه و اراده قدرت سیاسی حاکم نسبت به دستیابی به شاخصه‌هایی چون توزیع قدرت، رقابت و مشارکت سیاسی، آزادی، قانون‌گرایی، ایجاد جامعه مدنی و درنهایت، شناخت میزان مشروعیتی است که حکومت از آن برخوردار است (نوذری، ۱۳۹۴: ۳۶).

در دوره مشروطه، روشنفکران ایران به دلیل تأکید بر «خواست سیاسی» برای پیشرفت مملکت، تحولات و دگرگونی‌های زبانی و مفهومی را در فرهنگ و زبان ایجاد کردند. مفاهیمی مانند «وطن»، «ملت»، «دولت»، «آزادی»، «مساوات»، «عدالت»، «قانون» و «حقوق بشر» در پرتو گفتمان جدید به معانی جدیدی پرداختند که با معانی سنتی خود فاصله گرفتند و به تعبیرات جدیدی منجر شدند که قبلاً در فرهنگ و زبان ایران معمول نبوده است. گفتمان‌های دوره مشروطه، چالش‌های زبانی و معنایی را برای تعیین مرز معنایی واژگان کلیدی گفتمان هویتی مدرن فراهم آورد. در این دوره، ایدئولوژی‌های سیاسی به شکلی که به مشروطه می‌پیوندید، با ویژگی‌هایی چون «قاطعیت»، «دقت»، «وضوح و صراحت»، «گزینشی بودن»، «تمایز بخشی» و «حرکت‌سازی» همراه بودند. این ایدئولوژی‌ها هم باعث طرفداری شدند و هم مخالفت، که نتیجه آن مطلق‌اندیشی و کاستی از بحث و مباحثه بود.

به‌عنوان نتیجه تحول از نظام پاتریمونیالیستی سنتی به نظام مشروطه، گفتمان هویتی جدیدی شکل گرفت که به‌وسیله آن، با تأکید بر ناسیونالیسم و استقرار «دولت مدرن»، هویت سیاسی در ایران تغییر کرد. این هویت سیاسی دیگر حول محور «قبله عالم» نبود، بلکه به جغرافیا و حدود سرزمینی مرتبط شد. این ائتلاف ملی شکل گرفت که شامل اقشار گوناگون جامعه و حتی ایلات بود و قدرت از محور «ظل‌الله» به ملت ایران و مجلس شورای ملی منتقل شد. این تحول منجر به تغییر مفاهیمی مانند «تبعه» و «رعیت» به «شهروند» و «ملیت» شد که نتیجه آن شکل‌گیری آگاهی ملی بود.

#### ۴. گفتمان‌های حاکم بر ایران بعد از انقلاب اسلامی و تأثیر آن‌ها بر توسعه سیاسی

نخستین گفتمان حاکم پس از انقلاب اسلامی (۱۳۶۸-۱۳۵۸) گفتمان اسلام انقلابی بود. سال ۱۳۵۸، نخستین سال پیروزی انقلاب اسلامی و تغییر گفتمان حاکم در عرصه سیاسی بود؛ سالی که گفتمان حکومت مطلقه سلطنتی در برابر گفتمان آرمان‌خواهی اسلامی با گفتمان

اسلام انقلابی شکست را پذیرا و به حاشیه رانده شد و در ذیل گفتمان جدید خرده‌گفتمان‌های دیگر از جمله گفتمان خودی/ غیر خودی نیز شکل گرفت؛ به‌طور کلی، گفتمان حاکم این دوره گفتمان «آرمان‌گرایی اسلامی» یا «گفتمان اسلام انقلابی» بود که با تکیه بر شرایط سیاسی- اجتماعی و تحت تأثیر تحولات انقلابی، سعی در گسترش حضور و نفوذ خود داشت. این گفتمان با حمله گسترده نظامی عراق به ایران مصادف بود که در بردارنده تحولات تازه‌ای در حیثه گفتمان امنیتی بود و انگیزه‌های ملی را تاحدودی احیا کرد. در پرتو نظرات حفظ‌محورانه، مبادی ام‌القری مطرح شد که بر مبنای حفظ کشور به‌عنوان ام‌القرای کشورهای اسلامی تأکید داشت (هراتی، ۱۳۹۲: ۳۴).

مهم‌ترین و اساسی‌ترین ارزش‌های اسلامی و انقلابی این گفتمان شامل مؤلفه‌هایی مانند استکبارستیزی، صدور انقلاب و عدالت اسلامی هستند. در این گفتمان، استکبارستیزی اهداف عمل‌گرایانه‌تری پیدا کرد. ورود مؤلفه مهم وطن‌دوستی به گفتمان حاکم جهت‌گیری‌های پراگماتیست و عمل‌گرایانه در سیاست خارجی و انقباض سیاسی (مقابله قاطعانه و سختگیرانه علیه گروه‌های سیاسی مخالف و معاند) نیز ریشه در حقایق و واقعیت‌های برآمده از شرایط جنگی داشت. گفتمان اسلام انقلابی معتقد است که باید بر اساس آموزه‌ها و موازین اسلامی و تحقق آرمان‌ها، ارزش‌ها و احکام اسلامی، به تدوین، تنظیم و اجرای سیاست داخلی و خارجی پرداخت (وفایی، ۱۳۹۳: ۷۵-۹۰)؛ بنابراین، نمی‌توان انتظار داشت که در این دوره، گفتمان توسعه سیاسی عملاً در دستور کار حاکمیت قرار داشته و به گفتمان حاکم یا مسلط تبدیل شود؛ در واقع، هرچه بر اقتدار حکومت و قدرت کنترل آن بر محیط سیاسی- اجتماعی و تحولات عرصه ملی افزوده می‌شود، خطوط توسعه سیاسی ناشی از دوران گذار ماه‌های آغازین انقلاب کم‌رنگ‌تر می‌شود و بسیج‌های توده‌ای سال ۱۳۵۸ مجال اندکی برای عملکرد نیروهای جامعه مدنی باقی می‌گذارد. به بیان دیگر، توسعه سیاسی در این دوره نه در شمار دل‌مشغولی‌های فعالان و رهبران انقلاب است، نه عملاً تحولات و فعل‌وانفعالات سیاسی این دوره مجال برای پرداختن به این مهم باقی می‌گذارد و نه بافت و ساختار قدرت، چنین اقتضایی را برمی‌تابد (همان: ۷۵).

دومین گفتمان حاکم بعد از انقلاب اسلامی (۱۳۷۶-۱۳۸۶) گفتمان سازندگی بوده و این گفتمان از مرداد ۱۳۶۸ شکل گرفته است. در این سال گفتمان حاکم بر جامعه شامل ابعاد توسعه به سازندگی، رفاه اقتصادی و معیشت مردم به‌صورت سطحی و گذرا محدود شده است. عاملیت و فاعلیت دولت در تدارک و اجرای برنامه‌های توسعه اقتصادی (توسعه اقتصادی دولت- مدار)



پیشاپیش پذیرفته شده است؛ یعنی مشکل تنها در عدم اطلاع‌رسانی و تعامل مسئولان با مردم یا بعضاً در توطئه دشمنان و درنهایت، عدم صفا و صمیمیت کافی در رفتار با مردم خلاصه می‌شود. گفتمان توسعه سیاسی حاکم در این دوره فاقد مؤلفه‌های توسعه سیاسی چون دموکراسی، آزادی‌های فردی و اجتماعی، مشارکت نخبگان و روشنفکران، تکثر سیاسی و اجتماعی، قانون‌گرایی، شایسته‌گرایی، حقوق شهروندی، ضرورت شکل‌گیری نهادهای مدنی، مباحثات انتقادی و جامعه چندصدایی است. همچنین، لزوم تنش‌زدایی در روابط خارجی مورد غفلت قرار گرفته و دگرسازی در مناسبات بین‌المللی کم‌وبیش ادامه دارد (خالق‌پناه و سنایی، ۱۳۹۹: ۶۳).

البته این به معنای نادیده انگاشتن دشواری‌های تبدیل «گفتمان جنگ» به «گفتمان سازندگی» که در جای خود نوعی گشودگی و فاصله‌گیری از فضای سیاسی ایدئولوژیک دوران جنگ به‌شمار می‌آید نیست. پرداختن به توسعه اقتصادی و آبادانی کشور و توجه به نیازها و مشکلات معیشتی مردم اگر با بینشی ژرف و جامع صورت می‌گرفت، خود چند گام به پیش محسوب می‌شد؛ اما حتی در این زمینه نیز جنبه نمایشی فعالیت‌های سازندگی چشمگیر و برجسته می‌نمود و درحالی‌که کشور با عوارض و تبعات روی آوری به اقتصاد بازار درگیر بود، از مزایا و دستاوردهای قابل حصول آن بی‌بهره ماند (همان: ۷۲).

در دوره مشروطه، عدم توسعه منجر به بی‌پاسخ گذاشتن بسیاری از مطالبات سیاسی و اجتماعی شد. این وضعیت منجر به حاشیه‌نشینی گروه‌های مختلفی شد؛ از جمله روشنفکران، نخبگان فکری و سیاسی و بخش‌های مهمی از جامعه علمی و دانشجویی؛ عدم توافق دولت با توزیع و کنترل قدرت سیاسی باعث شد که این گروه‌ها به حاشیه رانده شوند. با عدم اتفاق نظر بر سیاست‌ها و اولویت‌های سیاسی، بخش‌هایی از جامعه که انتظار داشتند در فرایند تصمیم‌گیری سیاسی شرکت کنند، احساس ناامیدی کردند. این وضعیت منجر به افزایش تضادها، نابرابری‌ها و تشدید مطالبات سیاسی - اجتماعی شد. همچنین، گشایش‌های اقتصادی اندکی به‌وجود آمد؛ اما درعین حال، صحنه سیاسی با برخی مشکلات برقراری نظم و توافق مواجه بود که باعث افزایش ناامیدی و نارضایتی جامعه شد. این شرایط نشان‌دهنده نوعی ناتوانی و تعارض در سیاست‌گذاری در دوره مشروطه بود که به تدریج باعث ازدست‌رفتن اعتماد عمومی و تشدید بحران‌های اجتماعی - سیاسی شد. این درحالی بود که خصوصی‌سازی ناقص و بی‌برنامه به شکاف طبقاتی و فساد اداری گسترده‌ای منجر شد. شاید مجموعه این رخدادها بود که زمینه‌ساز شکل‌گیری جنبش اجتماعی خرداد ۱۳۷۶ شد؛ درواقع، نارضایتی‌های عمومی که هر دو متن در مقطع مورد بحث از آن سخن می‌گویند معلول

توسعه ناموزون و غفلت از بعد سیاسی توسعه است که به عمد یا سهو، نادیده انگاشته شده است (فرقانی، ۱۳۸۱: ۲۶).

در دوره مشروطه، جایگاه و وضعیت شاخصه‌های توسعه سیاسی در ایران به شکلی که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد، تبیین می‌شود:

نخست، عدم اجرای قانون فعالیت احزاب: قانون فعالیت احزاب، که به منظور ایجاد فضایی برای تنوع سیاسی و مشارکت بیشتر در جامعه بود، به دلیل نقص‌ها و عدم اجرای کامل در دولت آقای هاشمی به بهره‌مندی احزاب و فرصت توسعه آن‌ها در جامعه ایران نرسید. این موضوع باعث محدودیت‌ها در فعالیت سیاسی و شرکت مردم در فرایندهای سیاسی شد. دوم، عدم اجرای قانون شهر و روستاها: قانونی که به منظور توسعه بخش‌های شهری و روستایی بود نیز به اجرا نرسید. این امر منجر به عدم گسترش و بهبود شرایط زندگی در مناطق مختلف شد.

سوم، محدودیت‌هایی در نشر و رسانه‌ها: در این دوره، امکان انتشار نشریات و کتب با رویکرد انتقادی و مخالف با حکومت محدود بود. بسیاری از نشریاتی که این موضوعات را پوشش می‌دادند، با محدودیت‌ها و ممنوعیت‌های قانونی مواجه شدند و در مجموع، فضایی بسته و کنترل‌شده برای بیان آزادانه دیدگاه‌ها وجود داشت.

چهارم، فرهنگ سیاسی نخبگان: در این دوره، فرهنگ سیاسی نخبگان بیش از آنکه مبتنی بر همکاری و اجماع‌سازی باشد، با الگوهای منازعه‌محور و رقابت‌جویانه شناخته می‌شود. این امر مانع از شکل‌گیری فضای اجتماعی باز و سازنده برای تحقق توسعه سیاسی شد؛ چراکه بخش قابل توجهی از نخبگان به جای تلاش برای وفاق اجتماعی، درگیر منازعات جناحی و تثبیت یا گسترش موقعیت‌های فردی و گروهی خود بودند.

پنجم و در نهایت، سیاست‌گذاری ناموفق دولت: دولت در این دوره، به دلیل تمرکز بر امور اقتصادی و بازسازی پس از جنگ، نتوانست با ایجاد ثبات و نگاه خوش‌بینانه به عناصر اساسی توسعه سیاسی، زمینه‌های لازم برای ایجاد توسعه سیاسی را فراهم کند. به‌طور کلی، این دوره در ایران، با وجود تلاش‌ها برای اصلاحات سیاسی، با محدودیت‌ها و تعارضات سیاسی روبه‌رو بود که باعث ناتوانی در توسعه سیاسی و ایجاد فضای مشارکت عمومی بود.

سومین دوره گفتمانی پس از انقلاب اسلامی در ایران (۱۳۸۴-۱۳۷۶)، گفتمان اصلاحات است. در سال ۱۳۷۶، دولت مرکزی درحالی‌که بر خود مدعی اقتدار و ثبات بود، هم‌زمان ادعای توسعه سیاسی و جامعه مدنی را نیز داشت. از جمله ویژگی‌های این دوره می‌توان به



آزادی و تنوع در رسانه‌ها، افزایش مشارکت سیاسی و رقابت، تأکید بر قانون‌گرایی و شایسته‌گرایی و گسترش بحث‌ها و انتقادات سیاسی - اجتماعی اشاره کرد (موتقی، ۱۳۸۵: ۳۰۳)؛ اما این دوره همچنین با چالش‌های گفتمانی جدی نیز روبه‌رو بوده است. نخبگان سیاسی در این دوره، به‌جای تمرکز بر اصول و ارزش‌های مشترک، در تقسیم قدرت و ثروت مشغول شده و کار فکری و برنامه‌ریزی بیشتر را کنار گذاشته‌اند. همچنین، عدم اجماع درون نخبگان سیاسی و بروز تنش‌ها و درگیری‌های سیاسی یکی از ویژگی‌های بارز این دوره بوده است (علمدان، ۲۰۰۵: ۲۰۵). تنش‌ها و مبارزات داخلی، از جمله مبارزه بین جریان‌های اصلاح‌طلب و اصولگرا، بر سیاست‌ها و مواضع نخبگان سیاسی تأثیر گذاشته و برخی از آن‌ها را به واقعه و بستن انداخته است. به‌طورکلی، این دوره نشان‌دهنده یک مرحله گذار سیاسی است که همراه با تلاش برای ایجاد یک گفتمان توسعه سیاسی، با چالش‌ها و نقاط ضعفی همراه بوده است که از جمله آن‌ها، تقسیمات داخلی در نخبگان، عدم اجماع در تعاریف بنیادی و عدم توجه کافی به اصول قانونی و ارزش‌های جامعه است (افتخاری، ۱۳۸۸: ۴۳).

**چهارمین دوره گفتمانی پس از انقلاب اسلامی در ایران (۱۳۸۴-۱۳۹۲)، گفتمان اصولگرایی است.** این دوره به بررسی گفتمان سیاسی در دوره‌های مختلفی از تاریخ ایران می‌پردازد. در مرداد ۱۳۸۴، شعار توسعه سیاسی که در دوره‌های قبلی تجربه شده بود نتوانست به ارزش‌های دموکراتیک جامعه نزدیک‌تر شود. از طرفی، توسعه اقتصادی و عدالت اجتماعی نیز به میزان کافی مورد توجه قرار نگرفت. این شرایط باعث شد که گفتمان جدیدی به نام گفتمان اصولگرایی مطرح شود (جعفرپور کلوری، ۱۳۸۹: ۲۳۰). در گفتمان اصولگرایی، به ارزش‌هایی مانند عدالت اجتماعی، مبارزه با فقر و فساد، تبعیض و نابرابری و بازگشت به اسلام تأکید شدیدی داده شد. این گفتمان سیاست‌های جدیدی را به اجرا درآورد که در مقابل دو گفتمان پیشین، به‌ویژه توسعه سیاسی و آزادی بیان، انتقاد و سخن آورد. دولت در این دوره، با اتخاذ سیاست‌هایی که بیشتر اقتدارگرایانه و غیردموکراتیک بود و همچنین، با شعار «مردمی بودن دولت»، توسعه سیاسی و آزادی بیان را به حاشیه راند. گفتمان حاکم در این دوره دارای پیچیدگی و چندلایه بود و از مایه‌های عمیق بنیادگرایی رومانتیسم، پوپولیسم، تکیه بر نفت و خرده‌بورژوازی، احیای گفتمان سیاسی سنت‌گرایانه و امت‌محور و ضدیت با مدرنیته و غرب بهره می‌برد. این گفتمان نگرشی پست‌توسعه‌ای دارد که بیشتر به پایان توسعه و رد مبانی نظری و رویارویی با دنیای غرب تمایل دارد؛ به‌ویژه در مواردی مانند برنامه‌های هسته‌ای و شعار نابودی اسرائیل (موتقی، ۱۳۸۵: ۳۰۷-۳۰۶).

گفتمان این دوره را به اسامی مختلف نام‌گذاری کرده‌اند؛ از جمله گفتمان عدالت اجتماعی و اصولگرایی نومحافظه‌کار، راست رادیکال، اصولگرایی عدالت‌محور و غیره که با بهره‌گیری از نارسایی‌ها و کاستی‌های گفتمان پیشین و نشان دادن توان دسترسی بالا از خود توانست به گفتمان چیره و پر جنجال در پهنه سیاسی تبدیل شود. گفتمان اصولگرایی با سه اولویت اساسی بیکاری، مسکن و ازدواج روی کار آمد و بر پایه چهار اصل عدالت اجتماعی، مهرورزی، خدمت‌رسانی به مردم و توسعه همه‌جانبه کشور تشکیل شد (ایزدی و رضایی‌پناه، ۱۳۹۲: ۶۵). این دوره به بررسی تأثیر ویژگی‌های اقتدارگرایی بر فرایند توسعه و ساختار سیاسی در ایران پرداخته است. اقتدارگرایی با تمرکز بر ارزش‌هایی مانند عدالت‌محوری و بیگانه‌ستیزی، ارتباط نزدیکی با سیاست‌گذاری کشور دارد. این ارتباط می‌تواند منجر به تحولاتی شود که در برخی موارد باعث ایجاد چالش‌های جدی برای فرایند توسعه می‌شود. در این متن، تأکید شده است که وجود چنین باورهایی می‌تواند به نوعی، بهانه‌ای برای توطئه‌پردازی و فراقتنی نخبگان سیاسی باشد. این توهم از توطئه عنصری می‌تواند به نوعی محدودیت‌هایی را بر آزادی بیان، تقویت تقدیرگرایی و جلوگیری از نگاه علمی و عقلانی به امور سیاسی و اجتماعی ایجاد کند. علاوه بر این، در این متن بیان شده در صورتی که دولت ادعای عمل به این ارزش‌ها را در جامعه داشته باشد، از حمایت مردمی بالا برخوردار می‌شود و نیازی به حضور قدرت‌های خارجی برای ایجاد موانع در توسعه و تحولات اجتماعی ندارد. این موضوع می‌تواند منجر به محافظه‌کاری و عدم رعایت قواعد بازی در سیاست شود که به گفته نویسنده، نخبگان سیاسی ممکن است از حرف و عمل خود خارج از چهارچوب قانونی باشند و به‌طور اساسی، تصمیم‌گیری‌های خود را بر اساس اقدامات و نهادهای قانونی نپذیرند. در کل، تصویری از پیچیدگی‌ها و تأثیرات برهم‌کنشی اقتدارگرایی در نظام سیاسی یک کشور نشان می‌دهد که می‌تواند به ایجاد ناپایداری و بی‌اعتمادی در بین رقبای سیاسی و مردم منجر شود (مصطفی‌نژاد، ۱۳۸۸: ۴۷).

در این دوره، وجود فرهنگی که با خشونت و عدم تساهل همراه باشد جزئی از فرهنگ نخبگان سیاسی ما است. اگرچه مصالحه و گفت‌وگو می‌تواند به حل مسائل سیاسی و اجتماعی کشور کمک کند؛ اما حضور خشونت و عدم تساهل در گفتمان سیاسی نه تنها نمی‌تواند این مسائل را حل کند، بلکه منجر به تشنج و ناآرامی‌های سیاسی در جامعه می‌شود. این نوع اندیشه کاستی‌نگر و عدم تسامح سیاسی، ناشی از خودباوری و فردگرایی در میان نخبگان سیاسی و دولت‌مردان در این دوره است (سریع‌القلم، ۱۳۷۷: ۱۳۳). در واقع، ما در این دوره با اصطکاک شدید منافع شخصی و عمومی مواجه هستیم که باعث ضعف منافع ملی و

گروهی می‌شود و موانعی بر سر راه ایجاد احزاب و گروه‌های سیاسی می‌گردد. این وضعیت، حتی بیشتر از دولت‌های گذشته، تلاش‌ها برای ارزیابی پایدار و تثبیت عناصر توسعه سیاسی را، با توجه به ویژگی‌های فرهنگی سیاسی نخبگانی که در حاکمیت هستند، مختل می‌کند.

پنجمین دوره گفتمانی پس از انقلاب اسلامی در ایران (۱۴۰۰-۱۳۹۲)، گفتمان اعتدال یا اصلاح‌طلبان است. هرچه خصومت گفتمان حاکم با گفتمان رقیب بیشتر شود، آن گفتمان برجسته و قوی‌تر می‌شود. با قوی‌تر شدن گفتمان رقیب، گفتمان حاکم مجبور به نشان دادن خصومت بیشتری می‌شود و این روند شاید در نهایت، به هژمونیک شدن گفتمان رقیب و فروپاشی گفتمان حاکم بینجامد. رد پای چنین فرایندی را می‌توان در چالش‌های دو گفتمان اصولگرا و اصلاح‌طلب با برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی عناصری از ۱۳۹۲ الی ۱۳۹۶ مشاهده نمود.

در آستانه دوره یازدهم انتخابات ریاست جمهوری (۱۳۹۲)، گفتمان اصولگرا نتوانست یک نظام معنایی تازه‌ای را شکل دهد و هیچ‌گونه تغییر چشمگیری در آن رخ نداد. در نهایت، موجب تصلب و انسداد معنایی و ناکارآمدتر شدن مفاهیم دال‌ها و شعارهای گفتمان اصولگرایی شد و بحران معنا و بحران هویت گفتمان اصولگرایی و به حاشیه رفتن آن زمینه فروپاشی هژمونی گفتمان اصولگرا (دولت احمدی‌نژاد) را مهیا کرد و زمینه برای ظهور گفتمان اعتدال فراهم شد. در خرده «گفتمان اعتدال» با پشتیبانی گفتمان اصلاح‌طلب و در هم‌ارزی با این گفتمان کلان، با شاخص‌هایی چون تعامل سازنده، اعتمادسازی، تنش‌زدایی و آشتی با جهان و ثبات اقتصادی، روابط خارجی مانند تحریم‌ها، پرونده هسته‌ای، مذاکره با امریکا و موارد دیگر در دولت تدبیر و امید حل خواهد شد (هراتی، ۱۳۹۲: ۵۶).

یکی دیگر از عرصه‌هایی که گفتمان اعتدال در صدد بود تا آن را در این رقابت‌های انتخاباتی برجسته کند وضعیت بی‌ثباتی اقتصادی در گفتمان قبل (گفتمان رقیب) و سیاست‌های غلط اقتصادی بود که موجب نارضایتی از این گفتمان شده بود. در همین راستا، گفتمان اعتدال با اسطوره‌سازی و بحرانی نشان دادن وضعیت اقتصادی مردم سعی کرد با برجسته‌سازی دال‌های خود، پاسخ مقبولی به افکار عمومی بدهد؛ بنابراین، مفهوم «نجات اقتصادی» به‌نوعی ترسیم وضعیت بد گذشته بود و مفهوم تحول اقتصادی در فرصت «کوتاه‌مدت» تصویری آرمانی از آینده دولت تدبیر و امید را نشان می‌داد: «... هوا بس ناجوانمردانه سرد است و من می‌خواهم به شما جوانان عزیز بگویم برنامه من نجات اقتصاد کشور است. اقتصاد ما امروز نیاز به نجات دارد».... (روحانی، ۱۳۹۲/۰۳/۱۸). با توجه به مذاکرات برجامی و تعلیق‌های انجام‌گرفته توسط دولت روحانی، خرده‌گفتمان اعتدال «گفتمان اصولگرایی» در این دوره رقابتی به

مفصل‌بندی جدیدی دست یافت که عناصر و دال‌های شناور جدید را مفصل‌بندی می‌کرد و با دال‌های از قبل موجود را برجسته‌سازی می‌کرد تا از این طریق مانع از افول گفتمانی و سقوط هژمونیک خود شود. البته در دوره دولت روحانی، برخلاف دوره احمدی‌نژاد، گفتمان اصولگرا کمتر شاهد استفاده از دال‌های شناور بود، بلکه بیشتر شاهد برجسته‌سازی دال‌های از قبیل موجود بود. دال‌های کمتر برجسته‌شده اصولگرایان در این دوره عبارت‌اند از: نفی سلطه‌پذیری و حمایت از مسلمانان و مستضعفان در فلسطین و لبنان (نوذری، ۱۳۹۴: ۶۸).

در محدوده انتخابات دوره دوازدهم نیز شاهد مفصل‌بندی جدید از دال‌های گفتمان اصولگرا هستیم که در دوره قبل در حوزه گفتمان رها شده بودند. این دال‌ها که در دوره اعتدال از حوزه گفتمان حاکم بنا به شرایط زمانی خارج شده بودند، مجدداً توسط اصولگرایان مفصل‌بندی شده و برای تقابل با گفتمان حاکم به‌ویژه حول دال مرکزی آن (مذاکره و سازش) گرد آمدند که عبارت‌اند از: غرب‌ستیزی، استکبارزدایی، تجدیدنظرطلبی و شالوده‌شکنی نظام بین‌الملل و بازتعریف انرژی هسته‌ای حق مسلم ماست (خواجه سروری و رادفر، ۱۳۹۶: ۱۸).

شایان ذکر است گفتمان اعتدال نیز مانند گفتمان‌های پیشین خود توانست اقدام مؤثری در جهت توسعه سیاسی داشته باشد؛ زیرا برنامه اصلی دولت تدبیر و امید در حوزه سیاست خارجی مذاکره با امریکا بود. این برنامه آن‌قدر برای آقای روحانی و متحدان سیاسی‌اش اهمیت داشت که بسیاری از مطالبات سیاسی و اجتماعی در حالت تعلیق قرار گرفت. اصلاح‌طلب‌ها تقدم توسعه سیاسی را از دستور کار خارج کردند و با تمام توان برای مذاکره با امریکا کنار دولت قرار گرفتند. این مسئله تا آنجا پیش رفت که آقای روحانی در خردادماه ۱۳۹۴ حتی «آب خوردن» ایرانی‌ها را هم به نتیجه مذاکرات پیوند زد. تمام تلاش‌های گفتمان اعتدال در جهت ارتقای توسعه سیاسی در کشور این بود که سرزمین اشغال‌شده را از طریق مذاکره با امریکا آزاد کند؛ اما نکته اساسی اینجاست که چرا گفتمان اعتدال اقتصاد کشور ایران و توسعه سیاسی آن را به کشوری اشغال‌شده همانند کرده است و این نوع تحلیلی گفتمانی نشان از ضعف گفتمان حاکم بر کشور است (خرسند و همکاران، ۱۳۹۹: ۱۱۲).

فرض ما این است که هدف دولت از مذاکره با امریکا، لغو تحریم‌های اقتصادی است. فرض می‌کنیم اگر اولویت دولت اصلاحات، توسعه سیاسی بود، اولویت گفتمان اعتدال توسعه اقتصادی است. وقتی توسعه اقتصادی محور کار قرار می‌گیرد، لازم است بخش‌های دیگر خودشان را با آن تنظیم کنند. با توجه به اینکه اقتصاد ایران زیر شدیدترین تحریم‌ها، به تعبیر رئیس دولت در وضعیت «اشغال» قرار دارد، نقش سیاست خارجی در این میان برجسته



می‌شود. آقای روحانی اعتقاد داشتند وضعیت فعلی پیامد «تندروی» و «افراط‌گرایی» در گذشته است. به نظر می‌رسد منظور ایشان از «گذشته» گفتمان اصولگرایی است (خالق پناه و سنایی، ۱۳۹۹: ۷۲). با توجه به مؤلفه‌های نظریه گفتمان مدرن و مقدم بودن اقتصاد بر سیاست، در این گفتمان می‌توان نشانه‌ای از گفتمان مدرن را در جهت ارتقا و توسعه سیاسی در ایران مشاهده نمود؛ چراکه لازمه به‌کارگیری این مدل توسعه که به توسعه به گفتمان مدرن شباهت دارد، تقدم اقتصاد بر سیاست است. اگرچه این تغییر ریل از مسیر سیاست خارجی عبور می‌کند؛ اما سیاست خارجی یک وسیله است و مقصد اصلی توسعه اقتصادی است؛ به عبارت دیگر، در این مقطع، سیاست خارجی به پیشران توسعه اقتصادی در کشور تبدیل می‌شود. ایجاد و حفظ روابط اقتصادی نزدیک و مؤثر با کشورهای توسعه‌یافته از جمله امریکا از ملزومات این گفتمان است. همچنین، پیامدهای این تغییر ریل در حوزه‌های سیاسی و اجتماعی، سیاست‌زدایی از جامعه و حذف یا به حاشیه راندن گفتمان‌های سیاسی ایدئولوژیک و ارزشی است (خرسند و همکاران، ۱۳۹۹: ۳۲).

از دیگر نشانه‌های گفتمان مدرن در این دوره می‌توان به مؤلفه متکی نبودن به تک‌محصولی و واگذاری اقتصاد به بخش خصوصی اشاره کرد؛ بنابراین، می‌توان گفت هدف دولت از توافق هسته‌ای تنها این نبود که مشکل هسته‌ای را حل کند، بلکه مدعی ایجاد فضایی جدید در داخل کشور و فضای بین‌المللی بود. یکی از نشانه‌ها و ویژگی‌های این فضای جدید سیاست‌های سختگیرانه و انقباضی در درون کشور و تساهل و تسامح در سیاست خارجی بود؛ به طوری که مسعود نیلی، مشاور اقتصادی دولت روحانی در سال ۱۳۹۵ در مصاحبه با ماهنامه صنعت و معدن این بحث را مطرح می‌کند که تاکنون رشد اقتصادی ما بر پایه فروش نفت خام قرار داشته و با توجه به کاهش شدید قیمت نفت و نوسانات قیمتی آن، دیگر نفت نمی‌تواند نقش مؤثری در رشد اقتصادی ایران داشته باشد. نیلی با تأکید بر اهمیت رشد پایدار می‌گوید: «اقتصاد ما باید پشت سر هم رشد مثبت داشته باشد. آن وقت عواملی که ما در گذشته روی آن تمرکز نکردیم، مثل بخش خصوصی و تعامل با دنیا، می‌توانند به کمک ما بیایند تا بتوانیم رشد پایدار در اقتصادمان برقرار کنیم». نیلی تلاش دارد به آسیب‌شناسی اقتصاد ایران و ارائه راهبردهایی برای حل بحران‌های آن بپردازد. او «بخش خصوصی» و «تعامل با دنیا» را به عنوان عاملی برای رشد پایدار معرفی می‌کند؛ اما در ادامه، به ارائه راهبرد سیاسی می‌پردازد و می‌گوید: «در این چند سال اخیر، مطلبی که بنده مرتب مطرح کرده‌ام و متأسفانه پیشرفت محسوسی هم حاصل نشده، دستیابی به وفاق روی مؤلفه‌های اصلی فراهم‌آورنده رشد اقتصادی است» (خواجه سروی و رادفر، ۱۳۹۶: ۲۲).

از دیگر دلایل ناتوانی این گفتمان و شکست در توسعه سیاسی، اتکای همه‌جانبه به مذاکرات با غرب بوده است. مهم‌ترین برنامه دولت در حوزه سیاست خارجی «مذاکره» با آمریکا بود تا هم تحریم‌ها لغو شود و هم اصطلاحاً چرخ سانتریفیوژها بچرخد. از مهم‌ترین برنامه‌های دولت در داخل کشور می‌توان از مواردی مانند طرح تحول نظام سلامت، گسترش اینترنت و فضای مجازی و تدوین منشور حقوق شهروندی نام برد. مذاکره با آمریکا بلافاصله پس از تحویل دولت در دستور کار قرار گرفت و طرح تحول نظام سلامت از اردیبهشت ۱۳۹۳ اجرایی شد؛ اما هیچ‌کدام دستاوردهای ملموسی برای مردم به دنبال نداشت. منشور حقوق شهروندی هم ایده‌ای بود که به مرگ زودرس دچار شد.

ششمین دوره گفتمانی پس از انقلاب اسلامی در ایران (۱۴۰۰ - تاکنون) گفتمان عدالت - جمهوری است. با آغاز دولت سیزدهم در مرداد ۱۴۰۰، گفتمان جدیدی با محوریت عدالت و مردمی‌سازی حکمرانی وارد عرصه سیاست ایران شد. این گفتمان که می‌توان آن را «عدالت - جمهوری» نامید، تلاش دارد اهدافی همچون کاهش نابرابری، بازتوزیع منابع، تقویت مشارکت مردمی و احیای ارزش‌های انقلاب اسلامی را پیگیری کند؛ درحالی‌که هنوز زمان زیادی از شکل‌گیری این گفتمان نگذشته است، نمی‌توان به‌صورت قطعی درباره موفقیت یا ناکامی آن در توسعه سیاسی داوری کرد؛ با این حال، بررسی اهداف، ابزارها و روندهای اتخاذشده در این دوره می‌تواند در شناخت بهتر این گفتمان مؤثر باشد. یکی از محورهای اصلی این گفتمان، تمرکز بر عدالت اجتماعی است. داده‌های آماری سال‌های اخیر نشان می‌دهد که شکاف طبقاتی در ایران به‌صورت نگران‌کننده‌ای افزایش یافته و دهک‌های پایین درآمدی فشارهای اقتصادی سنگینی را تجربه می‌کنند (مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۹). بر همین اساس، گفتمان عدالت - جمهوری تلاش دارد با اصلاح ساختارهای اقتصادی، افزایش حمایت‌های اجتماعی، توزیع عادلانه منابع، مبارزه با فساد و مردمی‌سازی فرایندهای تصمیم‌گیری، به این شکاف‌ها پاسخ دهد. رهبر انقلاب نیز در بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی، عدالت را یکی از آرمان‌های بنیادین انقلاب اسلامی دانسته و تحقق آن را شرط لازم برای رسیدن به تمدن نوین اسلامی معرفی کرده‌اند (خامنه‌ای، ۱۳۹۸).

از منظر توسعه سیاسی، این گفتمان تلاش دارد جمهوریت را در کنار عدالت تقویت کند. شعارهایی نظیر «دولت مردمی»، «بازگشت دولت به مردم» و تأکید بر نقش‌آفرینی مستقیم مردم در برنامه‌ریزی‌ها و تصمیم‌گیری‌ها، مؤید این رویکرد است. درعین حال، برخی منتقدان معتقدند که باوجود گفتمان مردمی، نهادهای واسطه جامعه مانند احزاب، تشکل‌های صنفی و رسانه‌های مستقل، نقش پررنگی در فرایند حکمرانی ندارند و این می‌تواند مانعی برای نهادینه شدن توسعه



سیاسی در بلندمدت باشد (قادری و فتاحی، ۱۳۹۸: ۲۰-۱۸). همچنین، سیاست‌های اقتصادی دولت سیزدهم نشانه‌هایی از رویکرد عدالت‌محور و فاصله گرفتن از وابستگی به نفت و تمرکز بر تولید داخلی را دارد. در این دوره، تلاش‌هایی برای مردمی‌سازی اقتصاد، حمایت از تولید ملی و احیای نقش بخش خصوصی صورت گرفته است. با این حال، میزان موفقیت این اقدامات در کاهش فقر و تحقق عدالت اقتصادی هنوز محل ارزیابی و بررسی دقیق است. در مجموع، گفتمان عدالت - جمهورییت حامل نشانه‌هایی از بازگشت به اصول انقلاب اسلامی، تأکید بر عدالت اجتماعی، بازتوزیع منابع، تقویت مشارکت مردم و احیای جمهورییت است. همچنین، چالش‌هایی نظیر ساختار متمرکز تصمیم‌گیری، فقدان نهادهای واسطه مؤثر و محدودیت‌های اقتصادی ناشی از تحریم‌ها می‌توانند روند تحقق این اهداف را با پیچیدگی‌هایی مواجه سازند.

### جدول شماره (۱). مقایسه گفتمان‌های حاکم بر اساس شاخصه‌های توسعه سیاسی

گفتمان‌های حاکم	شرایط حاکم بر گفتمان در دوره مشخص شده	شاخصه‌های مطرحه در گفتمان بر پایه توسعه سیاسی	نتایج حاصل از عدم توسعه سیاسی در پرتو گفتمان حاکم بر اساس شاخصه‌های توسعه سیاسی	نتایج حاصل از توسعه سیاسی در پرتو گفتمان حاکم بر اساس شاخصه‌های توسعه سیاسی
گفتمان اسلام انقلابی (۱۳۵۸-۱۳۸۸)	وقوع انقلاب، سرنگونی رژیم سلطنتی، حمله نظامی عراق به ایران	استکبارستیزی، صدور انقلاب، عدالت اسلامی، وطن‌پرستی	ضعف در بسیج توده‌ای، کم‌رنگ شدن جامعه مدنی، ضعف در ساختار سیاسی دموکراتیک، عدم تساهل و مدارای سیاسی، ضعف در کنترل بحران سیاسی، عدم رقابت احزاب سیاسی مستقل و کل‌رآمد، نبود آزادی بیان و عقیده	احترام به حقوق فردی، مشارکت در انتخابات، انتخابات آزاد
گفتمان سازندگی (۱۳۶۸-۱۳۷۶)	پایان جنگ تحمیلی، کاهش جدی تولید، ضعف اقتصادی، کسری بودجه، کاهش درآمد نفتی، رشد جمعیت	خصوصی‌سازی، عبور از بحران‌های اقتصادی و سیاسی، تساهل و مدارای سیاسی	محدود شدن رفاه اقتصادی، ضعف در جامعه مدنی، رعایت نشدن حقوق شهروندی، فساد اداری، شکاف طبقاتی، عدم ساختار سیاسی دموکراتیک، عدم فعالیت احزاب سیاسی	تقویت تولید، خصوصی‌سازی، مشارکت نهنگان، تبدیل گفتمان جنگ به گفتمان سازندگی
گفتمان اصلاحات (۱۳۷۶-۱۳۸۴)	ایجاد گفتمان جدید اصلاح‌طلبی، آغاز تنش میان دو جریان اصلاح‌طلب و اصولگرا	جامعه مدنی مطلوب، دموکراسی دینی، آزادی بیان، رعایت حقوق فردی و حقوق بشر، عدالت اجتماعی، تثبیت قانون اساسی	تنش و درگیری‌های سیاسی، به بیراهه کشیده شدن اهداف احزابی، نادیده گرفتن توسعه اقتصادی	تولید مطبوعات آزاد، فعالیت‌های نهادهای مدنی، مشارکت سیاسی، رقابت احزاب، فعالیت گسترده نهنگان سیاسی
گفتمان اصولگرایی (۱۳۸۴-۱۳۹۲)	گفتمانی در تقابل با گفتمان اصلاحات برخاسته از پارادایم فکری جدید	عدالت اجتماعی، مهرورزی، خدمت‌رسانی به مردم، مبارزه با بیکاری، فراهم کردن مسکن و ازواج	عدم آزادی بیان، نبود ساختار دموکراتیک سیاسی، عدم تساهل و مدارای سیاسی، ضدیت با مدرنیته، توهم توطئه، عنصری اصلی در عدم توسعه و به حاشیه راندن مفاهیم توسعه سیاسی	انتخابات آزاد، مشارکت در انتخابات
گفتمان اعتدال یا اصلاح‌طلبان (۱۳۹۲-۱۴۰۰)	برجام، نجات شرایط اقتصادی از دوره قبل	غرب‌بستیزی، تساهل و مدارای سیاسی، استکبارزدایی	توجه بیش از حد به مذاکرات و غافل شدن از مابقی مؤلفه‌های توسعه سیاسی	توجه به بخش خصوصی و عدم اتکا به صنعت تک‌محصولی نفت
گفتمان عدالت - جمهورییت (۱۴۰۰- تاکنون)	وجود فاصله طبقاتی، افزایش فقر، بحران‌های منطقه‌ای و جنگ‌های منطقه‌ای	عدالت اجتماعی، مبارزه با فقر	یک‌دست‌سازی حاکمیت، یک‌پارچه‌سازی عقیدتی و سیاسی و جناحی	

با توجه به داده‌های جدول بالا درمی‌یابیم در هیچ‌کدام از دوره‌ها و گفتمان‌های حاکم بر ایران پس از انقلاب اسلامی، به دلیل رقابت نامتوازن و نادرست در میان دو جریان حاکم اصولگرا و اصلاح‌طلب، هیچ‌گاه شاهد توسعه سیاسی مطلق نبوده‌ایم.

## نتیجه گیری

از بحث و بررسی ماهیت و ویژگی‌های گفتمان‌های مختلفی که در طول سال‌های پس از انقلاب اسلامی ظهور و بروز کردند نتایج مختلفی را درخصوص توسعه سیاسی می‌توان استنتاج نمود. جمهوری اسلامی ایران در میان کشورهای در حال توسعه، اولین کشوری بوده که دارای قانون اساسی، پارلمان و نهادهای مدنی است. هر یک از گفتمان‌ها در دوره‌ای کوتاه، موفق به دستیابی به برخی از مؤلفه‌های توسعه سیاسی شده‌اند و به‌طور موقت، به جایگاه هژمونیک نسبی رسیده‌اند؛ چراکه ضدیت و تنازع گفتمان‌های حاکم در تقابل با هم امکان دستیابی مطلق به توسعه سیاسی را به‌وجود نیاورده است.

گفتمان‌های حاکم در ایران پس از انقلاب اسلامی در دوره‌هایی تلفیقی از گفتمان ایرانی-اسلامی و گفتمان مدرن بوده است و می‌توان چنین اذعان داشت که انقلاب اسلامی ایران از جهاتی مدرن و از جهاتی ضدتجدد است. دقیقاً به همین دلیل بود که رویارویی اهداف گفتمان سنتی ایرانی-اسلامی و گفتمان متجددانه مدرن نوعی چالش بین سنت و تجدد را در انقلاب اسلامی به‌وجود آورد که هنوز هم حل نشده است. انقلاب اسلامی ایران در دوران مدرن رخ داد و اساساً مفهوم «انقلاب» مفهومی مدرن است. «انقلاب» در فرهنگ اسلامی و در فرهنگ سیاسی یونان معنایی دیگر دارد. جنبه‌های دیگری نیز در انقلاب ایران وجود دارد که می‌توان به آن لحاظ، انقلاب ایران را با تجدد قابل مقایسه دانست. اگر به گروه‌های دخیل در انقلاب به‌ویژه گروه‌های متمایل به لیبرالیسم و مارکسیسم بنگریم، به‌خوبی می‌توان سویه‌های مدرن را مشاهده کرد. البته، این امر در گروه‌های سنتی و رهبر انقلاب کمتر دیده می‌شود. در شخص امام خمینی (ره) نیز علاوه بر جهات سنتی، می‌توان تمایل به مفاهیم مدرن همچون دموکراسی و جمهوری را دید. می‌توان چنین بیان داشت که حتی در نگاه گفتمانی امام خمینی (ره) هم تعامل میان دو گفتمان ایرانی-اسلامی و گفتمان مدرن مشاهده شده است.

نکته مهم در این بین آن است که هویت اسلام سیاسی در غیریت‌سازی که از ارکان و مؤلفه‌های گفتمانی است با تجدد شکل گرفت. هویت‌ها امور ثابتی نیستند و در غیریت‌سازی با «دیگری» شکل پیدا می‌کنند؛ اما تقابل و همسو نبودن دو گفتمان دارای پیامدها و ابعاد مختلفی بوده است که از جمله آن‌ها مهاجرت روستاییان به شهرهای بزرگ به‌ویژه تهران بود که تعارض و تقابل سنت و تجدد را در فرهنگ ایرانیان دوچندان کرد. بدین معنا که گفتمان‌های ایرانی-اسلامی حاکم بر ایران پس از انقلاب اسلامی، علی‌رغم ظرفیت‌های شتاب‌دهندگی و بسیج‌گری اجتماعی و سیاسی، ثبات‌سازی و همکاری‌های سرنوشت‌ساز تاریخی با گفتمان مدرن، در عرصه توسعه سیاسی به دلایلی چون ایدئال‌ها و آرمان‌ها و مبانی اندیشه‌ای و کارکردهای متفاوت

توانسته‌اند هماهنگی و همکاری معنادار، مستمر و عمیقی را در فرایند توسعه سیاسی رقم بزنند. همان‌گونه که اشاره شد، نمی‌توان عملکردهای یک انقلاب را در بند یک نوع گفتمان دانست. پس از انقلاب اسلامی، گفتمان‌های مختلفی حضور داشتند. به‌طور مثال، گفتمان روزهای آغازین انقلاب که نهضت آزادی و شخص مهندس بازرگان گرایش‌های متجددانه داشتند و یا دو برهه سال ۶۰ و بعد از رحلت امام، باعث شد بنیان و کلیت گفتمان‌ها به سمت ارزش‌های سنتی متمایل شود. این درحالی است که جامعه مسیری دیگر طی کرده است. اگر جمهوری اسلامی را تداوم منطقی انقلاب اسلامی بدانیم، به‌خوبی می‌توانیم سویه‌های حرکت به سمت اسلامیت و اسلام‌گرایی و مقابله با مظاهر تجدد را مشاهده کنیم.

در مجموع، می‌توان گفت در گفتمان رهبری تضادی مابین سنت و تجدد وجود ندارد. مدرنیزاسیون روندی برای مدرن‌سازی ایران از دهه چهل به این‌سو بوده است و به دلیل عدم هماهنگی میان گفتمان‌ها و اندیشه‌های متفاوت با موفقیت مقرون نبوده است و دچار شتاب‌زدگی بیش‌ازحد شده است. این دو گفتمان به دلایل مطرح‌شده توانسته‌اند در دو حوزه سیاسی و اقتصادی به شکل موازی پیش رفته و گام‌های مؤثری در جهت توسعه سیاسی بردارند و در مقابل، گفتمان مدرن به دلیل کج‌فهمی و اختلاف آرا و اندیشه‌ها، زمینه‌های تعارض با سنت و مذهب را به‌وجود آورده است. رهبری مذهبی، امام خمینی (ره)، با توجه به ویژگی‌های منحصر‌به‌فرد خود توانستند مردم را در راستای آرمان‌های انقلاب و با توجه به تعارض به‌وجودآمده بین سنت و تجدد بسیج نمایند. حال باید با در نظر داشتن آرمان‌ها و اهداف انقلاب اسلامی و با هم‌سو کردن دو گفتمان ایرانی - اسلامی و گفتمان مدرن و تعامل این دو با هم و به دور از نگاهی جانب‌گرایانه، گام‌های مؤثری را در جهت توسعه سیاسی با رعایت تمامی مؤلفه‌ها و شاخصه‌های آن برداشت. کلام آخر اینکه براساس فرضیه مطرح‌شده در پژوهش و با توجه به مؤلفه‌های توسعه سیاسی که از مهم‌ترین شاخصه‌های آن می‌توان به ساختار سیاسی دموکراتیک، فرهنگ سیاسی مدنی مشارکتی، نهادینگی سیاسی، تساهل و مدارای سیاسی، مشارکت سیاسی فعالانه، جامعه مدنی پویا، وجود ساختارهای عبور موفقیت‌آمیز از بحران‌های سیاسی، انتخابات آزاد و رقابتی احزاب سیاسی مستقل و کارآمد، آزادی عقیده و بیان و احترام به حقوق فردی اشاره کرد و با توجه به مؤلفه‌های تحلیل گفتمان، می‌توان چنین ادعان داشت که تقابل گفتمان ایرانی - اسلامی و گفتمان مدرن همواره یکی از موانع و چالش‌های توسعه سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی بوده است. بر همین اساس، تدوین الگوهای توسعه سیاسی عمومی و ملی منطبق بر گفتمان‌های مدرن جهانی توسط اساتید و دانشگاهیان رشته جامعه‌شناسی سیاسی و علم سیاست برای کشورمان ضروری است.

## منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۵). تاریخ ایران مدرن، از صفویه تاج. ۱. ترجمه محمدابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- افتخاری، ع (۱۳۸۸). «بررسی گفتمان اصلاحات در جمهوری اسلامی ایران». فصلنامه علوم سیاسی. ۱۳ (۲): ۴۱-۵۸.
- ایزدی، ع؛ رضایی پناه، ا (۱۳۹۲). تحلیل گفتمان اصولگرایی در جمهوری اسلامی ایران. تهران: مرکز پژوهش‌های راهبردی.
- بهرام‌پور، ع (۱۳۹۴). تحلیل گفتمان و کاربرد آن در علوم سیاسی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- بشیری، حسین (۱۳۷۳). مبانی جامعه‌شناسی سیاسی. تهران: انتشارات رشد.
- تاجیک، م (۱۳۹۰). تحلیل گفتمان انتقادی و سیاست پژوهی. تهران: سمت.
- جعفرپور کلوری، م (۱۳۸۹). تحول گفتمانی در سیاست ایران بعد از انقلاب. قم: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- جهانگیری، ع؛ فتاحی، س (۱۳۹۰). «گفتمان و تحلیل آن در علوم انسانی»، فصلنامه پژوهش‌های ارتباطی. ۱۸ (۲): ۲۹۵-۳۲۰.
- خالقی پناه، ک؛ سنایی، ع (۱۳۹۹). تحلیل گفتمان سیاست فرهنگی دولتی در ایران (۱۲۸۵ ه.ش تاکنون). مطالعات فرهنگی و ارتباطات. ۱۶ (۶۱): ۱۳۲-۱۰۳.
- خالقی پناه، ع؛ سنایی، ر (۱۳۹۹). تحولات گفتمانی در جمهوری اسلامی ایران: از انقلاب تا برجام. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- خالقی پناه، ابوالفضل؛ سنایی، نصرالله (۱۳۹۹). بررسی تطبیقی گفتمان‌های سیاسی در ایران. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- خامنه‌ای، س.ع (۱۳۹۸). بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی. تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.
- خرسند، حسین و همکاران (۱۳۹۹). نقد گفتمان اعتدال در ایران. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- خرسند، ر و همکاران (۱۳۹۹). مبانی گفتمان‌شناسی: مفاهیم و روش‌ها. تهران: انتشارات سمت.
- خواججه سروی، ح؛ رادفر، ف (۱۳۹۶). گفتمان مدرن و تحلیل اجتماعی - سیاسی. تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۹۳). چرخه گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: از دولت بازرگان تا دولت روحانی. تهران: نشر مخاطب.
- دهقانی، محمدرضا، اکبری، احمد (۱۳۹۶). «تحلیل گفتمان با رویکرد بر گفتمان سیاسی»، فصلنامه پژوهش کاربردی در مدیریت و حسابداری. شماره ۶. تابستان: ۱۶۳-۱۵۰.
- رادفر، فیروز (۱۳۹۶). «تبیین تحول گفتمانی فرهنگ سیاسی: مطالعه موردی فرهنگ سیاسی ایران». پژوهشنامه علوم سیاسی. ۱۳ (۳): ۲۵-۱.
- روحانی، ح (۱۳۹۲، ۱۸ خرداد). سخنرانی رئیس‌جمهور منتخب در جمع خبرنگاران پس از اعلام نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری یازدهم. تهران: وزارت کشور جمهوری اسلامی ایران. برگرفته از: <https://www.president.ir/fa/77080>

سریع‌القولم، محمود (۱۳۷۷). فرهنگ سیاسی در ایران. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی. سیف‌زاده، حسین (۱۳۸۸). پانزده مدل نوسازی، توسعه و دگرگونی سیاسی. تهران: قومس. عباس‌زاده، م (۱۳۹۹). «نگاهی به مفهوم توسعه و بعد سیاسی آن»، فصلنامه سیاست‌نامه. ۱۱ (۴): ۵۵-۷۶.

عالم، ع (۱۳۸۱). مبانی سیاست: اصول، مفاهیم و نظریه‌ها. تهران: نشر نی. فرقانی، محمد مهدی (۱۳۸۱). «تحول گفتمان توسعه سیاسی در ایران (از مشروطه تا خاتمی)»، فصلنامه علوم اجتماعی. سال پنجم. شماره ۳: ۳۵-۵.

فرقانی، ا (۱۳۸۳). توسعه سیاسی در ایران: از مشروطه تا انقلاب اسلامی. تهران: کویر. قادری، ج؛ فتاحی، ر (۱۳۹۸). «عدالت اجتماعی در جمهوری اسلامی ایران: چالش‌ها و چشم‌اندازها»، پژوهشنامه عدالت اجتماعی. ۱ (۲): ۱-۲۸. کیانی، د (۱۳۹۰). روش‌شناسی تحلیل گفتمان در علوم سیاسی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی (۱۳۹۹). «بررسی شاخص‌های نابرابری درآمدی و الزامات سیاستی برای تحقق عدالت اجتماعی در ایران»، دفتر مطالعات اقتصادی کلان. بازیابی از <https://rc.majlis.ir>

مصلی‌نژاد، ع (۱۳۸۸). اقتدارگرایی در ایران و چالش‌های توسعه. تهران: نشر علم. مکرمی‌پور، م. ب؛ دلیری، ع؛ خانی، م (۱۴۰۱). «بررسی گفتمان‌های دولت‌های پس از انقلاب اسلامی ایران (۱۳۹۲-۱۳۵۷)»، پژوهش‌های سیاست‌پژوهی ایران اسلامی. ۳ (۱): ۳۵-۵۸. مقدمی، ع (۱۳۹۰). مبانی و مفاهیم تحلیل گفتمان. مشهد: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی. موثقی، م (۱۳۸۵). تحولات سیاسی - اجتماعی جمهوری اسلامی ایران. تهران: قومس. نوزدی، حسین (۱۳۹۴). دگرگونی گفتمان‌های سیاسی در ایران معاصر. تهران: کویر. نوزدی، ح (۱۳۹۴). قدرت و گفتمان در ایران معاصر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. وفاپی، خسرو (۱۳۹۳). «توسعه سیاسی و سیاست مدرن: آسیب‌ها و چالش‌های توسعه سیاسی در ایران معاصر»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی. سال دهم. شماره ۲۹. زمستان: ۹۰-۷۵.





هراتی، م (۱۳۹۲). تحلیل گفتمان سیاسی در جمهوری اسلامی ایران. تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات. Alamdan, M. (2005). "Iran's Political Factions and the 2005 Presidential Elections". *Middle East Review*. 12 (3): 199-215.

Fairclough, N. (2003). *Analysing Discourse: Textual Analysis for Social Research*. New York: Routledge..

Hantington, Samuel. p (1979). "The ChangtoChang: Modernization, Psdk Development, and Politics", in: *Comparative Modernization*, Cyril E. Black, New York: the free press.

Laclau, Ernesto and Chantal Mouffe (2001). *Hegemony and Socialist Strategy*. London: Verso Books.

## Research Paper

**The Relationship and Interaction of the New Left in Iran with the Thought of Jürgen Habermas (Focusing on the Arghanoon Circle)**Fardin Naraghi<sup>1</sup>  \*Alireza Esmailzad<sup>2</sup>  Reza Nasiri Hamed<sup>3</sup> Ehsan Shakeri Khoii<sup>4</sup> 

1. Ph.D. Student in Political Science, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran.
2. Assistant Professor, Department of Political Science, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran.
3. Assistant Professor, Department of Political Science, University of Tabriz, Tabriz, Iran.
4. Assistant Professor, Department of Political Science, Tabriz Branch, Islamic Azad University, Tabriz, Iran.

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2025.530>

Receive Date: 15 October 2024

Revise Date: 30 December 2024

Accept Date: 20 January 2025



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

**Extended Abstract****Introduction**

The subject of this article is to examine the impact of Habermas's thought on the evolution of the New Left political thought in Iran. Especially due to the openness of Habermas's views in both his thought and his practical approach to dialogue, a significant popularity of his opinions can be seen in Iran. Among those who have paid special attention to Habermas's thought in recent decades, the New Left is represented by Murad Farhadpour. The adaptation of Habermas's thought system is not surprising considering the origin of Habermas's thought, which is rooted in the left tradition and in particular the Frankfurt School. However, this trend He has experienced and gone through many ups and downs along this path. In order to investigate and explain this tendency and at the same time distance of this movement in the intellectual space of late Iran, using Quintin Skinner's intentionalist hermeneutics, an attempt is made to show that the use and application of Habermas's thought by the new left movement in Iran firstly, on the one hand, it has been influenced by a specific intellectual and social context that made Habermas suitable for the design, and secondly, as Skinner emphasizes in his method known as intentional hermeneutics, every thinker has a purpose in mind while designing his intellectual system. In other words, he wants to perform an action through his thoughts. The current of the new left is also the way it is sometimes explicitly stated by its key representatives or where it can be seen with implicit signs in some cases, he tried to use Habermas's point of view not only as a theoretical tool but also to advance social and political projects.

**Methodological arrangements: Quintin Skinner's intentional hermeneutics**

In this research, we use Skinner's methodology, which is an interpretive method in political thought. The cornerstone of Skinner's methodology is the answer to the main question, what appropriate procedures should be used to understand a text? According to Skinner's methodology, it is possible to interpret the text and understand its meaning by relying on the method of acting or speaking. According to Skinner, the works and speech of every thinker is an answer to the questions and problems of his time, and therefore it is necessary to know

\* Corresponding Author:  
Alireza Esmailzad, Ph.D.  
E-mail: [a.ismailzad@gmail.com](mailto:a.ismailzad@gmail.com)



every political work, to know the general questions and problems of that time. Skinner believes that the text and every phrase should be seen as an embodiment of an intentional communication act through which the author wants to communicate with the audience and thus achieve his goal. To understand the author's intention, it is necessary to reconstruct the discourse and communication space in which the text was created. In order to recover this space, attention must be paid to political issues and interests, language, common meanings and concepts, and customs that express the political and social debates of the time and place of the discussed text. Therefore, in order to understand the political thought of a thinker, one must know the political speech ruling the society and his time and understand the intention of that thinker to communicate with that speech.

### **Habermas and the New Left**

The relationship between Jürgen Habermas and the New Left was ambivalent and complex. Habermas had ideological overlaps and common concerns with the New Left, but he also distanced himself from specific positions and practices. The New Left emerged as a critical movement in the 1960s, directed against authoritarianism, capitalism, imperialism, and the political order. Habermas was one of the intellectual leaders of the New Left in the 1960s. His critique of technocratic rule, his call for emancipatory politics, and his call for active democratic participation by citizens were well received by the New Left. However, there were also differences between Habermas and the New Left. While some representatives of the New Left saw revolutionary violence as a legitimate means of overthrowing the capitalist system, Habermas fundamentally rejected violence and advocated peaceful democratic change. Furthermore, Habermas criticized the New Left for their lack of organization, political naivety, and sometimes inward-looking attitude, accusing them of focusing too much on symbolic actions and provocations rather than developing concrete political alternatives. Despite these differences, Habermas remained an important point of reference for the New Left and significantly influenced its political theory and practice. His critique of instrumental reason, his emphasis on the communicative capacity for action, and his vision of a deliberative democracy had a lasting impact on the New Left's self-image and goals.

### **Historical background: Frankfurt school in Iran**

The Frankfurt School in Iran in the 20s is the predecessor of the Frankfurt School. This literature is formed in Iran, and the works of Hakim Elahi are medium-level writings, but they criticize the new culture in the 20s. Later, Samad Behrangi also criticizes the middle class in his book, and this shows that there was a tradition of the Frankfurt school in Iran. In the 40s, we see works such as *Bold Youth* and characters such as Al Ahmed. In the 50s onwards, articles by Marcuse and... are translated. Later, in the 1950s, various works were translated in the Frankfurt School, and from 1961 onwards, they were introduced to our society. Therefore, the period of formation of the Frankfurt school in Iran should be considered as the years 1959 and 1960. But on the other hand, due to the prevailing anti-theory atmosphere during those years, the Frankfurt school was hidden until the 70s and later, this school emerged and showed itself. But the general introduction of the Frankfurt school is presented in chapters in the book "Sociological Theories" written by Adibi and Ansari in 1979. However, the first introduction of the Frankfurt school in the form of a book translation was made in 1979 by Cengiz Pahlavan, a book that was not paid much attention during the revolution.

### **The objectives of the Arghanoon Circle from the development of Habermas's thought in Iran**

Murad Farhadpour can be considered one of the most prominent representatives of the left intellectual current, whose name is linked with the Frankfurt School, especially Adorno, and especially with the book *Depressed Reason* of the 1370s, which made him an influential

person. Later, with the decline of the political atmosphere and the spread of political distancing in the second half of the 1990s, Farhadpour was no longer the name of a person and was considered a title for a group of translators and writers (Helke Rokhdad). He himself states that in order to further explore the roots of Marxism, he sought to present the topic in the form of a new reading of Marx. At the beginning of the revolution, he published the independent Marxist magazine "Jadal", in the early 1970s, when the political atmosphere became a little more open, he started the Arghanoon magazine. In the meetings of the organization, the concept of civil society and democracy, the aspects of formal democracy, our historical difficulties with democracy, the issue of democracy and the constitution and the formalism that should be in the law were raised and explained why the conditions of Iran do not allow the democratic mechanism to move. All of this caused a re-reading of the Hegelian tradition in an Iranian way, and in particular, Farhadpour, within this critical tradition, was looking for a figure who would respond to the epistemological and analytical dimensions and, in a sense, fundamentalist and, in the words of Habermas, quasi-transcendental issues. Therefore, he pursues such a solution within the critical tradition and through Habermas, and especially in the first period of Habermas's thinking, when he raises the issue of knowledge and human interests (1968), Habermas is noticed by Farhadpour. One of the institutions that helped the growth of Habermas's thoughts in Iran, along with the government, was the Arghanoon magazine. Arghanoon started working in the spring of 1994 in a relatively open political environment. The intellectual activists of Arghanoon were people like Yousef Abazari, Murad Farhadpour, Hossein Payandeh and Ali Mortazavian. Faced with the crisis of communism in Europe and the Soviet Union, some of them turned from their earlier orthodox Marxism in favor of a left-liberal narrative. In the 1980s and 1990s, after the crisis of communism, Habermas appeared as a new figure in the center of philosophical discussions of that time. It is in such an atmosphere that Habermas's use of philosophical topics alongside sociological theories not only speaks of philosophical and individual reason, but also considers rationality as a social construct that is affected by social conditions and it leaves a reciprocal effect on it, while it has a critical and liberating function, which, in addition to conventional understanding and awareness, also provides the ground for introducing a new plan. The main support of this intellectual project has been based on cultural realms and their criticism. Farhadpour and some other thinkers in line with him, including Yusef Abazari, before and after the Islamic Revolution, paid special attention to research and literary criticism and even though this continued in the post-war period, with Habermas, we can witness his special interest in philosophical and sociological theoretical issues, which placed the centrality of transformation in the political and social sphere in his agenda. Unlike religious intellectuals, leftist intellectuals did not use Habermas' ideas to criticize the West and modernity, but rather used them to criticize concrete cultural processes in Iranian society. Murad Farhadpour and Youssef Abazari, who had become apolitical to some extent after the political atmosphere of the first revolution and engaged in literary criticism and poetry, returned to philosophy after the early 1990s and devoted themselves to critical sociology. This renewed attention and their re-politicization was accompanied by the discovery of Habermas, but with the end of the heyday of the second Khoradad project, Habermas's solution lost its appeal for Farhadpour and turned more than ever to Adorno. Since 1998, when Habermas spread in the public intellectual, social and political atmosphere of Iran, Farhadpour, who described his initial relationship with Habermas to the point of fascination, passed him by. From his point of view, in this year, not only second Khoradad issue was over, but at the same time, he also fell in love with Habermas.

### Passing Farhadpour from Habermas

Later, under the influence of various intellectual and social developments, including the decline of second Khoradad discourse, Farhadpour finds a critical distance with Habermas and accuses him of ignoring aesthetics and that "for Habermas, modernization (economic, social and political) is more important than modernism." cultural, artistic and aesthetic) and this difference



between modernism and modernization is the incomplete understanding of Habermas by religious intellectuals, which causes modernization to be put on the agenda as a kind of political engineering project by negating modernism. Sometimes, Habermas' project has been considered idealistic and distant from real issues, especially the unfortunate issues of collective life, and perhaps this is why Farhadpour explains his own and Abazari's point of view in distancing himself from Habermas and leaning towards people like Benjamin or Adorno in this way. that Habermas' view lacks the necessary theoretical tools to understand and explain the disaster, and therefore, in the continuous living conditions of Iranians in the context of various disasters, very calm and rational figures like Habermas were not very useful.

### Conclusion

With the collapse of the Soviet Union and the questioning of many assumptions of orthodox Marxism, the philosophical-political thought of the New Left in Iran turned to currents of the left tradition that were more compatible with the emerging conditions caused by the new world, one of which is the need to pay attention to the deeper foundations of domination, especially in It has been cultural dimensions. Habermas's intellectual system, especially by Murad Farhadpour and his colleagues, used his intellectual foundations to criticize the new relations of domination. According to Habermas' point of view, this concern had an important place especially in the post-war era in Iran and the beginning of construction and later the reform plan, along with issues such as the need to create and expand civil society and dialogue. However, the course of development in the logic of dominance and diversity in its various dimensions has caused the left movement to distance itself from Habermas, while adapting parts and elements from Habermas's point of view, in the ways that he saw himself in need of a more radical look at the social and political arena, and to the reflections of critics. To become more radical in the current of the global New Left, it seems that if we consider the late currents of postmodernism not as something outside the logic of modernity, but as a form of its radical critical rationality. The transfer of intellectual authority from Habermas to other thinkers, whether in the Frankfurt school such as Theodor Adorno or thinkers outside this intellectual branch, should not be considered as a complete passing over of the intellectual project of Jürgen Habermas. Just as Habermas himself tried to distance himself from the previous established framework by proposing some issues and problems affecting the world in the present day and trying to answer them.

In general and from the evaluation of this movement, it seems that the problem that exists more or less in the scope of the contemporary Iranian intellectual space, has an example in the case of the New Left as well, and that is the weakness of the tradition of dialogue and giving serious consideration to the problems and issues affecting the Iranian society, especially in interaction and exchange with other streams. As Farhadpour, in the philosophical realm, considered issues such as the relationship between the whole and the part to be among his concerns in the course of his observations, regarding the Iranian society, a serious plan of the relationship between Iranianness in particular and its inevitable consequences such as culture, politics, economy and even its tradition with the general aspect of the present time and the effort to explain and formulate them should be among the future inevitable topics. and be placed in front.

**Keywords:** Jürgen Habermas, New Left, Iran, Critical Theory, Murad Farhadpour.

### References

- Abaziri, Yusuf (2009). *Wisdom of sociology*. Tehran, Tarhe-No Publishing. (In Persian).  
Afgari, Muhammad (2024). "Critical analysis of the New Left discourse in dealing with the issue of Iranian identity". *National Studies Quarterly*, Vol. 25, number 1, serial

- number 70, Spring, pp. 7-28. (In Persian).
- Ardabili, Mohammad Mahdi (2014). "Hegel is the horizon of our thinking/ conversation with Murad Farhadpour". *Information of wisdom and knowledge*, Vol. 9, number 3, pp. 11-17. (In Persian).
- Beate Kutschke (2007). *Neue Linke-neue Musik, Kulturtheorien und künstlerische Avantgarde in den 1960er und 70er Jahren*. Verlag GmbH & Cie, Köln Weimer Wien.
- Brockmeyer, Dirk (2006). *Jürgen Habermas und die Kommunikative Rationalität*. Universität Osnabrück, Fachbereich 01 Sozialwissenschaft. www.GRIN.com.
- Brunkhorst H., R. Kreide, C.Lafont (2009). *Habermas Handbuch*. Stuttgart, Verlag J. B. Metzler.
- Butamore, Tom (2013). *Frankfurt School*. Translated by Hossein Ali Nowzari. Tehran, Ney Publishing. (In Persian)
- Farhadpour, Murad (1999). *Depressed mind: Reflections on modern thinking*. Tehran, Tarhe-No Publishing. (In Persian).
- Farhadpour, Murad (2003). *Western winds, a selection of conversations and speeches*. Tehran, Hermes Publishing. (In Persian).
- Farhadpour, Murad (2009). *Fragments of Thought (2) Philosophy and Politics*. Tehran, Tarhe-No Publishing. (In Persian).
- Farhadpour, Murad, Najafi, Saleh and Abbasbeigi, Ali (2010). *Introduction of the editors, in: Alain Badiou: Philosophy-Politics-Art-Love*. Selected and edited by Murad Farhadpour, Saleh Najafi and Ali Abbasbeigi, Tehran, Rokhdad Nou, second edition. (In Persian).
- Hagigat, Sadiq (2022). *Methodology of social sciences*. Tehran, Mofid university Publishing. (In Persian).
- Hollab, Robert (2013). *Jürgen Habermas, criticism in the public sphere*. Translated by Hossein Bashiriyeh. Tehran, Ney publication. (In Persian).
- Huget, Holger (2007). *Demokratisierung der EU, Normative Demokratietheorie und Governance-Praxis im europäischen Mehrebenensystem*. Wiesbaden, Verlag für Sozialwissenschaften.
- Jürgen Habermas (1984). *Philosophisch-politische Profile*. Dritte Auflage, Suhrkamp Verlag Frankfurt am Main.
- Kazemi, Abbas (2022). *The idea of the Frankfurt school in Iranian sociology: with an emphasis on the study of sociological theory books*. Sociological Studies, Volume 29, Number One, pp. 118-135. (In Persian).
- Khaki, Gholamreza (2023). *Professional intellectualism, an end to cafe and guerilla intellectualism*. Tehran, Hamrokh Publications. (In Persian).
- Klaus von Beyme (2009). *Geschichte der politischen Theorien in Deutschland 1300-2000*. Verlag für Sozialwissenschaften Wiesbaden, Germany.
- Kuznerhoy, David (1992). *Critical circle, literature, history and philosophical hermeneutics*. Translation: Murad Farhadpour. Tehran, Gil Publishing House in collaboration with Roshanfekar Publishing House. (In Persian).
- Nowzari, Hossein Ali (2016). *Rereading Habermas: An introduction to Jürgen Habermas' opinions, thoughts and theories*. Tehran, Cheshme publication. (In Persian)
- Rahimi, M. (2014). *The third generation of the Frankfurt school and updating the idea of socialism*. Perspective of Iran, No. 95. (In Persian).
- Rajabi, Mazdak (2015). "Review and criticism of "Translation as the only way to think for us". *Critical research journal of humanities texts and programs*, Vol. 16, 3rd issue, March and September, pp. 35-50. (In Persian).
- Paya, Ali and Qaneirad, Mohammad Amin (2018). *Habermas and Iranian intellectuals*. Tehran, tarhe naghd Publishing. (In Persian).
- Qanei Rad, Mohammad Amin (2018). *The emergence of enlightened dialogue in Iran? A*



- historical study from intellectuals of silence to intellectuals of communication*. Tehran, Aghah publication. (In Persian).
- Quchani, Muhammad (2023). "Ketabname, new awareness". *The Cultural, Literary and Artistic Quarterly of the New Knowledge Publishing Group*, No. 3, pp. 7-24. (In Persian).
- Stiffen Kailitz (2004). *Politische extremismus in der Bundes Republik deutschland, eine einföhrung*. Verlag, GmbH, wiesbaden.
- Tohidfam, M. and Hosseinian Amiri, M. (2008). "Integration of action and structure in the thought of Giddens, Bourdieu and Habermas and its influence on new sociology". *Journal of Political Science*, Vol. 4, 3rd issue, summer 2018, pp. 79-107. (In Persian).
- Tooley, James (2009). "Skinner's methodology in the analysis of political thought". Translated by Gholamreza Behrouzlek. *Political Science Quarterly*, No. 28. (In Persian).
- Ulrich Lohmar (1968). *Die "Neue Linke" und die Institutionen der Demokratie*. aus Politik und Zeitgeschichte.
- Wolfgang Brezinka (1981). *Die Pädagogik der neuen Linken*. 6. Auflage. Verlag bei München Germany.

## نسبت و تعامل چپ نو در ایران با اندیشه یورگن هابرماس (با تمرکز بر نقش حلقه ارغنون)

فردین نراقی<sup>۱</sup>، علیرضا اسمعیل‌زاد<sup>۲</sup>، رضا نصیری حامد<sup>۳</sup>، احسان شاکری خوبی<sup>۴</sup>

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

۲. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

۳. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم اجتماعی، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران.

۴. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد تبریز، دانشگاه آزاد اسلامی، تبریز، ایران.

<https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult?ItemID=4282677417/5%>

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی:

<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735790.1403.19.4.5.5>

### چکیده

جریان چپ در ایران همپای تحولات جهانی، تطوراتی داشته است. به‌طور خاص، در ایران نیز بعد از تغییرات ناشی از فروپاشی کمونیسم و مطرح شدن تأملات انتقادی ژرف‌تر دربارهٔ دغدغه‌های مارکسیسم و چپ‌گرایان در اموری همانند سلطه، نقد کلیت مناسبات فرهنگی و زیست‌جهان معاصر، چپ نو به بازاندیشی برخی مفاهیم خویش پرداخته و صورتبندی جدیدی در این حوزه را ارائه نموده است. یکی از مهم‌ترین دستاویزهای این جریان، استمداد از نظریهٔ انتقادی به‌طور عام و آرای اندیشمندان مکتب فرانکفورت به شکل خاص بوده است. در بین این، نحلهٔ فکری و آرای یورگن هابرماس از اهمیت خاصی برخوردار شده است. در این نوشتار، با تأکید بر جریان چپ نو و به‌ویژه نمایندهٔ شاخص آن یعنی مراد فرهادپور، تلاش شده بدین سؤال پاسخ داده شود که شرایط گرایش و فاصله گرفتن و حتی گذار جریان چپ نو در ایران از هابرماس چه بوده است؟ در پاسخ، با استفاده از هرمنوتیک قصدگرای کونینتین اسکیرنر، برآنیم که جریان چپ نو در دوران متأخر در ایران همسو با جریان‌های مشابه جهانی در کنار استفاده از دیدگاه انتقادی هابرماس، به سبب بروز مسائل و چالش‌های عمیق‌تر در بحث سلطه و تعمیق آن با نوعی گذار، از پروژهٔ فکری هابرماس به‌سوی دیدگاه‌های انتقادی رادیکال‌تر منبعث از جریان چپ گرایش یافته و همواره، چه در تقرب به هابرماس و چه فاصله گرفتن از آرای وی، پروژه‌هایی اجتماعی را مدنظر داشته است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۲۴

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۰/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۰۱

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

یورگن هابرماس،

چپ نو، ایران،

نظریه انتقادی،

مراد فرهادپور

\* نویسنده مسئول:

علیرضا اسمعیل‌زاد

پست الکترونیک: a.ismailzad@gmail.com

موضوع این نوشتار، بررسی تأثیر اندیشه هابرماس<sup>۱</sup> به عنوان یکی از برجسته ترین نمایندگان نسل دوم مکتب فرانکفورت<sup>۲</sup> بر سیر تحول اندیشه سیاسی چپ نو<sup>۳</sup> در ایران است. در گفتمان سیاسی، چپ نو به جنبش های چپ افراطی از دهه ۱۹۶۰ به بعد اشاره دارد. آن ها با جنبش های چپ قبلی، که عمدتاً جنبش های کارگری بودند، تفاوت داشتند و از تعریف گسترده تری از فعالیت سیاسی در زمینه هایی مانند حقوق همجنس گرایان، حقوق سقط جنین و نقش های جنسیتی پیروی می کردند. برخلاف چپ قدیمی، آن ها رویکرد مترقی تری به عدالت اجتماعی داشتند. چپ جدید یک جنبش روشنفکری بود که به دنبال اصلاح اشتباهات چپ قدیم در دوره پس از جنگ جهانی دوم بود. در دهه ۱۹۷۰، چپ نو شروع به افول کرد و اعضای آن یا به احزاب پیوستند، یا سازمان های عدالت اجتماعی را تأسیس کردند و یا فعالیت خود را متوقف کردند. در این میان هربرت مارکوزه،<sup>۴</sup> دوست و همکار یورگن هابرماس و متعلق به نسل اول مکتب فرانکفورت به عنوان پدر چپ نو معرفی شد. اگرچه هابرماس متفکری عمدتاً اروپایی محور است و دانش او از جهان خارج از به اصطلاح «غرب» اندک است؛ با این حال، موضوعاتی که او برجسته می کند طیف متنوعی از موضوعات را شامل می شود که مردم جوامع غیر غربی با آن ها همدلی نشان داده اند و او از بخش هایی از تأملات خود برای آن ها استفاده کرده است. به ویژه به سبب گشودگی دیدگاه هابرماس هم در اندیشه و هم مشی عملی وی به گفت و گو، در ایران نیز اقبال قابل توجهی به آرای وی قابل مشاهده است. در میان کسانی که در دهه های اخیر به اندیشه هابرماس عنایتی خاص داشته اند، طیف ها و بخش های مختلفی قابل تشخیص است که یکی از مهم ترین آن ها چپ نو از جمله به نمایندگی خاص مراد فرهادپور است. اقتباس مواردی از منظومه فکری هابرماس با نظر به خاستگاه فکری هابرماس که ریشه در سنت چپ و به طور خاص، مکتب فرانکفورت و اندیشه انتقادی<sup>۵</sup> دارد، چندان جای تعجبی ندارد؛ با این حال، این جریان نوسانات و فراز و نشیب های متعددی را نیز در این مسیر تجربه نموده و از سر گذرانده است. برای بررسی و توضیح این امر یعنی گرایش و درعین حال فاصله گرفتن این جریان در فضای فکری دوران متأخر ایران، با استفاده از هرمنوتیک قصدگرای

1. Jürgen Habermas
2. Frankfurter Schule
3. Neue Linke
4. Herbert Marcuse
5. Kritische Theorie

کوئینتین اسکینر<sup>۱</sup> تلاش می‌شود نشان داده شود که استفاده و به‌کارگیری اندیشه هابرماس ازسوی جریان چپ نو در ایران اولاً، ازسویی متأثر از زمینه و بستر فکری و اجتماعی خاصی بوده که هابرماس را برای طرح در آن مساعد ساخته است و ثانیاً، چنان‌که اسکینر در روش خود موسوم به هرمنوتیک قصدگرا تأکید دارد، هر متفکر و اندیشمندی در ضمن طرح منظومه فکری خویش، قصدی در ذهن دارد و به‌عبارتی دیگر، خواهان انجام کنشی از مجرای اندیشه‌ورزی‌های خود است. جریان چپ نو نیز آن‌گونه که گاهی از جانب نمایندگان شاخص آن به‌صراحت عنوان شده و یا آنجا که در مواردی با نشانه‌های تلویحی قابل مشاهده و رصد کردن است، تلاش نموده از دیدگاه هابرماس نه‌فقط به‌مثابه ابزاری نظری، بلکه برای پیشبرد پروژه‌های اجتماعی و سیاسی نیز بهره بگیرد. چنان‌که اشاره شد، این مهم در مواردی نیز با فاصله‌گرفتن از کلیت دیدگاه هابرماس همراه بوده است.

### ۱. تمهیدات روش‌شناختی: هرمنوتیک قصدگرای کوئینتین اسکینر

در این پژوهش از روش‌شناسی کوئینتین اسکینر که یک روش تفسیری در اندیشه سیاسی است، بهره می‌بریم. سنگ بنای روش‌شناسی اسکینر پاسخ به این سؤال اصلی است که چه رویه‌های مناسبی باید برای درک یک متن استفاده شود؟ براساس روش‌شناسی اسکینر، تفسیر متن و درک معنای آن با تکیه بر روش کنش‌بیانی یا کنش‌گفتاری امکان‌پذیر است. از نظر اسکینر، آثار و گفتار هر متفکری پاسخی است به پرسش‌ها و مشکلات زمان خود و از این رو، شناخت هر اثر سیاسی، شناخت پرسش‌ها و مشکلات کلی آن زمان ضروری است. اسکینر معتقد است متن و هر عبارت را باید تجسم یک کنش ارتباطی عمدی دانست که نویسنده می‌خواهد از طریق آن با مخاطب ارتباط برقرار کند و در نتیجه، به هدف خود دست یابد. برای درک مقصود نویسنده لازم است فضای گفتمانی و ارتباطی که متن در آن ایجاد شده، بازسازی شود. برای بازیابی این فضا باید به‌طور هم‌زمان، به مسائل و علایق سیاسی، زبان و معانی و مفاهیم مشترک و آداب‌ورسومی توجه کرد که بحث‌های سیاسی و اجتماعی زمان و مکان متن موردبحث را بیان می‌کند؛ بنابراین، برای درک اندیشه سیاسی یک متفکر باید گفتار سیاسی حاکم بر جامعه و زمانه او را شناخت و قصد آن متفکر از ارتباط با آن گفتار را درک کرد.

کوئینتین اسکینر از روش هرمنوتیک برای درک اندیشه سیاسی استفاده می‌کند؛ درحالی‌که این روش را به راه‌سومی بین زمینه‌گرایی و متن‌گرایی پیوند می‌دهد. اسکینر فیلسوف تحلیلی است که نوعی

1. Quentin Skinner

زمینه‌گرایی را پذیرفت و علاوه بر توجه به زمینه، از نومیالیسم و بر،<sup>۱</sup> دیدگاه زبانی ویتگنشتاین<sup>۲</sup> درباره وحدت کلمات و کنش‌ها و نظریه کنش‌گفتاری آستین<sup>۳</sup> استفاده کرد. به نظر وی، آنچه نویسنده بیان کرده، صورت زبانی است؛ اما در عین حال، مقصود او را باید به معنای عملی فهمید، زیرا تفسیر بر اساس متن نادرست است. به این دلیل او را هرمنوتیک قصدگرا می‌نامند. از منظر هرمنوتیک قصدی، نمی‌توان معانی کلمات را به صورت انتزاعی درک کرد، بلکه باید به کاربرد آن‌ها در بازی زبانی توجه داشت. نکته مهم این است که او به دلیل ماهیت تحلیلی، تبیین‌گراست و نمی‌تواند معناگرا باشد. به گفته اسکینر، متن بخشی از زبان است که برای حل یک مشکل خاص به مخاطب خاصی ارائه می‌شود؛ بنابراین، برای درک متن باید خود را در شرایط خاص مخاطب قرار داد و قصد نویسنده را در بازی‌ای که قواعد آن از پیش تعیین شده است، درک کرد. از نظر او، مفاهیم ماهیت ندارند. او حقایق و شواهد را به جای حقیقت و هنگامها قرار می‌دهد و از اظهارات یک طرفه پرهیز می‌کند (حقیقت، ۱۴۰۰: ۳۸۶). الگوی اسکینر به‌ویژه در بررسی افکار و نظرات متفکران برجسته مؤثر است. او خود از این روش جدید در مورد ماکیاوولی استفاده کرد و توانست تحولات جریان اندیشه سیاسی در غرب و پیدایش اندیشه سیاسی مدرن را از نزدیک دنبال کند (تولی، ۱۳۸۸: ۱).

## ۲. پیشینه پژوهش

شمار آن دسته از اندیشوران غربی که اندیشه‌هایشان گهگاه بر نویسندگان و متفکران ایرانی تأثیر گذارده چشمگیر است؛ مانند کارل پوپر،<sup>۴</sup> یورگن هابرماس،<sup>۵</sup> مارتین هایدگر،<sup>۶</sup> ریچارد رورتی<sup>۷</sup> و میشل فوکو.<sup>۸</sup> بررسی اندیشه‌های هابرماس که ادبیات حجیمی را تشکیل داده است کار دشواری است و فقط می‌توان به بعضی از محورهای این ادبیات اشاره کرد. متفکران ایرانی غالباً از طریق شرح‌هایی که توسط هابرماس‌شناسان غربی تألیف شده است با اندیشه‌های هابرماس آشنا شده‌اند و بیشتر این متفکران به بخش‌های مختلف نظام فکری هابرماس بر مبنای گرایش‌ها و دغدغه‌های خود رجوع کرده‌اند و به دنبال پاسخ بوده‌اند. بعضی از این متفکران از منظر فلسفی به افکار هابرماس توجه کرده‌اند و برخی با دل‌مشغولی‌های سیاسی، هابرماس را دنبال

1. Max Weber
2. Ludwig Wittgenstein
3. John Langshaw Austin
4. Karl Popper
5. Martin Heidegger
6. Richard Rorty
7. Michel Foucault

کرده‌اند. برخی نیز در تکمیل رویکردهای دین‌شناسانه از هابرماس بهره گرفته‌اند، ولی اکثر متفکران ایرانی پروژه فکری خود را تکمیل‌گفتمان بومی مناسبی برای شرایط ایران معرفی می‌کنند که بتوانند آموزه‌های مدرنیته و سنت را به شیوه مناسبی ترکیب کنند. اخیراً کارهای زیادی در ایران درباره هابرماس‌شناسی انجام گرفته است که همگی درخور توجه است و این نشانه مهم بودن افکار و نظریات هابرماس در ایران است. از کارهایی که در ایران انجام شده و در این مقاله از آن‌ها استفاده می‌شود می‌توان به کتاب‌های ذیل اشاره کرد:

هابرماس و روشنفکران ایرانی نوشته علی پایا و محمدمبین قانع‌راد (۱۳۹۸) که این کتاب مصاحبه‌ای با روشنفکران و سیاسیون ایرانی است که از هابرماس تأثیر گرفته‌اند. در این کتاب می‌توان به راحتی دریافت که هر متفکر و روشنفکری براساس نیازها و دغدغه‌های فکری خود از هابرماس استفاده کرده است و طبق اقرارشان، آشنایی عمیقی با اندیشه‌های هابرماس ندارند.

کتاب بازخوانی هابرماس نوشته حسینعلی نوزری (۱۳۸۶)، کتاب دیگری است که در این رساله از آن استفاده خواهد شد و می‌توان از آن به‌عنوان اولین کتاب برای معرفی هابرماس در ایران نام برد. در این کتاب سعی شده است تا با بررسی متأملانه و انتقادی پیرامون موضوعاتی که کانون مطالعات و نظریات هابرماس به‌شمار می‌روند و در کنار آن با مراجعه به منابع و مآخذ بی‌شمار و متنوع و روزآمدی که در ترویج و تبیین و یا تعریض و تنقید دیدگاه‌های وی به رشته تحریر درآمده‌اند، گامی در جهت معرفی روان‌تر و روشن‌تر از نظرات اساسی هابرماس برداشت.

کتاب رابرت هولاب به نام یورگن هابرماس، نقد در حوزه عمومی (۱۳۹۳) ترجمه حسین بشیریه است که مباحث هابرماس با فلاسفه دیگر را به تصویر می‌کشد؛ در واقع این کتاب با ارائه مناقشات مهم هابرماس، تصویری از مهم‌ترین تقابل‌های جاری در فلسفه و اندیشه اجتماعی در قرن بیستم ارائه می‌کند.

مقاله «ایده مکتب فرانکفورت در جامعه‌شناسی ایران با تأکید بر مطالعه کتب نظریه‌های جامعه‌شناسی» نوشته عباس کاظمی (۱۴۰۱) است و هدف اصلی این مقاله ردیابی جایگاهی است که مکتب فرانکفورت در میان نظریه‌های جامعه‌شناسی در ایران را دارد. چنان‌که کاظمی نشان می‌دهد، هر دو جریان چپ و راست تا سال ۱۳۵۸، به سنت مکتب فرانکفورت علاقه‌ای نداشتند و در جریان سال‌های بعد از انقلاب، این نظریه چه به‌صورت ترجمه و چه به‌صورت تألیف در ایران برای خود جایگاهی را باز کرد.

به فصلنامه ارغنون به‌عنوان یکی از نشریات درباره فلسفه، ادبیات، فرهنگ و علوم انسانی هم می‌توان اشاره کرد که بنیان‌گذاران آن یوسف اباذری، مراد فرهادپور، حسین پاینده و علی مرتضویان

هستند. این نشریه با هدف ارائه مقده‌های مناسب بر شناخت و نقد فرهنگ معاصر غرب، با گزینش واقع‌گرایانه متون درجه یک در حوزه‌های فلسفی و فرهنگی و ترجمه آن‌ها به تشریح و نقد آن پرداخته است. ارغنون سهم بسیار مهمی در معرفی فلسفه و اندیشه مدرن در ایران داشته است. تأثیر اعضای مکتب فرانکفورت بر نویسندگان ارغنون را می‌توان در بسیاری از مجلد‌های این فصلنامه مشاهده کرد.

### ۳. هابرماس و چپ نو

از زمان پیدایش دولت مدرن، حوزه سیاسی توسط جنگ‌های دولتی و داخلی محدود شده و مملو از روال بوروکراسی‌های عمومی بوده است. در مقابل این مفهوم از سیاست که به مشکلات توزیع قدرت و رسیدگی اداری به امور اجتماعی محدود می‌شود، مارکوزه و چپ نو مفهوم یک سیاست‌زدگی دائمی و همه‌جانبه را مطرح کردند که باید آگاهی و حس نفسانی خود سوژه‌ها را دربرگیرد و ساختارهای ارزشی جامعه را تغییر دهد. این به معنای تغییر قاطع در کنش سیاسی است. به محض اینکه نیازهای غیرمادی برای روابط همبستگی جدید بین گروه‌ها، نسل‌ها و جنسیت‌ها، بین سوژه‌ها و طبیعت در تصمیم‌گیری جمعی گنجانده شود، سیاست و شیوه‌های زندگی باید وارد یک موقعیت جدید شوند (هابرماس، ۱۹۸۴: ۲۶۳).

«چپ نو» شکلی عمیق از اعتراض علیه جامعه صنعتی است. حامیان آن در انتقاد از جهان صنعتی متحد هستند. آن‌ها ابزار تولید را برحسب اهمیتشان برای رفتار و نظم انسانی، جامع‌تر از کمونیست‌ها تعریف می‌کنند و معتقدند که فشارهای دنیای کار، تبلیغات یا رسانه‌های ارتباط جمعی، کل فرد را تا هسته خود شکل می‌دهد و تغییر شکل می‌دهد. به این معنا، جامعه صنعتی را چه در شکل بوروکراتیک - کمونیستی و چه در شکل سوسیال سرمایه‌داری آن، توتالیتیر و سرکوبگر می‌دانند. آن‌ها در توافق با کمونیست‌ها، ارزیابی تحلیلی جامعه صنعتی را مطلق می‌کنند. برای «چپ نو» جالب نیست که اکثریت یا اقلیت طبق تعریف خود احساس ظلم کنند، هرکسی که این احساس را ندارد تحت تأثیر سرکوب قرار می‌گیرد و آگاهی «اشتباه» دارد. در اینجا تفکر «چپ نو» دوباره با تفکر کمونیست‌ها روبه‌رو می‌شود که هر دو آن‌ها، آنچه را که برای مردم مفید است به‌طور عینی، قابل توصیف می‌دانند. چپ نو تنها به نظرات مردم در مورد خود و آنچه آن‌ها را خوشحال و آزاد می‌کند علاقه‌مند است؛ زیرا چنین نظراتی با مدل اجتماعی ظاهراً عینی چپ نو مطابقت دارد؛ با وجود این، چپ نو نمی‌پذیرد یا نمی‌تواند وضعیت جامعه‌ای که به آن تمایل دارد را با جزئیات بیشتری توصیف کند. همان قدر که چپ نو سعی می‌کند در نقد تحلیلی خود از جامعه صنعتی موجود صریح باشد، در پیش‌نویس‌های خود از نظم جدید، مبهم باقی

می‌ماند. وقتی از مترجمانشان در این مورد سؤال می‌شود، به این تن‌پناه می‌برند که ابتدا می‌خواهند خودانگیختگی مردم را رها کنند و سپس همه‌چیز به سمت جدید و بهتر تغییر می‌کند (لوهمار، ۱۹۶۸).

چپ جدید از خستگی جامعه لیبرال و مرفه پدید آمد. این یک جنبش ایدئولوژیک و سیاسی بین‌المللی است که از محافل کوچک سوسیالیستی برخاسته و در دهه‌های اخیر، محبوبیت زیادی پیدا کرده است. بنیان‌گذاران و پیروان آن روشنفکران و افرادی هستند که روشنفکر هستند یا می‌خواهند روشنفکر شوند، یعنی دانشجویان و دانش‌آموزان طبقات بالای مدارس عالی و تقریباً بدون استثنا، از طبقات متوسط، مرفه و بالای جامعه می‌آیند (برتسکینا، ۱۹۸۱: ۲۶).

جنبش‌های دانشجویی و اعتراضی و جنبش‌های اجتماعی جدیدی که به دنبال آن‌ها می‌آیند، یک پدیده بین‌المللی است. چپ جدید را می‌توان در تمام دموکراسی‌های کشورهای بسیار صنعتی در امریکای شمالی و اروپای غربی یافت. علی‌رغم شباهت‌های موجود در انتقاد از نظام متحجر دانشگاهی و پیش‌بینی جنبش‌ها در جنبش ضد جنگ هسته‌ای دهه ۱۹۵۰، جنبش‌های دانشجویی و اعتراضی در کشورهای مختلف شکل‌های متفاوتی به خود گرفت. درحالی‌که جرقه اعتراض در ایالات متحده امریکا، به‌ویژه بی‌عدالتی جنگ ویتنام بود و در امتناع دانشجویان از اعزام به خدمت سربازی بیان شد، به دانشجویان در آلمان، گذشته حل‌نشده ناسیونال سوسیالیستی نسلی که والدینشان را نشانه می‌رفت و به دموکراسی کنونی کشیده شده بود، انگیزه می‌داد. علی‌رغم ویژگی‌های فردی چپ جدید در کشورهای مربوطه، فراتر و بین‌المللی بودن جنبش‌های دانشجویی و اعتراضی قابل توجه است که منجر به هم‌زمانی تقریباً باورنکردنی در روند اعتراضات در کشورها و قاره‌های مختلف شد که به‌عنوان مثال، اوج تظاهرات در سه کشور (امریکا، فرانسه و آلمان) تقریباً به‌طور هم‌زمان در سال ۱۹۶۸ اتفاق افتاد و به‌طور غیرمستقیم، می‌توان آن را در این واقعیت جست‌وجو کرد که هنرمندان، نویسندگان، دانشمندان و به‌طور خلاصه همه، در انواع اقدامات اعتراضی و اهداف اعتراض با همدیگر تبادل نظر کردند (کوچچه، ۲۰۰۷: ۳۵).

چپ جدید می‌خواست از صفت جدید برای فاصله گرفتن از مارکسیسم - لنینیسم و همچنین، از سوسیال‌دموکراسی استفاده کند. در همان زمان، چپ جدید به الگوهای قدیمی بازگشت. ایده‌های آن‌ها ترکیبی از ایده‌های رادیکال دموکراتیک، مائوئیستی و آنارشستی بود. آنچه در ایده‌های چپ جدید وجود دارد اساساً از مخزن ایده‌های مکتب فرانکفورت می‌آید. اگرچه این یک پیشرفت فکری چپ جدید بود، به‌هیچ‌وجه نمی‌توان آن را بخشی از آن دانست. برخلاف هربرت مارکوزه، رؤسای مکتب فرانکفورت، ماکس هورکهایمر و تودور آدورنو، به‌طور فزاینده‌ای



از جنبش دانشجویی فاصله گرفتند. حتی هورکهایمر در مورد چپ نو این گونه قضاوت کرد که: «تمایل نازی‌ها به ذهنیت برای کسب قدرت غیرقابل انکار است» (کاپلیتس، ۲۰۰۴: ۸۸). هابرماس یک مورد کلاسیک از تفکر مداخله‌گرایانه است که فراتر از نقد منفی مکتب فرانکفورت است. او در سال ۱۹۵۶ دستیار آدورنو شد و در سال ۱۹۶۴ جانشین هورکهایمر در کرسی فلسفه و جامعه‌شناسی شد. نوشته‌های او با نام دگرگونی ساختاری در حوزه عمومی<sup>۱</sup> (۱۹۶۲) تأثیر زیادی بر جنبش اعتراضی دانشجویی داشت. او در اثر خود، این ترزا ارائه کرد که حوزه عمومی<sup>(۱)</sup> دیگر از طریق ارتباط بین شهروندان خودمختار تشکیل نمی‌شود. انتخابات توسط احزاب و انجمن‌ها دستکاری می‌شود. به نظر او، رسانه‌ها عمدتاً خصوصی‌سازی و سیاست‌زدایی را ترویج می‌کردند. ترکیبی از فلسفه و جامعه‌شناسی در هابرماس نوآورانه‌تر بود؛ همان‌طور که در بورديو نیز قابل توجه بود که نوشته‌اش با عنوان «وارثان، دانشجویان و فرهنگ» جنبش دانشجویی فرانسه را بارور کرد. هر دو متفکر از این جهت به هم مرتبط بودند که خود دانشجویان را عاملی سیاسی به آن صورت که ایدئولوژیست‌های جنبش اعتراضی می‌دانستند، نشان نمی‌دادند. آن‌ها بیشتر به اصلاح دانشگاه، برابری فرصت‌های آموزشی و مبارزه با آموزش‌های تخصصی توجه داشتند (فون بییمه، ۲۰۰۹: ۵۱۴).

رابطه بین یورگن هابرماس و چپ جدید دوسوگرا و پیچیده بود. هابرماس، یکی از مهم‌ترین نمایندگان نظریه انتقادی، همپوشانی‌های ایدئولوژیک و دغدغه‌های مشترکی با چپ جدید داشت؛ اما از مواضع و شیوه‌های خاص عمل نیز فاصله گرفت. چپ جدید به‌عنوان یک جنبش انتقادی در دهه ۱۹۶۰ ظهور کرد که علیه استبداد، سرمایه‌داری، امپریالیسم و نظم سیاسی جهت‌گیری کرد. هابرماس یکی از رهبران فکری چپ جدید در دهه ۱۹۶۰ بود. انتقاد او از حکومت تکنوکرات، درخواست او برای سیاست رهایی‌بخش و فراخوان او برای مشارکت فعال دموکراتیک توسط شهروندان با استقبال خوبی از سوی چپ جدید مواجه شد. با این حال، تفاوت‌هایی نیز بین هابرماس و چپ جدید وجود داشت. در حالی که برخی از نمایندگان چپ جدید خشونت انقلابی را وسیله‌ای مشروع برای سرنگونی نظام سرمایه‌داری می‌دانستند، هابرماس اساساً خشونت را رد کرد و از تغییرات دموکراتیک مسالمت‌آمیز حمایت کرد. به علاوه، هابرماس از چپ جدید به دلیل فقدان سازمان‌دهی، ساده‌لوحی سیاسی و نگرش بعضاً داخلی آن‌ها انتقاد کرد و آن‌ها را متهم کرد که به جای توسعه آلترناتیوهای سیاسی مشخص، بیش از حد بر اقدامات نمادین و تحریکات متمرکز شده‌اند. علی‌رغم این تفاوت‌ها، هابرماس به‌عنوان یک نقطه

### 1. Strukturwandel der Öffentlichkeit

مرجع مهم برای چپ جدید باقی ماند و به‌طور قابل توجهی، بر نظریه و عمل سیاسی آن تأثیر گذاشت. انتقاد او از عقل ابزاری، تأکید او بر توانایی ارتباطی برای کنش و دیدگاه او از یک دموکراسی مشورتی<sup>(۲)</sup> تأثیری ماندگار بر تصویر خود و اهداف چپ جدید داشت.

#### ۴. زمینه تاریخی: مکتب فرانکفورت و پروژه فکری هابرماس در ایران

مکتب فرانکفورت پدیده‌ای پیچیده است و سبک تفکر اجتماعی که اساساً با آن مرتبط است (نظریه انتقادی)، به طرق مختلف توصیف و تفسیر شده است. تأسیس این مؤسسه در شرایط خاص ناشی از پیروزی بلشویک‌ها در روسیه و شکست انقلاب‌های اروپای مرکزی به‌ویژه در آلمان صورت گرفت و می‌توان آن را پاسخی به احساس نیاز روشنفکران چپ به نظریه مارکسیستی و به‌ویژه رابطه بین نظریه و عمل در شرایط جدید دانست. از این منظر، مؤسسه به‌عنوان بخشی از یک جنبش فکری گسترده‌تر به نام مارکسیسم غربی تلقی می‌شد که ویژگی‌های آن از یک سو ارائه بازتفسیرهای عمدتاً فلسفی و هگلی از نظریه مارکسیستی در مورد جوامع پیشرفته سرمایه‌داری و از سوی دیگر، نگاهی کاملاً انتقادی به توسعه جامعه و حکومت در اتحاد جماهیر شوروی بود (باتامور، ۱۳۹۳: ۱۳).

وجه مشترک همه اندیشمندان مکتب فرانکفورت نگرش انتقادی است که از چند آبخشور فکری سیراب می‌شود: «نخست، خردگرایی در تداوم دوران روشنگری اروپایی که اینان به آن به‌عنوان یک پروژه ناتمام می‌نگرند. بر این مینا، هستی اجتماعی و انسانی باید با معیارهای خرد انسانی آزموده شوند و آنچه بر آن منطبق نیست، بر آن منطبق شود. از همین جا می‌توان تأثیر آبخشور دیگر این مکتب، یعنی هگل<sup>۱</sup> را دریافت. به‌ویژه فرانکفورتی‌های نسل اول مانند هگلیمان چپ، به شیوه تحلیل دیالکتیکی جامعه و تاریخ و به تغییر انقلابی نظام اجتماعی دلبسته بودند. آبخشور دیگر این مکتب، آثار کارل مارکس<sup>۲</sup> است. به‌ویژه مفاهیمی چون «ازخودبیگانگی»<sup>۳</sup> و «شی‌وارگی»<sup>۴</sup> که او در تداوم سنت فلسفی آلمان گسترش داده بود، به مفاهیم کلیدی دستگاه اندیشگی کسانی چون هورکهایمر،<sup>۵</sup> آدورنو،<sup>۶</sup> هربرت مارکوزه و برخی دیگر تبدیل می‌شوند. افزون بر این، مارکسیسم غربی نقشی بسزا در شکل‌گیری اندیشه انتقادی

1. Georg Wilhelm Friedrich Hegel  
2. Karl Marx  
3. Selbstentfremdung  
4. Versachlichung  
5. Max Horkheimer  
6. Theodor Adorno

داشته است؛ به‌ویژه تاریخ و آگاهی طبقاتی اثر لوکاچ<sup>۱</sup> و نیز کتاب مارکسیسم و فلسفه اثر کارل کورس<sup>۲</sup> (رحیمی، ۱۳۹۴: ۱۰۶).

مکتب فرانکفورت در ایران در دهه ۱۳۲۰، پیشامکتب فرانکفورتی است. این ادبیات در ایران شکل می‌گیرد و آثار حکیم الهی نوشته‌های سطح میانه‌ای دارد؛ اما فرهنگ جدید در دهه ۱۳۲۰ را نقد می‌کند. بعدها صمد بهرنگی هم در کتابش طبقه متوسط را نقد می‌کند و این نشان می‌دهد سنت پیشامکتب فرانکفورتی در ایران وجود داشت. در دهه ۱۳۴۰ هم آثاری مانند جوانی پرننگ و شخصیت‌هایی مانند آل احمد را می‌بینیم. در دهه ۱۳۵۰ به بعد، مقالاتی از مارکوزه و غیره ترجمه می‌شود. بعدها در دهه ۱۳۵۰، در مکتب فرانکفورت آثار مختلفی ترجمه می‌شود و از سال ۱۳۶۱ به بعد، به جامعه ما شناسانده می‌شود؛ بنابراین، برهه شکل‌گیری مکتب فرانکفورت در ایران را باید همان سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ دانست؛ اما از سوی دیگر، به دلیل اینکه آن سال‌ها فضای ضدتئوری غالب است، مکتب فرانکفورت پنهان می‌شود تا اینکه در دهه ۱۳۷۰ به بعد، این مکتب بیرون می‌زند و خودش را نشان می‌دهد (کاظمی، ۱۴۰۱: ۲۰-۱۲)؛ اما مقدمه کلی مکتب فرانکفورت در یک فصل در کتاب نظریه‌های جامعه‌شناختی نوشته ادیبی و انصاری در سال ۱۳۵۸ آمده است؛ اما اولین معرفی مکتب فرانکفورت در قالب ترجمه کتاب، در سال ۱۳۵۸ توسط چنگیز پهلوان صورت گرفت؛ کتابی که در دوران انقلاب چندان مورد توجه قرار نگرفت (کاظمی، ۱۴۰۱: ۲۰-۱۲). البته ناگفته نماند علاقه‌مندان به فلسفه و جامعه‌شناسی از سال‌ها پیش از آن، با برخی چهره‌های منتسب به این جریان چون هربرت مارکوزه و اریش فروم، به‌واسطه ترجمه برخی آثاری از خودشان یا ترجمه آثاری درباره‌شان آشنایی داشتند. برای مثال حمید عنایت در اوایل دهه ۱۳۵۰ کتابی از السدیر مک اینتایر درباره مارکوزه را ترجمه کرده بود و در سال‌های پس از آن آثاری از مارکوزه چون انسان تک‌ساحتی و خرد و انقلاب به فارسی ترجمه شدند، یا عزت‌الله فولادوند از اواخر دهه ۱۳۴۰ با ترجمه آثاری از اریش فروم پا به عرصه ترجمه آثار فلسفی گذاشت.

اولین مقاله بشیریه درباره مکتب فرانکفورت به سال ۱۳۶۸ برمی‌گردد و با عنوان «مکتب فرانکفورت، رویکرد انتقادی، نقد آیین اثباتی» در مجله سیاست خارجی به چاپ رسیده است. مقاله با این جمله شروع می‌شود «مکتب فرانکفورت، یکی از جریان‌های مهم و بانفوذ معاصر در تفکر سیاسی غرب بوده است». بشیریه ضمن معرفی اجمالی این مکتب در این مقاله، مقاله را بر دو موضوع نقد علم اثباتی و نقد سرمایه‌داری متمرکز کرده و در نهایت، به این نتیجه می‌رسد که

1. Georg Bernard Lukács  
2. Karl Korsch

مکتب فرانکفورت مرده است و هابرماس مسیری متفاوت از این مکتب را در پیش گرفته است. او سپس هر ماه یک سری مقاله در اطلاعات اقتصادی سیاسی می‌نویسد. این ماهنامه در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ نقش مهمی در معرفی نظریه‌های انتقادی در ایران داشت (کاظمی، ۱۴۰۱: ۲۰).

گسست‌های اجتماعی و فرهنگی در ایران یکی از عواملی است که روشنفکران را به سمت «نظریه‌پردازان گفت‌وگو» و لزوم گسترش «عقلانیت فرهنگی» سوق داده است. آن‌ها می‌خواستند از عقلانیت فرهنگی استفاده کنند و گفت‌وگو بین گروه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی را گسترش دهند تا شکاف‌های ارتباطی را کاهش دهند و گروه‌های مختلف مردم را به هم نزدیک کنند و جامعه‌ای کم‌وبیش برخوردار از «کلیت اجتماعی» و «اجماع» تشکیل دهند. دوره برای کاهش تفاوت‌های قومی، نسلی، جنسیتی و تفاوت‌های سنت و مدرنیته، روحانیت و روشنفکران و غیره وجود داشت: استفاده از خشونت یا زبان. در آن زمان، هابرماس به‌عنوان یک «جامعه‌شناس و متفکر گفت‌وگو»، به ایجاد جامعه‌ای مبتنی بر استفاده از زبان و کنش ارتباطی<sup>(۳)</sup> برای پر کردن شکاف‌های ارتباطی بین روشنفکران ما کشیده شد (قانع‌راد، ۱۳۹۸: ۳۳۲).

## ۵. هابرماس و روشنفکران ایرانی

جامعه روشنفکری ما به لحاظ اندیشه روشنفکری، مارکسیست‌زده و چپ است. درک ما از بسیاری از مسائل مثل عدالت، برابری، جامعه توحیدی و مطلوب، فقر و ثروت، طاغوت، امپریالیسم، سرمایه‌داری، همه ریشه در ادبیات مارکسیستی دارد. روشنفکران ما گرایش چپ دارند. شاید به این دلیل که هابرماس نیز به این حوزه نزدیک است و ریشه‌ها و اندیشه‌های او عمدتاً مارکسیستی است. این نکته در همدلی با نظرات و ارتباط با آثارش مؤثر بوده است (پایا و قانع‌راد، ۱۳۹۸: ۶۶).

هابرماس متعلق به جنبش چپ و نئومارکسیسم است و مارکسیسم هابرماس برخلاف کارل مارکس بی‌طبقه است. علت آن پرولتاریا نیست، بلکه کل مفهوم انسانی است، فارغ از طبقه، نژاد و جامعه ایدئال. تأکید هابرماس بر عقلانیت ارتباطی یکی از اساسی‌ترین گام‌هایی است که او در زمینه فلسفه و علوم اجتماعی برداشت و سعی کرد مفاهیم ساختار و عاملیت را در یک نظریه کلی ادغام کند. هابرماس این کار را با پیوند دادن جهانی که در آن کنشگران از طریق ترکیب موضوعات مختلف با هم ارتباط برقرار می‌کردند و نظام اجتماعی را عملی می‌دیدند، انجام داد و در آن به نقد ریشه‌های مارکسیستی و نگرش انتقادی پرداخت و بدین ترتیب، درهای گفت‌وگو بین نظریه مکاتب انتقادی و سایر مکاتب فلسفی باز می‌شود. «به اعتقاد هابرماس، زیست‌جهان برای اعضای خود سرمایه‌مشارکتی را از معارف فرهنگی، الگوهای جامعه‌پذیری، ارزش‌ها و هنجارها به‌مثابه سرچشمه‌ای سازنده برای عمل ارتباطی که از همان طریق نیز بازتولید می‌شود، فراهم می‌سازد» (توحیدفام و حسینیان، ۱۳۸۸: ۸۸).

روشنفکری در ایران با تحولاتی که ایران، به‌ویژه در عرصه جهانی از سر گذرانده، پیوندی ناگزیر داشته است و همواره به درجات مختلفی تلاش نموده ضمن نیم‌نگاهی به گفتمان غالب در دنیا، مسائل بومی ایران را نیز در پروژه خویش بررسی نماید. در این میان، به‌طور خاص پس از جنگ جهانی اول، اندیشه چپ متأثر از تحولات انقلاب بلشویکی در شمال ایران بر مناسبات سیاسی و از جمله روشنفکران ایرانی نفوذ قابل توجهی داشته است. به‌ویژه زمانی که دولت برآمده از انقلاب بلشویکی روسیه در چند اعلامیه و تماس جداگانه قراردادهای تحمیلی دولت تزاری روسیه به ایران و امتیازهای کسب‌شده از ایران را لغو کرد، گرایش خاصی در بین سیاسیون و اندیشمندان به روسیه پدید آمد (خاکی، ۱۴۰۲: ۳۵). این موضوع حتی در گفتمان انقلابی که با نام اسلام در ایران صورت گرفت نیز تأثیرگذار بود و کمابیش پس از انقلاب هم تداوم یافت تا اینکه همچون تقریباً همه نقاط جهان، با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی دچار تغییراتی شد. از حدود دهه ۱۳۷۰ ش. در ایران، روشنفکران چپ ایرانی نیز که از چپ‌گرایی سنتی و ارتدوکسی لنین<sup>۱</sup> عبور کرده و خواهان ارائه تفسیری نو از سنت مارکس بودند، در قالب چپ نو و به‌ویژه متأثر از مکتب فرانکفورت آرای خود را طرح نمودند (قوچانی، ۱۴۰۲: ۸). در این میان، هابرماس جایگاه خاصی داشته است و به یک معنا شاید بتوان کل پروژه فکری و فعالیت‌های پژوهشی و تحقیقاتی هابرماس را طرح مجدد و بازتدوین یا پردازش دوباره نقد جامعه، فرهنگ، سیاست، اقتصاد، اخلاقیات، هنر، ادبیات، روانکاو و روان‌شناسی و یا در تعبیر موسع، نقد کل عرصه علوم اجتماعی و علوم انسانی دانست که وی از مارکسیسم و از مکتب فرانکفورت با عنوان نظریه انتقادی به ارث برده بود. رویکرد وی به این نظریه به‌گونه‌ای بود که همواره با آن به‌عنوان ابزاری مناسب برای تحلیل و تبیین مسائل و معضلات مبتلابه در حوزه‌ها و رشته‌های یادشده برخورد می‌کرد (نوذری، ۱۳۸۶: ۹۲).

به گفته هابرماس، درک مکتب فرانکفورت از عقلانیت در درجه اول به نیمه ابزاری آن محدود بود. مکتب فرانکفورت ویژگی اصلی جامعه مدرن را عقلانیت ابزاری، شیء‌گشتگی، آگاهی کاذب و از دست دادن معنا و آزادی می‌دانست؛ اما هابرماس در بازسازی مکتب فرانکفورت به نقد تفکر دیالکتیکی منفی این مکتب می‌پردازد و ردپای عقل ارتباطی را در عصر عقلانیت ابزاری جست‌وجو می‌کند. ما باید فضاهایی را بیابیم که هنوز در معرض عقلانیت ابزاری و عینیت قرار نگرفته‌اند. بدون شک به گفته هابرماس، «فرایند فنی بسیار قدرتمندتر از فرایند عقلانیت است و حتی فرایند ارتباط را جذب و نابود کرده است. نتیجه آن ظهور فرهنگ آگاهانه و ابزاری بود» (هولاب، ۱۳۹۳: ۶).

## 1. Vladimir Lenin

## ۶. مقاصد حلقه ارغنون از توسعه اندیشه هابرماس در ایران

مراد فرهادپور را می‌توان یکی از برجسته‌ترین نمایندگان جریان روشنفکری چپ دانست که نامش با مکتب فرانکفورت و به‌ویژه آدورنو و به‌ویژه با کتاب عقل افسرده دهه ۱۳۷۰ گره خورده و او را تبدیل به فردی بانفوذ کرده است. بعدها با افول فضای سیاسی و گسترش دوری جستن سیاسی در نیمه دوم دهه ۱۳۷۰ فرهادپور دیگر نام یک شخص نبود و عنوانی برای گروهی از مترجمان و نویسندگان (حلقه رخداد) محسوب می‌شد (اردبیلی، ۱۳۹۳: ۱۱). خود وی تصریح دارد که برای کاوش بیشتر در ریشه‌های مارکسیسم، به دنبال طرح موضوع در قالب قرائت جدیدی از مارکس بوده است. او که در آغاز انقلاب مجله مستقل مارکسیستی جدل را منتشر می‌کرد، در اوایل دهه ۱۳۷۰ که فضای سیاسی کمی بازتر شد، نشریه ارغنون را به همراه همکار خود یوسف اباذری منتشر کرد. در جلسات ارغنون مفهوم جامعه مدنی و دموکراسی، جنبه‌های فرمال دموکراسی، گرفتاری‌های تاریخی ما با دموکراسی، مسئله دموکراسی و قانون اساسی و فرمالیسمی که باید در قانون باشد مطرح و در نهایت توضیح داده می‌شد که چرا شرایط ایران اجازه نمی‌دهد مکانیسم دموکراتیک به حرکت درآید و در سطح بالاتری تحقق پیدا کند. همه این‌ها باعث شد که قرائتی مجدد و غیرآکادمیک و ایرانی‌مآب از سنت هگلی انجام شود و به‌طور خاص، فرهادپور درون این سنت انتقادی به دنبال چهره‌ای بود که به ابعاد معرفت‌شناسانه و تحلیلی و به یک معنا، بنیادگرایانه و به قول هابرماس شبه‌استعلایی مسائل مطرح‌شده پاسخ دهد؛ بنابراین، چنین راهکاری را درون سنت انتقادی و از طریق هابرماس پیگیری کرد و خصوصاً در دوره اول تفکر هابرماس که وی مسئله دانش (معرفت) و علایق بشری<sup>۱</sup> (۱۹۶۸) را مطرح کرد، هابرماس مورد توجه فرهادپور قرار گرفت (پایا و قانع‌راد: ۱۳۹۸: ۳۴۵-۳۵۲). اهمیت این امر در آن است که هابرماس در آن به‌طور غیرمستقیم نشان داد که توصیف هرمنوتیکی علوم هنوز فقط مناسب رشته‌های اجتماعی - تاریخی است. ساحت هرمنوتیکی عام و فراگیر نیست؛ بلکه تابع مسئله اصلی مورد توجه هابرماس است، یعنی مسئله نقد ایدئولوژی که از لحاظ بازانديشی انتقادی حتی نسبت به نظریه هرمنوتیکی نیز در سطح بالایی قرار دارد. برای هابرماس نقد ایدئولوژی گوناگون که براساس پارادایم، رشته و روانکاوی طرح‌ریزی می‌شود (کوزنرهوری، ۱۳۷۱: ۲۵۹).

یکی از مؤسساتی که در کنار دولت به رشد افکار هابرماس در ایران کمک کرد مجله

### 1. Erkenntnis und Interesse



ارغنون بود. ارغنون از بهار ۱۳۷۳ و در یک فضای سیاسی نسبتاً باز شروع به کار کرد. فعالان فکری ارغنون افرادی چون یوسف اباذری، مراد فرهادپور، حسین پاینده و علی مرتضویان بودند. برخی از آن‌ها در مواجهه با بحران کمونیسم در اروپا و اتحاد جماهیر شوروی از مارکسیسم ارتدوکس قبلی خود به نفع روایت چپ لیبرال روی آوردند. در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و پس از بحران کمونیسم، هابرماس به عنوان یک شخصیت جدید در مرکز بحث‌های فلسفی آن زمان ظاهر شد (قانعی راد، ۱۳۹۸: ۳۴۴).

در سلسله مباحث مطرح شده در ارغنون، پرسش‌ها گاه بر پرسش‌های معرفتی سایه افکنده و نیازمند نوعی رویکرد جامعه‌شناختی بودند. مجموعه این‌ها باعث شد فرهادپور به نوعی به سنت قبلی خود بازگردد؛ یعنی به «نوعی جامعه‌شناسی رادیکال، که برای او نوعی جامعه‌شناسی چپ بود و قطعاً نوعی بازگشت به مارکس را ترویج می‌کند»؛ اما نه در جریان‌های سیاسی کلاسیک تروتسکیسم و امثال آن. به هر حال، این رویکرد نوعی بازگشت به نظریه اجتماعی انتقادی بود که پرسش‌های معرفت‌شناختی را تحت الشعاع قرار داد و باعث بازخوانی غیرآکادمیک و ایرانی سنت هگلی شد؛ در عین حال، این روایت انتقادی جنبش چپ را قادر به انجام این کار کرد که «نسبت به ادبیات، فرهنگ روزمره، فرهنگ عمومی و عامه‌پسند و نیز شرایط داخلی و عینی ایران» واکنش‌های مشخصی بروز دهد (قانعی راد، ۱۳۹۸: ۳۴۴). در نگاهی کلان، چنین اقبالی را می‌توان به فضای خاص دهه‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۸۰ نسبت داد که بر اثر آن، نزد متفکران و روشنفکران ایرانی «چرخشی جامعه‌شناختی رخ داد. در این چرخش بیش از آنکه به عقل توجه شود، به سازمان اجتماعی عقل توجه شد. اینجا بود که روشنفکران به تدریج به این نکته اندیشیدند که اقدامات اجتماعی گسترش عقل و عقلانیت در جامعه چیست؟ و کدام سازمان اجتماعی می‌تواند عقلانیت را در یک جامعه تأمین کند؟» (قانعی راد، ۱۳۹۸: ۲۸۳). در چنین فضایی است که استفاده توأمان هابرماس از مباحث فلسفی در کنار نظریات جامعه‌شناختی سبب می‌گردد صرفاً از عقل فلسفی و فردی سخن نگفته بلکه عقلانیت را به مثابه برساخت‌های اجتماعی در نظر آورد که هم از شرایط اجتماعی متأثر می‌گردد و هم بر آن تأثیر متقابل بر جای می‌نهد، ضمن آنکه دارای کارکردی انتقادی و رهایی‌بخش است که افزون بر فهم و آگاهی متعارف، زمینه در انداختن طرحی نوین را نیز مهیا می‌سازد. تکیه اصلی این پروژه فکری مبتنی بر قلمروهای فرهنگی و نقد آن‌ها بوده است. فرهادپور و برخی دیگر از متفکران همسو با وی از جمله یوسف اباذری پیش از آن و در دوران پس از انقلاب اسلامی به تحقیقات و نقد ادبی اهتمام خاصی داشتند و با آنکه این امر در زمان پس از جنگ نیز تداوم یافته؛ اما با هابرماس می‌توان شاهد اهتمام خاص ایشان به مباحث نظری فلسفی و جامعه‌شناختی بود که محوریت تحول در حوزه سیاسی و اجتماعی را در دستور کار خویش قرار داده بود.

بر این اساس، می‌توان گفت برخلاف روشنفکران دینی، روشنفکران چپ از اندیشه‌های هابرماس برای انتقاد از غرب و مدرنیته استفاده نکردند، بلکه بیشتر برای نقد فرایندهای فرهنگی ملموس در جامعه ایران استفاده کردند. مراد فرهادپور و یوسف اباذری که پس از فضای سیاسی اول انقلاب تاحدی غیرسیاسی شده بودند و به فعالیت‌های نقد ادبی و شعر می‌پرداختند، پس از اوایل دهه ۱۳۷۰ به فلسفه بازگشتند و خود را وقف جامعه‌شناسی انتقادی کردند. این توجه دوباره و سیاسی شدن مجدد آن‌ها با کشف هابرماس همراه شد؛ اما با پایان یافتن دوران اوج پروژه دوم خرداد،<sup>(۴)</sup> راه‌حل هابرماس جذابیت خود را برای فرهادپور از دست داد و بیشتر از همیشه به آدورنو روی آورد. از سال ۱۳۷۷ که هابرماس در فضای عمومی فکری، اجتماعی و سیاسی ایران گسترش یافت، فرهادپور که رابطه اولیه خود با هابرماس را تاحد شیفتگی توصیف کرد، از او عبور کرد. از دید او در این سال نه تنها قضیه دوم خرداد تمام شده بود، بلکه درعین حال از شیفتگی نسبت به هابرماس هم درآمده بود (قانع‌راد، ۱۳۹۸: ۲۹۷-۲۹۶).

## ۷. عبور فرهادپور از هابرماس

بعدها فرهادپور تحت تأثیر تحولات مختلف فکری و اجتماعی از جمله افول گفتمان دوم خردادی، فاصله‌ای انتقادی با هابرماس می‌یابد و او را به نادیده گرفتن زیبایی‌شناسی متهم می‌کند و بر آن است که «برای هابرماس مدرنیزاسیون (اقتصادی، اجتماعی و سیاسی) مهم‌تر از مدرنیسم (فرهنگی، هنری و زیباشناختی) است و این فرق میان مدرنیسم و مدرنیزاسیون همان فهم ناتمام روشنفکران دینی از هابرماس است که سبب می‌شود با نفی مدرنیسم، مدرنیزاسیون را به‌عنوان نوعی پروژه مهندسی سیاسی در دستور کار قرار دهد (قوچانی، ۱۴۰۲: ۱۶). گاهی پروژه هابرماس را ایدئالیستی و فاصله‌دار از مسائل واقعی به‌ویژه امور ناگوار حیات جمعی دانسته‌اند و شاید از همین روست که فرهادپور دیدگاه خودش و نیز اباذری را در فاصله گرفتن از هابرماس و گرایش به کسانی همچون بنیامین<sup>۱</sup> یا آدورنو این‌گونه توضیح می‌دهد که دیدگاه هابرماس فاقد ابزار نظری لازم برای درک و توضیح فاجعه است و در شرایط زیست مستمر ایرانیان در متن فجایع مختلف، چهره‌های خیلی آرام و عقلانی مثل هابرماس چندان به‌کار نمی‌آیند (پایا و قانع‌راد، ۱۳۹۸: ۳۸۳). به‌عبارتی دیگر، در چنین مرحله‌ای وجه انتقادی هابرماس به کنار نهاده نمی‌شود؛ برعکس، با استفاده و بهره‌گیری از منتقدان رادیکال‌تر، چه از درون مکتب فرانکفورت همانند بنیامین و آدورنو و یا خارج از آن از قبیل ژریک،<sup>۲</sup> بدیو<sup>۳</sup> و دیگران، تلاش می‌شود نقدی هرچه

1. Walter Benjamin
2. Slavoj Žižek
3. Alain Badiou

بیشتر بنیادی‌تر صورت گیرد. چنین وجه نقادانه‌ای با پیچیدگی‌های بیشتری از قبیل درآمیختن رستگاری مبتنی بر الهیات در متن مناسبات واقعی و ماتریالیستی و درعین حال، نگاهی عمیق‌تر به برهه‌های تاریخی به‌هم‌پیوسته از گذشته تا به آینده پیگیری می‌شود. در این مسیر، البته بازخوانی از دیدگاه‌های پیشین همچون هگل و نیز فروید<sup>۱</sup> به‌ویژه به مدد تفسیرهای ژاک لاکان<sup>۲</sup> نیز مورد استفاده قرار می‌گیرد تا به تعبیر خود فرهادپور بتواند به دغدغه فهم کل اعم از جامعه، جهان و انسان درعین توجه به بازخوانی مناسبات سوژه و ابژه مدد رساند (فرهادپور، ۱۳۸۸: ۱۸۸). فرهادپور در نقد کتاب خرد جامعه‌شناسی اباضی بر آن است که «انتقاد اصلی این نوشته معطوف به آن مرزها و حدود مصنوعی است که نویسنده با مبنا قرار دادن هابرماس بر خود تحمیل کرده است؛ هرچند خوشبختانه خود کتاب در بسیاری موارد این حدود را درهم می‌شکند و از مرزهای تعیین شده فراتر می‌رود» (فرهادپور، ۱۳۸۸: ۲۸۹).

در مقام ویراستاران مقالاتی از آلن بدیو،<sup>۳</sup> ضمن اشاره به اینکه مدت‌هاست همگی از خواندن آثاری که در باب ناممکن بودن تفکر و حقیقت و اموری از این دست نوشته شده، تصریح می‌کنند که در چنین فضایی و نیز در شرایط بازتاب آثار این دسته از متفکران اغلب فرانسوی، «در چنین فضایی بود که ما حدود سه یا چهار سال پیش آلن بدیو را کشف کردیم؛ اما تفکری که نام بدیو معرف آن است، نه فقط برای ما، بلکه در سطح جهانی نیز نشانه ظهور یک گسست یا تجلی امری نو است» (فرهادپور و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۰) و در این میان، با توجه به اینکه از جمله امور شایع زمانه ما «توتالیتیر بودن هرگونه دعوی کلی جهان‌شمول» انگاشته می‌شود، بر آن هستند که «تقابل بدیو با جو غالب، ریشه‌ای و همه‌جانبه است؛ اما برخی سویه‌های مهم آن عبارت‌اند از: دید نظام‌مند به فلسفه و نظام‌سازی بی‌بنیاد در تقابل با مضمون تجزیه فلسفه به روایت‌ها و تفسیرهای نسبی و بی‌ارتباط با هم؛ تأکید نهادن بر حقیقت و کلی بودن آن در تقابل با برجسته ساختن پرسش معنا و زبان در قالب پروژه‌های تفسیر بی‌انتهای متن و اساسی آن؛ تأکید نهادن بر نامتناهی به‌مثابه امری غیرقدسی و سکولار در تقابل با تاریخی‌گری و دغدغه تهاهی و مرگ در فلسفه آگزیستانس؛ پافشاری بر مقوله مرکزی سوژه و پیوندش با حقیقت در تقابل با اقسام گوناگون ریشه‌ای سوژه به حالات و عواطف و تأثرات سیال و گذرا و درنهایت، برجسته ساختن شجاعت و جدیت شورش‌های منطقی تفکر در تقابل با خوش‌باشی و بازیگوشی، لذت‌گرایی و دم‌راغنیمت شمردن جریان‌های پست‌مدرنیسم» (فرهادپور و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۰) و در ادامه، در بحثی تأکید دارند که «برای ما

1. Sigmund Freud
2. Jacques Marie Émile Lacan
3. Alain Badiou

تجربه کشف بدیو قسمی گسست و رخداد بود. گسستی که آن را در متن وضعیت خود تجربه کردیم. البته یکی از مهم‌ترین مشخصه‌های وضعیت ما پس از رخداد دوم خرداد - به دلایلی که در جایی دیگر بدان پرداخته‌ایم - گره‌خوردگی سیاست و نظریه است؛ امری که به شکلی کاملاً بدیویی تفکر نظری را مستقیماً به کنشی سیاسی بدل می‌کند» (فرهادپور و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۳-۱۲).

فرهادپور با این بیان که «شکل اصلی تفکر برای ما هنوز ترجمه است»، ترجمه را معرف حداقل کنش نظری و سیاسی برمی‌شمارد. در واقع، از دید ویراستاران مجموعه فوق، آرای بدیو در کنار افرادی مثل آگامبن،<sup>۱</sup> رانسییر<sup>۲</sup> و ژیزک<sup>۳</sup> «نشانگر گسستی در فضای فکری جهان امروز و احیای تفکر معطوف به حقیقت در تقابل با انواع بایدهای زبانی، متنی و معنایی است. رادیکال بودن پیامدهای سیاسی این گسست هم در برابر ایدئولوژی جهان‌گیر نئولیبرالیسم و هم در مقابل قطب مخالفش، بنیادگرایی واضح و مبرهن است؛ از این رو، جای تعجب نیست که چرا گسست فوق با وضعیت انضمامی ما همخوانی دارد و چرا تفکر بدیو برای ما در حکم کشفی مهم بوده است. هر چند مستقل از بدیو و محتوای این ترجمه، نفس خود این شکل از کنش نظری گویای گسستی در وضعیت فکری ایران است» (فرهادپور و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۳).

علاوه بر اقتباس و البته نقد و درگیری انتقادی چپ نو و فرهادپور با اندیشه معاصر از جمله هابرماس یا فرازهای آن، یکی از ویژگی‌های بارز اندیشه فرهادپور ارائه تری با عنوان «ترجمه به مثابه تنها شکل اندیشیدن و تفکر ماست» بود که در طول نوسانات فکری خود سعی در طراحی و توسعه آن داشت. به باور وی، «در دوره معاصر - که تقریباً با انقلاب مشروطه شروع می‌شود و احتمالاً در آینده‌ای نه چندان نزدیک پایان خواهد یافت - ترجمه به وسیع‌ترین معنای کلمه، یگانه شکل حقیقی تفکر برای ماست» (فرهادپور، ۱۳۷۸: ۱۰). او بر آن است که البته «ایده ترجمه نه به‌عنوان آنچه باید باشد و نه به‌عنوان یک ایدئال، بلکه از دل وضعیت واقعی تفکر و رویارویی تفکر با فعلیت و ماهیت خویش در یک وضعیت خاص بیرون می‌آید» (فرهادپور، ۱۳۸۸: ۲۳۱). از این منظر، فرهادپور تأکید دارد محوریت ترجمه نزد وی در واقع، دال بر آن است که «نه فقط ارتباط ما با مدرنیته غربی از طریق ترجمه حاصل می‌شود، بلکه مهم‌تر از آن، ارتباطمان با خود نیز از راه ترجمه ممکن می‌گردد» (فرهادپور، ۱۳۸۸: ۲۳۹). از این رو، نه فقط متفکران غربی و مدرن، بلکه حتی اندیشمندان گذشته‌مان را نیز باید برای خود ترجمه کنیم. در کل، فرهادپور از چنین مواجهه مبتنی بر ترجمه به

1 Giorgio Agamben

2 Jacques Rancière

3 Slavoj Žižek



حالتی انفعالی و یا سوژه خجل از خویشتن نظر ندارد و از قضا بر آن است «فهم و جذب متون فلسفه غرب در سطحی بالاتر از ترجمه زبانی صرف نیز محتاج تفسیر است، ولی ما این تفسیر را ضرورتاً از دل وضعیت خودمان به دست می آوریم و بخشی از این وضعیت هم به سنت‌هایی برمی گردد که ما داریم و دیگران ندارند» (فرهادپور، ۱۳۸۸: ۲۴۱) و «این مدعا که ترجمه شکل حقیقی تفکر است، به این معناست که هیچ تفکری نداریم که به لحاظی ترجمه نباشد. مسئله این نیست که ما باید ترجمه کنیم، مسئله این است که در عصر حاضر، اساساً هر چه می‌کنیم ترجمه است و این حکم صرفاً شکل دیگری از تأکید نهادن بر تعلق ما به وضعیتی خاص است؛ یعنی همان وضعیت مدرنیته امروزی من و شما» (فرهادپور، ۱۳۸۸: ۲۴۳)؛ در واقع، چنین ضرورتی از «قدم نهادن به تاریخ» و یا «قدم نهادن به مدرنیته» ناشی می‌شود. البته این دیدگاه نیز در بیان نسبت میان تفکر با زمانه و افق شرایط موجود و در عین حال، امکان تمایز نهادن میان تفسیر و ترجمه با تفکر و یا یکی بودن آن‌ها مورد نقد نیز قرار گرفته است (ر.ک. رجبی، ۱۳۹۵).

چنان‌که اشاره شد، مسئله مهم آن است که دغدغه فرهادپور تنها نقل اندیشه‌های جدید نبوده و برای همین نیز وی در جریان گرایش و بعد گسست و فاصله‌گیری نسبی از هابرماس، قصد خود را این‌گونه بیان می‌کند که: «در دعوی پست مدرنیسم که ما مخالف آن بودیم هابرماس می‌توانست به ما کمک کند و ارتباط این بحث با هابرماس این بود که هابرماس یکی از بهانه‌های تئوریک بود که به شکل نصفه و نیمه (نیمه خواننده و نیمه فهمیده) از آن برای وصل کردن گفتمان‌های تئوریک به یک انتخاب و شرایط سیاسی استفاده می‌کردیم. مثلاً نقد او از محافظه‌کاری همان نقد از پست مدرنیسم بود به‌عنوان گفتاری سیاسی که در شرایط موجود کاملاً محافظه‌کارانه عمل می‌کند. این برای ما جالب بود و از آن در نقد پست مدرن‌ها استفاده می‌کردیم» (پایا و قانع‌راد، ۱۳۹۵: ۳۸۱). وی در راستای همین پروژه، برخی از تفکراتی را که ممکن است با اندیشه هابرماس پیوند خورده و از آن در جهت منویات خویش بهره بگیرد را هم واسازی و یا شالوده‌شکنی می‌کند و از جمله با اشاره به وجود تنش و یا شاید حتی تناقض‌ها در بطن متون مختلف، «اگر بپذیریم که حتی دفاع کسی چون هابرماس از زیست‌جهان و گفت‌وگوی بین‌الذهان نیز به‌رغم خصلت عقلانی و انتزاعی‌اش، به‌واقع تلاشی آکنده از بیم و امید برای فرار از فضای خالی، منفی و چندپاره انسان و جهان مدرن و رجعت به یک کلیت زنده، هماهنگ و انباشته از معناست، آیا نباید پذیرفت که سخن راندن از سنت، اجتماع، محیط زیست و حیات انضمامی مبین شکل به‌مراتب حادث‌تری از همین فرار است؟» (فرهادپور، ۱۳۸۲: ۳).

«ارتباط مدرنیته با تفکیک و عقلانی‌شدن واقعیت اجتماعی مسئله‌ای است که مدت‌ها

پیش از هابرماس توسط ماکس وبر در قالب یک نظریه جامعه‌شناختی مطرح شد. به نظر می‌رسد هابرماس به‌رغم پیچیدگی و غنای نظریه کنش ارتباطی، نتوانسته است بر مشکل اصلی دیدگاه وبر یعنی شکاف میان نگرش تاریخی (جوهری) و نگرش نظری (صوری) نسبت به عقل و عقلانیت فائق آید» (فرهادپور، ۱۳۸۸: ۲۹۵).

فرهادپور درباره کلاس‌هایی که در ماهنامه کارنامه داشته بیان می‌کند: «مضمون و غایت آن سخنرانی‌ها ایجاد پیوندی مفهومی میان هگل و فروید و گذر از مفهوم سوژه تاریخی - اجتماعی هگلی به سوژه روانی فرویدی - کانتی بود. در هر دو مورد، برای من کلید اصلی، حل مسئله کل و جزء بود که فی الواقع پیش شرط حل انبوهی از مسائل سیاسی، فلسفی، زیباشناختی، تاریخی و غیره محسوب می‌شود» (فرهادپور، ۱۳۸۸: ۱۶۵). در اینجا همپای این دسته از روشنفکران ایرانی مثل فرهادپور شاید در کلیت اندیشه انتقادی جدید نیز بتوان از چنین انتقال و شیفتی در گرایش به سوژه روانی، به‌ویژه از نوع لاکانی سخن به‌میان آورد که ازسویی می‌تواند به سبب سرخوردگی از وجه جمعی و اجتماعی سوژه و نیز بُعد تاریخی آن باشد. در فرازهای بیان‌شده شاهد بیان فرهادپور از نیت و قصدی که در پروژه فکری‌اش داشته است نیز سخن می‌گوید.

اباذری در بیان منظور از خرد جامعه‌شناسی که فصلی از آن نیز به هابرماس اختصاص یافته و به همراه فرهادپور نگاشته است، بیان می‌کند: «خرد جامعه‌شناسی تأمل در جایگاه علم و فرهنگ/ ارزش و کنش/ و آزادی است. ممکن است ایراد بگیرند که فلسفه نیز چنین دلمشغولی‌ای دارد؛ اما ما اعتقاد داریم که سطح تجریدی استدلال فلسفی به فلاسفه اجازه نمی‌دهد که به‌طور انضمامی و مشخص به این مقولات پردازند. آن‌ها در به‌کارگیری دیالکتیک صعودی توانا و ماهرند؛ اما از به‌کارگیری دیالکتیک نزولی عاجزند. آرای تجریدی آن‌ها قادر نیست موارد انضمامی را توضیح دهد؛ در نتیجه، ما زندانی مقولاتی باقی می‌مانیم که اگر دست‌ودل خود را به آن بسپاریم، یا باید دست از عمل بازپس کشیم و یا سکوت کنیم» (اباذری، ۱۳۸۹: ۱۳). در ادامه، اباذری برای نمونه لوکاج و هایدگر را از این سنخ برمی‌شمارد و می‌توان استنباط کرد که موارد دیگر بررسی‌اش یعنی وبر و دورکیم<sup>۱</sup> و به‌نوعی هابرماس برخلاف این دو، از قضا متناسب با این وضعیت وی هستند و وی هابرماس را نمونه‌ای از نقد نجات‌بخش و رهایی‌بخش می‌داند که سازنده هم است و این حرکت بینابین تأملات فلسفی و مباحث انضمامی جامعه‌شناختی را می‌توان دغدغه کلیت چپ مدرن در روزگار مدرن از جمله در کل جهان دانست.

## 1. Émile Durkheim

به نظر می‌رسد تأکید ابادری بر آن وجهی از آرای هابرماس به‌ویژه در کتاب معرفت و علایق بشری (ابادری، ۱۳۸۹: ۱۴) متضمن این دغدغه بوده است که چنان‌که خود هابرماس نیز بیان داشته، خواسته است «با تحدید حوزه‌های علوم تحلیلی - تجربی و هرمنوتیکی - تاریخی و آزادی‌بخش و متصل ساختن آن‌ها به علایق بشری، از فروکاستن هر یک از این حوزه‌ها به حوزه‌های دیگر ممانعت به عمل آورد. حاصل نظریه‌های هابرماس به‌ویژه در دوره بعدی فعالیت خویش که روی آوردن به نظریه کنش ارتباطی باشد، نجات طرح ناتمام روشنگری است» (ابادری، ۱۳۸۹: ۱۴). با این حال، شاید اینکه بعدها فرهادپور مفروضه نگاه سوژه و ابژه با نگاه به سوژه با سوژه را نیز نقد می‌کند کلیت فرایند نقد این وضعیت نیز باشد که صرف محدود کردن این حوزه‌ها به یکدیگر نه ممکن و نه مفید تواند بود (ر.ک. به: ابادری، ۱۳۸۹: ۲۱).

آسیب‌شناسی هابرماس و استفاده از آن از این حیث مهم بوده که «طی سه قرن گذشته، آرمان روشنگری نه فقط تحقق نیافته است، بلکه در عمل، به مجموعه‌ای از آرمان‌ها و سنت‌ها و فرایندهای مجزا و ناسازگار تجزیه شده است. جامعه مدرن طی عمر نسبتاً کوتاه خود هرگز نتوانسته است عدالت و آزادی و فردیت و همبستگی اجتماعی را توأمان تحقق بخشد و پیشرفت‌های علمی و فنی را با نیازهای اخلاقی و علایق رهایی‌بخش مردمان هماهنگ سازد» (ابادری، ۱۳۸۹: ۲۰).

ضمن نقد توصیفات عینی‌گرایانه کسانی همچون ماخ<sup>۱</sup> از علم و عینیت آن، به تناقضاتی اشاره می‌شود که در بطن این دیدگاه وجود دارد. بدین معنا که «این تناقض نهایتاً در همان فرایند اضمحلال معرفت‌شناسی و تقلیل معرفت به علم ریشه دارد. اگر ما هر گونه معرفت عقلانی را به علم پوزیتیو یعنی همان علوم تجربی - تحلیلی تقلیل دهیم، آنگاه در قدم بعدی ناچار خواهیم شد خود معرفت‌شناسی را نیز علمی کنیم. نتیجه نهایی این فرایند آن است که علوم تجربی - تحلیلی خود باید توجیه‌گر خود باشند و به یاری مفاهیم و روش‌های تجربی خود، مبنایی برای خویش فراهم آورند» (ابادری، ۱۳۸۹: ۳۹). می‌توان گفت «طبق نظر هابرماس، علوم تجربی - تحلیلی نیازمند توجیهی عقلانی‌اند، توجیهی که بتواند آن‌ها را در جایگاه بحث خود در طرح روشنگرانه رهایی بشر مستقر سازد و اتفاقاً همین توجیه عقلانی است که بازاندیشی و توجه به ابعاد غیرعلمی این علوم را ممکن می‌سازد؛ ابعادی که به قدرت و سودمندی و نقش اجتماعی - فرهنگی یا به زبان هابرماس، علایق فنی و عملی و رهایی‌بخشی مربوط هستند» (ابادری، ۱۳۸۹: ۴۱-۴۰).

«فهم ما از جامعه متکی به علایق عملی و انتقادی یا به زبان نظریه هرمنوتیکی، متکی بر

## 1. Ernst Mach

پیش فهم‌هایی است که خود در زیست‌جهان ما ریشه دارند. بازانندیشی و روشن ساختن این پیش فهم‌ها یا به عبارت دیگر، ایجاد رابطه‌ای عقلانی میان نظریه اجتماعی و موضوع آن، فقط می‌تواند از رهگذر تفکر در باب هرمنوتیک زیست‌جهان اجتماعی حاصل شود» (اباذری، ۱۳۸۹: ۴۳). چنین باوری مستلزم فاصله‌گرفتن از منطق مارکسی در تحلیل سلطه است که کار و پراکسیس را در کانون بهره‌کشی قرار می‌داد و هابرماس به سبب توجه به ساحت دیگر عقل یعنی تفاهم و تعامل انسانی، سعی دارد ابعاد ژرف‌تری از آنچه منجر به سلطه می‌شود را واکاوی نماید. به‌طور مشخص، عرصه‌های مربوط به آگاهی و ارتباطات انسانی از آن جمله‌اند که در روندهای ناشی از اعمال قدرت و ثروت به مخدوش شدن ارتباط انسانی می‌انجامد. البته مدعای طرح توجه به زیست‌جهان در عمل و زمانی که با جزئیات سیاسی و امور انضمامی مواجه می‌شود، مسائل مناقشه‌برانگیز زیادی را دامن می‌زند. از باب نمونه، برخی بر آن هستند که شاکله کلی دیدگاه چپ نو به سبب ترجیحات خاص آن در مقولات مهمی همچون ایرانیت و ملیت بیش از اندازه بر برساخته بودن چنین مفاهیمی تأکید نموده است (ر.ک. به: افق‌ری، ۱۴۰۳). در واقع، از این منظر گویی چنین ارزش‌های مدرنی شاید به سبب بنیان‌های پساساختارگرایانه دیدگاه‌های چپ نو، بیش از پیش جایگاهی اعتباری می‌یابند.

«اما ایده محوری کتاب خرد جامعه‌شناسی اباذری همچنان اندیشه‌های هابرماس بود. او به‌خوبی از مکتب انتقادی هابرماس در بازسازی نوعی خرد جامعه‌شناسی بهره برده است؛ منظور خردی است که می‌خواهد جامعه را بهبود بخشد و کمتر دغدغه فلسفی دارد. فرهادپور دغدغه‌های فردگرایانه‌تری دارد، ولی اباذری بیشتر دغدغه جامعه‌شناختی دارد» (قانع‌راد، ۱۳۹۸: ۲۹۷). فرهادپور می‌گوید: «در مجموع، برای من، پروژه هابرماس یک پروژه کاملاً آکادمیک بود و او خودش را در فضای آکادمی تعریف کرد و به نظر من، اکنون که به مفهوم حقوق علاقه‌مند است و کتابی در مورد حقوق نوشته است، فرمالیسم او بیشتر شده است. من برای رفتن به سمت سیاست که به‌هرحال این تئوری‌ها باید در جایی با سیاست به هم پیوند بخورند، به اجتماع‌گرایی<sup>(۵)</sup> علاقه‌مند شدم و این برای من پروژه هابرماسی و عقل ارتباطی را به پرسش کشید، چون به مسائلی که من آن‌ها را مسائل اصلی در فضای امروز می‌دانستم، نزدیک‌تر بود (پایا و قانع‌راد، ۱۳۹۸: ۳۵۸).

## نتیجه‌گیری

با فروپاشی شوروی و زیر سؤال رفتن بسیاری از مفروضات مارکسیسم ارتدوکس، اندیشه فلسفی -



سیاسی چپ نو در ایران به جریان‌هایی از سنت چپ رو کرد که تناسب بیشتری با شرایط نوظهور ناشی از دنیای جدید داشت که یکی از آن‌ها لزوم توجه به مبانی عمیق‌تر سلطه به‌ویژه در ابعاد فرهنگی بوده است. منظومه فکری هابرماس به‌ویژه از سوی مراد فرهادپور و همکاران او - با تأکید بر لزوم استفاده از ترجمه آثار و اندیشه‌های هابرماس - از مبانی فکری وی برای نقد مناسبات جدید سلطه استفاده کردند. این اهتمام به دیدگاه هابرماس به‌ویژه در دوران پس از جنگ در ایران و شروع سازندگی و بعدها طرح اصلاحات و به همراه مسائلی از قبیل لزوم ایجاد و گسترش جامعه مدنی و نیز گفت‌وگو جایگاه مهمی داشت؛ با این حال، سیر تطور در منطق سلطه و تنوع در ابعاد مختلف آن باعث شده جریان چپ ضمن اقتباس اجزا و عناصری از دیدگاه هابرماس، در جوهی که خود را نیازمند نگاهی رادیکال‌تر به عرصه اجتماعی و سیاسی می‌دید، از وی فاصله بگیرد و به تأملات منتقدان رادیکال‌تری در جریان چپ نو جهانی گرایش یابد. به نظر می‌رسد اگر جریان‌های متأخر پسامدرنیته را نه امری بیرون و خارج از منطق مدرنیته، بلکه شکلی از عقلانیت نقادانه رادیکال آن برشماریم، انتقال مرجعیت فکری از هابرماس به اندیشمندان دیگر، چه در خود مکتب فرانکفورت از قبیل تئودور آدورنو و چه متفکران خارج از این نحله فکری، به معنای گذر کامل از پروژه فکری یورگن هابرماس نباید قلمداد شود؛ همچنان که خود هابرماس نیز با طرح برخی از موضوعات و مسائل مبتلابه جهانی در روزگار کنونی و سعی در پاسخ‌دهی بدان‌ها تلاش نموده از چهارچوب تثبیت‌شده پیشین فاصله گیرد. یکی از نکات کانونی و مهمی که همچنان آموزه‌های هابرماس را برای جریان‌هایی همچون چپ نو در روزگار متأخر حائز اهمیت می‌سازد، ارائه برداشتی موسع از عقل است که با تأکید بر عقلانیت، آن را فراتر از عقل منفرد سوپرژکتیو، در گستره‌های بین‌لادانه‌ی و درعین حال، زمینه و بستری جمعی طرح می‌کند و بیش از دارایی شخصی، بر نظامی از عقلانیت تأکید می‌ورزد که در متن زیست‌جهان فرهنگی جوامع سر بر می‌آورد. از مجموعه شواهد مختلف چنین برمی‌آید که در کل دنیا و از جمله ایران، بروز تضادها و گسست‌های مختلف و نیز تعمیق مناسبات سلطه و استثمار به اشکال جدید و متنوع، سبب شده گرایش خاصی نزد متفکران به سیر از مباحث سیاسی و نیز معرفتی کلاسیک به سمت موضوعات فرهنگی و از جمله زیبایی‌شناسی پدیدار شود که جریان چپ نو در ایران نیز از آن مستثنی نبوده است. چنان‌که دیدیم، وقتی فضای سیاسی در دهه ۷۰ کمی بازتر شد، مجله ارغنون توسط فرهادپور و اباذری راه‌اندازی شد و روی مسائلی مانند دموکراسی، گرفتاری‌های ما با دموکراسی و اینکه چرا دموکراسی در ایران جا نمی‌افتد، بحث و گفت‌وگو شد. فصلنامه ارغنون که از نویسندگان و پژوهشگران معرب در حوزه‌های مختلف فرهنگی، ادبی و فلسفی تشکیل شده

بود، موفق به انتشار مقالات با کیفیت در این زمینه شد و درصدد آن بود تا به خوانندگان خود اطلاعات مفید و ارزشمندی ارائه دهد. در این سال‌هاست که کمونیسم اروپایی وارد بحران می‌شود و همچنین، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی اتفاق می‌افتد و همه این‌ها باعث می‌گردد که فرهادپور به سنت نظریه انتقادی یا همان مکتب فرانکفورت برگردد و فضای فلسفی را از دل آن بیرون بکشد و در اینجاست که با هابرماس که کاملاً با میانجی کانت<sup>۱</sup> می‌اندیشید و مسائلی که برای فرهادپور آشنا بود و مرجع آن یعنی مکتب فرانکفورت بود، آشنا می‌شود و این آشنایی حتی به نوعی شیفتگی می‌گراید. ولی بعدها که فرهادپور هابرماس را ادامه فلسفه تحلیلی می‌بیند و استفاده‌هایی که هابرماس از مفهوم زیست‌جهان هوسرلی می‌کند، به نظر فرهادپور بسیار ذهنی و انتزاعی می‌رسد و باعث گسستش از هابرماس می‌شود و برایش اینکه آدورنو در زمینه روانکاوی از فروید استفاده می‌کند جذابیت بیشتری پیدا می‌کند و بعدها به لاکان علاقه‌مند می‌شود که مشکل روانکاوی فردی و جمعی و تنش روانکاوی و جامعه‌شناسی را به این طریق حل می‌کند و ناخودآگاه را به‌عنوان یک گفتمان در عرصه زبان مطرح می‌کند.

در کل و از باب ارزیابی این جریان، به نظر می‌رسد مشکلی که کمابیش در گستره فضای فکری معاصر ایرانی وجود دارد، درباره چپ نو نیز مصداق داشته باشد و همانا آن ضعف سنت گفت‌وگو و ارج نهادن جدی به مسائل و موضوعات مبتلابه جامعه ایرانی به‌ویژه در تعامل با جریان‌های دیگر است. چنان‌که فرهادپور در قلمرو فلسفی موضوعاتی همچون رابطه و نسبت کل و جزء را جزء دغدغه‌های خویش در جریان نظروزی‌هایش قلمداد کرده، درباره جامعه ایرانی نیز طرح جدی نسبت و رابطه بین ایرانیت به‌طور خاص و ملحقات و تبعات ناگزیر آن از قبیل فرهنگ، سیاست، اقتصاد و حتی سنت آن با وجه عام روزگار کنونی و تلاش در جهت توضیح و صورتبندی آن‌ها باید در زمره مباحث ناگزیر آتی و پیش رو قرار گیرد.

## 1. Immanuel Kant

## یادداشت‌ها

۱. هابرماس حوزه عمومی را به عنوان فضایی برای تعامل معقول ارتباطی با یکدیگر، به عنوان رسانه‌ای برای درک خود جمعی می‌داند. به‌ویژه، حوزه عمومی سیاسی جامعه دموکراتیک برای ادغام جامعه اهمیت اساسی پیدا می‌کند. بحث‌های عمومی، مبنای مشروعیت بخشیدن به تصمیمات سیاسی است. به گفته هابرماس، چنین حوزه عمومی به عنوان یک معیار هنجاری برای انتقاد از واقعیت اجتماعی و درعین حال، به عنوان یک رسانه واقعاً مؤثر برای یادگیری جمعی عمل می‌کند. از نظر روش‌شناختی، مفهوم عمومی با تحلیل فلسفی مطابقت دارد که همواره ساختارهای اجتماعی و فرهنگی (و آنومی‌ها) را زیر نظر دارد (برونکهورست و همکاران، ۲۰۰۹: ۳۵۸).
۲. هابرماس دیدگاه خود را در مورد «دموکراسی گفتمانی یا مشورتی» بر اساس نظریه کنش ارتباطی که قبلاً ارائه کرده بود، قرار می‌دهد. اساس این امر، پیش‌نیاز عقلانی بودن عبارات بیان‌شده در کنش گفتاری است که با شرایط خاصی مرتبط است. این اظهارات باید همیشه قابل توجیه و پذیرای اعتراضات انتقادی باشند؛ بنابراین، اظهارات باید به معنای توجیه قانع‌کننده عقلانی تلقی شوند، تا زمانی که با استدلال متقابل می‌تواند در گفتمان ارتباطی مطرح شود، مورد پرسش قرار نگیرند (هوقت، ۲۰۰۷: ۱۴۷).
۳. هابرماس با نظریه کنش ارتباطی خود رویکرد جامعه‌شناختی کاملاً جدیدی را برای تحلیل عملکرد اجتماعی ایجاد می‌کند. او ارتباط را نقطه شروع جامعه‌شناسی تعریف می‌کند که این مزیت را دارد که معنای کنش، که ویر قبلاً آن را مرکزی می‌دانست، دیگر نیازی به درک و تفسیر ندارد، بلکه در بسیاری موارد، در خود ارتباطات بیان می‌شود؛ بنابراین، هابرماس در حال رهبری یک تغییر پارادایم است (بروک مایر، ۲۰۰۶: ۳).
۴. اصلاح‌طلبان در فضایی در دوم خرداد ۱۳۷۶ به قدرت رسیدند که زمانه عوض شده بود. اگر تا پیش از این اصلاح‌طلبان که گرایش‌ها چپ نیز داشتند می‌توانستند با استفاده از نظریات کسانی همچون دکتر شریعتی به مدرنیته پردازند و هم‌زمان، نکات مثبت آن را نیز اخذ کنند، در پاسخ به جهان و زمانه جدید دیگر نمی‌توانستند از شریعتی استفاده کنند. اصلاح‌طلبان با شعار توسعه سیاسی، جامعه مدنی و اهمیت بخشی به قانون و قانون‌گرایی به صحنه آمدند. آن‌ها خواستار فضایی امن برای گفت‌وگو بودند و در این میان، توسط اساتید علوم سیاسی همچون حسین بشیریه با دیدگاه‌های هابرماس آشنا شدند و از هابرماس تأثیر پذیرفتند.
۵. این مصاحبه متعلق به دوره‌ای است که در آن فرهادپور می‌کوشید در جهت حفظ و تداوم نظریه انتقادی به یک ترکیب نظری جدید دست یابد. فرهادپور می‌گوید: «قصد من آن بود که با توسل به جماعت‌گرایی، نقد ریشه‌ای سرمایه‌داری نئولیبرال و ساختار فرهنگی آن، پست‌مدرنیسم را تداوم بخشم. چنین به نظر می‌رسید که این دیدگاه می‌تواند مبنای تاریخی - انضمامی را برای نقد عقلانیت ابزاری و گفتارها و نهادهای انتزاعی مبتنی بر آن فراهم آورد؛ اما این تلاش بیهوده بود، زیرا جماعت‌گرایی، به رغم باارزش بودن بسیاری از مفاهیم، انتقادات و نفی‌هایش، در نهایت چیزی نیست جز نوعی نوستالژی واپس‌گرا برای کلیت ارگانیک جامعه سنتی که در راستای درک رایج و غلط از هگل، دیالکتیک را به تلاش برای ایجاد یک سنتز فرو می‌کاهد» (پایا و قانع‌ی‌راد، ۱۳۹۸: ۳۹۱).

## منابع

- اباذری، یوسف (۱۳۸۹). خرد جامعه‌شناسی. تهران: طرح نو.
- اردبیلی، محمدمهدی (۱۳۹۳). «هگل افق تفکر ماست»، اطلاعات حکمت و معرفت (گفت‌وگو با مراد فرهادپور. سال نهم. شماره ۳. صص ۱۷-۱۱.
- افق‌ری، محمد (۱۴۰۳). «تحلیل انتقادی گفتمان چپ نو در برخورد با مسئله هویت ایرانی»، فصلنامه مطالعات ملی. سال بیست‌وپنجم. شماره ۱. پیاپی ۷۰. بهار: ۲۸-۷.
- باتامور، تام (۱۳۹۳). مکتب فرانکفورت. ترجمه حسینعلی نوذری. تهران: نشر نی.
- پایا، علی؛ قانعی‌راد، محمدامین (۱۳۹۸). هابرماس و روشنفکران ایرانی. تهران: طرح نقد.
- توحیدفام، محمد؛ حسینیان امیری، مرضیه (۱۳۸۸). «تلفیق کنش و ساختار در اندیشه گیدنز، بوردیو و هابرماس و تأثیر آن بر جامعه‌شناسی جدید»، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال چهارم. شماره ۳. تابستان: ۱۰۷-۷۹.
- تولی، جیمز (۱۳۸۸). «روش‌شناسی اسکینر در تحلیل اندیشه سیاسی»، فصلنامه علوم سیاسی. ترجمه غلامرضا بهروز لک، شماره ۲۸.
- حقیقت، صادق (۱۴۰۰). روش‌شناسی علوم اجتماعی. تهران: نشر دانشگاه مفید.
- خاکی، غلامرضا (۱۴۰۲). روشنفکری حرفه‌ای، پایانی بر روشنفکری کافه‌ای و چریکی. تهران: هم‌رخ.
- رحیمی، محمد (۱۳۹۴). «نسل سوم مکتب فرانکفورت و روزآمدسازی ایده سوسیالیسم»، چشم‌انداز ایران. شماره ۹۵: ۱۱۵-۱۰۶.
- رجبی، مزدک (۱۳۹۵). «بررسی و نقد ترجمه چونان تنها راه اندیشیدن برای ما»، پژوهشنامه انتقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی. سال شانزدهم. شماره ۳. مرداد و شهریور: ۳۵-۵۰.
- فرهادپور، مراد (۱۳۸۲). بادهای غربی؛ گزیده‌ای از گفت‌وگوها و سخنرانی‌ها. تهران: هرمس.
- (۱۳۷۸). عقل افسرده: تأملاتی در باب تفکر مدرن. تهران: طرح نو.
- (۱۳۸۸). پاره‌های فکر (۲) فلسفه و سیاست. تهران: طرح نو.
- فرهادپور، مراد؛ نجفی، صالح؛ عباس‌بیگی، علی (۱۳۸۹). آکن بدیو: فلسفه-سیاست-هنر-عشق. گزینش و ویرایش مراد فرهادپور، صالح نجفی و علی عباس‌بیگی. مقدمه و ویراستاران. تهران: رخداد نو. چاپ دوم.
- قانعی‌راد، محمدامین (۱۳۹۸). پیدایش روشنفکر گفت‌وگویی در ایران؟ مطالعه‌ای تاریخی از روشنفکران سکوت‌تار و روشنفکران ارتباطی. تهران: آگاه.
- قوچانی، محمد (۱۴۰۲). «کتاب‌نامه، آگاهی نو»، فصلنامه فرهنگی، ادبی و هنری از گروه نشریات آگاهی نو. شماره ۳: ۲۴-۲۷.
- کاظمی، عباس (۱۴۰۱). «ایده مکتب فرانکفورت در جامعه‌شناسی ایران: با تأکید بر مطالعه کتب نظریه‌های جامعه‌شناسی»، مطالعات جامعه‌شناختی، دوره ۲۹. شماره ۱: ۱۳۵-۱۱۸.
- کوزنرهای، دیوید (۱۳۷۱). حلقه انتقادی، ادبیات، تاریخ و هرمنوتیک فلسفی. ترجمه: مراد فرهادپور. تهران: انتشارات گیل با همکاری انتشارات روشنفکران.
- نوذری، حسینعلی (۱۳۸۶). بازخوانی هابرماس: درآمدی بر آراء، اندیشه‌ها و نظریه‌های یورگن هابرماس. تهران: چشمه.
- هولاب، رابرت (۱۳۹۳). یورگن هابرماس، نقد در حوزه عمومی. ترجمه حسین بشیریه. تهران: نشر نی.
- Brezinka, Wolfgang. (1981). *die Pädagogik der neuen Linken*. 6. Auflage. Verlag bei Munschen Germany.

- Brockmeyer, Dirk. (2006). *Jürgen Habermas und die Kommunikative Rationalität*. Universität Osnabrück, Fachbereich 01 Sozialwissenschaft. www.GRIN.com.
- Brunkhorst H.; Kreide, R.; Lafont, C. (2009). *Habermas Handbuch*. Stuttgart. Verlag J. B. Metzler.
- Huget, Holger. (2007). *Demokratisierung der EU, Normative Demokratietheorie und Governance-Praxis im europäischen Mehrebenensystem*. Wiesbaden, Verlag für Sozialwissenschaften.
- Habermas, Jürgen (1984). *Philosophisch-politische Profile*, Dritte Auflage, Suhrkamp Verlag Frankfurt am Main.
- Kutschke, beate. (2007). *Neue Linke-neue Musik, Kulturtheorien und künstlerische Avantgrade in den 1960er und 70er Jahren*. Verlg GmbH & Cie, Köln Weimer Wien.
- Kailitz, Stffen. (2004). *politische extremismus in der Bundes Republik deutschland, eine einföhrung*. Verlag, GmbH, wiesbaden.
- Lohmar, Ulrich. (1968). *Die "Neue Linke" und die Institutionen der Demokratie, aus Politik und Zeitgeschichte*.
- Von Beyme, Klaus. (2009). *Geschichte der politischen Theorien in Deutschland 1300-2000*, Verlag für Sozialwissenschaften Wiesbaden, Germany.

## Research Paper

## Examining the Political Matter in Forough Farrokhzad's Poems from the Perspective of Critical Realism

Mona Noori Sabet<sup>1</sup>  • Mohammad Taghi Ghezelsofla<sup>2</sup>  • Ali Karimi Male<sup>3</sup> 

1. Ph.D. Student in Political Science, Iranian Matters, University of Mazandaran, Babolsar, Iran.

2. Associate Professor of Political Science, Department of Political Science, University of Mazandaran, Babolsar, Iran.

3. Professor in the Department of Political Science at the University of Mazandaran, Babolsar, Iran.

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2025.529>

Receive Date: 12 November 2024

Revise Date: 22 December 2024

Accept Date: 23 January 2025



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

### Extended Abstract

#### Introduction

In recent years, the concept of "the political" has gained prominence as a critical topic within the fields of social and political sciences. Scholars such as Paul Ricoeur, Hannah Arendt, and Chantal Mouffe have articulated a distinction between "the political" and "politics" as traditionally understood. While politics primarily addresses matters related to power, governance, and decision-making, the political focuses on human relationships, the dynamics of coexistence, and the influence of power structures on everyday life. This distinction has become increasingly salient in contemporary society, where many matters not conventionally deemed political are nevertheless shaped by underlying power relations.

Literature, as a form of creative expression through speech and language, also exists within the political. Writers and poets engage in the political discourse of society by addressing social, cultural, and political matters of their time. Their work not only reflects social and political conditions but can also serve as a tool for raising awareness, fostering criticism, and inciting change. In this context, the literary contributions of Iranian writers and poets, especially since the Constitutional era, who have criticized and analyzed the existing conditions, are integral to Iranian political and social culture. Forough Farrokhzad (1934-1966), one of the most prominent contemporary Iranian female poets, exemplifies this approach.

The works of Forough Farrokhzad, which reflect her rebellious and critical spirit, have been profoundly shaped by the political and social developments of her era. In her poetry, Forough addresses significant matters such as inequality, oppression, colonialism, and cultural alienation, with the intention of critiquing unjust structures and advocating for the transformation of the status quo. This study employs a critical realism framework to analyze the political dimensions within Forough Farrokhzad's poems, illustrating how her writings not only mirror the social conditions in Iran but also function as instruments for raising awareness and promoting social and political change. The purpose of this study is to elucidate how Forough, as a political and social activist, actively resisted the prevailing political and social frameworks of her time while striving for freedom and liberation.

\* **Corresponding Author:**  
**Mohammad Taghi Ghezelsofla, Ph.D.**  
E-mail: [m.ghezel@umz.ac.ir](mailto:m.ghezel@umz.ac.ir)



### Methodology

This research employs a critical realism approach as its theoretical framework and methodology. Critical realism contrasts with both positivist and idealist perspectives. It posits that the world exists independently of human perception and that valid knowledge is achieved by critically examining our experiences of existence. By emphasizing the significance of social structures, critical realism asserts that human thoughts, actions, and feelings are shaped by the environmental, social, and political conditions in which individuals live. Consequently, literature can be analyzed as a reflection of social realities.

This study employs a qualitative content analysis technique to collect data. Five poems by Forough Farrokhzad—namely "The Prisoner," "The Wall," "Rebellion," "Another Birth," and "Let's Believe in the Cold Season"—are examined. Through this method, the research carefully analyzes the vocabulary, imagery, metaphors, and themes present in the poems to identify elements of political discourse and reflections of the critical realism approach in Farrokhzad's work. In addition to examining the poems themselves, theoretical sources related to critical realism and the concept of the political are also utilized. According to critical realism, it is essential to analyze the structures and mechanisms that contribute to the emergence of events. This study considers the social, political, and cultural structures of Iran during the 1940s and 1950s as the context for the creation of Farrokhzad's works. Furthermore, the research aims to achieve a deeper understanding of the relationship between the literary text and social realities by identifying the mechanisms that influence Farrokhzad's thoughts and attitudes.

### Results and Discussion

The qualitative content analysis of Forough Farrokhzad's poetry reveals a profound engagement with political themes and elements. The most salient components evident in her works include:

-Injustice and Inequality: Farrokhzad's poetry serves as a strong critique of injustices and inequalities within society, with a particular focus on gender disparities. She effectively illustrates the social, political, and cultural constraints imposed upon women, thereby protesting against patriarchal structures that infringe upon women's rights and freedoms.

-Pursuit of Freedom and Rejection of Oppression: The poems encapsulate a quest for liberation, highlighting the importance of individual and human freedom while denouncing any form of dependency and coercion. By challenging the prevailing status quo and oppressive systems, Farrokhzad endeavors to alter the existing order and promote transformative change. The portrayal of a liberated and deconstructive individual in her poetry underscores her opposition to the mechanisms of oppression and political authority.

- Effects of Colonialism and Cultural Alienation: Farrokhzad addresses the consequences of colonialism and cultural alienation as they pertain to Iranian society. She articulates a profound sense of crisis, confusion, insensitivity, and a lack of enthusiasm, critiquing the condition in which society has deviated from its foundational goals, ideals, identity, and national culture, resulting in a sense of emptiness. Furthermore, an analysis of her poetry shows that Farrokhzad adopted a critical perspective towards the social and political structures of her era. Beyond merely expressing prevailing matters, she seeks to identify their underlying causes, illuminating the unjust frameworks that have contributed to these problems. For example, by depicting the deplorable conditions faced by women, she critiques patriarchal structures and gender discrimination. Additionally, she aims to expose the

authoritarian characteristics of the political systems of her time by denouncing political repression and suffocation.

### Conclusion

The findings of this research reveal that Forough Farrokhzad transcended the role of a poet to become a political and social activist. Her poetry serves as a reflection of her profound concerns regarding the social and political matters prevalent during her time. Through her artistic expression, Forough critiqued the existing societal norms and endeavored to raise awareness, thereby fostering the potential for social and political transformation. Employing a critical realism approach facilitates a deeper understanding of the interplay between literary texts and their corresponding social realities. This perspective highlights how Farrokhzad, as a poet, not only identified but also challenged unjust structures, striving for their reform. It is posited that her thoughts and attitudes were not mere expressions of spontaneity; rather, they were constructs influenced by the political and social contexts of her era. As an embodiment of her time, Forough was shaped by the prevailing social and political frameworks, while concurrently utilizing her poetry as a vehicle for advocating change and the pursuit of a more equitable society. By articulating the lived experiences and realities of her society, she sought to catalyze awareness and inspire individuals to critically engage with their circumstances and pursue positive change. Forough Farrokhzad adeptly employs the language of poetry, encompassing metaphors and sensory imagery, to convey profound political and social matters through a personal and sincere narrative approach, she facilitates a deeper understanding of societal pain and suffering among her audience. While she critiques the existing social order, Farrokhzad's poetry simultaneously embodies a message of hope for transformative change. She envisions a society marked by freedom, equality, justice, and happiness. A critical realist analysis of her poems illustrates that, in addition to her identity as a poet, and she functioned as a political and social thinker, deeply invested in the welfare of her people and society. With an acute awareness of power dynamics and social inequalities, she passionately critiqued and opposed these prevailing matters, consistently advocating for the disruption of authoritarian systems in pursuit of a more equitable and liberated society.

**Keywords:** Forough Farrokhzad, Critical Realism, Literature, Political Matter, Politics, Society.

### References

- Akbarzadeh, Nahid, and Karimi Motahhar, Jannallah (2021). "Critique and Analysis of the Critical Realism School in Iran (Based on the Persian Stories "Shokar Ast" and "Gileh Mard")", *Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences*, Vol. 21, No. 98, pp. 27–51. (In Persian).
- Alizadeh, Simin (2014). "Social Power in the Works of Forough Farrokhzad: An Analysis of Critical Realism", *Journal of Cultural Research*. (In Persian).
- Asadpour, Forough (2018). "Critical Realism", *Journal of Space and Dialectics*, Vol. 2, No. 8. (In Persian).
- Babachahi, Ali (1995). "Influential Indicators of Forough Farrokhzad", *Adineh*, No. 102. (In Persian).
- Basiri, Mohammad Sadegh, et al. (2014). "Critique and Analysis of Realism in Iranian Narrative Literature", *Journal of Literary Criticism and Rhetoric*, Vol. 3, No. 1. (In Persian).
- Bhaskar, Roy (2008). *A Realist Theory of Science*, London: Routledge.



- Bourdieu, Pierre (2021). "Distinction: A Social Critique of the Judgment of Taste", *Translated by Hassan Chavoshian*, 7th Edition, Sales Publications. (In Persian).
- Buchanan, Jack H & Reineman, Douglas J (2013). "Critical Realist Integral Methodological Pluraism", *Journal of Integral Theory and Practice*, 8 (3&4), 317–325.
- Butler, Judith (2009). *Sexual Politics, Torture, and Secular Time, Intimate Citizenships*, Imprint Routledge.
- Cohen-Almagor, Raphael (2017). "J.S. Mill's Boundaries of Freedom of Expression: A Critique", *Philosophy*, Vol. 92, No. 4, pp. 565 – 596.
- Danaee Fard, Hassan, et al. (2020). "Research Methodology of Critical Realism: Understanding Foundations, Processes, and Implementation Procedures", *Quarterly Journal of Humanities Methodology*, Vol. 26, No. 102. (In Persian).
- Ettehadieh (Nezam Mafi), Mansoureh, and Bayani (Eslami Nadushan), Shirin (2011). *Women in Contemporary Iranian History (From the Constitutional Revolution to the Islamic Revolution)*, Kouyar Publications. (In Persian).
- Farghani, Zahra (2011). "Study and Comparison of Social-Critical Poetry by Parvin Etesami and Forough Farrokhzad", *Master's Thesis*. (In Persian).
- Farrokhzad, Forough (2017). *The Complete Divan of Forough Farrokhzad*, Melina Publications. (In Persian).
- Ghazelsafali, Mohammad Taghi (2012). *Aesthetics and Politics*, University of Mazandaran Publications. (In Persian).
- Ghazelsafali, Mohammad Taghi, and Babelniya, Abdullah (2011). *Literature and Politics: Critical Realism in Iranian Literature (1941–1978) – Mahmoud Dowlatabadi and Bozorg Alavi*, Master's Thesis, University of Mazandaran. (In Persian).
- Guy Pierre Kabemba Luembe (2024). "Cultural Alienation Through the Lens of Development", *African Review of Economics and Finance*, Vol. 16, No.1.
- Hassanpour, Forough & Hashim, Ruzy Suliza (2012). "Reading Forough Farrokhzad's Poetry From The Perspective Of Systemic Functional Linguistics", *GEMA Online™ Journal of Language Studies*, Vol. 12, No. 3, Special Section.
- Hillmann, Michael (2016). *A Lonely Woman (Forough and Her Poetry)*, Translated by Tina Hamidi, First Edition, Hanooz Publications. (In Persian).
- Hutptmann, Emily (2004). "A Local History of The Political", *Sage Journals*, Vol. 32, No. 1.
- Katouzian, Homa (2006). *Eight Essays on Contemporary History and Literature*, Markaz Publications. (In Persian).
- Khalifeh-Banarouani, Bahman (2003). *The Divan of Forough Farrokhzad: Asir (Captive), Eryan (Rebellion), Tavalodi Digar (Another Birth), and Iman Biavarim be Aghaz-e Fasl-e Sard (Let Us Believe in the Beginning of the Cold Season)*. Talieh Publications. (In Persian).
- Kiani, Haleh (2022). *Critical Reappraisal of the Literary Trends in Contemporary Iranian Literature*, Tarh-e No Publications. (In Persian).
- Mehdi Pour, Mohammad, and Khakpour, Mohammad (2011). *Study and*

- Analysis of Transformations in Contemporary Persian Poetry Based on the Influence of Social Events*, Ministry of Science, Research, and Technology, University of Tabriz, Doctoral Dissertation. (In Persian).
- Milani, Farzaneh (2016). *Forough Farrokhzad: A Literary Biography Along with Unpublished Letters*, Persian Circle Publications, Toronto. (In Persian).
- Mosharraf Azad Tehrani, Mahmoud (2014). *The Fairy Princess of Poetry (The Life and Poetry of Forough Farrokhzad)*, 4th Edition. Tehran: Sales Publications. (In Persian).
- Ndayisenga, Zenon (2022). "Faon on the Arbitrariness of Using Violence: An Inevitable for Both Colonialism and Decolonization", *Journal of Black Studies*, Vol. 53, No. 5, 464-484.
- O'Mahony, Patrick (2021). "Habermas and the public sphere: Rethinking a key theoretical concept", *European Journal of Social Theory*, pp.1-22.
- Panait, Raluca (2023). "The Western Reception of Forough Farrokhzad: New Orientalism and Confessional Poetry", *Journal of Caietele Echinoc*, No. 45, pp.214-225.
- Sadeghi Mohsen Abad, Hashem (2014). "A Reflection on the Principles and Theoretical Foundations of Realism in Literature", *Specialized Quarterly Journal of Literary Criticism*, Vol. 7, No. 25. (In Persian).
- Said, Yasir & Nurhayati (2021). "A Review on Rawls Theory of Justice", *International Journal of Law, Environment, and Natural Resources, Injurlens*, Vol. 1, No. 1.
- Serati, Zhila (2006). "The Dawn of Political Literature in Contemporary Iran", *Institute for Humanities and Cultural Studies*, No. 47. (In Persian).
- Seyed Hosseini, Reza (2008). *Literary Doctrines*, Tehran: Negah Publications, Vol. 1, 15th Edition. (In Persian).
- Shafiei Kadkani, Mohammad Reza (2011). *With Lamp and Mirror: In Search of the Roots of Transformation in Contemporary Poetry*, Sokhan Publications. (In Persian).
- Shafiei Kadkani, Mohammad Reza (2023). *Periods of Persian Poetry from the Constitutional Era to the Fall of the Monarchy*, Sokhan Publications. (In Persian).
- Tadjibayev, Musajon & Shegay, Alla (2020). "The Development of Realism in American literature", *Europeam Journal of Research and Reflection in Educational Sciences*, Vol. 8, No. 10.
- Tofighianfar, Ali Hassan, and Zare, Bijan (Winter 2015). "Examining Indicators of the Concept of Social Alienation in the Poetry of Forough Farrokhzad", *Iranian Association of Cultural and Communication Studies Quarterly*, Vol. 11, No. 41. (In Persian).
- Tootonsab, Zahra (2023). "How Tremendous Are Your Deeds: The Reluctant Celebrity and Affective-Feminist Life of Forough Farrokhzad", *Journal of Canadian Theatre Review*, Vol. 194.
- Vaez, Mohammad Reza (2018). *I Am Nothing but the Echo of a Song: A Philosophical Reflection on Forough's Poetry*, Contemporary Negah Publications. (In Persian).
- Varden, Helga (2021). "IX-Kant and Arendt on Barbaric and Totalitarian Evil", *Journal Article, Proceedings of the Aristotelian Society*, Vol. 121, No. 2, pp.



221-248.

- Yousefnia, Saeed (2016). *In Search of the Blue Side: A Reflection on the Poetry of Forough Farrokhzad*. Publisher: Parnian-e Khayal. (In Persian).
- Zarnigor, Sobirova (2019). "The Realistic Genre and its Development in Word Literature", *International Journal of Recent Technology and Engineering*, Vol. 8, No. 3S.
- Ziraksaz, Katayoun; Esmail Azar, Amir; and Tahmasbi, Farhad (2021). "An Inquiry into Realism and Types of Realism in the Poetry of Fereydoon Tavallali", *Quarterly Journal of Persian Language and Literature*, Vol. 13, No. 49, pp. 104-138. (In Persian).

## خوانش امر سیاسی در سروده‌های فروغ فرخزاد از منظر رئالیسم انتقادی

مونا نوری ثابت<sup>۱</sup>، محمدتقی قزلسفلی<sup>۲</sup>، علی کریمی مله<sup>۳</sup>

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش مسائل ایران دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

۲. عضو هیئت‌علمی گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

۳. استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه مازندران، بابلسر، ایران.

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult?ItemID=6181713795/1%>

<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735790.1403.19.4.6.6>

### چکیده

با کاربست رویکرد رئالیسم انتقادی و گردآوری داده با تکنیک تحلیل محتوای کیفی، نوشتار کنونی به بررسی امر سیاسی و مؤلفه‌های آن در سروده‌های فروغ فرخزاد (اشعار اسیر، دیوار، عصیان، تولدی دیگر، ایمان بیاوریم به فصل سرد) می‌پردازد و نشان می‌دهد که چندوچون بستر سیاسی و اجتماعی بر آفرینش و چگونگی ساختاردهی اثر ادبی نقش پررنگی دارد. از دریچه رئالیسم انتقادی می‌توان گفت فروغ پرورده زمانه خویش است و سروده‌های وی پیوندی ناگسستنی با بافت اجتماعی و سیاسی دارند. از این دریچه، نگاه برانداز - درانداز فروغ به امر سیاسی آشکار می‌گردد؛ یعنی وی همچون کنشگری شورنده در برابر کارکرد ساخت سیاسی و اجتماعی می‌شورد و می‌کوشد با درهم‌شکستن بنیادهای آن، به سوی رهایی و آزادی بگریزد. چنین گریختنی سویه دراندازانه سروده‌های فروغ را نمایان می‌سازد. با آگاهی‌گستری، او در نگاه‌هاستی‌های خویش در انداختن بنیادهای زیستی دگرگونه را دنبال می‌کند، زیستی تهی از استبداد، مردسالاری، نابرابری، و غیره.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۲۲

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۰/۰۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۰۴

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

فروغ فرخزاد،

رئالیسم انتقادی،

ادبیات،

امر سیاسی،

سیاست، اجتماع

\* نویسنده مسئول:

محمدتقی قزلسفلی

پست الکترونیک: [m.ghezel@umz.ac.ir](mailto:m.ghezel@umz.ac.ir)

## مقدمه

یکی از نواژه‌هایی که نظریه‌پردازان علوم اجتماعی و سیاسی به بحث درباره آن می‌پردازند «امر سیاسی» است. اندیشمندان بسیاری چون پل ریکور، هانا آرنت و شانتال موف بر این باورند که امر سیاسی معنای خاص خود را دارد و چیزی جدای از سیاست است؛ این دو مفهوم یکی نیستند و باید میان آن‌ها فرق گذاشت. برای نمونه، در نظرگاه ریکور، سیاست به مسائلی چون قدرت، تصمیم‌سازی و شر سیاسی برمی‌گردد؛ ولی امر سیاسی درباره پیوندهای خردمندانه در روابط انسانی و یا به عبارتی، در خصوص چگونه زیستن با یکدیگر فراتر از درگیری‌ها و تضادهای طبقاتی است. شاید این تمایزگذاری و جداسازی مفهومی از این رو باشد که در زیست اجتماعی امروز، آنچه سیاسی خوانده می‌شود درون تعریف‌های تنگ و رایج از سیاست نمی‌گنجد.

در تعریف و برداشت معمول، سیاست به معنای نزاع برای کسب، حفظ، گسترش و کاربست قدرت است و بیشتر به فعالیت‌های سازمان‌یافته و امور حقوقی - نهادی مربوط به دولت و حکومت اطلاق می‌شود؛ اما امر سیاسی چیزی فراتر از این موارد و محیط بر سیاست است؛ بدین معنا که افزون بر سیاست و کارهای دولتی و حکومتی، دامنه گسترده‌ای از همه حالات «متأثربودگی» مناسبات قدرت و پیوندهای اجتماعی را دربرمی‌گیرد؛ بنابراین، امر سیاسی حکایت از ظهور نگاهی جدید به آدمی و روابط آن در جامعه دارد و شامل تمامی مسائل اجتماعی اعم از حوزه خصوصی، امر شخصی، جنسیت، نژاد، طبقه، جنبش‌های جدید اجتماعی، سیاست‌رهایی‌بخشی، فمینیسم، فرایند ساختن خود، کارگران، زنان، دانشجویان، فعالان زیست‌بوم و غیره می‌شود؛ از این رو، امر سیاسی باید به مثابه آن چیزی شناخته شود که پیش از این - در تحلیل‌های رایج - «غیرسیاسی» یا «سیاست فرعی و حاشیه‌ای» دانسته می‌شد.

در امر سیاسی، برای درانداختن برنامه‌ای تلاش می‌شود که هدف آن نبرد با ساختار سلطه در مناسبات اجتماعی و فهم چگونگی برساخته شدن سوژه از درون گفتمان‌های متفاوت است؛ چشم‌اندازی که به ما اجازه می‌دهد تنوع روابط قدرت و صور چندگانه انقیاد را درک و برای دستیابی به آزادی و برابری همگان تلاش کنیم؛ به عبارتی دیگر، امر سیاسی بیش از اینکه به سیاست‌ورزی روزمره و مدیریتی محدود شود؛ مستلزم گشایش و گشودن فضایی است که از خلال آن اصول ساختاری و نظم مستقر اجتماع به چالش کشیده می‌شود؛ بنابراین، امر سیاسی یعنی منازعه بر سر اجتماع، بازترسیم مرزبندی‌های سیاسی، مفهوم‌پردازی‌های نو، بازتعریف هویت‌های سیاسی، آشکارسازی چگونگی برساخته شدن اشکال مختلف سوژه و جامعه و در یک کلام، یعنی شیوه زندگی و گونه‌ای از وجود.

از آنجاکه امر سیاسی دامنه گسترده و وسیعی از مسائل و موضوعات اجتماعی را در بر می‌گیرد؛ باید گفت شعر و نویسندگی نیز، به‌عنوان کنشی گفتاری و آفرینشی زبانی، و انتشار آن، به‌عنوان کنشی اجتماعی، در حیطه امر سیاسی جای می‌گیرد. در جهان امروز، سرایندگی و نویسندگی، که مردم را مخاطب خود قرار می‌دهد و می‌کوشد در زندگی فردی و جمعی آنان تغییر ایجاد کند، به‌خودی‌خود، رویدادی در عرصه امر سیاسی قلمداد می‌شود. باین‌همه، باید دانست نویسندگی همچنان که خود امری سیاسی به‌شمار می‌رود، بازتاب‌دهنده آن نیز است؛ بدین معنا که مسائل سیاست و اجتماع بازتاب فراوانی در ادبیات دارند و همواره یکی از موضوعات یا محرک‌های نویسندگی و ادب‌پردازی توجه به مسائل زمانه بوده است. ادبیات از زیست اجتماعی می‌تراود و پایه‌ی تحولات جامعه دگرگون می‌شود؛ بنابراین، صرفاً ساخته‌شده ذهن ادیب نیست، بلکه موضوعات اجتماعی از عوامل اصلی پدید آمدن آن به‌شمار می‌روند. نویسندگان مشکلات، ناهمگونی‌ها و عدم تعادل اجتماعی را در نوشته‌های خود بروز می‌دهند و از این‌رو، باید گفت ادبیات «بازتاب روح زمانه» است. در همین راستا، امر سیاسی نیز قائل به این است که واژگان، کنش‌ها و نهادها همگی معنایی اجتماعی دارند و باید در ارتباط با زمینه و بستر کلی خود درک شوند.

طبق این توضیحات، به‌نظر می‌رسد که می‌توان آثار ادبی همه ادوار تاریخ ایران، به‌ویژه از زمان قاجار و مشروطه به بعد را هم یک امر سیاسی و بازتاب‌دهنده شرایط اجتماعی زمانه خود دانست؛ زیرا باور بر این است که استفاده از شعر، رمان، و داستان برای نقد و تحلیل اوضاع موجود بخش جدایی‌ناپذیری از فرهنگ معاصر ایران به‌شمار می‌رود. رساله‌های سیاسی، آثار منظوم و منثور از جمله رمان، شعر و نمایشنامه یا اثر هنری هنرمندان و اندیشه‌هایشان بازتاب روح حقیقی زمانه بوده و در تب‌وتاب تفسیر تحولات پر دامنه این مرزوبوم معنا یافته است؛ به‌سخنی دیگر، متن هنرمندان و نویسندگان ایرانی (چه زن و چه مرد) را نمی‌توان از زمینه آن جدا کرد. واکاوی آثار هنری و ادبی ایرانیان آشکار می‌سازد که چگونه از یک‌سو این متون روح زمانه را در قالب شخصیت‌ها و ماجراها بازتاب می‌دهند و از دگر سو، تیغی تیز برای شوریدن بر نابسامانی‌ها و دردهای اجتماعی هستند. این بازتاب‌ها و شوریدن‌ها را به‌ویژه در آثار و نوشته‌های زنانی چون فروغ فرخزاد هم می‌توان دید.

فروغ فرخزاد (۱۳۴۵-۱۳۱۳ ه.ش) از زنان نامی در شعر فارسی است. برخی او را نقطه عطف در شعر زنانه ایران معاصر می‌دانند و بر این باورند که می‌توان ادبیات زنانه را به دو دوره پیش و پس از وی بخش کرد. شفیع کدکنی او را نماینده برجسته نسل روشنفکر ایرانی و گزارشگر راستین و جسور لحظه‌های پرفراز و فرود این جماعت می‌داند که آثارش بازتاب

«تنهایی، آوارگی، تسلیم و سکوت» است (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۵۶۴). به‌علاوه، هیچ‌گونه نقابی از صنعت و ریای روشنفکرانه بر چهره شخصیت او دیده نمی‌شود. به تعبیر همایون کاتوزیان «از گناهان فروغ فرخزاد» همین صراحت بیان و مواجهه با شرایط نامطلوب زمانه‌اش بود (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۲۷). باری فروغ از خود شش دفتر شعر به یادگار گذاشت که هرکدام از آن‌ها بازنمون روح طغیانگر وی و برآمده از رویدادهای اجتماعی و سیاسی زمانه است. فروغ در یک خانواده نظامی به جهان آمد و تحولات بسیار مهم سیاسی چون جانشینی محمدرضا شاه در سال ۱۳۲۰، تأسیس جبهه ملی توسط مصدق، کشته شدن رزم‌آرا، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و... را به‌چشم دید. همه این اتفاقات بر روحیه وی اثر گذاشت؛ به‌دیگر بیان، این وضعیت زندگی و محیط شاعر باعث سرودن آثاری شد که آشکارا از روحیه نقاد و خرده‌گیر وی پرده برمی‌دارند.

نکات پیش‌گفته بیانگر آن هستند که عمده نوشته‌ها و آثار فروغ در حوزه امر سیاسی جای می‌گیرد و بسته به شرایط سیاسی و اجتماعی زمانه، به نگارش درآمده یا «تولید» شده‌اند؛ از همین رو، نوشتار کنونی در پی شناخت عناصر امر سیاسی در آثار وی و بر این فرض استوار است که اشعار او نه‌تنها شرایط اجتماعی ایران را باز می‌نمایاند، بلکه به‌عنوان ابزاری برای آگاهی‌بخشی، پیکار با بیداد و ستم و تغییر اجتماعی و سیاسی عمل می‌کند. فروغ با استفاده از شعر و استعاره‌های خاص، علاوه بر نقد سرکوب‌های سیاسی و نابرابری‌های اجتماعی، مردم را به تفکر انتقادی و حرکت به سمت تحولات اجتماعی فرامی‌خواند. شایان یادآوری است که برای بررسی مؤلفه‌های امر سیاسی در سروده‌های فروغ (اشعار اسیر، دیوار، عصیان، تولدی دیگر، و ایمان بیاوریم به فصل سرد) از رویکرد رئالیسم انتقادی بهره گرفته می‌شود. این رویکرد بر تحلیل تضادها و نابرابری‌های اجتماعی و سیاسی تمرکز دارد و هدف آن نقد ساختارهای ناعادلانه است. در این رویکرد، واقعیت‌ها از منظر طبقات فرودست و حاشیه‌نشین جامعه تحلیل می‌شوند و نه‌تنها به توصیف شرایط موجود پرداخته می‌شود، بلکه هدف آن ایجاد تغییرات اجتماعی و فرهنگی به‌منظور رفع نابرابری‌ها است (علیزاده، ۱۳۹۳: ۳۴).

## ۱. پیشینه پژوهش

درباره فروغ فرخزاد و سروده‌های وی پژوهش‌های بسیاری انجام شده است. پاره‌ای از این پژوهش‌ها به کلیات زندگی، اشعار، شخصیت و اندیشه‌های وی می‌پردازند که برای نمونه چنین‌اند: کتاب نگاهی به فروغ فرخزاد اثر شمیسا (۱۳۹۸)؛ کتاب زنی تنها اثر مایکل هیلمن (بررسی زندگی و اشعار فروغ در بستر تاریخی و اجتماعی دوره پهلوی) (۱۳۹۵)؛ کتاب فروغ

فرخزاد: زندگی نامه ادبی همراه با نامه‌های چاپ‌نشده اثر فرزانه میلانی (ارائه اطلاعاتی درباره زندگی و دیدگاه‌های فروغ) (۱۳۹۵)؛ کتاب پری شادخت شعر: زندگی و شعر فروغ فرخزاد اثر محمود مشرف آزادتهرانی (بررسی اشعار فروغ) (۱۳۹۳)؛ مقاله «در جست‌وجوی جانب‌آبی؛ تأملی در شعر فروغ فرخزاد» اثر سعید یوسف‌نیا (بررسی دیدگاه‌های فروغ) (۱۳۹۵)؛ مقاله «شاخص‌های تأثیرگذار فروغ فرخزاد» اثر علی باباچاهی (بررسی جایگاه فروغ در ادبیات معاصر) (۱۳۷۴) و مقاله «ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت» اثر محمدرضا شفیعی کدکنی (بررسی موقعیت فروغ در شعر فارسی معاصر) (۱۴۰۲).

دسته دیگری از پژوهش‌ها با رویکردی اجتماعی به بررسی موقعیت زنان در شعر فروغ، نابرابری‌های اجتماعی و ساختارهای فرهنگی پرداخته‌اند که برای نمونه می‌توان به موارد پیش رو اشاره کرد: مقاله «بررسی شاخص‌های مفهوم بیگانگی اجتماعی در شعر فروغ فرخزاد» اثر علی حسن توفیق‌یان فر و زارع (بررسی مفهوم بیگانگی در اشعار فروغ) (۱۳۹۴)؛ مقاله «مطلع ادبیات سیاسی در ایران معاصر» اثر ژیلای صراطی (بررسی آثار فروغ به‌عنوان بخشی از ادبیات سیاسی) (۱۳۸۵) و مقاله «قدرت اجتماعی در آثار فروغ فرخزاد: تحلیلی از رئالیسم انتقادی» اثر سیمین علیزاده (بررسی قدرت اجتماعی در آثار فروغ) (۱۳۹۳).

همچنین، پژوهش‌های دیگر نیز از دریچه فمینیستی و با تمرکز ویژه به مسائل زنان درباره فروغ به نگارش درآمده است که نمونه‌هایی چند از آن‌ها در اینجا آورده می‌شود: مقاله «خوانش شعر فروغ از چشم‌انداز زبان‌شناسی کارکردی - سیستمی» اثر حسن‌پور و هاشم (۲۰۱۲)؛ مقاله «چطور کارهای تو شگرف و برجسته‌اند!» اثر توتون‌نسب (۲۰۲۳)؛ مقاله «نمودهای تفکر زنانه در شعر فروغ» اثر واحد دوست و شیخ‌الاسلامی (بررسی مفاهیم زنانه در شعر فروغ) (۱۳۹۲)؛ مقاله «زن در تاریخ ایران معاصر از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی» اثر منصوره اتحادیه و شیرین اسلامی ندوشن (بررسی موقعیت زنان در دوره فروغ) (۱۳۹۰) و مقاله «بررسی و مقایسه اشعار اجتماعی - انتقادی پروین اعتصامی و فروغ فرخزاد» اثر زهرا فرقانی (بررسی تطبیقی اشعار فروغ و پروین) (۱۳۹۰).

در بررسی پیشینه پژوهش باید گفت اگرچه پژوهشگران بسیاری درباره فروغ و سروده‌های وی قلم راندند و نگاشتند، این نگاشته‌ها و قلم‌رانی‌ها بیشتر بر جنبه‌های هنری، اجتماعی و شخصی شاعر متمرکز بوده‌اند. به‌عبارتی دیگر، محققان اغلب اشعار فروغ را از منظر مسائل اجتماعی و زنان بررسی کرده‌اند و به‌طور مشخص و مستقیم به بررسی مقوله‌ای به نام «امر سیاسی» در سروده‌های وی نپرداخته‌اند. از آنجاکه نوشتار کنونی به بررسی این مقوله در

سروده‌های فروغ می‌پردازد و در این راستا، از رویکرد نوپدید رئالیسم انتقادی بهره می‌گیرد، نوشتاری بدیع و جدید به‌شمار می‌رود.

## ۲. گفتارهای نظری

### ۱-۲. رئالیسم و رئالیسم انتقادی<sup>۱</sup>

در پژوهش حاضر، برای بررسی امر سیاسی در نوشته‌های فروغ فرخزاد از رویکرد «رئالیسم انتقادی» استفاده می‌شود. در ادبیات، رئالیسم بر یک مکتب قدرتمند فکری یا سبک خاصی از نویسندگی دلالت دارد که پس از مکتب رمانتیسم و از میانه‌های قرن نوزدهم در فرانسه سر برآورد. این مکتب ویژگی‌هایی دارد که آن را از دیگر مکاتب متمایز می‌سازد. در زیر به پاره‌ای از این ویژگی‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. رئالیسم به بازنمایی جهان واقع می‌پردازد و تلاش می‌کند جامعه انسانی را به‌طور دقیق و کامل بازآفریند؛ به سخنی دیگر، رئالیسم یعنی بیان واقعیت‌های جامعه و نمایاندن زندگی آنچنان که هست.  
۲. تحلیل پدیده‌ها مهم‌ترین مسئله در این مکتب به‌شمار می‌رود و هنرمند در آن، با مشاهده دقیق اجتماع و جهان پیرامون خود، حکم تماشاگری را دارد که به ذکر جزئیات حوادث می‌پردازد و در این کار احساسات خود را دخالت نمی‌دهد؛ به عبارتی، به جای ذهنیات به عینیات پرداخته می‌شود.  
۳. در رئالیسم، به دور از هرگونه سوگیری، واقعیات زندگی توده مردم و مشکلات اجتماعی آن‌ها بیان می‌شود.

۴. در این شیوه نگارش، موضوعات گوناگون اجتماع مانند شکاف‌های اجتماعی، فاصله طبقاتی، روابط فرادستی - فرودستی، فقر، بیکاری، فحشا، محرومیت‌ها، ستم، اعتیاد، خرافات موردتوجه قرار می‌گیرد.

۵. در این مکتب، نوشته‌ها بر پایه زندگی و واقعیات موجود جامعه استوار است.

۶. رئالیسم صفات نیک و بد و رفتار آدمی را نه امری ذاتی که محصول شرایط اجتماعی و زمانی می‌داند و از همین رو، می‌کوشد علل و عوامل مؤثر در پیدایش واقعیت‌های اجتماعی را بشناسد. در ادبیات رئالیستی، توصیف انسان به شکل موجودی اجتماعی از برجسته‌ترین ویژگی‌ها به‌شمار می‌رود. رئالیسم شرایط اجتماعی و اوضاع زمانه را علت رفتار انسان‌ها می‌داند و از یک‌سو، به بررسی تأثیر محیط و اجتماع بر واقعیت‌های زیستی می‌پردازد و از سوی

### 1. Critical Realism

دیگر، علل و عوامل این واقعیت‌ها را جست‌وجو می‌کند (مرادی و سیفی، ۱۳۹۸: ۱۴۷). رئالیست‌های انتقادی چون لوکاچ، گلدمن و باختین بر این باورند که اگر بخواهیم به شناخت درستی از متن برسیم، باید آن را در زمینه‌اش قرار دهیم.

۷. در رئالیسم، جنبه‌های زشت زیست اجتماعی به تصویر کشیده، با وضعیت موجود ستیز و برای تغییر آن کوشش می‌شود.

۸. رئالیست‌ها به طبقات پایین و متوسط جامعه توجه فراوانی دارند و ضمن به تصویر کشیدن مسائل روزمره زندگی این طبقات، شخصیت‌های داستان خود را از میان آن‌ها انتخاب می‌کنند. از این رهگذر، آنان می‌کوشند «تضادهای طبقاتی» را در جامعه برجسته کنند.

۹. رئالیسم انواع گوناگونی دارد که یکی از برجسته‌ترین آن‌ها رئالیسم انتقادی است. رئالیسم انتقادی سبکی است که در آن از یک‌سو نویسنده مشکلات، نواقص، زشتی‌ها و خفقان موجود اجتماعی و وضع اسف‌بار توده مردم را به تصویر می‌کشد و از سوی دیگر، به انتقاد از این مناسبات موجود روی می‌آورد. «رئالیسم انتقادی مخالفی است علیه علم‌گرایی ناتورالیسم و روح‌باوری رمانتیسیسم ادبیات بورژوازی. توجه به واقعیت‌های زندگی به همان ترتیبی که جریان دارد، به دور از دروغ و داستان‌پردازی، وظیفه اصلی این نوع ادبیات به‌شمار می‌رود» (رضایی و رستمی، ۱۳۹۱: ۲۲). این مکتب واقعیت انسان و جامعه را به شیوه‌ای انتقادی برای مردم آشکار می‌سازد؛ جنبه‌های ناشایست زیست انسانی را در چهارچوب انتقاد بازنمایی می‌کند و به‌ویژه بر قشر بالای جامعه و صاحبان قدرت می‌شورد. در چهارچوب این سبک نگارش، نویسنده به جهان پیرامون خود واکنشی منفی نشان می‌دهد؛ اوضاع و احوال حاکم بر جامعه را برنمی‌تابد؛ خویشتن را به شکل فردی منزوی از جامعه به تصویر می‌کشد و در نتیجه، آگاهی‌پراکنی و برانگیختن روحیه آشوب را در مردم جهت دگرگون‌سازی وضع موجود پیگیری می‌کند (ساجکوف، ۱۳۶۲؛ خاتمی و تقوی، ۱۳۸۵)

همان‌گونه که اندیشمندان برجسته‌ای چون لوکاچ و باختین می‌گویند، جزء جدایی‌ناپذیر در منش انتقادی سبک رئالیسم پذیرش این مهم است که شخصیت، اندیشه‌ها، اعمال، احساسات و جهت‌گیری‌های انسان برساخته محیط و اوضاع و احوال زندگی اوست. آدمی پیوندی ناگسستنی با جامعه و سیاست دارد و نمی‌توان و نباید آن را جدای از محیط و شرایط در حال تغییر و تحول دانست. البته باید گفت اگرچه جهان بیرون سازنده انسان است؛ انسان هم می‌تواند دگرگون‌ساز باشد؛ یعنی از راه آفرینش، تعهد و پیکار بر جهان بیرون بشورد و حقوق و توانایی‌های از دست‌رفته خویش را بازپس گیرد (قرلسفلی، ۱۳۹۱).

براساس این نکته‌های نظری، می‌توان گفت از آنجاکه فروغ فرخزاد نماینده روح زمانه خویش بود، در نوشته‌های خود از ویژگی‌های محیط اجتماعی اثر پذیرفت، واقعیات و مشکلات زیستی را در آثار خود بازتاب داد، به انتقاد از مناسبات موجود پرداخت و به‌نوعی، دگرگون‌سازی اوضاع زمانه را می‌جست. رئالیسم انتقادی می‌تواند چهارچوب نظری مناسبی برای واکاوی اندیشه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی وی باشد. در اینجا باید گفت از آنجاکه رئالیسم انتقادی افزون بر نظریه بودن، رویکردی روش‌شناختی هم به‌شمار می‌رود، ما از این نظریه به‌مثابه روش هم بهره خواهیم گرفت.

رئالیسم انتقادی یکی از فلسفه‌های پیشرو علم است و ضمن دربرگرفتن حوزه‌های مختلف علوم طبیعی و انسانی، ژرف‌بینی‌های ارزشمندی درباره علوم اجتماعی و روش‌شناسی‌های آن پیش رو می‌گذارد. رئالیسم انتقادی ویژگی‌ها و مسائل روش‌شناختی چندی دارد که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

۱. جهان مستقل از ذهن آدمی است و شناخت معتبر از آن زمانی به‌دست می‌آید که تأملاتی انتقادی به تجربه‌های خود از هستی داشته باشیم (باسکار، ۲۰۰۸: ۵۳؛ محمدپور و همکاران، ۱۳۹۰).
۲. «ساختارهای اجتماعی» اهمیت فراوانی دارند. رئالیست‌های انتقادی ساختارهای اجتماعی را به همراه انسان‌ها دو موضوع بنیادین شناخت در علوم اجتماعی می‌دانند. در این رهیافت، باور بر این است که ساختار پیش از انسان وجود دارد و آدمی به‌وسیله ساختارهای اجتماعی شکل می‌گیرد و از آن‌ها اثر می‌پذیرد. ساختارها به‌طور علی بر آدم‌ها، ذهنیت، کنش‌ها و اندیشه‌هایشان اثر می‌گذارند؛ به‌عبارت‌دیگر، اندیشه و شناخت بازتاب شرایط سیاسی و اجتماعی است. آدمی از روح زمانه خویش جدا نیست، بلکه مسائل، دشواری‌ها و مشکلات جامعه بر وی بازتابیده می‌شود و افکارش را جهت می‌دهد. اندیشمندان رئالیسم انتقادی دانش را نه خودانگیخته که محصول زمینه اجتماعی می‌دانند و از این رو، بحث آن‌ها درباره ارتباط میان کارگزار و ساختار اجتماعی بر بینش ساخت‌گرایی استوار است (هاوستون، ۲۰۰۱). بر همین پایه، ادبیات بازتاب واقعیت‌های اجتماعی و روساختی است که از زیرساخت‌های اجتماعی می‌جوشد. رئالیسم انتقادی ابزار مهمی برای تحلیل آثار ادبی فراهم می‌آورد. این رویکرد به تحلیل‌گران کمک می‌کند تا ساختارهای اجتماعی پنهان تأثیرگذار بر شخصیت‌ها و رویدادهای داستان را شناسایی کنند و به بررسی چگونگی تأثیر این ساختارها بر پیشرفت داستان بپردازند. به‌ویژه این رویکرد به تحلیل ایدئولوژی‌ها و باورهای پنهان در آثار ادبی می‌پردازد و به نویسندگان

و تحليلگران اين امکان را مي دهد که فراتر از سطح ظاهري روايت ها، لايه هاي پنهاني را موردبرسي قرار دهند که در آن ها وجود دارند (زرين گور، ۲۰۱۹: ۸۲).

۳. تبين علي از رويداها يا نگاه علي و معلولي به پديده ها: رئاليسم انتقادي در پي آن است که تبين هاي علي از رويداها پيچيده را گسترش دهد. از نظر اين رهيافت، هر چيزي زماني تبين مي شود که در زنجيره علي جاي گيرد تا علت هاي پيشيني آن شناخته شود. توصيف و تبين علت هايي که منجر به بروز رويداها مي شوند از نکته هاي کليدي در رئاليسم انتقادي به شمار مي رود. در اين شيوه شناخت، علت رويداها در ساختار و بافتار ديده مي شود؛ به سخي، تغييرات در ساختار علت رفتارها هستند؛ بنا بر اين، پژوهشگر بدین امر مي پردازد که ساختار و بافتار چگونه است که منجر به توليد رويدادي مي شود؟ چه چيزي پديدار مورد نظر را ممکن مي سازد؟ در اين راستا، محقق از داده هاي توصيف کننده ساختار هاي اجتماعي و شرايط بهره مي گيرد تا نشان دهد رفتار کارگزار بازتاب يا معلول عوامل ساختاري هستند (آکرويد، ۲۰۰۴).

۴. تعامل بين سه عنصر ساختار، سازوکار (ويژگي ها) و رويداد/ اثر: طبق نگاه باسکار، ساختار هاي واقعي تقويت کننده نيروهاي علي هستند که به آن ها سازوکار هاي زاپنده يا شکل دهنده نيز مي گویند و سبب پيدايي رويداها يا اثرهايي مي شوند که ما مي بينيم؛ بنا بر اين، هدف پژوهش در بستر پارادايم رئاليسم انتقادي تبين از راه سازوکارهايي است که یک رويداد ويژه را مي آفرينند. در اين راستا، ايستن بر اين باور است که یک پژوهش در رئاليسم انتقادي بايد در پي يافتن جوابي براي اين سؤال باشد که: «چه چيزي باعث شده است تا رويدادهاي مرتبط با پديده مورد مطالعه رخ دهد؟» (احساني مقدم و همکاران، ۱۳۹۹).

۵. واژگان کليدي: چند واژه سنگ بنای رئاليسم انتقادي هستند: الف) هستار: يعني هر آنچه بتواند به خودي خود تغييری پديد آورد. ب) قدرت علي: سبب ساز بسياري از تغييرات مي شود و بر ضرورت وجود سازوکارها دلالت دارد؛ به عبارتي، قدرت ها به سازوکارها وابسته اند و پشت اين نيروهاي علي سازوکارهايي نهفته است. ج) سازوکارها. د) گرايش: قدرت هاي علي به گرايش هايي مي انجامد که در جهان اجتماعي به صورت الگويي از رويداها نمود مي يابد (احساني مقدم و ديگران، ۱۳۹۹).

۶. رئاليسم انتقادي بر تکثيرگرايي روش شناختي استوار است و بر بهره گيري ترکيبي از روش هاي چندگانه گردآوري داده (ترکيب روش ها و تکنیک هاي کمي و کيفي) - بسته به ماهيت موضوع مورد مطالعه - تاکيد دارد (استون، ۲۰۰۲). بر اين اساس، در نوشتار کنوني، براي

گردآوری داده از تکنیک «تحلیل محتوای کیفی» استفاده می‌شود. در این راستا، متون و نوشته‌های فروغ (اشعار اسیر، دیوار، عصیان، تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به فصل سرد) مورد بررسی و خوانش قرار خواهد گرفت.

## ۲-۲. امر سیاسی و مؤلفه‌های آن

امر سیاسی مفهومی پیچیده است که شامل مسائل گوناگون سیاسی و اجتماعی چون قدرت، حکمرانی و روابط انسانی می‌شود. این مفهوم از علم سیاست به‌عنوان یک رشته تخصصی فراتر می‌رود و افزون بر کنش‌های دولتی، ارزش‌ها، باورها، و هنجارهای اجتماعی را نیز دربر می‌گیرد (هامپمن، ۲۰۰۴: ۱۲۱). به سخن دیگر، امر سیاسی که به‌ویژه در آثار شانتال موف، کالین‌های و کارل اشمیت مطرح شده است، فراتر از سیاست‌های مرسوم و ساختارهای رسمی دولت‌ها، به تحلیل جنبه‌های زندگی روزمره، روابط شخصی و مسائل اجتماعی می‌پردازد.

موف با تأکید بر تمایز میان «سیاست» و «امر سیاسی»، تلاش می‌کند الگویی جدید برای درک عمیق‌تر این تمایز ارائه دهد. از نظر او، سیاست به مسائل دموکراتیک و نظم اجتماعی در سطح ملموس مرتبط است؛ درحالی‌که «امر سیاسی» به ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و حتی زیست‌جهانی توجه دارد (موفه، ۱۹۰۲: ۱۱۰). کالین‌های نیز تأکید می‌کند که «امر سیاسی» نه تنها به مسائل معرفت‌شناختی، بلکه به واقعیت‌های هستی‌شناسانه نیز مربوط می‌شود و به‌طورکلی، در تقابل با علم سیاست قرار دارد (های، ۱۳۹۰: ۱۰۶). کارل اشمیت، به‌عنوان پیشگام در طرح مفهوم «امر سیاسی»، معتقد است که این امر یک ویژگی بنیادی در زندگی بشری است که نمی‌توان آن را از سیاست جدا کرد. از نظر او، سیاست همواره در درون «امر سیاسی» تعریف می‌شود و انسان‌ها نمی‌توانند از آن گریزی داشته باشند (اشمیت، ۱۹۰۳: ۶۵).

امر سیاسی، بنا به سرشت پیچیده و چندلایه خود، مؤلفه‌ها و عناصر گوناگونی دارد که به یاری آن‌ها می‌توان به تحلیل، تبیین و درک بهتری از این مفهوم نائل شد. عدالت‌جویی، برابری حقوق زنان، آزادی‌خواهی، نفی سرکوب سیاسی، استعمارستیزی، بیگانگی فرهنگی و مسائل اجتماعی نظیر فقر، تبعیض‌های قومی و مذهبی، بحران‌های زیست‌محیطی و غیره از جمله این مؤلفه‌ها به‌شمار می‌روند که در ادامه به توضیح بیشتر آن‌ها می‌پردازیم.

### ۱-۲-۲. عدالت‌جویی

عدالت‌خواهی یکی از مؤلفه‌های بنیادی امر سیاسی است. در جوامع مدرن، عدالت‌نه‌تنها به معنای توزیع عادلانه منابع و فرصت‌ها، بلکه به معنای تضمین حقوق برابر برای تمامی شهروندان

نیز تعریف می‌شود. عدالت‌جویی به‌طور خاص به ساختارهای اجتماعی و سیاسی اشاره دارد که در آن افراد، فارغ از طبقه اجتماعی، نژاد، جنسیت و ویژگی‌های فردی، از حقوق و فرصت‌های برابر برخوردار هستند. به‌عنوان نمونه، جان رالز در نظریه «عدالت به‌عنوان انصاف» بیان می‌کند که جامعه‌ای عادلانه است که اصول عدالت آن به‌گونه‌ای تنظیم شده باشد که منافع بی‌بهره‌ترین اعضای جامعه نیز مدنظر قرار گیرد (سعید و نورحیاتی، ۲۰۲۱: ۳۵). در این چهارچوب، امر سیاسی به‌عنوان کوششی برای ایجاد و حفظ عدالت اجتماعی و سیاسی دیده می‌شود.

### ۲-۲-۲. برابری حقوق زن و مرد

یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها در سیاست معاصر برابری حقوق زن و مرد است. جنبش‌های فمینیستی و حقوق بشر همواره در تلاش بوده‌اند تا برابری جنسیتی را در تمامی زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی تحقق بخشند. این مؤلفه شامل به چالش کشیدن ساختارهای پدرسالاری و تبعیض‌های موجود در حقوق زنان می‌شود. برابری جنسیتی به معنای حق زنان برای مشارکت کامل و برابر در فرایندهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. طبق نظریه‌های فمینیستی، امر سیاسی باید چنان ساختار یابد که هیچ‌گونه تبعیض جنسیتی وجود نداشته باشد و زنان به اندازه مردان از حقوق برابر برای مشارکت در تصمیم‌گیری‌های سیاسی و اجتماعی برخوردار باشند (باتلر، ۲۰۰۹: ۲۰).

### ۲-۲-۳. آزادی خواهی

آزادی خواهی یکی دیگر از مؤلفه‌های بنیادین امر سیاسی به‌شمار می‌رود. آزادی فردی و اجتماعی از دیرباز در بسیاری از جنبش‌های سیاسی، به‌ویژه در سنت‌های لیبرالی و دموکراتیک، محور اصلی بوده است. در این معنا، آزادی یعنی حق افراد برای انتخاب‌های آزادانه در زندگی شخصی، اجتماعی و سیاسی، بدون آنکه از سوی قدرت‌های بیرونی یا حکومت محدود شود. نظریه‌پردازانی چون جان استوارت میل در کتاب درباره آزادی تأکید می‌کنند که آزادی فردی باید در چهارچوبی قرار گیرد که به دیگران آسیب نرساند و جامعه را دچار ضرر نکند. به‌طورکلی، آزادی خواهی به معنای نفی هرگونه اقتدار و سرکوب سیاسی است که موجب محدودیت حقوق فردی می‌شود (کوهن، ۲۰۱۷: ۵۶۸).

### ۲-۲-۴. نفی اقتدار و سرکوب سیاسی

نفی اقتدارگرایی و سرکوب سیاسی را می‌توان از دیگر مؤلفه‌های مهم امر سیاسی دانست. این



مؤلفه به چالش کشیدن قدرت‌های اقتدارگرا و سیستم‌های دیکتاتوری اشاره دارد که از طریق سرکوب آزادی‌های فردی و سیاسی، مانع از رشد و توسعه اجتماعی می‌شوند. نظریه‌پردازان سیاسی چون هانا آرنِت، در آثار خود به‌ویژه در اصول حکومت‌داری توتالیتر، بر این نکته تأکید دارند که دولت‌های توتالیتر از طریق سرکوب هرگونه مخالفت، آزادی‌های مدنی را محدود می‌کنند و مردم را تحت سلطه و کنترل قرار می‌دهند (واردن، ۲۰۲۱: ۲۳۵). در این زمینه، امر سیاسی به معنای مبارزه با این اقتدارگرایی‌ها و تلاش برای تضمین آزادی‌های فردی و جمعی است.

#### ۵-۲-۲. مسائل اجتماعی

همان‌گونه که گفته شد، امر سیاسی شامل مسائل گوناگون اجتماعی نیز می‌شود. این مسائل به مشکلاتی اشاره دارند که جوامع مختلف با آن‌ها روبه‌رو هستند، از جمله فقر، نابرابری اجتماعی، حقوق اقلیت‌ها، شکاف‌های قومی و مذهبی و بحران‌های زیست‌محیطی. در دنیای معاصر، امر سیاسی به‌طور مستقیم با این مسائل در ارتباط است و تلاش می‌کند تا از طریق سیاست‌های عمومی، عدالت اجتماعی و رفاه عمومی را ارتقا دهد. این مسائل اغلب باعث ایجاد جنبش‌های اجتماعی و سیاسی می‌شوند که هدف آن‌ها مبارزه برای حقوق بشر و حقوق اجتماعی در برابر تبعیض‌های موجود است (اوماهونی، ۲۰۲۱: ۱۹).

#### ۶-۲-۲. استعمارستیزی

مبارزه با استعمار از دیگر مؤلفه‌های مهم امر سیاسی است. استعمارگرایی تاریخی به‌ویژه در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، همچنان اثرات خود را بر جوامع مستعمره‌نشده بر جای گذاشته است. استعمار نه تنها به معنای اشغال سرزمین‌ها، بلکه به معنای تحمیل ارزش‌ها و فرهنگ‌های بیگانه به جوامع استعماری است. در این راستا، بسیاری از کشورهای مستعمره و جنوب جهانی به مبارزه با استعمار و بازسازی هویت‌های فرهنگی و اجتماعی خود پرداخته‌اند. این مبارزه‌ها اغلب به‌صورت جنبش‌های ضداستعماری و انقلاب‌های ملی شکل می‌گیرند که هدف آن‌ها رهایی از سلطه قدرت‌های خارجی و بازیابی خودمختاری ملی است.

#### ۷-۲-۲. بیگانگی فرهنگی

بیگانگی فرهنگی و مبارزه با آن یکی دیگر از مؤلفه‌های امر سیاسی قلمداد می‌شود که به‌ویژه در دنیای جهانی شده و تحت تأثیر مدرنیته اهمیت پیدا کرده است. بیگانگی فرهنگی زمانی به‌وجود

می‌آید که فرهنگ‌های بومی تحت تأثیر فرهنگ‌های غالب یا بیگانه قرار می‌گیرند. در این شرایط، جوامع می‌توانند احساس هویت و تعلق فرهنگی خود را از دست بدهند. امر سیاسی در این راستا به معنای تلاش برای حفظ تنوع فرهنگی و هویت‌های محلی و مقابله با روندهای جهانی‌شدن است که ممکن است به نابودی یا تغییر هویت‌های بومی بینجامد (لمبه، ۲۰۲۴: ۲۱۰).

### ۳. فرخزاد و بیان امر سیاسی و بازتاب رئالیسم انتقادی

سروده‌های فروغ با مفاهیم اجتماعی و سیاسی گوناگون پیوند دارد. وی در اشعار خود مانند اسیر، دیوار، عصیان، تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به فصل سرد، به مؤلفه‌های امر سیاسی چون عدالت‌جویی، برابری حقوق زنان و مردان، آزادی‌خواهی، نفی اقتدارگرایی و بیگانگی فرهنگی می‌پردازد که در واقع، چندوچون زیست سیاسی و اجتماعی ایران در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ میلادی را بازتاب می‌دهند. خوب است توجه کنیم که تولد فروغ در ۱۳۱۳، مقارن با تولد برخی از مشاهیر و متفکران مهم ایرانی مانند احمد شاملو (۱۳۰۴)، سهراب سپهری (۱۳۰۷)، علی شریعتی (۱۳۱۲)، سید حسین نصر (۱۳۱۲) و داریوش شایگان (۱۳۱۳) بوده است (واعظ، ۱۳۹۷: ۷۷). در ادامه، به این مؤلفه‌ها می‌پردازیم.

#### ۱-۳. بی‌عدالتی و نابرابری

فروغ در سراسر سروده‌های خود از ژرفای بی‌عدالتی، ستم، تبعیض و نابرابری گله می‌کند. او پی‌درپی از ساختارهای مردسالارانه فشارزا و سرکوبگری سخن می‌گوید که محدودیت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی گسترده‌ای به بار آورده‌اند و با نابود کردن آزادی‌های فردی، به محرومیت زنان از داشتن حقوق برابر با مردان دامن زده‌اند و آن‌ها را از رسیدن به آرزوها و پیشرفت فردی و اجتماعی باز داشته‌اند. این ساختارهای سیاسی و اجتماعی زمانه همانند زندان‌هایی هستند که به‌ویژه زنان را به بند کشیده‌اند و آنان را از پهنه‌های گوناگون زیستی و گستره شهروندی به پستوی ناتوانی و تنهایی رانده‌اند. چندی بعد از انتشار تولدی دیگر، او در نامه‌ای از این موقعیت شکوه کرده است: «دنایی که تا چشم کار می‌کند دیوار است و دیوار است و دیوار است و جیره‌بندی آفتاب» (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۳۸). فروغ در نوشته‌های خود نه تنها به زبانی ساده و دلنشین این دربندشدگی ملال‌آور و بیرون‌رانندگی محقرانه از زیست اجتماعی و سیاسی را به نمایش می‌گذارد، با بیانی تند و کوبنده نیز بر چنین وضعیتی می‌تازد. این تازشگری آشکارا بازنمون رئالیسم انتقادی در سروده‌های فروغ است؛ در راستی، وی

نماینده روحی است که اسارت زنان را نمی‌پذیرد، روحی تازنده و شورنده بر ساختار بیداد و ستم زمانه که نموده‌های آن را می‌توان در سروده‌های زیر دید:

**جدول شماره ۱: نمونه سروده‌های بی‌عدالتی و نابرابری**

منبع	نمونه سروده‌ها	شعر
فرخزاد، ۱۳۹۶: ۱۵	«شیشه پنجره‌ها می‌لرزد/ تا که او نعره زنان می‌آید»	اسیر (دیو شب)
فرخزاد، ۱۳۹۶: ۶۰	«جسم‌های خسته ما در رکود خویش / زندگی را شکل می‌بخشند»	دیوار (دنیای سایه‌ها)
فرخزاد، ۱۳۹۶: ۱۴۶	«حیاط خانه ما تنهاست / حیاط خانه ما / در انتظار بارش یک ابر ناشناس / خمیازه می‌کشد / و حوض خانه ما خالی است»	ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد (دل‌م برای باغچه می‌سوزد)
فرخزاد، ۱۳۹۶: ۷۱	«مرمرین پله آن غرفه عاج / ای دریغا که ز ما بس دور است»	عصیان (ظلمت)
فرخزاد، ۱۳۹۶: ۱۱۱	«مردم / گروه ساقط مردم / دل‌مرده و تکیده و مبهوت / در زیر بار شوم جسدهاشان / از غربتی به غربت دیگر می‌رفتند»	تولد دیگر (آیه‌های زمینی)

**۲-۳. آزادی‌خواهی و نفی سرکوب**

آزادی‌خواهی و رهایی از ساختار سرکوب یکی دیگر از مؤلفه‌های امر سیاسی و بازتابنده رئالیسم انتقادی در سروده‌های فروغ فرخزاد به‌شمار می‌رود. اشعار فروغ، نمادی از رهایی، جست‌وجوی آزادی فردی و انسانی، بازآفرینی، تحول و زیستی دوباره است. او به مخالفت با وضع موجود می‌پردازد و بر لزوم ایستادگی در برابر هرگونه وابستگی و تن دادن به اجبارهای اجتماعی پای می‌فشارد. شاعر در این سروده‌ها تصویر فردی آزاد و ساخت‌شکن را به نمایش می‌گذارد که درهم‌شکستن ساختارهای ننگ‌زننده اجتماعی و سیاسی را می‌جوید؛ ساختارهایی که به شیوه‌ای استبدادی، مهارگر و اقتدارگرا عمل می‌کنند و با ساختن هویتی پست و مادون از زنان، آن‌ها را به‌عنوان موجوداتی کم‌توان و سرسپرده معرفی می‌کنند. این سروده‌ها در واقع نمادی از پیکار با دستگاه سرکوب و اقتدار سیاسی و اعتراض جدی به وضعیت موجود به‌شمار می‌رود (ایبات زیر نشان‌دهنده چنین نمادی است) و از این‌رو، رئالیسم انتقادی در بالاترین سطح خود در آن به نمایش گذاشته شده است (میلانی، ۱۳۹۵: ۱۲۳).

جدول شماره ۲. نمونه سروده‌های آزادی‌خواهی و نفی سرکوب

منبع	نمونه سروده‌ها	شعر
فرخزاد، ۱۳۹۶: ۲۵	«وای از این چشمی که می‌کاود نهان / روز و شب در چشم من راز مرا»	اسیر (راز من)
فرخزاد، ۱۳۹۶: ۵۵	«دامن از آن سرزمین دور برچیده / ناشکیبا دشت‌ها را نوردیده / روزها در آتش خورشید رقصیده / نیمه‌شب‌ها چون گلی خاموش / در سکوت ساحل مهتاب روییده»	دیوار (ستیزه)
فرخزاد، ۱۳۹۶: ۱۳۶	«آیا دوباره گیسوانم را / در باد شانه خواهم زد؟ / آیا دوباره باغچه‌ها را بنفشه خواهم کاشت؟»	ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد
فرخزاد، ۱۳۹۶: ۷۷	«می‌خزم همچو مار تبادری / بر علف‌های خیس تازه سرد / آه با این خروش و این طغیان / دل گمراه من چه خواهد کرد؟»	عصیان (جنون)
فرخزاد، ۱۳۹۶: ۸۴	«نگاه کن که غم درون دیده‌ام / چگونه قطره قطره آب می‌شود / چگونه سایه سیاه سرکشم / اسیر دست آفتاب می‌شود»	تولد دیگر (آفتاب می‌شود)

۳-۳. استعمار و بیگانگی فرهنگی

شکوه از استعمار و پیامدهای ناخوشایند فرهنگی و اجتماعی آن از دیگر مؤلفه‌های امر سیاسی در سروده‌های فروغ است. در سروده‌های خویش، فروغ از جامعه و مردمانی می‌نویسد که گرفتار بحران معنا، سردرگمی، بی‌احساسی و تهی از شور و نشاط هستند و در سایه‌سار استعمار، به ناخوشایندهایی چون بیگانگی فرهنگی دچار آمده‌اند. برای نمونه، همانا شعر فصل سرد بازتابنده جامعه‌ای است که نیروهای شورزدا و کرحتی انگیز بر آن چیره شده‌اند. این نیروهای اغلب برآمده از استعمار، در دوران پادشاهی محمدرضا شاه، جامعه را از اهداف، آرمان‌ها، هویت و فرهنگ ملی خود دور ساختند و آن را دچار سرگشتگی، بی‌پناهی، بی‌معنایی، پوچی و تهی‌بودگی کردند؛ بنابراین، باید سروده‌های فروغ به همراه زبان سرد و تصاویر تیره‌وتار آن از یک‌سو، بازنمون سویه‌های ناشایست زیست انسانی و وضع افسوس‌برانگیز توده مردم و ازسوی دیگر، نمایانگر خرده‌گیری شاعر از چنین سویه‌ها و وضعیتی است که نمونه‌هایی از آن را می‌توان در جدول زیر یافت.

**جدول شماره ۳. نمونه سروده‌های استعمار و بیگانگی فرهنگی**

منبع	نمونه سروده‌ها	شعر
فرخزاد، ۱۳۹۶: ۲۷	«دائم اکنون از آن خانه دور / شادی زندگی پر گرفته»	اسیر (خانه متروک)
فرخزاد: ۱۳۹۶: ۴۱	«آه، آری ... این منم، اما چه سود/ او که در من بود دیگر نیست، نیست/ می‌خروشم زیر لب دیوانه‌وار/ او که در من بود آخر کیست، کیست؟»	دیوار (گمشده)
فرخزاد، ۱۳۹۶: ۱۳۵	«بعد از تو ما به میدان‌ها رفتیم/ و داد کشیدیم/ زنده‌باد/ مرده‌باد/ و در هیاهوی میدان برای سکه‌های کوچک آوازه‌خوان/ که زیرکانه به دیدار شهر آمده بودند دست زدیم»	ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد (ای هفت سالگی)
فرخزاد، ۱۳۹۶: ۶۴	«اینجا، ستاره‌ها همه خاموش‌اند/ اینجا، فرشته‌ها همه گریان‌اند/ اینجا، شکوفه‌های گل مریم/ بی‌قدر تر ز خار بیابان‌اند»	عصیان (شعری برای تو)
فرخزاد، ۱۳۹۶: ۱۰۶	«صداهایی، از دور، از آن دشت غریب، بی‌ثبات و سرگردان همچون حرکت باد»	تولد دیگری (در غروب ابدی)

**نتیجه‌گیری**

سروده‌های فروغ فرخزاد امر سیاسی را از دریچه رئالیسم انتقادی بازتاب می‌دهند. این سروده‌ها «از زمانه و بر زمانه» هستند. در این زمینه، می‌توان گفت اندیشه‌ها، نگرش‌ها، رویکردها و احساسات فروغ از یک‌سو نه خودانگیخته که روساختی جوشیده و خروشیده از زیرساخت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به‌شمار می‌روند و ازسوی دیگر، می‌کوشند پیکر این زیرساخت‌ها را بخرانند و درهم‌شکنند؛ به سخنی دیگر، سروده‌های وی برآمده از ویژگی‌های زمانه و نیز در برابر آن‌هاست؛ بنابراین، در اینجا آشکارا می‌توان اثرگذاری ساختار بر کارگزار و نیز کوشش کارگزار برای دگرگون‌سازی ساختار را دید که خود یکی از نشانگان رئالیسم انتقادی است.

از دهلیزی دیگر نیز می‌توان بازتاب امر سیاسی و مؤلفه‌های آن را در سروده‌های فروغ از دریچه رئالیسم انتقادی نگریست. ما این دهلیز را سه‌گانه «نمایش، ستیزش و دگرش» می‌نامیم. فروغ در سروده‌های خود، نخست، به بازنمایی جهان بیرون و آنچه هست (هستار) می‌پردازد و دشواری‌های زمانه و سویه‌های زشت زیست اجتماعی (بیداد، ستم، نابرابری،

در بندهودگي، تنهائي، خواري، پستي، پوچي، بي معنائي وغيره) را به نمايش مي گذارد. وي سپس چنين هستار يا نموداري را برنمي تابد و با زباني كوينده و بُرا به ستيز با ريشه هاي آن (ساختر سر كوب، خودكامگي، استعمار، مردسالاري، وغيره) برمي خيزد. در اينجاست كه ادبيات و شعر به سان ابزاري براي مقاومت در برابر قدرت درمي آيد و مي كوشد جهاني نو دراندازد كه خود بازنمون كار كرد دگرش يا دگرگون خواهي آن است. فروغ در سروده هاي خود دگرگون سازي وضع كنوني يا گريز از هستار بيمار سرشار از زشتي به سوي بودني آميخته با آزادي، برابري، دادگري، معنا، شادي وغيره را بايسته مي خواند و در اين راستا، به آگاهي پراكني و برانگيختن روحيه شورش در مردم روي مي آورد. او از مردم مي خواهد به هستي خويش بنگرند، در باره چند و چون آن بينديشند و سرانجام، در راه رسيدن به زيستي بهينه گام بردارند. سه گانه نمايش، ستيزش و دگرش نشان مي دهند كه فروغ درد هستي و بايستگي گذار از آن را در سينه داشت و در اين معنا مي توان وي را يك انديشمند سياسي و اجتماعي دانست.

## منابع

- اتحادیه (نظام مافی)، منصوره؛ بیانی (اسلامی ندویشن)، شیرین (۱۳۹۰). زن در تاریخ ایران معاصر (از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی). تهران: انتشارات کویر.
- اسدپور، فروغ (۱۳۹۷). «رنالیسم انتقادی»، نشریه فضا و دیالکتیک. دفتر دوم. شماره ۸.
- اشمیت، کارل (۱۴۰۳). مفهوم امر سیاسی. ترجمه یاشار جیرانی. تهران: انتشارات ققنوس.
- اکبرزاده، ناهید؛ کریمی مطهر، جان‌الله (۱۴۰۰). «نقد و بررسی مکتب رنالیسم انتقادی در ایران (براساس داستان‌های فارسی شکر است و گیله‌مرد)»، پژوهشنامه انقادی متون و برنامه‌های علوم انسانی. دوره ۲۱. شماره ۱۰. پیاپی ۹۸: ۵۱-۲۷.
- باباجاهی، علی (۱۳۷۴). «شاخص‌های تأثیرگذار فروغ فرخزاد»، آدینه. شماره ۱۰۲.
- بصیری، محمدصادق و همکاران (۱۳۹۳). «نقد و تحلیل رنالیسم در ادبیات داستانی ایران»، پژوهشنامه نقد ادبی و بلاغت. سال سوم. شماره ۱.
- بوردیو، پیر (۱۴۰۰). تمایز: نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی. ترجمه حسن چاوشیان. چاپ هفتم. تهران: ثالث.
- توفیقیان‌فر، علی‌حسن؛ زارع، بیژن (۱۳۹۴). «بررسی شاخص‌های مفهوم بیگانگی اجتماعی در شعر فروغ فرخزاد»، فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات. سال یازدهم. زمستان. شماره ۴۱.
- خاتمی، احمد؛ تقوی، علی (۱۳۸۵). «مبانی و ساختار رنالیسم در ادبیات داستانی»، نشریه پژوهش زبان و ادبیات فارسی، شماره ۶.
- خلیفه بناروانی، بهمن (۱۳۸۲). دیوان فروغ فرخزاد: اسیر، عصیان، تولدی دیگر و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد. ناشر طلاییه، ۴۰۰.
- دانایی‌فرد، حسن و همکاران (۱۳۹۹). «روش‌شناسی پژوهشی رنالیسم انتقادی؛ فهم مبانی، فرایند و اسلوب اجرا»، فصلنامه روش‌شناسی علوم انسانی. سال بیست‌وششم، شماره ۱۰۲.
- رضایی، احمد؛ رستمی، الهه (۱۳۹۱). «بررسی و تحلیل مقایسه‌ای مؤلفه‌های مکتب رنالیسم در دو داستان معاصر دوستی خاله‌خرسه جمالزاده و زار صفر رسول پرویزی»، نشریه مطالعات داستانی. شماره ۲.
- زیرکساز، کتیور؛ اسماعیل‌آذر، امیر؛ طهماسبی، فرهاد (۱۴۰۰). «جستاری در رنالیسم و انواع واقع‌گرایی در شعر فریدون توللی»، فصلنامه زبان و ادب فارسی. دوره ۱۳. شماره ۴۹: ۱۳۸-۱۰۴.
- ساجکوف، بوریس (۱۳۶۲). تاریخ رنالیسم؛ پژوهشی در ادبیات رنالیستی از رنسانس تا امروز. ترجمه محمدتقی فرامرزی. تهران: نشر تندر
- سیدحسینی، رضا (۱۳۸۷). مکتب‌های ادبی. جلد اول. چاپ پانزدهم. تهران: انتشارات نگاه.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۰). با چراغ و آینه؛ در جست‌وجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر. تهران: سخن.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۴۰۲). ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. تهران: سخن. ۱۷۶
- شمیسا، سیروس (۱۳۹۸). نگاهی به فروغ فرخزاد. تهران: انتشارات مروارید.
- صادقی محسن‌آباد، هاشم (۱۳۹۳). «تأملی در اصول و بنیادهای نظری رنالیسم در ادبیات»، فصلنامه

- تخصصی نقد ادبی. سال هفتم. شماره ۲۵.
- صراطی، ژیلا (۱۳۸۵). مطلع ادبیات سیاسی در ایران معاصر. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، شماره ۴۷.
- علیزاده، سیمین (۱۳۹۳). «قدرت اجتماعی در آثار فروغ فرخزاد: تحلیلی از رئالیسم انتقادی»، مجله پژوهش های فرهنگی.
- فرقانی، زهرا (۱۳۹۰). «بررسی و مقایسه اشعار اجتماعی - انتقادی پروین اعتصامی و فروغ فرخزاد»، پایان نامه کارشناسی ارشد.
- فرخزاد، فروغ (۱۳۹۶). دیوان کامل اشعار فروغ فرخزاد. قم: انتشارات ملینا.
- قزلسلفی، محمدتقی (۱۳۹۱). زیبایی شناسی و سیاست. انتشارات دانشگاه مازندران.
- قزلسلفی، محمدتقی؛ بابلی نیا، عبدالله (۱۳۹۰). «ادبیات و سیاست، رئالیسم انتقادی در ادبیات ایران ۱۳۵۷ - ۱۳۲۰ محمود دولت آبادی و بزرگ علوی»، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه مازندران.
- کاتوزیان، همایون (۱۳۸۵). هشت مقاله در تاریخ و ادب معاصر. تهران: نشر مرکز.
- کیانی، هاله (۱۴۰۱). بازاندیشی انتقادی جریان شناسی ادبیات معاصر ایران. تهران: انتشارات طرح نو، ۴۱۹.
- محمدپور، احمد؛ علیزاده، مهدی؛ رضایی، مهدی (۱۳۹۰). «مقدمه‌ای بر بنیان‌های فلسفی و روش‌شناختی رئالیسم انتقادی»، دوفصلنامه علمی و تخصصی اسلام و علوم اجتماعی. سال سوم. شماره ۵.
- مرادی، کبری؛ سیفی، طیبه (۱۳۹۸). «بررسی تطبیقی رئالیسم انتقادی در داستان‌های مصطفی لطفی منفلوطی و محمدعلی جمالزاده»، پژوهش‌های ادبیات تطبیقی. دوره ۷. شماره ۴.
- مشرف آزادتهرانی، محمود (۱۳۹۳). پریشادخت شعر (زندگی و شعر فروغ فرخزاد)، چاپ چهارم. تهران: نشر ثالث.
- موفه، شانتال (۱۴۰۱). بازگشت امر سیاسی. ترجمه جواد گنجی. تهران: نشر نی.
- مهدی‌پور، محمد؛ خاکپور، محمد (۱۳۹۰). «بررسی و تحلیل تحولات شعر فارسی معاصر بر بنیاد تأثیرپذیری از حوادث اجتماعی»، وزارت علوم، تحقیقات و فناوری. دانشگاه تبریز. رساله دکتری.
- میلانی، فرزانه (۱۳۹۵). فروغ فرخزاد؛ زندگی نامه ادبی همراه با نامه‌های چاپ‌نشده. تورنتو: نشر پرشین سیرکل.
- واحد دوست، مهوش؛ شیخ‌الاسلامی، فرشته (۱۳۹۲). «نمودهای تفکر زنانه در شعر فروغ فرخزاد»، مطالعات و تحقیقات ادبی. شماره ۱۷.
- واعظ، محمدرضا (۱۳۹۷). جز طین یک ترانه نیستیم؛ تأملی فلسفی درباره شعر فروغ. تهران: نشر نگاه معاصر.
- های، کالین (۱۳۹۰). درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی نوشته کالین های. ترجمه احمد گل محمدی. تهران: نشر نی.
- هیلمن، مایکل (۱۳۹۵). زنی تنها (فروغ و شعرش). ترجمه تینا حمیدی. چاپ اول. نشر هنوز.
- یوسف‌نیا، سعید (۱۳۹۵). در جست‌وجوی جانب‌آبی: تأملی در شعر فروغ فرخزاد. پرنیان خیال. ۲۶۴.
- Ackroyd, Stephen (2004). "Some implication of critical realism". In *Critical Realist Applications in Organisation and Management Studies*, Ed by Fleetwood, Steve and Ackroyd, Stephen, Routledge.

- Bhaskar, Roy (2008). *A Realist Theory of Science*. London: Routledge, 304.
- Buchanan, Jack H & Reineman, Douglas J (2013). "Critical Realist Integral Methodological Pluraism"; *Journal of Integral Theory and Practice*. 8(3&4): 317–325.
- Butler, Judith (2009). *Sexual Politics, Torture, and Secular Time, Intimate Citizenships*. Imprint Routledge.
- Cohen-Almagor, Raphael (2017). "J.S. Mill's Boundaries of Freedom of Expression: A Critique", *Philosophy*, Volume: 92, Issue: 4: 565 – 596.
- Easton, Geoff (2002). "Marketing: a critical realist approach", *Journal of Business Research*. Volume 55. Issue 2: 103-109.
- Hassanpour, Forough & Hashim, Ruzy Suliza (2012). "Reading Forough Farrokhzad's Poetry From The Perspective Of Systemic Functional Linguistics", *GEMA Online™ Journal of Language Studies*. Volume 12 (3). Special Section.
- Houston, Stan (2001). "Beyond Social Constructionism: Critical Realism and Social Work", *The British Journal of Social Work*. Vol. 31, No. 6.
- Hutptmann, Emily (2004). "A Local History of The Political", *Sage Journals*. Vol: 32. Issue: 1.
- Lumbe, Guy Pierre Kabemba (2024). "Cultural Alienation Through the Lens of Development", *African Review of Economics and Finance*, Vol. 16, No.1.
- Ndayisenga, Zenon (2022). "Faon on the Arbitrariness of Using Violence: An Inevitable for Both Colonialism and Decolonization", *Journal of Black Studies*. Volume: 53. Issue: 5: 464-484.
- O'Mahony, Patrick (2021). "Habermas and the public sphere: Rethinking a key theoretical concept", *European Journal of Social Theory*: 1-22.
- Panait, Raluca (2023). "The Western Reception of Forugh Farrokhzad: New Orientalism and Confessional Poetry", *Journal: Caietele Echinox*. No: 45: 214-225.
- Said, Yasir & Nurhayati (2021). "A Review on Rawls Theory of Justice", *International Journal of Law, Environment, and Natural Resources, Injurlens*. Volume 1. Issue 1.
- Tadjibayev, Musajon & Shegay, Alla (2020). "The Development of Realism in American literature", *Europeam Journal of Research and Reflection in Educational Sciences*. Vol: 8, No: 10.
- Tootonsab, Zahra (2023). "How Tremendous Are Your Deeds: The Reluctant Celebrity and Affective-Feminist Life of Forough Farrokhzad", *Journal: Canadian Theatre Review*. Vol:194.
- Varden, Helga (2021). "IX-Kant and Arendt on Barbaric and Totalitarian Evil", *Journal Article, Proceedings of the Aristotelian Society*. Volume 121, Issue 2: 221–248.
- Zarnigor, Sobirova (2019). "The Realistic Genre and its Development in Word Literature", *International Journal of Recent Technology and Engineering*. Vol: 8, Issue-3S.

## Research Paper

**The Role of Public Interest and Popular Consent in Iranian Governance  
(A Case Study of Ancient Iranian Inscriptions and Texts)**Shahram Youseffar<sup>1</sup>  \*Nozar Khalil Tahmasebi<sup>2</sup> 

1. Professor, Faculty of Literature and Human sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.

2. Ph.D. in Political Science and Postdoc Researcher, Faculty of Law and Political Science and Faculty of Literature and Human sciences, University of Tehran, Tehran, Iran.

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2025.531>

Receive Date: 28 October 2024

Revise Date: 09 January 2025

Accept Date: 06 February 2025



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

**Extended Abstract****Introduction**

The inscriptions and ancient texts of Iran, reminders of its ancient past, address a variety of issues and raise important discussions that can be reinterpreted in light of different topics and concerns. In this discourse, the issue of governance is the central focus. We will consider how the Iranians governed their vast territory and the foundations upon which their governance rested. The reinterpretation of ancient texts sheds light on our understanding of governance during that historical period. The principles of governance, or the ways of managing societal affairs, have always been of paramount importance in Iranian history. The oldest historical texts of Iran attest to this claim, and a careful examination of these works reveals the significance of governance, strategic planning, and the concern for organizing society.

The role of governance in the historical texts of ancient Iran is such that, in addition to reflecting on how society was administered, thought was also given to the survival and continuation of governance. A reading of these texts from the perspective of the principles of governance reveals that the dangers of tyranny were considered, and in the most important historical texts of Iran, justice was praised and tyranny was condemned. The continuation of governance also depended on the observance of certain virtues to achieve collective satisfaction. Although the spirit of authoritarianism in ancient Iranian politics is discussed in many studies, this authoritarianism and its modalities should be considered more deeply. Such a rereading and reinterpretation does not intend to generalize a general verdict or a single pattern to the history of Iran. It is also not possible or advisable to apply a uniform assumption, judgment, and intellectual framework to all the rulers of ancient Iran. What is important as a research issue and topic is the existence of deep-seated components related to the system of governance, which cannot be neglected.

Thus, while emphasizing certain virtues of governance, the historical texts highlight the importance of governance by insisting on the attention of rulers to comprehensive unity and the well-being of the people. In this discourse, we select and analyze texts that focused on governance to reveal the foundations upon which Iranian governance was established and the

**\* Corresponding Author:****Nozar Khalil Tahmasebi****E-mail: nozartahmasebi@ut.ac.ir**



role of the people in it. Many texts, on the surface, relate to issues such as religion, ethics, prayers, and judicial discussions of society, but a more serious reflection on their content reveals the importance of the issue of governance. Analyzing historical texts from the perspective of the system of governance allows the researcher to focus on a single important component and avoid rambling, scattered thinking, and unnecessary detail. In addition, only some important and prominent texts related to ancient Iran, especially texts related to the system of governance in the Sasanian period, are examined as solid examples of historical documents, and finally, considerations are raised regarding learning from this ancient heritage.

### **Methodology**

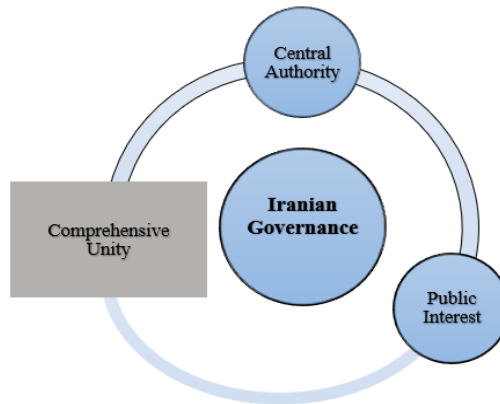
Regarding the methodology or research method, considering the fundamental nature of the subject in the humanities and the alignment of history and political science, the method of qualitative content analysis can be used. A deep understanding or comprehension of the meaning of events and ideas is an important mission for the content analysis research method. In the content analysis method, an insightful and holistic perspective forms the basis of the work, and more than proving or positivism, it focuses on analysis and discovery. In qualitative content analysis, the triad of description, explanation, and analysis, in a harmonious consonance, have the rhythm to leave behind a comprehensive understanding of the text and its themes. The ultimate goal of the content analysis research method is awareness of the unconscious of the text or thought and better understanding. Qualitative content analysis, by critiquing quantitative content analysis, insists on the necessity of paying attention to meaning. Awareness of the content of a text and its ideas can encompass both its explicit and implicit meanings. One cannot prevent a researcher from interpretation or even judgment by merely insisting on proving or describing the content.

### **Results and Discussion**

The inscriptions and texts that are a reminder and remembrance of the era of ancient Iran recount political thought based on the requirements of the time. In Iran, a just ruler (as a manifestation of authority) was one who valued the public good or public interest. Although the king's authority was not limited and conditioned by any specific law or rule, rulers were largely aware that the continuation of governance depends on justice and observing the public interest or collective good. The public interest and public good, as a collective aspect of the life of Iranians, had a normative meaning and significance and can be described as an unwritten and uncodified custom in the matter of governance in ancient Iran and a lasting legacy in the realm of the country's history. Based on the political relations of ancient Iran, the unquestioning obedience of the subjects to the ruler was established, and the subjects did not have the right to participate in the matter of governance and resist against the king (whether just or unjust). In fact, the nation, in the modern sense, did not have political participation in power relations, and the right of political and civil resistance of the nation in the modern sense, like a number of other contemporary countries, was not customary in ancient Iran. However, the rulers of Iran were well aware of observing virtues such as justice, religion, and affection, which helped their rule to last. In such a tradition, the right to a good life had a separate account from the right of resistance.

Thus, the system of governance in ancient Iran cannot be described as autocratic, feudalistic, or transient, but rather there existed a type of authoritarian system in Iran that was based on the institution of kingship, and its continuation depended on observing public unity, central authority, and adherence to the public interest, justice, and peaceful coexistence based on tolerance. The weakness of Sasanian governance became apparent when the authority and centrality of the king began to decline, and the nobility and Zoroastrian clergy took control of the important affairs of Iran, and the Sasanian state

did not tolerate any internal reform. Such a history suggests that one cannot properly reflect on the principles of governance and Iranian politics without considering the legacy of the past. Politics can be understood as the prudent management and organization of public affairs. In the history of Iran, it has rarely occurred that the center enjoyed order and stability while the provinces and regions were in chaos and disorder. This is an important lesson frequently emphasized in ancient Iranian texts. Insisting on authoritarianism does not mean repeating a single model for all eras; rather, the principles of governance or statecraft must be based on the exigencies of the time and modern relations.



The Tradition of Governance in Iranian Politics

### Conclusion

In this discourse, some of the most significant inscriptions and ancient texts of Iran have been reinterpreted from the perspective of the art of governance. Such reflection allows for the possibility of understanding different findings from these ancient texts, beyond some of the common interpretations. The governance of ancient Iran suggests that three key components can be identified: central authority, comprehensive unity, and attention to the public interest. The governance of ancient Iran was founded on these pillars, and the balance among them, maintained through the wisdom of a powerful and benevolent ruler, contributed to the sustainability of governance and the stability of the social order. Among these, the concept of public interest or the welfare of the people, as an important legacy of that era, deserves careful consideration. In the context of governance's attention to the public good, what emerges from ancient texts is the praise and recommendation of justice and fairness. Upholding justice and avoiding oppression of the nation's inhabitants play a significant role in the public interest. Although these texts were written in different historical periods, they consistently emphasized the importance of justice in ensuring societal satisfaction and the stability of governance. In fact, the principles of governance or statecraft in ancient Iran possessed unique and distinctive characteristics that make it difficult to entirely place ancient Iranian governance alongside absolute autocratic systems or to generalize the theory of autocracy to the entirety of Iranian history.

**Keywords:** Ancient Iran, Iranshahr, Governance, Authoritarianism, Justice, Public Good.

### Funding

This work is based upon research funded by Iran National Science Foundation (INSF) under project No. 4020131.



## References

- Amanat, Abbas (2021). *The History of Modern Iran*. 1st edition. Faragard Publication. (In Persian).
- Āzar Farnbagh and Āzarbād (2017). *Dēnkard IV*. Edited and researched by Maryam Rezaei and Saeed Aryan. 2nd edition. Tehran: Elmi Publication. (In Persian).
- Āzar Farnbagh and Āzarbād (2010). *Dēnkard VII*. Edited by Mohammad-Taqi Rashed Mohassel. 1st edition. Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies. (In Persian).
- Āzar Farnbagh and Āzarbād (2002). *Dēnkard III*. Edited by Fereydoun Fazilat. 1st edition. Tehran: Dekhoda Publications. (In Persian).
- Aristotle (1970). *Politics*. Translated by Hamid Enayat. 2nd edition. Tehran: Pocket Books Company. (In Persian).
- Bahraman, Farrokhmard (2014). *Mādayān Hazār Dādestān*. Edited and researched by Saeed Aryan. 2nd edition. Tehran: Elmi Publications. (In Persian).
- Balkī, Abū Muḥammad Badī. *Pandnāmeh-ye Anūshīravān*. Manuscript no. 1218314, held at the Central Library and Archive of the University of Tehran. Tehran: Center for Sale at the Halabisazha Bazaar and Agha Seyyed Ali's Shop. (In Persian).
- Berelson, Bernard (1952). *Content Analysis in Communication Research*. Glencoe. Illinois: The Free Press.
- Brown, Wendy; Gordon, Peter; and Pensky, Max (2018). *Authoritarianism: Three Inquiries in Critical Theory*. Chicago: University of Chicago Press.
- Christensen, Arthur (2007). *The Condition of the Nation, State, and Court during the Sassanian Empire*. Translated by Mojtaba Minovi. 1st edition. Tehran: Asatir. (In Persian).
- Dādagi, Farnebāgh (1990). *Bundahishn*. Translated by Mehrdad Bahār. 1st edition. Tehran: Toos. {In Persian}
- Dandamaev, Muhammad (2010). *The Political History of the Achaemenids*. Translated by Fereidoun Javaherkalam. 1st edition. Tehran: Farzan. (In Persian).
- Daryaei, Touraj (2002). *The Fall of the Sassanids*. Translated by Mansoureh Ettehadieh and Farahnaz Amirkhani Hosseinkalou. 1st edition. Tehran: Iran History. (In Persian).
- Daryaei, Touraj (2003). *The History and Culture of the Sassanids*. Translated by Mehrdad Qodrat-Dizaji. 1st edition. Tehran: Qoqnoos. (In Persian).
- Daryaei, Touraj (2005). *The Sassanian Empire*. Translated by Morteza Saqibfar. 2nd edition. Tehran: Qoqnoos. (In Persian).
- Daryaei, Touraj (2020). *The Sassanids*. Translated by Shahrmaz Etemadi. 2nd edition. Tehran: Toos. (In Persian).
- Daryaei, Touraj (2023). *The King of the Seven Climes*. Translated by Sara Mashaikh. 2nd edition. Tehran: Qoqnoos. (In Persian).
- Frye, Richard (1984). *The Golden Age of Iranian Culture*. Translated by Masoud Rajabnia. 2nd edition. Tehran: Soroush. (In Persian).
- Ghazali, Imam Muhammad (1972). *Naseehat al-Mulook*. Edited by Jalal al-Din Hamaei. Tehran: National Heritage Society. (In Persian).
- Harrison, R. (2000). "Government is Good for You". In: *proceedings of the Aristotelian Society*. Vol. C 2. pp. 159-163. Access: <https://www.jstor.org/stable/4545322>.
- Hart, Herbert (1961). *The Concept of Law*. Oxford: Oxford University Press.
- Jalilian, Shahram (2012). *Bisotun*. 1st edition. Tehran: Office of Cultural Research. (In Persian).
- Jalilian, Shahram (2018). *The History of Sasanian Transformations*. 2nd edition. Tehran: SAMT. (In Persian).
- Karnāmeh-ye Ardashir Bābakān* (1990). Edited by Qasem Hashemi-Nejad. 1st edition.

- Tehran: Markaz. (In Persian).
- Kanawati, Wolfgang (1976). *The Ideal Kingship of Ancient Iran from Xenophon to Ferdowsi*. translated by Seyfoddin Najm-Abadi. Tehran: Farhang o Honar. (In Persian).
- Katibeh-ye Bisotun* (2003). Edited by Hamid Tusi Maraghi. 1st edition. Tehran: Simro. (In Persian).
- Keikavus (1999). *Qabus-nameh*. Edited and revised by Gholamhossein Yusofi. 9th edition. Tehran: Scientific and Cultural. (In Persian).
- Kelly, John (2003). *A Brief History of Legal Theory in the West*. Translated by Mohammad Rasekh. 1st edition. Tehran: Tarh-e No. (In Persian).
- Lasswell, Harold D and Leites, Nathan (1968). *Language of Politics: Studies in Quantitative Semantics*. The MIT Press.
- Lecoq, Pierre (2007). *Achaemenid Inscriptions*. Translated by Nazila Khalkhali under the supervision of Zhaleh Amuzgar. 2nd edition. Tehran: Forouzan. (In Persian).
- Maykut, Pamela and Morehouse, Richard (1995). *Beginning Qualitative Research*. Routledge: The Falmer press.
- Miskawayh Razi, Abu Ali (2010). *Tajarib al-Umam (The Experiences of Nations)*. translated by Abolqasem Imami. 2nd edition. Tehran: Soroush. (In Persian).
- Mohammadi Malayeri, Mohammad (1996). *The History and Culture of Iran in the Transition from the Sassanian Era to the Islamic Era*. 1st edition. Tehran: Toos. (In Persian).
- Mojtabai, Fathollah (1973). *The Beautiful City of Plato and Ideal Kingship in Ancient Iran*. 1st edition. Tehran: Ancient Iranian Culture Society. (In Persian).
- Nāmeḥ-ye Tanser be Gushnasp* (2010). Edited by Mojtaba Minovi. 1st edition. Tehran: Donyaye Ketab. (In Persian).
- Panoussi, Stephen (2002). *The Influence of Iranian Culture and Worldview on Plato*. 2nd edition. Tehran: Institute of Wisdom and Philosophy of Iran. (In Persian).
- Pirnia, Hassan (1991). *The History of Ancient Iran* (3 volumes). 1st edition. Tehran: Donyaye Ketab. (In Persian).
- Plato (2005). *Collected Works of Plato*. Translated by Mohammad-Hasan Lotfi and Reza Kaviani. 3rd edition. Tehran: Kharazmi. (In Persian).
- Potter, W.J. and Levine-Donnerstein, D. (1999). "Rethinking validity and reliability in content analysis". *Journal of Applied Communication Research*. vol. 27. pp. 258-284. Doi: 10.1080/00909889909365539
- Pouladi, Kamal (2017). *The History of Political Thought in Islam and Iran*. 6th edition, Tehran: Markaz. (In Persian).
- Pourdavoud, Ebrahim (2015). *Avesta* (4 volumes). 1st edition. Tehran: Negah Publishing Institute. (In Persian).
- Pourshariati, Parvaneh (2019). *Decline and Fall of the Sasanian Empire*. Translated by Ava Vahidinia. 1st edition. Tehran: Ney. (In Persian).
- Preuss, Ulrich K. (1999). *Political Order and Democracy*. in: The challenge of Carl Schmitt. edited by Chantal Mouffe. London: Verso.
- Rajaei, Farhang (2006). *The Transformation of Political Thought in the Ancient East*. 3rd edition. Tehran: Qumes. (In Persian).
- Raz, Joseph (1995). "Rights and Politics". *Indiana Law Journal*. Vol. 71. Issue. 1. Article 2. pp. 34-40. Access: <https://www.repository.law.indiana.edu/ilj/vol71/iss1/2/>.
- Savigny, Friedrich (2018). *System of The Modern Roman Law*. Franklin Classics.
- Springling, Martin (1953). *Third century Iran: Sapor and Kartir*. Chicago: University of Chicago.
- Tabari, Muhammad ibn Jarir (2015). *The History of Tabari*. Translated by Abolqasem Payنده. 10th edition. Tehran: Asatir. (In Persian).



- Tafazzoli, Ahmad (1998). *The History of Persian Literature before Islam*. Edited by Zhaleh Amuzgar. 2nd edition. Tehran: Sokhan. (In Persian).
- Tawqī'āt of Khosrow Anushirvan* (1955). Edited by Mohammad Jalaeddin Tabatabai Zavari. with an introduction by Mojtaba Minovi and Hossein Nakhjavani. Tabriz: Shafaq Printing House. (In Persian).
- Tha'ālibī Nishāpūrī, Abu Maṣū'ir 'Abd al-Malik ibn Muḥammad ibn Ismā'īl (1990). *Ghurur Akhbar Muluk al-Fars wa Siyaruhum*. Translated by Mohammad Fazayeli. Tehran: Noghre. (In Persian).
- Tusi, Nasir al-Din al-Tusi (1985). *Siyar al-Muluk (The Book of Government)*. edited by Hubert Dark. 2nd edition. Tehran: Scientific and Cultural. (In Persian).
- Verdross, Alfred (1958). *Abendländische Rechtsphilosophie*. Vienna: Springer Verlag.
- Weber, Robert (1990). *Basic Content Analysis*. SAGE Publications. Inc. Beverly Hills.

## جایگاه مصلحت عمومی و رضایت مردم در زمامداری ایران

### (مطالعه موردی کتیبه‌ها و متون کهن ایران)

شهرام یوسفی فر<sup>۱</sup> \* نوذر خلیل طهماسبی<sup>۲</sup>

۱. استاد، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.
۲. دانش‌آموخته دکتری علوم سیاسی و پژوهشگر پسادکتری گروه تاریخ، دانشکده حقوق و علوم سیاسی و دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=0880281691/1%>

<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735790.1403.19.4.7.7>

#### چکیده

پژوهش حاضر بر آن است تا برخی کتیبه‌ها و به‌ویژه متون کهن ایران را از منظر آیین زمامداری بازخوانی کند. واریسی متون کهن نشان می‌دهد که مسئله زمامداری در ایران باستان گرچه بر محور اقتدارگرایی و نبود مشارکت مردم استوار بود؛ اما در آیین زمامداری ایرانی، بحث خیر عمومی یا صلاح عامه از منزلت خاصی برخوردار بود. همچنین، دوام زمامداری منوط به درنظرداشتن صلاح حال مملکت بود و در این میان، دادگری به‌مثابه فضیلتی مهم، سنج‌های استوار برای التفات زمامداری به مصلحت اهالی مملکت انگاشته می‌شد. بدین‌قرار، این پژوهش در پی بررسی این پرسش است که مسئله زمامداری در کتیبه‌ها و متون کهن ایران چه جایگاهی داشت و آیین زمامداری بر چه شالوده‌هایی استوار بود؟ در برابر چنین پرسشی، ضمن در پیش نهادن روش تحلیل محتوا برای بازخوانی مهم‌ترین کتیبه‌ها و متون تاریخی، این فرض از دل متون تاریخی برمی‌آید که زمامداری سیاسی ایران به‌منزله بحثی مهم، براساس سه شالوده اقتدارگرایی، وحدت فراگیر و مراعات مصلحت عامه استوار بود و گرچه مردم نقشی در مشروعیت سیاسی زمامداران نداشتند و از حق مقاومت حتی در برابر زمامدار بیدادگر برخوردار نبودند؛ اما بنا بر متون کهن، زمامداری ایرانیان باستان التفات خاصی به رضایت مردم یا تأمین مصالح عامه به‌ویژه فضیلت دادگری داشت. همین امر منجر به مهار خودکامگی خودسرانه و تعدیل ساخت مطلقه قدرت می‌شد؛ ای بسا، می‌توان با نیم‌نگاهی به دانش زمامداری در علم سیاست، از «زندگی خوب» و حتی شالوده اخلاقی در اسلوب مملکت‌داری نیز سخن به‌میان آورد. درحقیقت، با تمایز «اقتدارگرایی یا دیکتاتوری» از «استبداد یا خودکامگی خوسرانه»، می‌توان خوانش سیاسی از متون تاریخی را معطوف به این امر دانست که نوع زمامداری که در متون تاریخی صورت‌بندی می‌شد، در هواخواهی از اقتدارگرایی و نکوهش استبداد و خودکامگی خودسرانه بود.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۰۷

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۰/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۱۸

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

ایران باستان،

ایران‌شهر،

زمامداری،

اقتدارگرایی،

دادگری،

مصلحت عمومی

\* نویسنده مسئول:

نوذر خلیل طهماسبی

پست الکترونیکی: nozartahmasebi@ut.ac.ir

## مقدمه

کتیبه‌ها و متون کهن ایران یا متون مرتبط با دوران باستانی ایران درباره مسائل مختلف، مباحث مهمی را مطرح کرده‌اند که می‌توان همواره آن‌ها را در تناظر با موضوعات و دغدغه‌های متفاوت بازخوانی کرد. در این گفتار، مسئله زمامداری در مرکز بحث قرار می‌گیرد. آنچه شایان تأمل است اینکه ایرانیان چگونه مملکت‌داری می‌کردند و زمامداری بر چنان گستره سرزمینی بر چه شالوده‌هایی استوار بود. بازتفسیر متون کهن تاحدود بسیاری، بیش ما را درباره امر زمامداری در آن دوره تاریخی روشن می‌سازد. آیین زمامداری یا منش اداره مهم امور جامعه همواره در تاریخ ایران جایگاه محوری داشته است. کهن‌ترین متون تاریخی ایران نیز گواه چنین ادعایی هستند و درنگ در هزارتوی آن آثار، وجاهت زمامداری و تدبیر و دغدغه درباره سامان‌بخشیدن به جامعه را عیان می‌سازد.

جایگاه زمامداری در متون تاریخی ایران باستان چنان است که صرف‌نظر از تأمل درباره چگونگی اداره جامعه، پیرامون بقا و دوام زمامداری نیز اندیشه‌ورزی می‌شد. خوانش این متون از منظر آیین زمامداری آشکار می‌سازد که درباره مخاطرات خودکامگی درنگ می‌شد و در مهم‌ترین متون تاریخی ایران، دادگری ستایش و ستمگری نکوهش می‌شد. دوام زمامداری نیز منوط به مراعات برخی فضیلت‌ها بود تا رضایت جمعی حاصل گردد. گرچه در بسیاری از پژوهش‌ها، درباره روح اقتدارگرایی در سیاست ایران کهن بحث می‌شود؛ اما درباره این اقتدارگرایی و چندوچون آن باید ژرف‌تر تأمل کرد. چنین بازخوانی و بازتفسیری بر آن نیست که حکمی کلی یا الگویی واحد را به تاریخ ایران تعمیم دهد و همچنین، نمی‌توان و نباید درباره همه زمامداران ایران باستان فرض، قضاوت و چهارچوب فکری یکسانی را مطرح کرد. آنچه به‌مثابه مسئله و موضوع موردپژوهش اهمیت دارد، وجود رگه‌های ژرفی از مؤلفه‌های مربوط به اسلوب زمامداری است که نمی‌توان نسبت به چنین مهمی غفلت ورزید.

بدین‌سان، متون تاریخی، ضمن تأکید بر برخی فضایل حکمرانی، با اصرار بر التفات زمامداران به وحدت فراگیر و صلاح حال اهالی مملکت، بحث زمامداری را مهم جلوه می‌دهند. در این گفتار، متونی را که به امر زمامداری توجه داشتند برمی‌گزینیم و واکاوی می‌کنیم تا آشکار شود زمامداری ایرانیان بر چه بنیادهایی استواری یافته و جایگاه مردم در امر زمامداری چگونه بود. بسیاری از متون در ظاهر، مربوط به مسائلی همچون دین، اخلاق، مناجات و مباحث قضایی جامعه هستند؛ اما تأمل جدی‌تری در ابواب آن‌ها، آشکار می‌سازد که مسئله زمامداری تا چه میزان اهمیت دارد. واکاوی متون تاریخی از منظر آیین زمامداری، به پژوهشگر رخصت

می‌دهد تا تنها بر یک مؤلفه مهم تمرکز کند و از حاشیه‌گویی، پراکنده‌گویی، پریشان‌اندیشی و تفصیل بی‌مورد پرهیز کند. همچنین، تنها برخی آثار مهم و برجسته مرتبط با ایران باستان، به‌ویژه متون مربوط به آیین زمامداری در دوره ساسانی، به‌عنوان نمونه‌های استوار از اسناد تاریخی واری می‌شوند و درنهایت، درباره فراگرفتن از آن میراث کهن ملاحظاتی مطرح می‌شود.

## ۱. پیشینه پژوهش

درباره ایران کهن یا ایران باستان که گفتار کنونی پیرامون آن بحث می‌کند، منابع و آثار مختلفی وجود دارد که می‌توان آن‌ها را در سه دسته کلی و اساسی قسم‌بندی کرد. نخست، کتیبه‌ها و متونی که مربوط به روزگار باستانی ایران هستند یا گرچه در ادوار بعد تدوین شدند؛ اما به‌لحاظ مضمون و محتوا، زمانه ایران باستان را مبنا قرار می‌دهند و با آن روزگار ارتباط خاصی پیدا می‌کنند. این آثار شامل مواردی همچون اوستا، بُندهش، نامه تنسر، کارنامه اردشیر بابکان، عهد اردشیر، توقیعات کسری انوشروان، پندنامه انوشیروان، دینکرد، مادیان هزارادستان و کتیبه‌های دوران هخامنشی و ساسانی هستند و در این پژوهش، بازخوانی همین آثار مبنا قرار می‌گیرد. درحقیقت، بر آن هستیم که بیش از هر چیز، فهم خود را از این متون و میراث تاریخی تشریح کنیم. البته در کنار این متون، می‌توان به ادبیات و متون اشکانی و مانوی نیز اشاره کرد. درباره دوره اشکانی، متون و منابع موجود چندان نیستند که بتوان با بررسی مضامین و محتوای آن‌ها درباره امر زمامداری اندیشید. شورشخانه درباره این مقطع مهم تاریخ ایران، ما با فقر منابع رویارو هستیم و تنها در منابع بابلی، سریانی و ارمنی اشاراتی به شخصیت‌ها، وقایع و جنگ‌ها شده است. متون و ادبیات مانوی نیز بیشتر با جنبه‌های تمثیلی و اساطیری مرتبط هستند و هرچند برخی اندرزه‌ها، آموزه‌ها و آیین‌های مانی در متونی همچون شاپورگان، ارژنگ، کفالایا و زبور مانی شایان التفات هستند؛ اما نسبت به متونی که درباره بحث مصلحت عمومی و امر زمامداری برگزیده شده‌اند، یافته‌های کمتری در این زمینه دارند. افزون بر این متون، می‌توان به آثار بسیار دیگری نیز در دوره باستان اشاره کرد؛ اما با توجه به ظرفیت پژوهش و محوریت بحث زمامداری از منظر وجاهت رضایت مردم و مصلحت عامه، برگزیدن مرتبط‌ترین آثار اهمیت می‌یابد.

دوم، آثاری که در دوره‌های پس از باستان یعنی در دوران فترت سیاسی ایران نوشته شدند؛ اما التفات خاصی به تاریخ، سرگذشت و حکایات ایران باستان داشتند. چنین آثاری هم تواریخ مهمی همچون تجارب‌الامم ابوعلی مسکویه رازی (۱۳۸۹)، تاریخ طبری محمدبن جریر طبری (۱۳۹۴) و غر اخبار ملوک الفارس و سیرهم از ابومنصور عبدالملک ثعالی (۱۳۶۹) را



شامل می‌شوند و هم در قاموس سیاست‌نامه یا اندرزنامه، فلسفه سیاسی و شریعت‌نامه توجه خاصی به ایران باستان به شکل مختصر یا مفصل داشتند. به‌عنوان نمونه، در ابواب مختلف قابوس‌نامه اثر عنصرالمعالی کیکاووس (۱۳۷۸)، برای توضیح و تشریح اندرزهای سیاسی یا اخلاقی، از ایران باستان و تجارب ایران کهن سخن به میان می‌آید. همچنین سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک طوسی (۱۳۶۴) در بیشتر حکایات خود به ایران باستان، به‌ویژه دوران ساسانی می‌نگریست یا فیلسوفی همچون شهاب‌الدین یحیی سهروردی از حکمت خسروانی سخن می‌گفت و بر آن بود تا ضمن نقد فلسفه مشایی و حکمت بحثی مبتنی بر بحث و استدلال، از میراث مشرق و حکمای فارس دفاع کند. حتی شریعت‌نامه نویسی همچون غزالی در نصیحت‌الملوک (۱۳۵۱)، از اسلوب زمامداری پادشاهان و وزرای ایران باستان حکایت می‌کرد. چنین آثاری، بیش از هر چیز، برای تشریح و تحکیم دیدگاه‌های سیاسی، فقهی یا فلسفی خود درباره عدالت، تقبیح ظلم و رعیت‌مداری به ایران باستان اعتنا داشتند.

سوم، آثار پژوهشی که به‌ویژه در ایران معاصر درباره تاریخ ایران باستان تدوین شدند. چنین آثاری هم بازخوانی تحولات تاریخی ایران را مدنظر دارند، مانند تاریخ ایران باستان پیرنیا (۱۳۷۰) و هم بر آن بوده‌اند تا درباره برخی مسائل ایران باستان با نگرشی تحقیقی و مبتکرانه، اندیشه‌ورزی کنند. به‌عنوان نمونه مهم، محمد محمدی ملایری در اثر خود با عنوان تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی (۱۳۷۵)، گذار دوره باستانی ایران به عهد اسلامی را واکاوی می‌کند. ملایری در تلاش است تا دوام فرهنگی ایران را بازگو کند. او به برخی خطابه‌های انوشیروان ساسانی اشاره می‌کند که شایان تأمل هستند. تورج دریایی در آثاری همچون ساسانیان (۱۳۹۹)، تاریخ و فرهنگ ساسانی (۱۳۸۲)، شاهنشاهی ساسانی (۱۳۸۴)، پادشاه هفت اقلیم (۱۴۰۲) و شهرام جلیلیان در آثاری مثل بیستون (۱۳۹۱) و تاریخ تحولات ساسانیان (۱۳۹۷) درباره برخی زوایای ایران باستان با نگرش تاریخی و تحلیلی، روشنگری کرده‌اند. پروانه پورشریعتی در کتاب افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی (۱۳۹۸) درباره چگونگی احتضار ایران ساسانی قلم‌فرسایی می‌کند و همچنین، بحثی مبسوط درباره مسئله تمرکز یا عدم تمرکز سیاسی در عصر ساسانی مطرح می‌کند. کمال پولادی در کتاب تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام و ایران (۱۳۹۶) و فرهنگ رجایی در کتاب تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان (۱۳۸۵) از منظر اندیشه سیاسی، به ایران باستان و حوزه تمدنی ایران نگریده‌اند. فتح‌الله مجتبیایی در کتاب شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان (۱۳۵۲)، چنین موضوعی را واکاوی می‌کند که فضیلت‌هایی که در شهر زیبای افلاطون برای زمامدار یا فیلسوف‌شاه برشمرده می‌شوند برگرفته از آموزه‌های دینی و

سیاسی ایران باستان بودند؛ فضیلت‌هایی همچون دادگری، خردمندی، میان‌ه‌روی (عفت) و شجاعت که می‌توان آن‌ها را در کتیبه‌ها و متون کهن ایران ریشه‌یابی کرد. چنین دیدگاهی را استفان پانوسی نیز در کتاب تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون (۱۳۸۱) واکاوی می‌کند. همچنین وُلَفگانگ کناوت در کتاب آرمان‌شهریاری ایران باستان از کسنفن تافرُدوسی (۱۳۵۵)، شایستگی‌ها و خصیصه‌های فرمانروایی مطلوب یا شاه‌آرمانی را بررسی می‌کند و بینشی ستایشگرانه نسبت به طرز مملکت‌داری ایران باستان، به‌ویژه دوران کورش و داریوش هخامنشی دارد. فضاییلی همچون عشق به راستی، دادگری، جوانمردی، توجه به آبادانی مملکت و سخاوت که زیننده‌شاه آرمانی هستند؛ کسی که رسالتی ملی بر دوش دارد.

باوجود چنین آثار مهم، ارزشمند و مانا درباره‌ی تاریخ ایران، نیل به پژوهشی بدیع و سخنی تازه درباره‌ی ایران سخت می‌نماید. پژوهش حاضر، با در نظر داشتن نگرشی میان‌رشته‌ای (تاریخ و علوم سیاسی)، بر آن است بخشی از تاریخ ایران را با زبان سیاست بازخوانی کند. بدین ترتیب، مسئله‌ی زمامداری و نگرش زمامداران به جامعه را مبنا قرار می‌دهیم و اینکه در آیین زمامداری ایران کهن، چگونه درباره‌ی جایگاه و رضایت مردم اندیشه‌ورزی می‌شد. بحث زمامداری را بر مبنای سه پایه‌ی اساسی اقتدارگرایی، وحدت فراگیر و التفات به مصلحت عامه واکاوی می‌کنیم تا درباره‌ی بحث جایگاه مردم در مناسبات سیاسی، امکان مقاومت آنان و چگونگی تعدیل اقتدارگرایی درکی حاصل شود. چنین خوانشی عیان می‌سازد که سخت است با برخی مبانی مفهومی و نظریِ امروزی، درباره‌ی زمامداریِ دیرین ایران اندیشید. ایرانیان در امر زمامداری، شیوه‌ای خاص و قابل تأمل داشتند که نمی‌توان با کاربست الگوی کلی و تعمیمی یا تفسیری سرسری، آن را در کنار نظام‌های خودکامه و استبدادی قرار داد. در مقابل، می‌توان با خوانش متون و اسناد در زمانه خود، درباره‌ی اسلوب مملکت‌داری ایرانیان در روزگاری که ضمن اقتدارگرایی به زندگی و منزلت مردم جامعه نیز توجه داشتند، آگاهی به‌دست آورد. سبک و سیاقی که حتی بحث فرّ ایزدی، شاه را درون یک نظام اخلاقی تعریف می‌کرد و برای سیاست و زمامداری، دیباچه‌ای اخلاقی قرار می‌داد.

## ۲. تأملی در باب زمامداری و اقتدارگرایی (مبانی نظری)

زمامداری بحثی است که هم در حوزه حقوق عمومی و هم در حوزه‌های سیاست و تاریخ اهمیت دارد و تأمل درباره‌ی آن ارزشمند است. هر جا زندگی جمعی برقرار باشد، می‌توان از زمامداری سخن به‌میان آورد. زمامداری، دانش اداره جامعه است. زمامداری سیاسی اگر با نیرو و بینش ملی پیوند برقرار کند، به تحکیم تبعیت ملت از حاکمیت و تقویت وحدت ملی کمک می‌کند. این

«احساس مشترک یگانگی» در یک جامعه یا ملت، «بر امر دولت‌سازی» اثری تعیین‌کننده می‌گذارد (پریوس،<sup>۱</sup> ۱۹۹۹: ۱۵۵-۱۷۹). در زمامداری سیاسی که بر این مناسبات استوار باشد، حقوق سیاسی معنا می‌یابد. تدبیر دربارهٔ تعارضات در یک جامعه، نیازمند زمامداری سیاسی است که با درک مصالح مملکت یا صلاح عامه، بتواند طرحی نو در ادارهٔ امور جامعه دراندازد.

بدون وجود اقتدار مرکزی، زیست جمعی دشوار خواهد بود. اقتدار مرکزی نیز تنها در یک جامعهٔ سیاسی معنا پیدا می‌کند. زمامداری از اجزای انکارناپذیر زندگی بشر است و زندگی بدون دولت، می‌تواند به معنای زندگی بدون حق خوانده شود. در همین راستا، جرمی بنتام بر این باور بود که این دولت است که حق‌ها را به ما می‌دهد و زندگی بدون دولت، بد است (هریسون،<sup>۲</sup> ۲۰۰۰: ۱۵۹-۱۶۳). بدون وجود زمامداری، انسان نمی‌تواند اطمینانی از مراعات حق و مصلحت داشته باشد. گرچه وجود زمامداری نیز تضمین نهایی نیست؛ اما شاید بتوان گرویدن بشر به زیستن ذیل اقتدار و زمامداری سیاسی را نتیجهٔ ناتوانی در زندگی براساس قوانین طبیعی دانست. دولت، محفل تدبیر جمعی یک جامعه است و می‌توان گفت که گرایش به برپایی نظم سیاسی، ماحصل تدبیر جامعه یا استیصال از زیستن در چهارچوب قوانین طبیعی است. دولت بیانگر زیست مردم در سرزمینی است که انتظار مراعات مصالح همگانی را دارند (هارت،<sup>۳</sup> ۱۹۶۱: فصل ۹).

با نهادینه‌شدن نظم در قاموس زمامداری سیاسی، می‌توان به تحقق آرمان‌ها و اهداف دیگر نیز امیدوار بود. اعتبار و ارادهٔ دولت به‌عنوان مظهر والای جامعهٔ سیاسی به زیست جمعی معنا می‌دهد. در این شرایط، زمینه برای تحقق خیر عمومی یعنی همان صلاح عامه یا خیر همگانی فراهم می‌شود که هم منفعت فرد و هم منافع جمعی را دربرمی‌گیرد (راز،<sup>۴</sup> ۱۹۹۵: ۳۴-۴۰). هدف مبنایی یک زمامداری سیاسی را می‌توان همین خیر عمومی دانست و رسالت زمامداری در برابر ملت، تحقق منفعت عمومی است. منظور از خیر عمومی، برقراری شرایط مناسبی است که افراد یک جامعه بتوانند با تلاش و تدبیر، یک زندگی خوب برپا سازند (وردروس،<sup>۵</sup> ۱۹۵۸: ۲۴۵). چنین خوانشی مشابه همان نگرش سنتی فلاسفهٔ فزانهٔ یونان از زمامداری خوب است که غایت آن باید برقراری زندگی خوب برای جامعه باشد. رسالت سیاست در نگاه ارسطو، اندیشیدن دربارهٔ بهترین شیوهٔ زمامداری بود تا از آن طریق، شرایط برای تحقق «زندگی خوب» فراهم آید. زندگی خوب نیز تنها در

1. Preuss
2. Harrison
3. Hart
4. Raz
5. Verdross

زامانداری و حکومت خوب معنا پیدا می‌کند؛ حکومتی که در آن خیر، منافع و مصلحت همگانی بر منافع خصوصی ارجحیت دارد و «سعادت کشور» تأمین می‌شود (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۱۸-۱۱۱).

اندیشه‌ورزی درباره زامانداری سیاسی در ایران باستان مستلزم یک زبان سیاسی است. درحقیقت، برای واکاوی تاریخ ایران از منظر تأمل پیرامون آیین زامانداری، ناچاریم تاریخ را براساس آموزه‌های سیاسی بررسی کنیم. بررسی تاریخ سیاسی دوره ایران باستان ما را متوجه تمایز دو نوع زامانداری استبدادی و اقتدارگرایی می‌کند که گرچه در خودکامگی و استبداد، حفظ و تحکیم قدرت اهمیت دارد؛ اما در اقتدارگرایی سیاسی، به صلاح عامه و رضایت جامعه اهمیت داده می‌شود. اقتدارگرایی گرچه در برداشت نوین، در تقابل با قانون‌مداری فهمیده می‌شود؛ اما در معنا و مکاتب سنتی، اقتدارگرایی بیشتر در تقابل با خودکامگی یا روابط مبتنی بر زورِ صرف (تیرانی) فهمیده می‌شد. در خودکامگی، تنها حفظ قدرت و بقای سیاسی زامانداران مطرح‌نظر بود؛ اما در اقتدارگرایی، زامانداران در عین حراست از مناسبات قدرت، التفات خاصی به بطن جامعه نیز داشتند تا بلکه بر اثر توجه و درایت زاماندار مقتدر، سعادت جامعه تأمین شود (افلاطون، ۱۳۸۴، ج ۴: ۲۰۰۷-۲۰۰۸). در آرای سیاسی و فلسفی افلاطون و هابز به زاماندار مقتدر و اقتدارگرایی سیاسی اشارات مهمی وجود دارد. درحقیقت، در برداشت سنتی از اقتدارگرایی، گرچه نمی‌توان از نقش سیاسی مردم در مناسبات قدرت یا مشروعیت‌بخشی به حاکمان سخن گفت؛ اما فرادستان از اهمیت رضایت جمعی برای دوام ثبات سیاسی و اجتماعی آگاه بودند. خوانش نوین از اقتدارگرایی، آن را در تقابل با حاکمیت قانون بازتعریف می‌کند و در اکثر موارد، تفسیری انتقادی از اقتدارگرایی و چیرگی اراده زاماندار بر اراده قانون مطرح است (براون<sup>۱</sup> و همکاران، ۲۰۱۸). چنین تفکیکی را گرچه می‌توان به‌لحاظ نظری بسط داد؛ اما با تفسیر متون، درک روشنی از این تفاوت حاصل خواهد شد؛ متونی که با تقبیح هر نوع خودکامگی، از اقتدارگرایی سیاسی مبتنی بر مصالح عامه دفاع می‌کردند.

### ۳. روش پژوهش

درباره روش کار یا روش پژوهش با توجه به ماهیت بنیادی موضوع در حوزه علوم انسانی و هم‌نوایی تاریخ و علوم سیاسی، می‌توان از روش تحلیل محتوای کیفی بهره گرفت. روش تحلیل محتوا گرچه در قرن هجدهم و نوزدهم در حوزه‌هایی همچون سرودها، مجلات و روزنامه‌ها به‌کار می‌رفت؛ اما به‌صورت جدی از قرن بیستم مطرح شد و در زمان جنگ جهانی دوم، رواج

1. Brown

بیشتری پیدا کرد. با انتشار کتاب زبان سیاست از سوی هارولد لاسول<sup>۱</sup> و ناتان لیتس<sup>۲</sup> چشم‌انداز نوینی درباره روش تحلیل محتوا گشوده شد (لاسول و لیتس، ۱۹۶۸). هدف اصلی در تحلیل محتوای کیفی، درک عمیق و جامع یک پدیده، متن یا رویداد است تا بتوان از مضامین و پیام‌های نهفته پرده برداشت. برنارد برلسون<sup>۳</sup> بر این باور بود که در روش تحلیل محتوا، پژوهشگر بر آن است تا ورای ویژگی ظاهری متون، درکی نظام‌مند و عینی ارائه دهد (برلسون، ۱۹۵۲). با وجود این، چنین نقدی در برابر نگاه برلسون وجود دارد که این خصیصه‌ها درباره تحلیل محتوای کمی قابل انطباق هستند؛ اما در تحلیل محتوای کیفی، در پیش نهادن انعطاف‌پذیری در رویارویی با متون، درک بهتری را حاصل خواهد کرد. در تحلیل محتوا لازم است متن را شکنجه کرد؛ اما سزاوار نیست که متن را به اذعان اجباری و ادار کنیم و مراعات میزانی از انعطاف راهگشا خواهد بود. در حقیقت، در روش تحلیل محتوا، بحث تفسیر و یا تفسیر محتوای اهمیت شایانی دارد، ولی شایسته نیست که هر حدس و گمانی را به‌سان تفسیر تلقی کنیم.

چنین تفسیری به‌ویژه در زمینه اندیشه‌ها و متون تاریخی، از جایگاهی خاص برخوردار است. درک عمیق یا فهم معنای رویدادها و اندیشه‌ها رسالتی مهم برای روش پژوهش تحلیل محتوا است. در روش تحلیل محتوا، دیدگاهی بینش‌مدار و جامع‌نگر مبنای کار قرار می‌گیرد و بیش از اثبات یا اثبات‌گرایی، واکاوی و کشف را مدنظر قرار می‌دهد. همچنین، برخلاف برخی روش‌های کمی، در تحلیل محتوای کیفی، انسان‌محوری ملاک است و در مقابل اعداد، به مفاهیم توجه می‌شود (مایکات و مورهاوس،<sup>۴</sup> ۱۹۹۵: ۴۵-۵۰). نمی‌توان دانش و متن را به اعداد تقلیل داد و لازم است در موارد بسیاری، درباره مفاهیم تأمل کرد. می‌توان فراسوی اعداد یا اثبات و آزمون، به محتوای متن و پیام‌های آن التفات داشت. آگاهی از محتوای متن و اندیشه هم می‌تواند محتوای آشکار و هم محتوای نهان را دربر بگیرد و نمی‌توان با اصرار بر اثبات یا توصیف صرف، پژوهشگر را از تفسیر و حتی قضاوت منع کرد. تحلیل محتوای کیفی بینشی استقرایی دارد، به این معنا که مبتنی بر واری و استنباط مضامین و موضوعات از مستندات و یافته‌های خام است که گاه به طرح نظریه نیز می‌انجامد. در تحلیل محتوای کیفی، سه‌گانه توصیف، تبیین و تحلیل در یک هم‌نوایی موزون، آهنگ آن دارند تا درکی جامع از متن و مضامین بر جای بگذارند. غایت روش پژوهش تحلیل محتوا، آگاهی از ناخودآگاه متن یا

1. Harold Lasswell
2. Nathan Leites
3. Bernard Berelson
4. Maykut and Morehouse

اندیشه و شناخت بهتر است. تحلیل محتوای کیفی با نقد تحلیل محتوای کمی، بر لزوم اعتنا به معنا اصرار می‌ورزد (ویر،<sup>۱</sup> ۱۹۹۰). بدین‌قرار، می‌توان به‌جای اصرار بر آزمون نظریه، به نظریه‌پردازی و یا حداقل، تعدیل و اصلاح برخی نظریات نیز خطر کرد.

در میان انواع روش‌های تحلیل محتوای کیفی (عرفی،<sup>۲</sup> تلخیصی<sup>۳</sup> و جهت‌دار<sup>۴</sup>)، پژوهش حاضر از تحلیل محتوای جهت‌دار بهره می‌گیرد. در تحلیل محتوای عرفی، داده‌ها از پیش موجود نیستند و پژوهشگر هم‌زمان، در پی جمع‌آوری و تحلیل داده‌ها است. در روش تلخیصی که قرابت بیشتری با روش‌های کمی دارد، بیش از هر چیز، شناسایی و ارزیابی فراوانی مفاهیم و مضامین مبنای کار است. در روش تحلیل محتوای جهت‌دار، دیدگاه‌ها و نظریات پیشین وجود دارند؛ اما رسالت پژوهشگر توصیف، تحلیل و تفسیر بیشتر با نگاهی متفاوت است. هدف از تحلیل محتوای جهت‌دار، استوارسازی، گسترش مفهومی یا حتی ابداع نظریه است. در تحلیل محتوای جهت‌دار، پژوهشگر از پشتوانه نظری و تاریخی بهره می‌گیرد و پژوهش خود را بی‌نیاز از ظرفیت‌ها و داشته‌های موجود نمی‌پندارد. پژوهشگر بر آن نیست که نظریات و دیدگاه‌های موجود را یکسره نادیده بگیرد، بلکه از پشتوانه مفهومی، نظری و پژوهشی موجود بهره می‌گیرد. در مقابل، پژوهشگر در پی بازگویی و تکرار دیدگاه‌های قدما و پیشینیان نیز نیست، بلکه اصلاح، تعالی و یا ابداع دیدگاهی نوین را مطمح‌نظر دارد. در تحلیل محتوای جهت‌دار، آغاز کار با مبنا یا چشم‌انداز نظری است و در طول پژوهش نیز از یافته‌های دانشوران و متفکران استفاده می‌شود. بهره‌گیری از نظریات و دیدگاه‌های پیشین و تلاش برای ارائه فهمی گسترده‌تر، از ملاحظات مهم در این روش پژوهش است. در چنین روشی، پژوهشگر در ابتدا پرسش یا مسئله را مبنای کار قرار می‌دهد؛ با اتکا به مبانی نظری و نظریات موجود شروع می‌کند؛ یک موضوع یا نمونه مورد‌نظر را واکاوی می‌کند؛ برای مفاهیم و انسجام محتوایی در تفسیر متون و رویدادها ارزش قائل است و سرانجام، با تفسیر ژرف و استنباط جامع، به نگاهی نو دست می‌یابد یا حداقل دیدگاه‌های پیشین را تعدیل و اصلاح می‌کند یا اینکه آن‌ها را بسط می‌دهد.

#### ۴. کتیبه‌ها و متون کهن ایران و آیین زمامداری

درباره تقسیم‌بندی تاریخ ایران دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد که شرح آن‌ها تنها به اطالۀ کلام می‌انجامد. به‌عنوان مقدمه‌ای بر آغاز بازخوانی متون کهن ایران، درنگ درباره خود ایران و دوره

1. Weber
2. Conventional
3. Summative
4. Directed

تاریخی موردنظر اهمیت دارد. در یک تقسیم‌بندی کلی، می‌توان تاریخ ایران را از منظر تحولات تاریخ سیاسی، به چهار دوره باستان، روزگار فترت یا دوره میانه (از زوال ساسانی تا برآمدن صفوی)، دوره احیای زمامداری ایرانی (صفویه) تا قرن نوزدهم و سرانجام ایران معاصر، از قرن نوزدهم تا اکنون، تفکیک کرد. در این گفتار، ما بر متون مرتبط با ایران باستان با عنوان متون کهن تمرکز می‌کنیم؛ متونی که در سده‌های دور، درباره سرزمینی به نام ایران و جامعه ایرانیان اندیشه‌ورزی می‌کردند. در دوره باستان نیز گرچه از حیث آگاهی ما از مسئله زمامداری سه سلسله هخامنشیان، اشکانیان و ساسانیان و حتی پیش از آن‌ها مادها حضور دارند؛ اما با التفات به کمبود و فقر منابع و متون در دوره ماد و اشکانی، بر کتیبه‌ها و متون مرتبط با دوره هخامنشی و به‌ویژه ساسانی تمرکز می‌شود.

درباره دیرینگی ایران نیز می‌توان کوتاه سخن گفت تا از قدمت ایران دست‌کم در نام و آوازه آگاهی یافت و اینکه نام ایران در متونی که درباره زمامداری ایران نوشته می‌شدند تداعی‌گر یک اجتماع تاریخی و فرهنگی یا یک ملت بود. نام ایران ابتدا «آریان» یا «آرین» تلفظ می‌شد و مخفف ریشه کهن «آریانوم» یا «آریانام» به معنای «سرزمین آریایی‌ها» بود که شاخه‌ای از جامعه شبانی هندواروپایی بودند که حدود چهار هزار سال پیش در فلات ایران ساکن شدند و نامشان را به این سرزمین دادند (داندامایف، ۱۳۸۹: ۱؛ امانت، ۱۴۰۰: ۱۶-۱۷).

در اوستا از «کشور خُونیرَس» سخن به میان می‌آید که «بزرگ‌ترین و بهترین سرزمین‌ها باشد» و آن را «جایگاه آریاها» می‌داند (پورداد، ۱۳۹۴، یسنا، هات ۵۷: ۲۹۰). براساس آنچه از بُندِش می‌فهمیم، جهان از «هفت پاره» یا کشور تشکیل شد که «خُونیرَس» یا ایران، «میانه ایشان و به اندازه ایشان است» و از میان این هفت کشور، «نیکی در خُونیرَس بیش آفریده شد» (بُندِش، ۷۱-۷۰). در اوستا از «ایران‌ویج» یا «انیرین ونجه» نیز بحث می‌شود. ویج یا ونجه در معنای خاستگاه و انیرین به معنای آریا بود که می‌توان آن را خاستگاه آریاها دانست (پورداد، ۱۳۹۴، فرگرد اول و فرگرد دوم وندیداد: ۵۱۵-۴۹۷). «ایران‌ویج» را «میانه جهان» می‌خواندند (بُندِش، ۴۰). در متون کهن، از «ایران‌شهر» نیز به کرات سخن به میان می‌آید. ایران‌شهر نام کهن ایران در عصر ساسانیان بود. زمامداری ساسانیان بر پایه تمرکزگرایی بود و در این عصر، ایران‌شهر به مثابه یک واحد سیاسی و جغرافیایی، مفهوم و معنای روشنی پیدا می‌کند. بیشتر متون تاریخی ایران نیز در دوره ساسانیان تدوین شدند و بدین‌قرار، تأمل جدی درباره متون این دوره اهمیت خاصی دارد.

با التفات به چنان قدمت و دیرینگی تحت عناوینی همچون آریان، خُونیرَس، ایران‌ویج،

ایران‌شهر و ایران و با در نظر گرفتن اهمیت تدبیر دربارهٔ ادارهٔ سرزمین تاریخی ایران، اکنون می‌توان متونی را بازخوانی کرد که دربارهٔ زمامداری ایران یا راه و رسم ادارهٔ مملکت، موضوعات شایان تأملی را مطرح کردند. خوانش متون کهن ما را یاری می‌رساند تا دربارهٔ اهمیت مسئلهٔ زمامداری در سنت تاریخی سرزمینی کهن بیش از پیش تأمل کنیم.

## ۱-۴. اوستا

با اوستا می‌آغازیم که متن دینی و مشتمل بر آموزه‌ها و سروده‌های زرتشت است و با تأمل جدی در آن می‌توان به ملاحظاتی دربارهٔ آیین شهریاری و زمامداری و نسبت مردم و فرمانروایان آگاهی یافت. در این کهن‌ترین کتاب ایران، به کرات، خرد و دانایی و مهر و فروتنی تمجید می‌شود. در گات‌ها به مثابهٔ قدیم‌ترین آثار ملی ایرانیان، ظلم، ستم، بیداد و آزار مردم مصداق بدکرداری شناخته می‌شود و زمامداری خوب هنگامی میسر خواهد شد که «پادشاهان خوب با اعمال و شناخته‌شده» فرمانروایی کنند تا با تدبیر آن شهریاری که «به منش پاک آراسته است» برای مردم «منزل‌های نیک» فراهم آید و «به ما پایداری و نیرو بخشد» (پورداد، ۱۳۹۴، گات‌ها، سپنتمد گات یسنا ۴۸: ۱۴۵). تلاش همگانی باید معطوف به این باشد که «صلح و آسایش برقرار گردد» و چنین مهمی در گرو «عدالت و پاک‌اندیشی و شهریاری» است (پورداد، ۱۳۹۴، گات‌ها، اهنود گات یسنا ۲۹: ۱۰۷). شهریاران حقیقی فرزاندانی هستند که برای بهترین راستی فرمانروایی می‌کنند و براساس زعامت «شهریاران نیک‌خواه»، مردمان رنجور نمی‌شوند؛ «به راستی پادشاهی را از آن کسی شمريم و از آن کسی دانيم و از برای کسی خواستاريم که بهتر پادشاهی کند» (پورداد، ۱۳۹۴، یسنا، هات ۳۵: ۲۵۸). همچنین، در یسنا به نقش زمامداران نیک‌اندیش در ثبات و سعادت زندگی جامعه اشاره می‌شود: «شهریاران پاک را همی خوانيم و می‌ستایيم برای پناه و سرداری و پاسبانی و نگاهداری» تا بلکه «مایهٔ زندگی خوب» باشند. افزون بر شهریاران پاک و نیک‌اندیش، «آیین داد» نیز ستایش می‌شود (پورداد، ۱۳۹۴، یسنا، «ها» ۷۱: ۳۲۷-۳۲۹). در جامعه‌ای که چنین «شهریاران خوب» زمام امور را در دست داشته باشند، آن‌ها را «ما می‌ستایيم»؛ چراکه زمامداری سزاوار کسی است که «برای بهترین راستی» عمل می‌کند و «بهتر سلطنت کند» (پورداد، ۱۳۹۴، یسنا، هات ۱۳۹۴، هفتن یشت بزرگ: ۱۲۸). راستی و دادگری به‌سان فضیلت‌های استوار در امر زمامداری ستایش می‌شوند و انحراف از این فضایل، آغازی بر بدکرداری و بیدادگری خواهد بود. سیاست و زمامداری مطلوب در اوستا چنین است که «در آن بسیار غذا تهیه می‌شود، بهره و بخشش بسیار است، با اسب‌های شیهه‌زننده و گردونه‌های

خروشنده و تازیانه‌های طنبن براندازه است، در آن خوراک فراوان و آذوقه ذخیره شده است، چیزهای معطر موجود است و در انبارش آنچه دل کسی بخواهد و آنچه برای زندگانی خوش به کار آید فراوان باشد» (پورداد، ۱۳۹۴، یشت‌ها، آبان یشت: ۲۴۱). در اوستا، خوانشی اخلاقی از مسئله زمامداری وجود دارد و رسالت زمامداری را بیش از هر چیز، در سعادت جامعه خلاصه می‌کند. اوستا، فراتر از اصرار بر دوام زمامداری به هر ترتیبی، اثربخشی آن در زمینه تحول زندگی جمعی و برقراری راستی و دادگری را در مرکز بحث قرار می‌دهد.

## ۲-۴. کتیبه‌های عصر هخامنشی

کتیبه‌های دوره هخامنشی منابع مهمی برای درک آیین زمامداری در ایران باستان هستند. کتیبه بیستون یکی از سنگ‌نبشته‌های مهم دوره هخامنشیان، به فرمان داریوش اول در کوه بیستون نقش بسته است. این کتیبه با قدمتی نزدیک به بیست و پنج قرن، سند مهمی درباره تمدن ایرانی و وجود نظام سیاسی و اجتماعی دیرپا در ایران است. داریوش که بر رقبای پیروز شد، شرح قابل تأملی را از کامیابی و اقتدار خود بازگو می‌کند. او خود را «از تخمه هخامنش» می‌داند (کتیبه بیستون، ستون اول، بند سوم) و تأکید می‌کند که «اهورامزدا شهریاری را به من عطا کرد» (کتیبه بیستون، ستون اول، بند پنجم). داریوش زمامداری خود را «خواست اهورامزدا» می‌داند (کتیبه بیستون، ۱۳۸۲: ستون اول، بند ششم) و خود را شهریاری توصیف می‌کرد که ورای هر رأی و مقامی قرار دارد؛ به گونه‌ای که هر تدبیر و اندیشه‌ای درباره «دوست» و «دشمن» تحت اراده اوست (کتیبه بیستون، ۱۳۸۲: ستون اول، بند هشتم). به همین خاطر، از اتمام خود برای فرونشاندن قیام علیه شهریاری با افتخار سخن می‌گوید و از دعای او چنین برمی‌آید که از نظمی اقتدارگرا با محوریت دولت مقتدر سخن می‌گوید.

کتیبه بیستون تجلی اراده پادشاهی مقتدر برای واپس‌نشاندن «یاغیان»، برقراری وحدت و زمامداری اقتدارگرا است؛ کسی که مشروعیت زعامت خود را به خواست اهورامزدا گره می‌زد و بدین‌سان مدعی بود که در برابر یاغیان «من هر طور خواستم با آن‌ها رفتار می‌کنم» (کتیبه بیستون، ۱۳۸۲: ستون چهارم، بند چهارم). اندرز داریوش شاه به زمامدار پس از خود چنین بود که «از دروغ سخت پرهیز کن» تا «کشور تو سالم بماند» (کتیبه بیستون، ۱۳۸۲: ستون چهارم، بند پنجم). او دروغ و ستم را نکوهش می‌کرد و نصیحتش به زمامداران این گونه بود که از «آیین دشمنی» و ظلم و جور «بر بیچارگان» پرهیز کنند (کتیبه بیستون، ۱۳۸۲: ستون چهارم، بند سیزدهم). داریوش هخامنشی، منش ستمگری را سُست و ناستوار می‌خواند و بر این باور بود

که دروغ و ستم موجبات تباهی یک کشور را فراهم می‌آورند. بازخوانی این کتیبه آشکار می‌سازد زمامداری داریوش هخامنشی بر پایه اقتدارگرایی بود؛ اما نسبت چندانی با ستمگری نداشت یا دست کم، داریوش شاه نیک آگاه بود که در پیش گرفتن ستمگری شالوده‌شهریاری را متزلزل می‌سازد. او ضمن اقتدارگرایی و داعیه مشروعیت ایزدی، درباره مراعات برخی مصالح برای اداره امور جامعه آگاه بود. البته به این مسئله باید التفات داشت که «نظریه مشروعیت الهی سلطنت» حتی «قبل از زمان کورش وجود داشته است»، یعنی اندیشه مشروعیت ایزدی زمامداری، قدمتی بیشتر از کتیبه‌ها داشت (لوکوک، ۱۳۸۶: ۷۶).

در کتیبه‌های نقش رستم، داریوش «یگانه فرمانروا» توصیف می‌شود که «اهورامزدا خدای بزرگ» او را «شاه کرد» و از زبان داریوش با اشاره به تسلط پادشاه بر همه ارکان و مردمان، چنین گفته می‌شود که «قانون من آن‌ها را نگاه داشت» (کتیبه‌های نقش رستم، در: لوکوک، ۱۳۸۶: ۲۶۱-۲۶۲). در کتیبه‌های مربوط به خشایارشا نیز از او به‌عنوان شاه برگزیده خدا نام برده می‌شود که «یگانه شاه» و «یگانه فرمانروا» است (کتیبه‌های تخت جمشید، در: لوکوک، ۱۳۸۶: ۳۰۱). او خود را «شاه مردمان با تبارها بسیار» می‌دانست که «آنچه را من به آن‌ها می‌گفتم می‌کردند» و «قانون من آن‌ها را نگاه دارد» (همان: ۳۰۹-۳۰۶). اردشیر اول نیز به‌همین ترتیب، خود را «شاه شاهان» و «شاه سرزمین‌های با زبان‌های بسیار» توصیف می‌کرد و داریوش دوم خود را «شاه این زمین بزرگ تا دوردست» می‌خواند که «اهورامزدا این مردم را به من داد» و «به خواست اهورامزدا من روی این زمین شاه هستم» (کتیبه‌های اردشیر اول در تخت جمشید، در: لوکوک، ۱۳۸۶: ۳۱۹).

کتیبه‌های عهد هخامنشی نمایانگر قدرت برتر اهورامزدا، مشروعیت ایزدی نهاد پادشاهی، فضیلت‌های شهریاری و اندرزه‌های مصلحانه زمامداران برای جانشینان خود هستند. زمامداران درباره بی‌بنیادی بیداد و ستمگری آگاه بودند و دوام زمامداری را منوط به مراعات برخی فضیلت‌ها همچون دادگری، راست‌گویی، مهرورزی و وحدت می‌انگاشتند.

### ۳-۴. کارنامه اردشیر بابکان

یکی از متون مهم در دوره زمامداری ساسانیان، کارنامه اردشیر بابکان است. بن‌مایه و مسئله اصلی کارنامه اردشیر بابکان، «آراستن ایرانشهر به یک‌خدایی» و آن چیزی است که امروزه «ایجاد حکومت مرکزی مقتدر» می‌خوانیم (کارنامه اردشیر بابکان، ۱۳۶۹: ۱۶). دغدغه



اصلی آن زمان، وحدت و اقتدار ایران بود و اردشیر در قامت شاه ایران شهر، رسالت برقراری وحدت و ایجاد اقتدار را بر عهده داشت تا ایران را «بار دیگر به یک‌خدایی آزد» (همان: ۳۸). پس از آنکه «به اردشیر فرّ کیانی رسید» (همان: ۴۲)، افزون بر تلاش برای استقرار زمامداری مقتدر مرکزی، زرتشت را نیز به دین رسمی ایران تبدیل کرد. بدین‌سان، سرزمین ایران شهر در عهد ساسانی، تشنه‌ دورانی از ثبات، اقتدار و زمامداری مقتدر مرکزی بود که پس از تلاش‌های شاهان ساسانی، به‌ویژه در دوره زمامداری اورمزد (هرمز)، چنان مهمی محقق شد و او «توانست ایران شهر را به یک‌خدایی بازآرد» و حتی «ایران شهر را او پیراسته‌تر کرد، چابک‌تر و نامی‌تر» (همان: ۶۸). کارنامه اردشیر بابکان، دوام و بقای ایران شهر را منوط به هم‌آوایی وحدت فراگیر و اقتدار مرکزی می‌دانست و با گوشزد دوران پیش از اردشیر، ناکامی در وحدت و استیصال در برقراری اقتدار را مقدمه‌ای بر امکان ملوک‌الطوایفی شدن ایران می‌خواند.

#### ۴-۴. نامه تنسر

دغدغه وحدت و اقتدار ایران را می‌توان از نامه تنسر به گشنسب نیز درک کرد. گرچه درباره تاریخ نگارش آن میان برخی مورخان و متفکران اختلاف نظر است؛ اما چنان‌متنی آشکار می‌سازد که تنسر موبد زرتشتی و از خردمندان روزگار، بر آن بود تا با پاسخ به ملاحظات گشنسب (شاه طبرستان) و تشریح واقع‌بینانه زمانه، زمینه را برای فرمان‌برداری گشنسب از اردشیر بابکان فراهم سازد. گذار از وضع نابسامان به شاهنشاهی واحد یا زمامداری مقتدر، بحث محوری نامه تنسر است. او در مقام یک مشاور و معتمد، نقش مهمی در جلوس اردشیر به سلطنت ایفا کرد. تنسر، آهنگ آن داشت تا «به تدبیر او و تیغ اردشیر» همه سران و لشکریان و شاهان زیر لوای فرمانروا و زمامدار واحد درآیند (نامه تنسر به گشنسب، ۱۳۸۹: ۴). او مصلحت ایران را در وحدت فراگیر می‌دید و ضمن پذیرش برخی از شکوه‌های گشنسب درباره اردشیر، صلاح مملکت را در هم‌آوایی و اتحاد خلاصه می‌کرد. تنسر درک شایان تأملی از احوال روزگار داشت و تلاش می‌کرد تا زمامداری را به «نظم و آیین قدیم» بازگرداند (همان: ۷). احیای آیین قدیمی زمامداری نزد تنسر و جاهت خاصی داشت و او سعی می‌کرد تا نگاه گشنسب را فراسوی جدال‌های سیاسی و رقابت، متوجه دشواری وضع مملکت نماید.

تنسر ضمن تأیید برخی ناروایی‌ها، از دو سنت در امر زمامداری سخن می‌گوید. «سنت اولین عدل است» که گم‌شده روزگار است و «سنت آخرین جور است» که چنان رواج یافته که مردم با آن «آرام گرفته‌اند». با وجود این، اگر بنا باشد بر بیداد فائم آیم و طریق دادگری در پیش

گیریم، تنها «شاهنشاه» بر هر تغییر و تدبیر «مسلط است». تنسر بیم آن داشت که با از میان رفتن اقتدار، کیان جامعه از بین برود و ضمن در نظر داشتن تدابیری برای حُسن اداره مملکت، بر این باور بود که اگر مردم از فرمان برداری شاه «بیرون شوند»، آنگاه «حساب از میان برخاست» و «آبروی این چنین ملک جز به خون ریختن برقرار نیاید» (همان: ۵۷-۵۳). او عصیان علیه شاه را «بدعت» می داند؛ چراکه هرگاه «بنیاد زایل شود، خانه متداعی و خراب گردد» و به همین خاطر است که پس از دارا، «ملوک طوایف» هر کدام «برای خویش آتشگاه ساخته» و بدعت بسیاری نهادند (همان: ۶۶-۶۰). گرچه تنسر دوام و قوام ایران را مرهون وحدت گرداگرد اقتدار مرکزی با زمامداری یگانه می داند؛ اما منکر مصلحت مردم یا رعایا نیست و نیک آگاه است که «چون رعیت درویش شد، خزانه پادشاه خالی ماند» و «ملک از دست شود». او بر این مسئله پافشاری می کرد که اگر کار مملکت به جایی رسد که «رعیت و زیردستان» امن و آسوده نباشند، «زود انقلاب پذیرد» و «پادشاه به عجز رأی و ضعف قوت منسوب شود» (همان: ۸۰-۶۸). انتظار تنسر از زمامدار، «خیر و صلاح» رعایا بود و مانایی زمامداری را منوط به مراعات خیر و مصلحت رعایا می دانست (همان: ۹۲). نامه تنسر را می توان یکی از شاهکارهای متون مرتبط با ایران باستان دانست که میراث گران سنگی درباره آیین زمامداری برای تاریخ و سیاست ایران به یادگار نهاد. کلیت نامه تنسر بر شالوده سه موضوع مهم یعنی اقتدار مرکزی، وحدت فراگیر و مصلحت مملکت یا خیر و صلاح رعایا استوار است. درحقیقت، در نگاه تنسر، در سایه زمامداری اقتدارگرا می توان خیر و صلاح همگانی را به زمامدار یادآور شد و جز از مجرای زمامداری مقتدر و وحدتی فراگیر، نمی توان به امکان تحقق مصلحت عامه امیدوار بود.

## ۵-۴. عهد اردشیر

عهد اردشیر یکی دیگر از آثار کهن ایرانی در باب آیین زمامداری یا رسم مملکت داری است. این اثر «متضمن وصایای سیاسی اردشیر به شاهان ایرانی است که پس از او به پادشاهی می رسند» و اندرزهایی را می آورد که «در اداره مملکت» لازم هستند (تفضلی، ۱۳۷۷: ۲۱۵). اهمیت عهد اردشیر به گونه ای است که حتی برخی این سند را «قانون اساسی ایران در روزگار ساسانی» توصیف کردند (عهد اردشیر، ۱۳۴۸: دیباچه). اندرز شاه اردشیر به شهریاران و زمامداران پس از خود با تأکید بر دغدغه رعایا یا «اندیشمندی فرودستان» آغاز می شود و به زمامدار چنین پند می دهد که: «دمی از بهبودی بخشیدن به کشور خویش باز نایستند». او، آن

زاممداری را که بدون اندیشه و خرد، «هرچه خواهد بگوید» و «هرچه خواهد بکند»، چنان ناستورا می‌داند که «چنین شاهی زود تباه گردد و همه آنچه برایش نهاده‌اند تباه کند و پس از خودش کشوری بازگذارد ویرانه» (همان: ۶۵-۶۳). اردشیر، دین را «بنیاد» و شاهی را «ستون» توصیف می‌کرد؛ اما «نیرنگ دینی» را «بیمناک‌ترین گزندها» می‌خواند و همه چیز را تحت اراده شاه می‌دانست تا کشور «یگانه شود» (همان: ۷۰-۶۷).

شاه ساسانی دو تهدید اساسی برای زاممداری را «چیره‌شدن ملت‌های دشمن» و «تباه‌شدن فرزاندگی» می‌دانست و بر این اندرز اصرار می‌ورزید که «دین و خرد» را بزرگ شمیرد (همان: ۷۲-۷۳). مهم‌تر از هر چیز، زاممدار نباید از اندیشه مردم غافل شود و آنچه از پیشینیان آموختیم این است که «خوشی راستین رعیت در ستودن شاهان است و خوشی راستین شاهان در مهرورزی به رعیت». اندرز شاه اردشیر درباره ضرورت التفات شهاریان به مردم چنان است که باور داشت زاممدار «باید نخست خداوند، پس از او مردم، سپس خویشتن را در نظر گیرد» (همان: ۸۴-۸۱). عهد اردشیر تجلی تدبیر سیاسی درباره مصلحت رعایا است و اردشیر بابکان در مقام مؤسس و پیشگام، بر آن بود تا اندیشه شهاریان و زاممداران ایران را متوجه صلاح حال رعایا کند. او «خوبی‌ها» و «جوانمردی‌ها» را به شاهان یادآوری و راه درست زاممداری را این‌گونه خلاصه می‌کرد که «خرد را بر هوس چیره سازید» (همان: ۹۱-۸۷). چیرگی خرد بر هوس و فرومایگی، موجب مانایی زاممداری و نیک‌نامی در تاریخ است و زاممدار باید آگاه باشد که «نسزاست ما یادگار بدبختی‌ها و بازمانده تباهی‌ها شویم» (همان: ۱۰۱).

## ۶-۴. توقیعات، پندنامه و خطابه‌های خسرو انوشیروان

انوشیروان ساسانی در زمره پادشاهان ایران باستان بود که متون متعددی در ادوار تاریخی مختلف، شیوه زاممداری او را بیشتر با نگرشی تحسین‌آمیز، تشریح کرده‌اند. فرامین، خطابه‌ها و اندرزهای بسیاری از کسری انوشیروان درباره آیین مملکت‌داری، به‌ویژه شیوه برخورد با مردم، وجود دارد. او رسالت خود را «بنیان نهادن آیین‌ها و قانون‌ها» می‌دانست که «نفعش برای لشکر ما و رعیت ما» باشد و به «گسترش داد» بینجامد. در این مسیر، «عقول» را مبنا قرار می‌داد و از هر «ستم و رشک و طمع و حرص و بخل و سوءتدبیر و نادانی و سست‌پیمانی و حق‌ناشناسی» بیزاری می‌جست (توقیعات کسری انوشیروان، ۱۳۳۴: مقدمه مجتبی مینوی). انوشیروان ساسانی در برابر پرسشی درباره غصب ملک و جور ملک‌زاده نرسی، او را «سُست خرد» می‌خواند که خلاف «منشور عدالت» عمل می‌کند و لازم است عمل او اصلاح شود تا

موجب بیداری و «تنبیه سرتاسر خفته خزدان گردد» (همان: ۱۷). شاه نوشیروان، عدل را «جامع» می‌دانست نه «جزوی» که تحقق آن «موجب توفیر و تکثیر خزان ملوک است» (همان: ۲۰-۱۹). البته کسری انوشیروان خود را «پادشاه صاحب‌خزانه» می‌نامید که «از هیچ‌کس خوف و از هیچ‌جا رجا نباشد»؛ اما «بر وفق علم»، شایسته آن است که «به‌راستی و درستی» عمل کرد (همان: ۳۰). او بر این عقیده بود که «به‌موجب عقل و شرع» بر پادشاهان دارای اقتدار لازم است که «همگی همّت بر مقتضای صلاح عام و نظام تام مصروف داشته» تا خود و «عامه مردم» را به‌سوی «صلاح» سوق دهند و از «فساد» بازدارند که بدین طریق است که «صلاح عامه» حفظ خواهد شد (همان: ۴۵). خسرو انوشیروان همچنین «دین و دانش» را «دو امر جلیل‌القدر» برای «اساس مَلک» و «حافظ و مصلح مزاج دولت» می‌انگاشت که لازم است به مراعات آن‌ها همت گمارد (همان: ۶۸).

انوشیروان ساسانی در خطابه‌ها و اندرزهای خود نیز توجه خاصی به «عریض رعیت» داشت و از عوامل خود می‌خواست «به تمام امور آن‌ها از روی حقیقت برسند» و از «دادخواهی‌ها آنچه را که توانستند داوری کنند» و اگر داوری دشوار می‌شد، به شاه «گزارش کنند». انوشیروان مدعی بود کار خراج و رعیت چنان اهمیت دارد که باید «ده به ده» رفت و گره از کار «یک‌یک مردم کشور» باز کرد تا بلکه با چنین تدبیری، «زیونی دشمن، آرامش کشور، گشوده شدن درهای روزی، یافتن بزرگی و سرافرازی» محقق شود (محمدی ملایری، ۱۳۷۵: ۲۵۰-۲۳۸). جوهره پند و اندرزهای خسرو انوشیروان به همگان از جمله زمامداران و آگاهان جامعه چنین بود: «کار را به داندگان فرمایید»؛ «پند حکیمان پذیرید»؛ «کار ناکردنی مکنید»؛ «به کارها سُستی مکنید»؛ «کارها به گزاف مکنید»؛ «مال را فدای تن کنید»؛ «تن را فدای دین کنید»؛ «از این جهان نام نیکو برید»؛ «خویشتن را به‌راستی معروف کنید»؛ «دنیا را به نادانی مگذارید»؛ «از بلای کسان عبرت بگیرید»؛ «در کارها مدارا کنید»؛ «با کسی ستیزه و لجاج مکنید»؛ «پای به اندازه گلیم دراز کنید»؛ «خرج به اندازه دخل کنید»؛ «چشم و زبان و دست را نگاه دارید»؛ «سخن بد و بیهوده مگویید»؛ «آنچه به زبان دارید، به دل در همان دارید»؛ «دانش آموزید»؛ «جوانمردی پیشه گیرید»؛ «به مال یتیمان طمع مکنید»؛ «دل را به آز مدهید»؛ «از علم خود بهره گیرید»؛ «سخن به پخته و به اندیشه گویند» (بلخی، بی‌تا: ۳۲-۱). چنین پندها و خطابه‌هایی آشکار می‌سازد که نزد کسری انوشیروان، سیاست و زمامداری را می‌توان بر شالوده‌ای اخلاقی استوار کرد که متضمن مؤلفه‌های دانش، دادگری، جدیت، رواداری و جوانمردی است.

## ۷-۴. مآذیان هزاردادستان

از دوره ساسانیان چندین مجموعه حقوقی یا رویه‌های قضایی وجود داشت که امروز تنها یکی از آن‌ها به نام مآذیان هزاردادستان باقی مانده است. به احتمال، تألیف این کتاب از دوره خسرو انوشیروان آغاز شد و در دوره خسرو پرویز خاتمه یافت. این اثر تاریخی روایت شایان تأملی از وضع دوره ساسانی ارائه می‌دهد و مباحثی درباره قوانین مدنی دربردارد (تفضلی، ۱۳۷۷: ۲۸۶-۲۸۷). این کتاب توسط فرخ‌مرد بهرامان تدوین شد و درباره حقوق دوره ساسانی و ظاهراً برای استفاده آگاهان یا عالمان به امر حقوق، خاصه حقوق مدنی (ازجمله احوال شخصیه، مالکیت، ارث، وکالت، ضمانت، غرامت، مشارکت، وصیت و مصادره) است. باوجوداین، نمی‌توان این اثر را حقوق مدون یا حقوق نوشته نامید، بلکه بیشتر ناظر بر رویه قضایی یا حقوق عرفی و دربردارنده فتواها و آرای حقوقی است. اهمیت این کتاب این است که وجاهت حقوق مدنی جامعه ایران ساسانی و دغدغه برای سامان اجتماعی و سیاسی مملکت را آشکار می‌سازد. همچنین، از این متن برمی‌آید که تنها موبدان در امور حقوقی یکه‌تاز نبودند، بلکه دانایان و متخصصان حقوق نیز در این زمینه نقش داشتند. کتاب که «مخزنی است از بنیادهای خرد و آفرینش و هوشیاری و آگاهی»، رسالت خود را «مهی و بهی و ارجمنندی مردمان» و «حفظ گوهر مردمی» می‌داند (مآذیان هزاردادستان، ۵۹). مآذیان هزاردادستان بر آن است به «سعادت و اعتلای نامی» مردمان کمک کند و «دانش و آگاهی» را «اساسی‌ترین، سودمندترین و اندیشمندانه‌ترین» امر به حساب می‌آورد. با دانش و آگاهی است که می‌توان از «دادخواهی و دادرسی» سخن گفت و «راه خویش‌کاری» را شناخت و «منش و گفتار و کنش» را «بر پایه راستی» نهاد (مآذیان هزاردادستان، ۶۳). مآذیان هزاردادستان پس از تأکید بر بسط آگاهی، به قوانین و رویه‌هایی اشاره می‌کند از قبیل آن‌ها، نظم و سامان جمعی شکل بگیرد. تفصیل جزء جزء این رویه‌ها در این مقال میسر نیست و تنها می‌توان چنین ادعا کرد که با تورق یا مذاقه در این بندهای تاریخی، اهمیت نظم و ثبات نظام اجتماعی آشکار می‌شود. درباره همه زوایای زندگی جمعی ایرانیان مسائلی مطرح می‌شود که با بازخوانی متن و التفات به زمانه تاریخی دوردست آن، می‌توان چنان تدبیری را از حیث آیین زمامداری و اداره امور جامعه، شایسته تمجید دانست. موضوعات مهمی، از تحکیم بنیان خانواده تا روابط جمعی اهالی مملکت و اطمینان از نظم جامعه در سراسر مآذیان هزاردادستان محوریت دارند و سزاوار است این اثر کهن را تجلی درایت دانایان برای تحکیم اساس جامعه تلقی کرد.

## ۸-۴. کتیبه‌های عهد ساسانی

از کتیبه‌های دوره ساسانی نیز می‌توان سخن به میان آورد. برخی از پادشاهان ساسانی در کتیبه‌های خود، مواردی را درباره مبنای مشروعیت و اسلوب زمامداری به‌ویژه وجاهت اقتدار و وحدت مطرح می‌کردند. کتیبه سه‌زبانۀ اردشیر بابکان در نقش رستم، پس از معرفی اردشیر، بر این موضوع تأکید می‌کند که او چهار از ایزدان دارد و «بابک‌شاه» به‌عنوان «پور خدایگان» توصیف می‌شود (تفضلی، ۱۳۷۷: ۸۴). کتیبه‌های شاپور اول، از اهمیت خاصی در دوره ساسانی برخوردار هستند. به‌ویژه در کتیبه کعبه زرتشت، شاپور از نژاد خدایی خود سخن می‌گوید و سپس، به قدرت زمامداری خود و پیروزی بر «والریان» و فتح سرزمین‌های روم اشاره می‌کند. اینکه کسانی را وادار به «باج‌گزاری و انقیاد» کرد که بنای دشمنی با «ایران‌شهر» داشتند؛ سرزمین «ما و پدر و نیاکان و پیشینیان ما». حراست از ایران‌شهر در این کتیبه رسالت مهمی است که به‌مثابه یک تکلیف برای زمامداران توصیف می‌شود. افزون بر این، بر پیوند ساسانیان با هخامنشیان تأکید می‌شود که گواه روشنی از تلاش برای تحکیم مشروعیت و پیوستگی تاریخی است (اسپرینگلینگ، ۱۹۵۳<sup>۱</sup>). همچنین، کتیبه شاپور اول، جایگاه او را در تثبیت زمامداری ساسانی آشکار می‌سازد. پافشاری بر اقتدار شاه و وحدت ایران‌شهر، ترجیح‌بندی متون و کتیبه‌های ایران عصر ساسانی است و ایران‌شهر به‌منزله یک واحد سرزمینی و سیاسی، اهمیت شایان تأملی می‌یابد. تأکید بر گستره سرزمینی ایران و لزوم وحدت و پافشاری بر مشروعیت ایزدی زمامداران را در کتیبه شاپور دوم (تخت جمشید) نیز می‌توان ملاحظه کرد (تفضلی، ۱۳۷۷: ۹۵). همچنین، در کتیبه شاپور سوم، موارد مشابهی درباره قدرت شاه و برگزیدگی او از سوی خدا مطرح می‌شود. درحقیقت، کتیبه‌های ایران عصر ساسانی، بیش از هر چیز، مشروعیت ایزدی، قدرت شاه و وحدت و حفظ ایران‌شهر را بازگو می‌کنند. در دوره ساسانی، اهتمام پادشاهان برای تثبیت جایگاه زمامداری و دغدغه آن‌ها برای تحکیم بنیان مشروعیت اهمیت شایان تأملی داشت. از یک‌سو، رقابت با بیگانگان و دفع تهدیدات آنان موردتوجه بود (اقتدار) و از سوی دیگر، مانایی ایران‌شهر به‌مثابه واحد سیاسی و جغرافیایی محوریت داشت (وحدت).

## ۹-۴. دینگرد

دینگرد نیز گرچه بیشتر به‌عنوان تألیف دینی شناخته می‌شود؛ اما می‌توان در اثنای آن، به شواهدی درباره آیین زمامداری و سامان فرمانروایی دست یافت. این اثر مشتمل بر نه کتاب

### 1. Springling



است که البته کتاب اول و دوم و همچنین، بخش‌هایی از کتاب سوم آن از میان رفته است. در بخش‌هایی از آثار باقی مانده، می‌توان مباحث مهمی را درباره امر سیاست و زمامداری درک کرد. دینگرد سوم از این حیث اهمیت خاصی دارد. در کرده ششم از کتاب سوم، «رواج سود و واپس افکندن زیان» اندرزی شایسته برای «دستگاه پادشاهی» توصیف می‌شود و نیل به چنین مقصودی را منوط به «دادگستری فرآراسته» می‌داند (دینگرد سوم، کرده ششم). در کرده بیست و نهم، از «داد و دین» به منزله «بن‌پاره‌های» سازگار با سرزمین ایران‌شهر یاد می‌شود و شهریاری درست‌کار و با دوام هنگامی میسر خواهد شد که «به نیکویی» کشورداری کند (دینگرد سوم، کرده بیست و نهم). براساس کرده سی و هفتم، شهریار یا زمامدار شایسته کسی است که «در کار فرمان‌دهی بر کشور» تنها بر پایه «فرّه و خرد و هنر» عمل کند (دینگرد سوم، کرده سی و نهم). از کرده چهل و ششم چنین می‌یابیم که رسالت زمامداران، جدا از «بازداشتن انیران و دشمنان» از تسلط بر سرزمین ایران‌شهر، «دور راندن و زدودن تهیدستی و تنگی و نیاز و ناخوشی و بیماری» مردمان نیز است. زمامدار همواره باید تلاش کند تا «داد در شهرها گسترده گردد» که تنها «از راه داد است که کشور به آبادانی می‌رسد» (دینگرد سوم، کرده چهل و ششم). به همین ترتیب، در کرده پنجاه و دوم، دادگری برگرفته از «خرد خدادادی» توصیف می‌شود و «گسترش دادگری»، یگانه راه رواج «دین بهی» قلمداد می‌شود (دینگرد سوم، کرده پنجاه و دوم). در کرده شصت و هشتم، بهترین «شیوه فرمانروایی زمانه» براساس «به‌کارگیری هنرمندان خرد» سنجیده می‌شود. تنها زمامداران خردمند، «زمانه را خواهند شناخت» و تنها با آگاهی از زمانه و کاربست خرد در تدبیر امور، زمامدار «خوش‌نامی» به‌دست خواهد آورد و «سعادت و رستگاری به بار می‌نشیند» (دینگرد سوم، کرده شصت و هشتم).

گرچه چنین مباحثی را در کتاب سوم دینگرد بیشتر می‌توان ملاحظه کرد؛ اما در سایر کتاب‌ها از جمله کتاب چهارم و هفتم دینگرد نیز مواردی از این دست شایان تأمل هستند. دینگرد چهارم، با اشاره به اهمیت بقا و اعتلای ایران‌شهر، زمامداری و اداره مهم امور مملکت را «به‌واسطه درک و عقل و شعور» ممکن می‌پندارد و نیل به ثبات و سامان جمعی را منوط به «هم‌رأیی و قدرت مدیریت در سطح بالا» می‌داند. در صورت وفاداری به چنین روش و منشی، «فرمانروایی فرمان‌روای ایران هرگز از او جدا نخواهد شد» (دینگرد چهارم: ۸۱). با خوانش بخش‌هایی از دینگرد هفتم چنین می‌توان دریافت که زمامدار «بی‌آزار» به‌مثابه «درمانگر کشور» تداعی می‌شود؛ کسی که «نیکان را نیازارد و نیک‌فرمان باشد». در مقابل، زمامداران

ناشایسته و بیدادگر «زنده‌تر از مار گزنده» هستند و از آن‌ها «کین و آزار» می‌رسد (دینگرد هفتم، ۲۷۰-۲۵۷). بدین‌سان، بازتفسیر کتب دینگرد چنین می‌نماید که چنان اثری، در کنار آموزه‌های دینی و اخلاقی، درباره شیوه اداره جامعه و همزیستی مردمان ایرانشهر ذیل اراده یک زمامدار دادگر، خردورز و نیک‌اندیش نیز دغدغه داشت.

## ۵. اقتدارگرایی و مسئله مشروعیت

این کتیبه‌ها و متون که یادگار و یادآور روزگار ایران باستان هستند، اندیشه‌ورزی سیاسی براساس مقتضیات زمانه را بازگو می‌کنند. متون، دورانی را حکایت می‌کنند که فرد یونانی زندگی خود را زیر سایه قانون می‌گذراند؛ اما فخر فرد ایرانی این بود که زیر سایه شاه مقتدر و یا دادگر روزگار می‌گذراند. یونانیان در همه چیز آزاد بودند؛ اما آنان «اربابی به‌نام قانون» داشتند که همه «از آن قانون می‌ترسیدند»؛ همان‌طور که رعایای ایران از شاه حساب می‌بردند. قانون نوشته در یونان، مایه غرور آنان تداعی می‌شد و حتی آزادی را در پیروی از قانون خلاصه می‌کردند (کلی، ۱۳۸۲: ۴۵). البته جایگاه قانون در زمامداری یونانیان به‌معنای وجود حاکمیت قانون نبود، بلکه قانون تجلی اقتدارگرایی سیاسی بود که به زندگی و مصلحت مردم اعتنا داشت. درحقیقت، یونان نیز مانند برخی نظام‌های سیاسی سنتی بر پایه اقتدارگرایی اداره می‌شد؛ اما قانون نوشته به نظم و ثبات اجتماعی کمک شایانی می‌کرد. قانون نوشته در یونان، زندگی جمعی یونانیان را سامان می‌داد و زندگی خوب یونانی نیز در تبعیت همگان از چنان قانونی معنا پیدا می‌کرد. قانون نوشته در کنار سایر ارکان و رویه‌های زمامداری، در خدمت نظم و خیر اعلای دولت‌شهرهای یونان بودند. در یونان باستان، مراعات مصلحت عمومی به‌منزله معیار زمامداری عادلانه شناخته می‌شد. چنین سنتی در ایران باستان نیز وجود داشت. زمامدار دادگر (به‌مثابه تجلی اقتدار)، کسی بود که برای خیر عموم یا صلاح عامه ارزش قائل می‌شد. گرچه اقتدار شاه به قانون یا قاعده خاصی محدود و مشروط نبود؛ اما زمامداران تا حدود بسیاری آگاه بودند که دوام زمامداری منوط به دادگری و رعایت مصلحت عمومی یا خیر جمعی است. مصلحت عامه و خیر همگانی به‌مثابه وجه جمعی زندگی ایرانیان، مضمون و معنایی هنجاری داشت و می‌توان آن را عرف نانوشته و نامدون در امر زمامداری ایران باستان و میراثی مانا در سپهر تاریخ مملکت توصیف کرد.

درباره مبنای مشروعیت زمامداران ایران باستان یعنی فرّ ایزدی باید چنین گفت که لفظ فرّ ایزدی که در زبان هندواروپایی آغازین، آن را «جوهر خورشید» تفسیر می‌کردند (دریایی،

۱۳۸۲: ۳۵) به معنای «نیروی زندگی و کوشش یا شکوه است» و «سپس دارای مفهوم پیروزی و بخت و به‌ویژه بخت شاهی شد» (فرای، ۱۳۶۳: ۲۴). در ایران باستان، صلاحیت زمامداری شاهان تحت عنوان «هنر فرمانروایی» شناخته می‌شد. کاریزمای شاهانه که آن را فرّ یا فرّه می‌گفتند، «هدیه‌ای الهی» تلقی می‌شد که به فرمانروایی که «صلاحیت» یا «گوهر» لازم را داشت، اعطا می‌شد. اگر شاه، هنر فرمانروایی را از دست می‌داد، «ممکن بود این گوهر از او ستانده شود» (امانت، ۱۴۰۰: ۱۹-۱۸). همین موضوع هنر فرمانروایی، ساختار نظام اقتدارگرایانه را تا حدودی تعدیل می‌کرد؛ زیرا زمامداری که با زعامت ضعیف خود زمینه را برای زوال جامعه فراهم می‌آورد، فرّ یا هنر زمامداری و صلاحیت اداره مملکت را از دست می‌داد. این شرایط باعث می‌شد تا تعدیلی در مناسبات قدرت پدید آید.

بر اساس مناسبات سیاسی ایران باستان، تبعیت بی‌چون‌وچرای رعایا از زمامدار برقرار بود و رعایا از حق مشارکت در امر زمامداری و مقاومت در برابر شاه (دادگر یا بیدادگر) برخوردار نبودند. درحقیقت، ملت و مشارکت سیاسی به مفهوم امروزی در مناسبات قدرت نداشت و حق مقاومت سیاسی و مدنی ملت در معنای امروزی، در ایران باستان، به‌مانند شماری دیگر از ممالک هم‌زمان، مرسوم نبود؛ اما زمامداران ایران دربارهٔ مراعات فضیلت‌هایی همچون داد، دین و وداد که به دوام زمامداری آن‌ها کمک می‌کردند، نیک آگاه بودند. در چنان سنتی، حق زندگی خوب حساب جداگانه‌ای از حق مقاومت داشت. بدین‌سان، شیوهٔ زمامداری ایران باستان را نمی‌توان خودکامه، فنودالیسم یا زودگذر توصیف کرد، بلکه نوعی نظام اقتدارگرا در ایران وجود داشت که بر پایهٔ نهاد شاهی استوار بود و دوام آن منوط به مراعات وحدت همگانی، اقتدار مرکزی و پایبندی به صلاح عامه، دادگری و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز براساس رواداری بود. هرچند نمی‌توان و نباید دربارهٔ همهٔ ایران باستان حکمی کلی یا قاعده‌ای تعمیمی را مطرح نظر داشت و در مقاطعی، تحت زعامت برخی شاهان، بیداد و بی‌مایگی وجود داشت که مدح‌گویی متعصبانهٔ چنان زمامدارانی و جاهت‌چندانی ندارد؛ اما در بیشتر ادوار تاریخ ایران باستان، امکان زمینه‌یابی بحث نظم اقتدارگرا همراه با توجه به صلاح حال رعیت و مصلحت مملکت وجود دارد. بر همین اساس، فیلسوفانی همچون هگل در واریسی فهم منطق تحول تاریخی به ایران باستان التفات خاصی داشتند و ایران را در زمینهٔ امر زمامداری و دولت‌مداری، طلایه‌دار و آغازگر در تمدن تاریخی می‌دانستند.

ضعف زمامداری ساسانی از هنگامی آشکار شد که اقتدار و محوریت شاه رو به افول نهاد و «اشراف و روحانیون زرتشتی» مهام امور ایران را در دست گرفتند (دریایی، ۱۳۸۴: ۴۱ و

۵۵). دولت ساسانی هیچ‌گونه اصلاح داخلی را برنمی‌تابید و خیزش‌های مانی و مزدک در اعتراض به برخی نابرابری‌ها و کج‌روی‌ها راه به جایی نبردند. در اواخر عهد ساسانی، شاهان به‌صورت متوالی، هر کدام برای دوره کوتاهی به قدرت می‌رسیدند و خیلی زود کنار می‌رفتند. حتی در مقطعی بین سال‌های ۶۳۰ تا ۶۳۷ میلادی چندین مدعی (خسرو سوم، هرمز پنجم، پیروز دوم و خسرو چهارم) به‌طور هم‌زمان، هر کدام جداگانه بر نواحی مختلف فرمانروایی می‌کردند. نبردهای طولانی با روم که در آخر با «بخت‌برگشتگی حیرت‌انگیز» برای خسرو پرویز همراه بود (پورشریعتی، ۱۳۹۸: ۳۵) و ضعف و بی‌ثباتی داخلی، ساسانی را از صلابت پیشین دور کرد. نشانه‌های چنان‌ضعفی پس از زمامداری خسرو دوم آشکار و به‌تدریج، بر ژرفا و گستره آن افزوده شد؛ به‌گونه‌ای که «فساد و عدم انتظام» در امور مملکت هویدا بود (کریستینسن، ۱۳۸۶: ۱۳۲). در اواخر ساسانی و به‌ویژه عصر یزدگرد سوم، میزان اختلافات و نابسامانی وضع مملکت چنان بود که از آن به‌عنوان «عصر نفاق و چند دستگی» یاد می‌کردند و حتی زمامداری یزدگرد سوم را «پادشاهی سرگردان» می‌نامیدند (دریایی، ۱۳۸۱: ۵۶-۵۸). اقتدار دیرین جای خود را به استیصال و داعیه‌های جاه‌طلبانه داد و همه‌چیز بیانگر ضعف اساسی دولت مرکزی بود؛ چراکه شالوده‌های زمامداری ایرانی متزلزل شده بودند. نامه‌های رستم فرخ‌زاد (فرخ هرمز) فرمانده ایران به یزدگرد سوم که غفلت شاه مملکت و سُستی دولت را به او گوشزد می‌کرد، ژرفای بحران در امر زمامداری را عیان می‌سازد. شکست ایران به فرماندهی رستم در قادسیه و ورود اعراب به تیسفون (موسوم به پایتخت یا دلِ ایرانشهر) و سپس ناکامی در خوزستان و نهاوند، پایان بیش از چهار قرن زمامداری ساسانی بود.

باری، چنان سرگذشتی، چنین می‌نماید که نمی‌توان با غفلت از میراث گذشته درباره آیین زمامداری و سیاست ایرانی به‌درستی تأمل کرد. سیاست را می‌توان تدبیر و سامان‌بخشی امور عمومی دانست. در تاریخ ایران به‌ندرت پیش آمده است که مرکز از سامان و ثبات برخوردار باشد، ولی ولایات و استان‌ها در هرج‌ومرج و بی‌نظمی به‌سر برند. این درس مهمی است که متون کهن ایرانی به‌کرات بازگو می‌کنند. اصرار بر اقتدارگرایی به‌معنای تکرار الگویی واحد برای همه ادوار نیست، بلکه راه و رسم زمامداری یا آیین‌کشورداری تنها باید براساس مقتضیات زمانه و مناسبات نوین باشد. نظم هر ملت در تناظر با «روح و تاریخ خاص آن ملت» شکل می‌گیرد و حقوق یک جامعه «طنین روح یا فرهنگ مردم» است (ساوینی، ۲۰۱۸: ۴۰-۴۲).

## 1. Savigny

به‌همین خاطر، اندیشه‌ورزی یا سیاست‌ورزی دربارهٔ نظم و زمامداری در ایران مستلزم آگاهی از خیر جمعی و مصالح ملی است. موضوعی دیرپا که در تاریخ سیاسی ایران قابل زمینه‌یابی است و در این مقال، تنها به میراث ایران باستان اشاره شد. پرداختن به مسئلهٔ زمامداری و مملکت‌داری اگر در گسست با سنت دیرین ایران دربارهٔ التفات به مصالح ملی رخ دهد، بر ژرفای بحران‌های ملی خواهد افزود. تاریخ سیاسی ایران نگرشی محافظه‌کارانه و مبتکرانه به امر زمامداری دارد و آیین ادارهٔ مهم امور مملکت در تاریخ سیاسی ایران از جایگاه خاصی برخوردار است که در فلسفهٔ سیاسی، شریعت‌نامه و سیاست‌نامه‌های تاریخ ایران هویدا است. خاتمهٔ چنین گفتاری با نقلی از ریچارد فرای سزاوار است که «از همهٔ سرزمین‌های خاورمیانه، ایران شاید هم محافظه‌کارترین و نیز با ابتکارترین آن‌ها باشد» (فرای، ۱۳۶۳: ۱۷).

### نتیجه‌گیری

بازخوانی تاریخ همواره این امکان را برای پژوهشگر و دانشور فراهم می‌سازد تا فراتر از توصیف یا تأیید تحلیل دیگران و تقلید از تفاسیر رایج، به دیدگاهی متمایز دربارهٔ متون و رخدادها دست یابد. در این گفتار، برخی از مهم‌ترین کتیبه‌ها و متون کهن ایران از منظر آیین زمامداری بازتفسیر شدند. چنین تأملی این امکان را میسر می‌سازد تا بتوان فراتر از برخی برداشت‌های متداول، یافته‌های متفاوتی را از دل متون کهن درک کرد. زمامداری ایران باستان چنین می‌نماید که می‌توان از وجود سه مؤلفهٔ اقتدار مرکزی، وحدت فراگیر و التفات به مصالح عامه سخن به‌میان آورد. زمامداری ایران باستان بر این شالوده‌ها استوار بود و توازن میان آن‌ها، با تدبیر شهریار مقتدر خیراندیش، به دوام زمامداری و قوام سامان جمعی یاری می‌رساند. در این میان، بحث مصلحت عمومی یا صلاح حال مردم، به‌مثابهٔ میراثی مهم از آن گذشته، شایان تأمل است. البته نمی‌توان انکار کرد که مصلحت مردم جدا از مصلحت دولت نبود؛ اما زمامداران دولت دربارهٔ تأثیر رضایت مردم بر ثبات سیاسی و دوام زمامداری آگاه بودند و مراعات مصالح عامه به پایداری دولت یاری می‌رساند. همچنین، در زمینهٔ توجه زمامداری به صلاح عامه، آنچه از دل متون کهن برمی‌آید، تحسین و توصیهٔ داد و دادگری است. در پیش گرفتن داد و پرهیز از ستم به اهالی مملکت، نقش مهمی در مصلحت عمومی دارد و متون مختلف با اینکه در ادوار تاریخی متفاوت تحریر شدند؛ اما به وجاهت داد در رضایت جامعه و استواری زمامداری توجه یکسانی داشتند. درحقیقت، اسلوب زمامداری یا اصول مملکت‌داری دورهٔ باستانی ایران خصیصه‌های منحصر به فرد و خاصی داشت که سخت است با کاربری برخی نظریات نوین، تمام زمامداری

ایران باستان را در جوار نظام‌های خودکامه مطلقه قرار داد یا نظریه خودکامگی را به کل تاریخ ایران تعمیم داد. مناسبات زمامداری دوره باستان هنگامی پیچیده می‌شود که گرچه حق مقاومت برای مردم وجود نداشت؛ اما حق زندگی خوب برای آنان از شأن خاصی برخوردار بود و به مثابه یک دغدغه جدی برای زمامداران قابل فهم است. چنین متونی همچنین درباره نقش تاریخی امر زمامداری در تاریخ ایران روشنگر هستند. متون بسیاری در همه ادوار از باستان تا فترت و دوره معاصر درباره آیین زمامداری و راه و رسم مملکت‌داری در سپهر تاریخی ایران وجود دارند که با بازتفسیر آنها می‌توان فراتر از کاربست نظریات انتزاعی، به درک مطلوبی از تجربه تاریخی ایرانیان در زمینه زمامداری دست یافت. آیین زمامداری بحثی دیرپا در ایران است و با اعتنا به چنین موضوعی در ساحت تاریخی ایران، می‌توانیم دریابیم که کجا ایستاده‌ایم و چه نسبتی با گذشته خود و چه جایگاهی در مناسبات جهانی داریم.

## تشکر و قدردانی

۱- این اثر تحت حمایت مادی بنیاد ملی علم ایران (INSF) برگرفته از طرح پسادکتری شماره «۴۰۲۰۱۳۱» انجام شده است. بدین سان، بر خود لازم می‌دانیم از حمایت این نهاد و همچنین، گروه تاریخ دانشگاه تهران که محل اجرای طرح پسادکتری است، قدردانی کنیم.

## منابع

- آذر فرنیغ و آذرباد (۱۳۸۱). دینگرد سوم. به کوشش فریدون فضیلت. چاپ اول. تهران: فرهنگ دهخدا.
- (۱۳۸۹). دینگرد هفتم. به کوشش محمدتقی راشد محصل. چاپ اول. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- (۱۳۹۶). دینگرد چهارم. با پژوهش و کوشش مریم رضایی و سعید عریان. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی.
- ارسطو (۱۳۴۹). سیاست. ترجمه حمید عنایت. چاپ دوم. تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- افلاطون (۱۳۸۴). دوره آثار افلاطون. ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی. چاپ سوم. تهران: خوارزمی.
- امانت، عباس (۱۴۰۰). تاریخ ایران مدرن. چاپ اول. تهران: نشر فراگرد.
- بلخی، ابومحمد بدیع (بی‌تا). پندنامه انوشیروان. نسخه خطی به شماره ۱۲۱۸۳۱۴ در کتابخانه مرکزی و مرکزی اسناد دانشگاه تهران. تهران: مرکز فروش بازار حلبی‌سازها و حجره آقا سید علی.
- بهرامان، فرخ‌مرد (۱۳۹۳). مادیان هزارادستان. به کوشش و پژوهش سعید عریان. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی.
- پانوسی، استفان (۱۳۸۱). تأثیر فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی بر افلاطون. چاپ دوم. تهران: مؤسسه حکمت و فلسفه ایران.
- پورداد، ابراهیم (۱۳۹۴). اوستا. چهار جلدی. چاپ اول. تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.
- پورشریعتی، پروانه (۱۳۹۸). افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی. ترجمه آوا واحدی‌نیا. چاپ اول. تهران: نی.
- پولادی، کمال (۱۳۹۶). تاریخ اندیشه سیاسی در اسلام و ایران. چاپ ششم. تهران: مرکز. پیرنیا، حسن (۱۳۷۰). تاریخ ایران باستان. سه جلدی. چاپ اول. تهران: دنیای کتاب.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۷). تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام. به کوشش ژاله آموزگار. چاپ دوم. تهران: سخن.
- توقیعات کسری انوشروان (۱۳۳۴). به کوشش محمد جلال‌الدین طباطبایی زواری. با مقدمه مجتبی مینوی و حسین نخجوانی. تبریز: مطبعه شفق.
- ثعالبی نیشابوری، ابومنصر عبدالملک بن محمد بن اسماعیل (۱۳۶۹). غرر اخبار ملوک الفارس و سیرهم. ترجمه محمد فضاییلی. تهران: نقره.
- جلیلیان، شهرام (۱۳۹۱). بیستون. چاپ اول. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- (۱۳۹۷). تاریخ تحولات ساسانیان. چاپ دوم. تهران: سمت.
- دادگی، فرنیغ (۱۳۶۹). بندهش. گزارنده: مهرداد بهار. چاپ اول. تهران: توس.
- داندامایف، محمد (۱۳۸۹). تاریخ سیاسی هخامنشی. ترجمه فرید جواهرکلام. چاپ اول. تهران: فرزانه.
- دریایی، تورج (۱۳۸۱). سقوط ساسانیان. ترجمه منصوره اتحادیه و فرحناز امیرخانی حسینی‌لو. چاپ

اول. تهران: نشر تاریخ ایران.

- (۱۳۸۲). تاریخ و فرهنگ ساسانی. ترجمه مهرداد قدرت دیزجی. چاپ اول. تهران: ققنوس.
- (۱۳۸۴). شاهنشاهی ساسانی. ترجمه مرتضی ثاقب‌فر. چاپ دوم. تهران: ققنوس.
- (۱۳۹۹). ساسانیان. ترجمه شهرناز اعتمادی. چاپ دوم. تهران: توس.
- (۱۴۰۲). پادشاه هفت‌اقلیم. ترجمه سارا مشایخ. چاپ دوم. تهران: ققنوس.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۸۵). تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان. چاپ سوم. تهران: قومس.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۹۴). تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پابنده. چاپ دهم. تهران: اساطیر.
- طوسی، خواجه نظام‌الملک (۱۳۶۴). سیرالملوک (سیاست‌نامه). به اهتمام هیوبرت دارک. چاپ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- عنصرالمعالی کیکاووس (۱۳۷۸). قابوس‌نامه. به اهتمام و تصحیح غلامحسین یوسفی. چاپ نهم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- عهد اردشیر (۱۳۴۸). به کوشش احسان عباس (پژوهنده عربی). برگرداننده فارسی: محمدعلی امام شوشتری. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- غزالی، امام محمد (۱۳۵۱). نصیحت‌الملوک. با تصحیح جلال‌الدین همایی. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی.
- فرای، ریچارد (۱۳۶۳). عصر زرین فرهنگ ایران. ترجمه مسعود رجب‌نیا. چاپ دوم. تهران: سروش.
- کارنامه اردشیر بابکان (۱۳۶۹). به کوشش قاسم هاشمی‌نژاد. چاپ اول. تهران: مرکز.
- کتیبه بیستون (۱۳۸۲). به کوشش حمید طوسی مراغی. چاپ اول. تهران: سیمرو.
- کریستینسن، آرتور (۱۳۸۶). وضع ملت و دولت در دوره شاهنشاهی ساسانی. ترجمه مجتبی مینوی. چاپ اول. تهران: نشر اساطیر.
- کلی، جان (۱۳۸۲). تاریخ مختصر تئوری حقوقی در غرب. ترجمه محمد راسخ. چاپ اول. تهران: طرح نو.
- کناوت، ولفگانگ (۱۳۵۵). آرمان شهریاری ایران باستان از کسنفن تا فردوسی. ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی. تهران: فرهنگ و هنر.
- لوکوک، پی‌یر (۱۳۸۶). کتیبه‌های هخامنشی. ترجمه نازیلا خلخالی زیر نظر ژاله آموزگار. چاپ دوم. تهران: فروزان.
- مجتبایی، فتح‌الله (۱۳۵۲). شهر زیبای افلاطون و شاهی آرمانی در ایران باستان. چاپ اول. تهران: انجمن فرهنگ ایران باستان.
- محمدی‌ملایی، محمد (۱۳۷۵). تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی. شش جلدی. چاپ اول. تهران: توس.
- مسکویه رازی، ابوعلی (۱۳۸۹). تجارب‌الامم. ترجمه ابوالقاسم امامی. چاپ دوم. تهران: سروش.
- نامه تسر به گشنسب (۱۳۸۹). به تصحیح مجتبی مینوی. چاپ اول. تهران: دنیای کتاب.

- Berelson, Bernard (1952). *Content Analysis in Communication Research*. Glencoe, Illinois: The Free Press.
- Brown, Wendy; Gordon, Peter; and Pensky, Max (2018). *Authoritarianism: Three Inquiries in Critical Theory*. Chicago: University of Chicago Press.
- Hart, Herbert (1961). *The Concept of Law*. Oxford: Oxford University Press.
- Harrison, R. (2000). "Government is Good for You". In: *proceedings of the Aristotelian Society*. Vol. C 2. PP. 159-163. Access: <https://www.jstor.org/stable/4545322>.
- Lasswell, Harold D and Leites, Nathan (1968). *Language of Politics: Studies in Quantitative Semantics*. The MIT Press.
- Maykut, Pamela and Morehouse, Richard (1995). *Beginning Qualitative Research*. Routledge: The Falmer press.
- Potter, W.J. and Levine-Donnerstein, D. (1999). "Rethinking validity and reliability in content analysis". *Journal of Applied Communication Research*. vol. 27. pp. 258-284. Doi: 10.1080/00909889909365539.
- Preuss, Ulrich K. (1999). *Political Order and Democracy*. in: *The challenge of Carl Schmitt*. edited by Chantal Mouffe. London: Verso.
- Raz, Joseph (1995). "Rights and Politics". *Indiana Law Journal*. Vol. 71. Issue. 1. Article 2. pp. 34-40. Access: <https://www.repository.law.indiana.edu/ilj/vol71/iss1/2/>.
- Savigny, Friedrich (2018). *System of The Modern Roman Law*. Franklin Classics.
- Springling, Martin (1953). *Third century Iran: Sapor and Kartir*. Chicago: University of Chicago.
- Verdross, Alfred (1958). *Abendländische Rechtsphilosophie*. Vienna: Springer Verlag.
- Weber, Robert (1990). *Basic Content Analysis*. SAGE Publications. Inc. Beverly Hills.

# Contents

- **Investigating the Ideological Factors Behind the Tendency Towards Populism in Contemporary Iran (Case Study of the 1940s)**  
*Mehdi Akhavan Khodashahri, Babak Naderpour, Hojatollah Darvishpour and Seyed Abdolamir Nabavi*..... 7
- **The Effect of Ideology on the Checks and Balances System in the Political System of the Islamic Republic of Iran**  
*Mohammad Jalali, Amirali Salehi and Mahnaz Bayat Komeytaki*..... 41
- **Compatibility of Ideology and Utopia with the Political; A Reading of the Relations between the State and Society in Iran in the Qajar Era**  
*Peyman Zangeneh*..... 83
- **Political Development in Iran after the Islamic Revolution in the Light of Two "Iranian-Islamic" and "Modern" Discourses**  
*Masoumeh Mohammadi, Mojtaba Maghsoudi and Mohammad Tohidfam*..... 121
- **The Relationship and Interaction of the New Left in Iran with the Thought of Jürgen Habermas (Focusing on the Arghanoon Circle)**  
*Fardin Naraghi, Alireza Esmailzad and Reza Nasiri Hamed*..... 151
- **Examining the Political Matter in Forough Farrokhzad's Poems from the Perspective of Critical Realism**  
*Mona Noori Sabet, Mohammad Taghi Ghezelsofla and Ali Karimi Male*..... 183
- **The Role of Public Interest and Popular Consent in Iranian Governance (A Case Study of Ancient Iranian Inscriptions and Texts)**  
*Shahram Yousefifar and Nozar Khalil Tahmasebi*..... 209



## **Research Letter of Political Science**

**(Academic Quarterly of the Iranian Political Science Association)**

**Publisher:** The Iranian Political Science Association

**Director:** Mojtaba Maghsoudi (Islamic Azad University)

**Editor-in-chief:** Ali Karimi (University of Mazandaran)

**Managing Editor:** Shaghayegh Heidari (Islamic Azad University)

### **Editorial Board:**

Tahereh Ebrahimifar (Islamic Azad University)

Qasem Eftekhari (University of Tehran)

Arsalan Ghorbani (Kharazmi University)

Amirmohammad Haji-Yousefi (Shahid Beheshti University)

Ali Karimi (University of Mazandaran)

Mohsen Khalili (Ferdowsi University of Mashhad)

Mojtaba Maghsoudi (Islamic Azad University)

Seyed Mohammadkazem Sajjadpour (International Relations University)

Hossein Salimi (Allamah Tabatabaie University)

Hossein Seifzadeh (University of Tehran)

Mohammad Reza Tajik (Shahid Beheshti University)

### **Advisory Board:**

Hamid Ahmadi (University of Tehran), Masood Gaffari (Tarbiat Modarres University), Mohsen Modirshanechi (Islamic Azad University) Ebrahim Mottaqi (University of Tehran) Abdolali Qavam (Shahid Beheshti University), Reza Rais Toosi (University of Tehran), Davood H. Bavand (Allamah Tabatabaie University), Bahram Navazani (Imam Khomeini University), Ali Mortazavian (Islamic Azad University)

The Islamic Republic Of Iran's Ministry of Sciences, Research and Technology has rated the *Research Letter of Political Science* as a Research-Scientific journal (Approval No. 3/9097 dated 25/9/1385-16/12/2006)

The opinions and finding expressed in this journal are not necessarily those of Iranian Political Science Association or its directors and officers

The Office of the Iranian Political Science Association is Suite 305, Allameh Tabatabaie Building, North Aban Street, Karimkhan Zand Street

**Post Box:** 13145-915

**Website:** [www.ipsajournal.ir](http://www.ipsajournal.ir)

**Email:** [ipsajournal@gmail.com](mailto:ipsajournal@gmail.com)

**Price:** 300000 Rials

The Iranian Political Science Association  
**Research Letter of Political Science**  
Vol. XIX. No.4. Fall 2024



## فرم درخواست عضویت در انجمن علوم سیاسی ایران

اینجانب دارنده مشخصات زیر درخواست عضویت در انجمن را دارم.

نام خانوادگی نام نام پدر

تاریخ تولد محل تولد شماره شناسنامه

بالاترین مدرک تحصیلی دانشگاه محل تحصیل شهر

کشور رشته تحصیلی تخصص

عضو هیئت علمی دانشگاه

مرتبه علمی نوع عضویت علمی: آموزشی  پژوهشی  سایر

در ضمن به پیوست مدارک لازم برای عضویت در انجمن علوم سیاسی را ضمیمه می‌نمایم.

مدارک مورد نیاز: ۲ قطعه عکس ۳\*۴، کپی صفحه اول شناسنامه، کپی آخرین مدرک

تحصیلی، کپی حکم کارگزینی، شرح حال علمی و تکمیل فرم عضویت.

تاریخ امضا

نشانی محل کار:

کد پستی: تلفن

نشانی منزل:

کد پستی: تلفن

نمایر: Email:

تهران، خ انقلاب اسلامی، خ دانشگاه، خ لبافی‌نژاد، بین لبافی‌نژاد و فخر رازی، نبش کوچه

انوری، پلاک ۱، طبقه همکف، انجمن علوم سیاسی ایران تلفن: ۶۶۹۷۴۱۴۰، ۶۶۴۹۳۴۱۲